دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کمی درباره رمان فوریو بدانید :

رمان فوریو با هدف تولید و عرضه محصولات تلفن همراه بنیان نهاده شده است.
رمان فوریو تلاش دارد گامی هر چند ناچیز در مسیر اعتلای فرهنگ کتابخوانی غنی کشورمان بردارد.
شایان ذکر است وبسایت رمان فوریو بدون هیچ کمک مالی یا حمایت و پشتیبانی از سوی ادارات ، سازمان ها و موسسات دیگر در زمینه تولید محتوای محصولات فرهنگی و اجتماعی بر روی تلفن همراه مشغول به فعالیت می باشد.
آدرس وبسایت رمان فوریو : wWw.Roman4u.ir
کانال تلگرام : @Roman4u

نام رمان : دردسر
نویسنده : sawyer , Nastaran.n , Paria.sh کاربر رمان فوریو
طراحی و صفحه آرایی: رمان فوریو
آدرس سایت : wWw.Roman4u.iR
کانال تلگرام : @Roman4u
تمامی حقوق این کتاب نزد رمان فوریو محفوظ است

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دردسر

sawyer , Nastaran.n , Paria.sh

تهیه شده در:

وب سایت رمان فوریو

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دردسر

باسمه تعالی

(نگار)

زیر چشمی نگاهی به اطرافم کردم خونه غرق در دود سیگار بود،سرفه های پی در پی ام حرصم رو در آورد تو این قبرستون یه چیکه آب پیدا نمیشد؟لعنتی بعد سه ساعت کش مکش مغزی از جام بلند شدم و راه افتادم سمت آشپزخونه مثل همیشه. پخش روی کاناپه دیدمشون .

دوتا تن لش،

کوبیدم تو سر باران و گفتم: مثل سگ سیگار میکشی خب اون در لامصب رو باز بزار.

هوم بلندی کشـــید و زیر چشـــمی نگام کرد و گفت:منو از خواب نازم بیدار کردی بگی چرا درو باز نذاشتم خب لامصب مگه جنگه،باز کن خودت درو.

تیز نگاهش کردم و گفتم :

اگه حالشو داشتم میرفتم اب میخوردم.

نشستم روی کاناپه و گفتم :

-خب الان به نظرت آب گلدون رو بخورم یا آب تنگ ماهی؟

رویا زیر چشمی با صدای کلفت شده از خواب گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-میگم چرا بیخود چرتو پرت میگی .تنگ ماهیمون کو؟اخریشو یادت رفت با دمپایی زدی توش؟همون اب گلدون رو بخور بهدا شتی ترم هست .طعم قهوه هم میده

غلت زد و باز خوابید

باران با تعجب نگاهمون کرد و گفت:

اگه دوتا انگل تو دنیا باشه شما دوتایید .

بینیمو کشیدم بالاو گفتم :

_تو از همون اولم با ما مشکل داشتی.شماره حسابتو بده ارث دوس پسرتو بدم بهت

رویا دوباره غلت زد و گفت:

-اخه کی میاد با این دوست بشه؟ خر ماده بهتر اینه

دوباره غلتید و خوابید .

باران با کوسن زد تو سرش و گفت :

-تو بگیر کپه مرگتو بزار اه اه اه

رویا-اگه بزاری دارم همین غلطو میکنم تو بالا سر من کنسرت اپرا راه انداختی

کل کل هاشون ادامه داشت .بیخیال اب شدم و همونجا افتادم رو پارکت و کوسن و گذاشتم زیر سرم و سعی کردم بیخیالشون بشم .

صدای جیغ و دادشون میومد .

باران-رویا مانتومو چروک نکـــــن

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا-اشکال نداره میشینم روش صاف میشه

صبح زود هم بیخیال نمیشدن

بلند شدم و بعد از شستن صورتم حاضر شدم

بدونه خدافظی از خونه رفتم بیرون دو ماهی میشـد تو یه شـرکت کار میکردم .امروز یه کارمند جدید میومد و باید تقریبا زودتر همه حاضر میشدم

در پراید سفیدمو باز کردم و نشستم توش

زیبا ترین داراییم .با عشق روشنش کردم و راه افتادم

ترافیک سنگینی بود

تا برسـم شـرکت داغون شـدم دنبال جا پارک داخل پارکینگ بودم که حواسـم پرت شدو ماشین کوبیده شد به چیزی .

با بهت از ما شین خارج شدم .یه موتور سیکلت قهوه ای بود .این تو پارکینگ چیکار میکرد .صاحبش کی بود ؟

بینیمو بالا کشـیدم و اومدم برگردم که دیدم دوتا چشـم با بهت به موتور خیره شده .

لیوان قهوه توی دستش خشک شده بود و خیره رو موتور بود

یه کم گذشت .لبم رو باز کردم و گفتم:

-اقا؟؟

جوابی نیومد

-برادر؟

-دوست عزیز؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-رفیق گرامی؟

-موتور شماست؟

دستم رو جلو صورتش تکون دادم و گفتم:

-صدا میاد؟؟؟

مردمک چشماش منو هدف گرفت گفت:

-یعنی واقعا موتور به این گندگی رو ندیدی؟

خیره شدم بهش و گفتم :

-خب به نظرت اگه دیده بودم میزدم بهش؟

پسره نگاهی به ماشینم کردو گفت:

-یعنی گل بگیرن جایی که به تو گواهینامه داد .با با موتور به این گندگی یه گوشه مظلوم نشسته .باید بکوبی تو این ؟

چشمام رو ریز کردم و گفتم :

من که دیدم ولی ماشینم ندید .خب مشکلی نیست خسارت رو پرداخت میکنم

رفت سمت موتورش و گفت :

-خسارت چیه خانوم محترم .این تو روحیش تاثیر میذاره .نگاه کن چجوری نازنین پسرم رو انداخته رو زمین

با دهن باز پسر رو نگاه کردم و گفتم :

-برادر چیزی مصرف میکنی ؟

پسره اخم ریزی کرد و گفت :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خـــــانوم من چیزی میزنم یا شما که چشمات نمیبینه؟

بی توجه به حرفش گفتم :

-برادر گُل میکشی؟

چشماشو بست و نفس عمیقی کشید و گفت :

-نه درخت میکشم مشکلیه؟

دستی به صورتم کشیدم و گفتم

-خب پس طرفتار محیط زیستی .

نگاهی به ساعتم کردم .خیلی دیر شده بود .تیز نگاهش کردم و گفتم :

-اقا خسارتو بگو من دیرم شده .!!

اخم ریزش باز شد و گفت :

-برو خانوم .فقط برو . منو با پسرم تنها بزار ...

چپ چپ نگاهش کردم و راهمو کشیدم سمت اسانسور .مرتیکه احمق ..

خیره به شمارش طبقات بودم .بلاخره رسیدم به طبقه مورد نظر.

زود در رو باز کردم و خودم رو به دفتر رسوندم

صدای کریمی بلند شد

-خانوم خاکی ساعتتون رو دیدید؟

باعجله که به سمت دفتر مدیر میرفتم جواب اینم دادم

-نه والا ندیدم .چیزیش شده؟

فرصت جواب دادن بهش ندادم و در زدم و وارد شدم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صفری پشت میزش نشسته بود و سرش با برگه هاش گرم بود

بدونه اینکه سرش رو بالا بیاره گفت:

-خانوم خاکی ۳۹دقیقه تاخیر .

نشستم روی کاناپه اداری و گفتم

-اقای صفری شرمنده تو پارکینگ یه اتفاقی افتاده بود چشمتون روز بد نبینه گیر یه یابو موتور سوار افتادم .اون اقا نیومده هنوز؟

صفری تکیه ای داد و لبخندی زد و گفت:

-نیومده هنوز نگار خانوم

همون لحظه در زده شد و منشی داخل شد

کریمی-اقای صفری .اقای فاتحی اومدند

صفری-بگو تشریف بیارند .

قامت اشنای مرد داخل شد و چشمای من گشاد تر از لحظه قبل.....

این که ....

ای واااای .....

(باران)

بعده قبول شدنم با رتبه خوب .

امروز اولین جلسم میشد . همیشه ارزوی دانشگاه رفتن رو داشتم خیره به عکس خانوادگیم شدم .

منو مامان و بابام..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قلبم فشرده شد کجان؟الان کجان ببینن دخترشون میره دانشگاه .

بابا همیشه غیرتی میشد دانشگاه مختلط اصلا حق نداری بری

مامان میخندید میگفت شوهرش میدیم میره . لباسام رو پوشیدم

قدم های سریع نه اما استوار برمیداشتم .

منتظر اتوب*و*س نشستم و وقتی رسید به ایستگاه یه صندلی خالی و فرسوده

پیدا کردم و جسم خستم رو انداختم روی صندلی

یاده اون شب بارها و بارها توی مغزم میپیچید

صداها

وحشی گری هاش

درد هام

گریه هام

بغضـــم رو قورت دادم و پیاده شـــدم کتونی های ســـادم رو نگاه میکردم و قدم

میزدم وارد دانشگاه شدم

محوطه پر شده بود از دختر و پسر هایی که اکیپ به اکیپ لابه لای شمشاد ها

و دکه پخش بودن جای بچه ها عجیب خالی بود

خونسردی و تیکه های نگار

بچه بازی و جلف بازی های رویا

خندیدم و رفتم یه گوشه ای جا خوش کردم

زیاد نگذشت که دیدم بهتره برم سر کلاس

کلاسمو پیدا کردم و وارد شدم به این کلاس میگفتن اکواریوم .خندیدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چه لقب جالبی .

دور تا دور کلاس شیشه بود و برای همین اکواریوم لقب داده بودن بهش

روی یه صندلی نشستم و غرق در سکوت همچی رو انالیز میکردم

کلاس پر میشد

و گاهی کل کل های پسرا و دخترا به گوش میرسید .

چهره خاص و اشنای استاد فرهبد لبخند رو به لبام اورد .....

کلاس اول تموم شد . کلاس دوم

دو ساعت دیگه میشد که ترم سومی حسابداری با ما ترم اولی ها قاطی میشد

رفتم دکه و نشستم روی صندلی و زنگ زدم به نگار ببینم این کارمند جدید

کیه .چیه.خلاصه فوضولی کنم

با سومین بوق صدای خستش پیچید

نگار-پول کم آوردی یا باز زنگ زدی غیبت کنی؟

نق نقی کردمو گفتم :

-کوفت اه اه اه چرا دست منو میخونی؟

صدای خستش پیچید

-میشناسمت .کجایی دانشگاهی؟

خندیدم و گفتم

-اره اونجام

نگار-کجای اونجایی؟

دهن کجی کردم و گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-وسط اونجا

خندید و گفت

-پاشو یه دور بزن از اونجاش در بیای

از جام بلند شدم و شروع کردم گشت زدن تو دانشگاه

همرو برای نگار توضیح میدادم

که صدای پشت سرم سر جا میخکوبم کرد .

تنم لرزید .

سرمای عجیبی توی استخونام نفوذ کرد خودش بود

بعده اینهمه سال .صدای کثیفش رو یادمه

برگشتم .

چشمام رو بستم و بعد با ترس و انزجار باز کردم

صورت کریهش رو دیدم

قلبم بدجور تیر کشید .اون متوجه من نشده بود و سرگرم دوستاش بود .

این اینجا چیکار میکرد

خاطرات قدیمیم تو ذهن خستم بیدار شد و بیداد میکرد

تنم لرزید

بوی هرزگیش همه جارو برداشته بود .

چشمام رو بستم .....

قلبم بیداد میکرد .

این حق من نبود ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اون اینجا چیکار میکرد .....

(رویا)

از بیکاری داشتم دق میکردم.

نصف روزنامه های همشهری رو خونده بودم .

هیچ کار درست حسابی نبود من برم مشغول به کار بشم ? تقریبا خرج کل خونه با نگار بود و بارانم یه چیزایی میخرید .نوک بینیمو خاروندم و ادامه روزنامه رو برسی کردم .

اون گوشه یه آگهی بود .

نیازمند به معلم با تجربه ریاضی برای تدریس خصوصی در منزل ..

آره خودش بود ایول

گوشی رو گرفتم دستمو تماس گرفتم

صدای یه خانوم پیچید پشت گوشی

-بفرمایید؟

-سلام خانوم برای اگهی توی روزنامه تماس گرفتم .تدریس خصوصی ریاضی در منزل .

-مدرکتون؟

-لیسانس ریاضی فیزیک

-سنتون؟

-بیست و پنج

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-سابقه کاری؟

-سه سال تدریس در مدارس تیز هوشان

با تعجب گفت

-تیز هوشان؟

-بله

انگار از خوشش اومد .با صدایی که لبخندش از پشت تلفن حس میکردم گفت:

-شما فردا تشریف بیارید به این ادرس.....

ادرس رو یادداشت کردم .بچه پو لدارای بی غم .من خونو جیگر خوردم لیسانس بگیرم این معلم گرفته تا راهنمایی بگذرونه .

خداحافظی کردم رفتم تو فکر که صدای کلید اومد

در خونه باز شد و نگار خسته و کوفته اومد تو

از قیافش داغونی میبارید

ول شد رو زمین و کیفش رو پرت کردو گفت :

-وای رویا دارم میشکنم .

-چسب بزنم یا باند ببندم؟

نگار دراز کشید و با حالت نق نقی گفت

-فقط ساکت باش .امروز همش داشتم با یه الاغ خالص سرو کله میزدم .میفهمی یعنی چی؟؟؟؟؟

قیافه متفکری گرفتم و گفتم :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-یعنی توام الاغ شدی ..

دمپایی رو فرشیش رو شوت کردو گفت -لال شو اونی که به خر میخوره تویی

پاهام رو روی هم انداختم و گفتم

-خب اون خره کی بود ؟چی بود ؟

نگار که انگار داغ دلش تازه شده بود با حالت زار گفت

-تو پارکینگ زدم به موتورش وآآآی انگار زدم به خانوادش . یه جور پسرم پسرم میکرد انگار خودش موتورو زاییده

بعدشم فهمیدم لامصب مدیر فروش جدیده .از وقتی رسید به همچی حس داشت . میز کارش پسرش بود لیوانش باباش بود صندلیش زنش بود اصلا این یه تخته و نصفش کم بود . داشتم براش توضیح میدادم کارای شرکتو هی میگفت نمیدونم یه قاتل چجوری شده مسئول فروش . یه جانی . تو باید بری تقاص پسرمو پس بدی .

باران کچلم کرد . کچـــــل ...

دوباره ول شد رو زمین و نق نق میکرد .

پاشدم رفتم براش غذا و آب اوردم و گذاشتم جلوش

-نگار بیا بخور

با دیدن غذا تعجب کردو گفت

-از این کارا نمیکردی .توام پولت تموم شده مهربون شدی؟

چپ چپ نگاش کردم و گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نـــــه بابا .حدیث داریم هرکس به حیوان گرسنه ای اب و نان بده از بهشتیان خواهد بود

نگار بدونه مکث لیوان اب رو ریخت روم و گفت

-خب من از بهشتیا شدم .

با بهت به خودم خیره شدم . واای خیسه خیس شدم .

تیز نگاهش کردم و گفتم

-خودت انتخاب کن چیکارت کنم ؟

ریلکس یه تیکه مرغ گذاشت تو دهنش و گفت

-بیا این شونه هامو ماساژ بده دستو پنجت درد نکنه

لبخند ژکوندی زدم و گفتم

-ای به چشم

اومدم شیرجه بزنم روش که قامت باران تو چارچوب در پیدا شد

این چرا اینجوری شده ..

تا مارو دید بغضش ترکید و همونجا نشست رو زمین

با قدم های شل شده رفتم سمتش و گفتم :

-باران بارانم چی شده ...؟

بی حرف زار میزد

اشکاش یکی بعده دیگری میومد

نگار با خونسردی ذاتیش گفت:

-پولت تموم شده ؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دمپاییمو پرت کردم سمتش

-لال بمون تو

باران چشما شو پاک کردو با صدای گرفته و خش دارو که ا صلا فکر نمیکردم

واسه اون باشه گفت

-دیدمش .....رویا دیدمش ....

با تعجب گفتم :

-کیو دیدی?

گریه هاش بلند تر شدو گفت

-صـدرا

دستام شل شد ...

این غیر ممکنه ..

نباید این اتفاق میوفتاد ....

(باران)

همینطور که داشتم زار میزدم رویا و نگار سعی داشتن ارومم کنن...

دوباره همه صحنه های اون شب لعنتی امد تو ذهنم

صداها...

وحشتام...

جیغام....

التماسام....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدای رویا و نگار رو شنیدم که داشتن تلاش میکردن منو اروم کنن

ولی من نمیخواستم هیچی بشنوم هیچی...

پلکام سنگین شد

دیگه هیچی نفهمیدم..

پلکامو باز کردم

چشمام تار میدید چند بار پلک زدم

بهتر شد

دست یکی روی دستم قرار گرفت و نرم دستم رو فشرد

برگشتم سمتش. نگار بود که با لبخند نگام میکرد

نمیدونستم چرا تو این موقعیتم چشمامو بستم انگار میخوا ستم یادم بیاد چرا اینجام همه چی مثل یه جرقه از از ذهنم گذشت اشک از گوشه چشمم چکید تقه ای به در خورد رویا با چ شمای پف کرده که معلوم بود ح سابی گریه کرده اومد تو

رویا-بلاخره به هوش اومدی عزیزم .فشارت افتاده بود

دلم نمیخواست حرف بزنم

لبخند زورکی زدم

چرا وقتی قرار بود همچی خوب پیش بره اون پیداش شد

چرا اونجا

چرا تو اون دانشگاه .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کسی که زندگیم رو نابود کرد .بی آبروم کرد .خانوادمو ازم گرفت .

اون یه آشغال بود

نگار و رویا سعی داشتن بهترم کنن

نگار-میگما شام بریم بیرون یه کباب کنم تو حلقتون؟

از چشماش معلوم بود اونم حالش داغونه

لبخند تلخی زدم

رویا خندید و گفت

-اگه پولش با تو باشه چرا که نه

نگاهشون کردم و گفتم

-برید بخورید نوش جان

نگار زد تو سر رویا و گفت

-مفت باشه کوفت باشه اصلا کی میخواست تورو ببره؟

لبخندی به جفتشون زدم و سعی کردم استراحت کنم

اوناهم دیدند نیاز به تنها بودن دارم .از اتاق رفتند بیرون .

همه ذهنم پر بود از اون جمعه نحس .

جمعه ای که همه زندگی آرومم رو جهنم کرد

با حرص و نفرت چشمام رو بستم .

کاش همون شب کارم به مردن میکشید نه بیمارستان .

یه عمر باید با این عذاب زندگی کنم .

حق من از زندگی این نبود ..

اونم وقتی که داشتم بهتر میشدم کنار دوستام .....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

از دیروز اعصابم داغون بود .

چرا باید باز سرو کله اون لعنتی پیدا بشه ؟ تازه رو به راه شده بود .

نق نقی کردم و کتونی هامو پام کردم و از در زدم بیرون .

ماشینو داده بودم تعمیرگاه تا چراغش که شکسته بود رو تعمیر کنه

آژانس گرفتم تا مجتمع .

از ماشین پیاده شدم و کرایش رو حساب کردم .

مجتمع تجاری افتاب .

با لبخند نگاهش کردم و رفتم داخل .

با دیدن موتور همکار عزیزم یاد دیروز افتادم و خندم گرفت

-پسر من خنده داره ؟

دستپاچه شدم و برگشتم سمتش و گفتم:

-بله؟؟؟

تکیه به ستون وسط پارکینگ داد و گفت:

-موتورم چیزه خنده داری داره؟

-اوه نه .من داشتم به صاحبش میخندیدم

چشماش از تعجب گشاد شد و گفت:

-صاحبش خنده داره؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اره متاســفانه از نظر عقلی یکم تهی دســته .با لیوان و میز و گلدون و موتور خانواده تشکیل میده

خندید و گفت :

-یه خانواده خوشبخت .

بیخیاله هم صحبتی با اون شدم و راه افتادم سمت اسانسور .اونم وارد شد.

تلفنش زنگ زد و جواب داد

-جانم داداش .

-باشه باشه

-مجتمع تجاری افتاب

-بیا داخل طبقه پنجم .

-صفری دیروز خواست باهات صحبت کنه

-میگه اجناس رو اونا تولید میکنن تو یه سریشون رو میزاری تو فروشگاهات و سود میکنی .

-حالا بیا با خودش حرف بزن

-باشه قربانت خدافظ

با تموم شدن تلفنش اسانسور هم ایستاد

یعنی جریان چیه؟

وارد دفتر شدم.کریمی پشت میزش بود .با اون صدای مزخرفش گفت:

-چه عجب خانوم خاکی دیر نکردید.

با خونسردی گفتم

-دیر هم میکردم باید به اقای صفری جواب پس میدادم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

راه افتادم سمت اتاقم و پشت میزم نشستم

یکم با کارام مشغول شدم که در باز شد و کریمی اومد داخل

-خانم خاکی .اقای فاتحی و برادر شون با اقای صفری جلسه دارن خوا ستن شماهم حظور داشته باشید

تعجب کردم

-بدونه هماهنگی؟

کریمی-اطلاعی ندارم فقط سریع تشریف بیارید

-باشه میام الان

پوشه کلاسورم و خودکارم رو برداشتم و رفتم سمت سالن

در زدم و داخل شدم .

بغل فاتحی یه مرد نشته بود .چهار شونه و یه سر و گردن بلند تر اون بود .پس برادرش این بود .

با تعجب در حال انالیز کردنش بودم که صدای صفری بلند شد

-خانوم خاکی خوش اومدید

نشستم پشت میز و گفتم

-ممنون اقای صفری خب جریان چیه؟جلسه اضطراری و بدون هماهنگی گذاشتید ؟

صفری تکیه داد و گفت

-ایشون اقا سهراب هستن

نگاهم کشیده شد به همون پسره قد بلند

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اخم ریزی چاشنی صورتش بود و در تضاد اون لبخند کوچیکی گوشه لبش سری به نشونه خوشبختم تکون دادم و برگشتم سمت صفری

صفری-همکار جدیدمونه برای گسترش کالامون .ایشون صاحب فروشگاه زنجیره ای الماس تهرانه . دعوت به همکاری کردم با ایشون. اقا سهراب قراردادی میبندند و محصولات مارو عرضه میکنند .

نظری دارید ؟

لبخندی زدم عالی بود

-خب پیشنهاد خوبیه .موافقم

صفری-نگار خانوم دلیل اینکه اینجایید اینه که مهره اصلی شما هستید . نظارت کامل روی توضیع کالا با شماست .

بهتره با همکار جدیدتون اقا سهراب اشنا بشید .....

(رویا)

از جام بلند شدم دیشب شب خیلی سختی بود برای هممون دست و صورتمو شستمو یه دست مانتو شلوار برداشتم پوشیدم

داشتم ارایش میکردم که صدای نگار بلند شد:

-رویاااا دیرت شد بدو تا اونجا یک ساعت راهه

برگشتم و گفتم:

-طرف گفت فردا بیا ساعتشو تعیین نکرد که منم هرموقع دوست داشته باشم میرم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگار:دیرت بشه شوتت کنن بیرون اخ کیف کنم اخ کیف کنم .

نگار تلفنش زنگ زد و رفت مشغول اون شد

وسایلام رو جمع کردم و داشتم میرفتم سمت در که جیغه نگار میخکوبم کرد

-پسره خره از خود راضی .مرده شورتو ببرن توام مثل اون داداش الاغتی

دیدم اعصابش جهنمیه زود از در زدم بیرون .

یک ساعتی تو راه بودم تا بلاخره رسیدم .

از اون محله مایه دارا بود . کرایه رو حساب کردم و پیاده شدم

چه خونه ای بود اینجا .

سوتی زدم و داشتم خونه مجلل روبروم رو نگاه میکردم .ایفون رو زدم و در باز شـــد.غرق زیبایی باغ بودم که متوجه هیچی نشـــدم و پام گیر کرد به میله کنار استخر و قبل افتادنم بین زمین و هوا موندم و بعدم کشیده شدم بالا .

از ترس کپ کرده بودم .

اگه میوفتادم تو استخر چی؟ برگشتم از ناجیم تشکر کنم

چشمای خاص عسلی پسر روبروم محوم کرد .

با چشمای گشاد شده نگاهش میکردم

به معنای خالص کلمه

زیبا بود

زبونم گرفته بود و هواسمم پرت بود به چشماش

-م...ممنونم ..اگه نبودید . من ..نمیدونستم چی میشد ...خیلی ممنون..

لبخند کوتاهی زد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-میتونم بپرسم اینجا چیکار دارید؟

زود خودم رو جمع کردم و نگاهم رو از چشماش به در خونه دوختم و گفتم:

-برای استخدام اومدم.تدریس ریاضی

دیدم لبخندش پر رنگ تر شد و گفت:

-خب تشریف ببرید داخل.خیلی خوشحال شدم از دیدارتون .خدانگهدار

قبل اینکه حرفی بینمون پیش بیاد به سرعت با قدم های استوار رفت و منو گذاشت با یه دنیا تعجب و خیرگی ....

قدم های نامنظمی به سمت در ورودی به امارت برداشتم

اون مرد کی بود ؟

تقی به در دم و قامت زنانه ای پدیدار شد

-بفرمایید ؟

-برای اگهی روزنامه مزاحم میشم

لبخندی زد و گفت :

-تشریف بیار ید .از صبح با اقا منتظرتون موندیم .خیلی خوش اومدین بفرمایید داخل کسری جان بیا پایین معلمت اومده

صدای پسر بچه ای بلند شد

-بگو بره . از صبح نود تا اومده .بگو همشون مدرکشون رو باید بزارن کنار پشت ماشین لباسشویی بشینن..

از پله ها اومد پایین و خیره شد به من .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اونجا بود که فهمیدم با کی روبرو شـــدم این پســـر بچه از قیافش شـــرارت میبارید.....

به سمت پسر بچه حرکت کردم.

روبه روش ایستادم و دستامو زدم به سینم

-اسمت چیه کوچولو ؟

اخمی کرد و گفت :

-من کوچولو نیستم

یه تای ابروم رو دادم بالا و گفتم

-اوه ببخشید اسمتون چیه مرد جوون؟

لبخند ژکوند تر از خودش زدم و گفتم

-منم فکر نمیکنم به شما مربوط باشه که خانوما باید مدرک بگیرن یا پشت ماشین لباسشویی بشینن .

درسته اقا کوچولو؟

اخمش غلیظ تر شد

-تو حق نداری با من اینجوری حرف بزنی تو اینجا فقط یه نوکری برای من مثل بقیه .مریم بنداز اینو بیرون

چشمام گرد شد

به من گفت نوکر؟بزنم ناقصش کنم

صدای اشنای مردونه ای به گوشم خورد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-کسری همین الان از خانوم عذر خواهی کن

برگشتم سمت صدا و چشمام تو چشماش قفل شد

این خودش بود .همون چشمای خاص

نگاهم رو دوختم به زمین و گفتم

-نیازی نیست .کسی نباید مجبورش کنه کاری رو انجام بده که نمیخواد

با جدیت گفت

-اون اشتباه کرده و باید عذر بخواد

کسری همین الان معذرت خواهی میکنی وگرنه یک ماه بخاطر حرف ز شتت

تنبیه میشی

کسری سرتقانه گفت

-من عذر خواهی نمیکنم

لبخندی زدم :

-نمیخواد اقای محترم اون بچه است و بلاخره گاهی اشتباه میکنه ...

اخ استخدام بشم .ادبت میکنم بچه پرو

سرم رو اوردم بالا و دیدم داره نگاهم میکنه .رو کرد به همون زنه که فکر کنم

اسمش مریم بود و گفت

-مدارکشو ببین اگه کامل بود استخدامش کن .کسری بیا تو اتاقم .

مریم -چشم اقا داریوش .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بعده دیدن مدارکم استخدام شدم .حقوقش عالی بود

خیلی خوشحال بودم اما هنوز نتونستم از فکر اون چشما در بیام

عسلی خالص . جادویی و ناب

اعصابم رو خورد کرده بود .

پر از جذبه و رنجیده

عمقش خبر از روح رنجیدش میداد

حس میکردم تو اون خونه اتفاقای عجیبی منتظرمه .

جلوی آیینه حمام ایستادم .

چشمام از همیشه بی روح تر .

پوستم از همیشه بی رنگ تر

به زور کنج لبم رو بلند کردم که لبخند بشه

اما این لبخند وقتی مرد که خانوادم دورم انداختن .

این لبخند وقتی مرد که گفتن برو .

گفتن تو کثیفی .

من موندمو پوچ .

اونا براشون مهم نبود کجا میرم .چی میخورم .چی میپوشم

فقط ابروی حاج محمد مهم بود .

اونموقع هنوز بچه بودم .

یه دختر بی پناه چی داشت ؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نه پول نه خانواده .

بغضم رو با حرص قورت دادم .

دختر بی پناه من بودم

باران ....

در حمام رو باز کردم و خارج شدم

رویا-نگار کیفم کو باید برم سرکار

نگار-از جاییم باید در بیارم؟

رویا داشت کفش پاش میکرد .لنگ لنگ زد و کفشش رو پاش کرد و کیفش رو چنگ زد و خدافظی بلندی کرد و بی پروا از در خارج شد .

جای خالیش رو سریع حس کردم

این روزا به همه چی واکنش نشون میدادم

داشتم میرفتم سمت اتاقم که صدای نگار باعث شد سر جام وایسم

نگار:

-باران چرا نمیری دانشگاه؟

اخم ریزی کردم و گفتم :

-چرا باید برم؟؟؟؟؟؟

نگار چشماش رو با حرص بست و نفس عمیقی کشید و بعدم بازشون کرد

نگار-دوســـالت رو میخوای برای یه پســـر به فنا بدی؟ فکر کردی نمیفهمم حالت رو ؟ ما هممون یه دردی داریم که الان به جای اینکه کنار بابام و مامانم پفک بخورم و به فکر خا ستگار با شم و بعدم ازدواج و سخت ترین کارم بشه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

جاروی سالن وسطی مجبورم مثل اسب کار کنم و با صد نفر بحث کنم و صدتا جا برم و صدتا حرف بزنم

جای اینکه بابام پشتوانم باشه خودم پشتوانه خودمم .فقط برای یه کار مزخرف از همچیم رونده شدم .فقط برای اینکه دختر بودم . الان حقه بعده اینهمه سختی و خستگیم تورو اینجوری ببینم؟حقه ؟؟ حقه خوشبختیمون رو به باد بدی؟ باران چهارسال پیش بود اون اتفاق ....

حرفاش داغونم کرد . اصلی ترین چیز برای یه دختر یه خانوادس .

یه مامان که پر از زنونگیه و به بابا که مثل کوه پشت دخترشه .

پوسخندی زدم و برگشتم و رفتم تو اتاقم

گوشه پنجره چمباته زدم و پرده رو کشیدم .

اتاق غرق نور شد .

چهار سال پیش

وقتی تو اوج خوشبختی بودم .

بابام تنها مردم بود و مامانم همه زندگیم

یه خاستگار داشتم

زیبا بود .

اروم و متین بود .

همه قبولش داشتن .منم همینطور.

قبولش کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اما نمیدونم چرا از یکی دیگه خوشم اومد از اون پسر گندمی که همیشه اخم میکرد .

سرکوچه پدرش مغازه داشت .

حس میکردم اون جادوم کرده

وقتی خاستگارم فهمید

جالب بود که هیچی نگفت و خندید و گفت از زندگیم برای همیشه میره

منم خیلی خوشحال بودم .ذهن بچه من هیچوقت هیچ ادمی رو بد نمیدید

تا اون جمعه لعنتی که همه رفته بودن ختم

در زدن ..

رفتم دم در .. چشماش برق میزد . ازم خواست در رو باز کنم

گفتم نه کسی نیست

گفت مامانت گفته من بیام ببرمت امامزاده .

باور کردم اما.....

نباید باور میکردم

اون در هیچوقت نباید باز میشد

(نگار)

در اتاقش رو باز کردم

این سختی ها باید تموم میشد

من تحمل اینو ندارم باز اتفاقای جدیدی بیوفته

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دلم ارامش میخواد .

یاد چند دقیقه پیش افتادم

تماسی که با عرفان گرفتم

-سلام اقا عرفان نگار هستم

-نگار خانوم؟چه عجب یادی از ما کردید اتفاقی افتاده؟

-اقا عرفان یه وقت میخواستم . مطبتون خلوته؟

-اتفاقی افتاده ؟

-باید رو در رو ببینمتون ...

-برای فردا منتظرتونم .

-ساعت چند؟

-از ۲ تا پنج سرم خلوته ..

-ممنونم .من فردا با دوستم تشریف میارم .

-خوشحال میشم .

-ممنونم .بعدا تماس میگیرم.خدانگه دار

-روز بخیر

عرفان دوسته داداشم بود .یه دوست قدیمی .

روانشناس بود و خیلی هم کارش خوب بود .

کسی از زیر دستش در نمیرفت تا حالش رو کامل خوب نکنه .

حرفاش جادو بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

الانم باران بهش نیاز داشت .

داخل اتاقش شدم

-باران؟

از گوشه چشماش خسته و سرد نگاهم کرد .

-فردا میریم یه جایی . ساعت دو از شرکت مرخصی میگیرم .اماده باش

باران-حوصله ندارم نگار

سرتقانه لبخندی زدم و گفتم

-به من ربطی نداره .گفتم اماده باش یعنی اماده باش .وگرنه با چادر و دمپایی رو فرشی میبرمت .

میدونست وقتی یه حرفی میزنم یعنی یا باید انجامش بدن یا انجامش میدادم

باران فقط سری تکون دادو از پنجره به بیرون خیره شد

این مشکل باید ریشه کن بشه

در رو باز کردم و خارج شدم و بعده پوشیدن لباسام رفتم دنبال ماشینم .....

این ماجرا باید تموم میشد

(رویا)

وای خدا دیرم شـــد اولین روز کاریم دیرم شـــد..ای خدا لعنتت کنه صـــدرای عوضیو

دستمو برای تاکسی بلند کردم تا ایستاد سریع سوار شدم و ادرس رو دادم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اقا نون نخوردی یکم فشار بده اون گازو

راننده تاکسی با لحجه باحالی گفت

-خانوم جت که نمیرونم پیکان میرونم

-خوب گاز بدهوعمو دیر شد

-خوب دارم گاز میدم

خندم گرفته بود مرد بیچاره چه حرصی میخورد بعد از ۴۵ دقیقه رسیدیم .

کرایه رو حساب کردم و پیاده شدم..زنگ ایفون رو زدم کسی جواب نداد بازم زدم چهار باز زنگ زدم اومدم برای بار پنجم زنگ بزنم صدای کسری از پشت ایفون به گوشم رسید

کسری-عجب رویی داری تو میبینی جواب نمیدیم برو دیگه

-درو باز کن بچه جوون به اندازه کافی دیر شده

کسری-من معلم نخواستم بهتره بری و خودت رو علاف نکنی

با حرص گفتم-درو باز کن گفتم

کسری-من به تو نیاز ندارم خدافـــــظ

بعد ایفون رو گذاشت..

رومو برگردوندم و اومدم با حرص جیغ بزنم که بازهم همون چشما اما اینبار با تعجب اومد جلو چشمم

داریوش لب باز کردو گفت

-چیزی شده خانوم بیات؟

با حرص غریدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اقا داریوش کسری درو باز نمیکنه

داریوش-باز نمیکنه؟

بعد خودش زنگ در رو زد

کسری-ای بابا دختر عجب رویی داری برو دیگه.

داریوش-کسری همین الان درو باز کن که توی بد دردسری افتادی

کسری-اگه درو باز نکنم چی میشه؟کلیدم که نداری..خوش بگذره

بعد ایفون رو گذاشت

داریوش-کسری.کسر...هووووف

یکم از در فاصله گرفتم میشد ازش بالا رفت

-ببینم سگتون الان بازه؟

داریوش-نمیدونم والا باغبون رو مرخص کردم فکر کنم بازش گذاشته

خب اشکال نداره.مهم اینه حال اون بچه پرو رو رو میگیرم.

استینامو دادم بالا و موهامو سفت کردم

-جسارت نباشه بفرمایید برام قلاب بگیرید میخوام برم بالا درو باز کنم

یه ژستم گرفتم که مثلا این کارم و یه عمره با جیمزباند هم خدمتی بودم

-وا تشریف بیارید دیگه

برگشتم سمتش که دیدم با تعجب نگاهم میکنه

-دوس عزیز بیا قلاب بگیر

اومد پشت به در وایساد و با دوتا د ستاش قلاب گرفت چشماش هنوز کاملا

گشاد شده بود از تعجب

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستمو گذاشتم رو شونش و یکی از پاهامو رو دستاش گذاشتم خودمو کشیدم بالا که یهو پام در رفت و خورد تو صورتش..

ریز زدم زیر خنده

-اِ یکم زور بزن برم بالا .ماست نخورید که

داریوش-اخ دماغم بابا حواست باشه خانوم بیات

پامو گذاشتم رو شونش با یه پرش دستامو قالب کردم روی دیوار..

پریدم روی در اومدم بیام پایین که پام لیز خورد و سقوط بدی داشتم

صدای داریوش بلند شد

-خوبید خانوم ؟

نق نقی کردم و گفتم

-خوبم خوبم

از جام بلند شدم و خودم رو تکوندم که یه چی پشتم غرید

کسری که غرش بلد نبود

مریمم که غرش بلد نبود

داریوشم که ولش کن اون صحبت عادیشم بلد نبود

خیلی اروم برگشتم دیدم یه سگ از نژاد شکاریه اصیل داره نگاهم میکنه

خیلی تند گفتم

-چخه

دیدم بدتر از قبل دندوناشو نشونم میده

دوباره گفتم :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-چخه حیوون

اماده حمله بود که دیدم بغل در یه چوب قطوره

خدایا لطف کردی .

چوبو گرفتم دستم و تند تند با استرس گفتم:

-ببین بیا صـلح کنیم . تو بزار من رد بشـم منم قول میدم دیگه قلادتو باز نزارم که این اتفاق بیوفته

دیدم واق بلندی گفت :

-خب ببین عزیزم بیا یه کاری کنیم

من میدوم تو دنبالم نیا .

داریوش صداش بلند شد

-خانوم این درو باز میکنید؟

جیغ زدم

-اعلامه وضعیت قرمز میکنم .

دیدم با تعجب گفت :

-بله؟؟

زود درو باز کردم و با چماق ایستادم جلوش

دیدم خیره شده به پشت سرم و بدونه اینکه نگاهشو بگیره گفت :

-چه استقبال زیبایی

-ببین یا به سگت میگی همین الان بره یا میزنمش صدا الاغ بده

دیدم صدای خیلی بدی از خودش دراورد سریع برگشتم..چوبو نشونش دادم و گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-میری یا بزنمت؟

یهو سگه واق واق کرد

-چخه شوخی حالیت نمیشه .بی جنبه

داریوش یه قدم اومد جلو و دستشو روی سگ کشید و گفت

-آلفا برو

سگم دمش رو تکون داد و رفت.

زیر لب با حرص گفتم

-سگه به صاحبش رفته .

حرف اون اصله واسه من کشکشه .

داریوش-خانوم بیات بریم داخل؟

داخل شدم گفتم:

-راستی جناب فامیلیتون چیه؟

داریوش-خُسرَوی هستم

سرمو تکون دادم به در رسیدیم

داریوش-خانوما مقدم ترن

بدون تعارف درو باز کردم که.....

(نگار)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه روز کاری سخت .همه تنم درد میکرد
اسانسور مشکل پیدا کرده بودو مجبور بودم از پله ها برم پایین .
بعده طی کردن مسیر طولانی از پله ها داشتم اخرین راه پله رو به سمت پایین میومدم که حس کردم چیزی زیر پام شکست .
سرم رو اوردم پایین دیدم اسمارتیزه .
پوفی کردم و دوتا پله اومدم پایین تر دیدم بازم اسمارتیز ریخته کلافه شدم . اینهمه پول به نظافتچی میدیم این وضع راه پله اس
دو قدم اومدم پایین حس کردم یه صدایی میاد از پارکینگ.
نزدیک تر شدم یکی با ریتم داشت میخوند
اومدم پایین . برادرای فاتحی بودن .
سهراب همونجور که ریتم گرفته بود میخوند با دهن باز خیره شدم بهش .هنوز متوجه من نشده بودند

سهراب – سلام علیکم سلام علیکم عذری خانم یا الله

سلام علیکم والده ی مش ماشالا

این ور اون ورش نندازاخ من بمیرم منو سر لج نندار

میرم یار میگرما,الف ب ت س ح خ د ذ ن ع

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

الف اه میکشه ب بده

ب بلای توت بده

ت طوطی میخواد س بده

س سواد داری ج بده

ج جون منی دال بده

دال دلبره من زال بده

زال زاری نکن ذ بده

ای ذلیل شده

آی

خاموما اقایون شعر هایی که من میخونم ماله همه فرنگه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

هفت طبقه زیر زمین نهنگه

تو جنگل مازندرن پلنگه

دست شهین تفنگه

دست مهین تفنگه

زنای تهرون فاطمه خانوم و صغرا خانوم عذرا خانوم

خاک بر سرت با این شوهرت

ماستی و دوغی اومد ... همونی که خواستی اومد

مهین خانوم شهین خانوم حالهش ما چطوره

دختر امسال شما چطوره

کارش چیه از کجا نون میاره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سواد مواد داره یا بیسواده

چند تا پسر داره یا چند تا دختر

پپسر بزرگش که جنون گرفته

کوچیکه تازه یه من توتون گرفته

دختر کوچیکه که جهاز نداره

زنی که جهاز نداره ...

این همه ناز نداره

زنی که موهاش تمیزه ... پیش
شوهرش تمیزه

چند نفر از مردم گیلان و رشت ...

میرفتن از پی تفریح و بگشت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ناگهان یک لاک پشت سر راه بود

ارمنی گفتن که ان چی چی بود

رشتیا گفتن که ان گردیزیه

اصفهانی گفتن که ان خرمالوعه

مازنی گفتن که ان زردآلوئه

ناگهان بردند به پیش کدخدا...کدخدا با اون وزیر ناخدا

ناخدا گفت که ان بلبل بود... جای بلبل میان گل بود

با ریتم کمرشم تکون میداد .مات صحنه شده بودم
پله اخرم او مدم پایین د یدم جفتشـــون هنوز دارن با ریتم شـــعر میخونن و میر*ق*صن
وای خدا پت و مت گیر هم افتاده بودند برای اعلام حظور گفتم :
-آقـــــا فاتحی..
سهراب منو دید هول شدو دستش از زیر کاپوت ماشینش در رفت خورد زمین

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به حرف اومدم و گفتم

- یکی این مربای هویجو جمع کنه پخش شد .

سهراب زود خودش رو جمع کرد

سهراب زود خودش رو جمع کرد و گفت

-عه خانومه ..چیز...فامیلیتون چی بود؟

با چشمای گشاد شده از تعجب گفتم

-خاکی

دستش رو کمی مالوند و گفت :

-بله؟

حرفمو طوطی وار تکرار کردم و گفتم :

-خاکی

سهراب-خاکی هستید؟

-بله

-خب چرا؟میخواید بتکونمتون؟

چشمام گشاد شد گفتم

-بـــــــــله؟؟؟؟

هول شد و گفت :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خودتون میگید خاکی هستید .نتکونم،؟

خندم گرفته بود

-نخیر .فامیلیم خاکیه

دیدم اوه بلندی کشید و گفت البته ..

داداشش از دور اومد و گفت :

-سهراب با قاتل برادر زادت گرم نگیر

سهراب خندید .یه خنده خیلی شیرین و گفت :

-اوه شما زدید به موتور برادرم ؟

چشمام رو تا حد ممکن گشاد کردم و گفتم :

-بله .ولی فکر کنم من کوبیدم به موتور.

داداش سهراب حالت تهاجمی گرفت و گفت :

-حرف دهنتو بفهم خانوم موتور هفت جد و ابادته اون قلب داره احساس داره کسی جرات نداره دست بهش بزنه

یا این داشت با من شوخی میکرد یا واقعا کم داشت .

یه تای ابروم رو انداختم بالا و گفتم

-واقعا؟؟

اخمی کرد و گفت :

-بله پس چی فکر کردید .پدرش و عموش پشتشن مثل کوه

اطرافم رو گشتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چنتا اسمارتیز از رو زمین برداشتم و نشونه گرفتم سمت موتور و کوبیدم توش .

دیدم دوید سمت موتور و صداش رفت رو هوا:

-نکن ظالم .نکن اسرائیلی .نکن داعشی . سنگسارش کردی . اینم از کودکای بی پناه غزه بدووون .

دیگه جلوی خندم رو نتونستم بگیرم

دیدم خندمو دید غرید :

-من گفتم تو چیزی مصرف میکنی خانومه نگار خانوم

ابروهامو انداختم بالا و گفتم :

-من چیزی مصرف میکنم یا تو اقای فاتحی؟با گل و موتور و درخت و لیوان و لوله گاز و دفتر کاریتون تشکیل خانواده دادید ؟

دیدم موهای بلندشو برد پشت گوشش و گفت:

-یکم از هنر سر دربیارید .به اطرافتون عشق بورزید .تازه ما شینمو طلاق دادم و نمیدونی چه شکستی خوردم .ماه ها طول کشید تا دوباره سرپا شدم .تو چی میفهمی از احساس .ظالمه داعشی

دیگه ازادانه قهقهه میزدم .با صدایی که رگه هایی از خنده داشت گفتم :

-شما خانوادگی هنرمندید . شماکه با اشیا اطرافتون خانواده تشکیل دادید برادرتون اقا سهرابم که خدای اشعار فارسی هستن . درست میگم؟

سهراب که از خنده صورتش سرخ شده بود گفت :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-لایک دارید.لایک دارید .یه لحظه وایســید کامنت بزارم زیر حرفتون .کپی کنمش گروه بعدی ..

خندم گرفت و با خنده رفتم سمت ماشینم .

-شما دوتا برادر واقعا مشکل دارید .

در ماشینم و باز کردم و نشستم داخلش و روشنش کردم و قبله خروجم شیشه رو کشیدم پایین و گفتم

-مواظب برادرتون باشید .با این روندی که میبینم میترسم ستون خونه هم عقد کنه .اونموقع مشکل ساز تر میشه .میفهمید چی میگم دیگه روز بخیر هنرمندا ...

پامو گذاشتم رو گازو روندم سمت خونه .

امروز روز خوبی بود ....

پر از انرژی ...

باز یاده شعره سهراب افتادم و تا خونه فقط خندیدم

(رویا)

بدون تعارف درو باز کردم که..

احســاس کردم کل وجودم یخ زد دهنمو باز کردم و چنان جیغی کشــیدم که هفت جد و ابادم اومد جلو چشمم..

با چشمام دنبال کسری گشتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رو زمین ن ش سته بود گو شا شو گرفته بود و میخندید برگ شتم سمت داریوش اومدم دهنمو باز کنم که دیدم چشای اون بدتر دهن من باز شده

-آقای خُسرَوی مـــــــــــــن

زیر چشـــمی به کســـری نگاه کردم دیدم با خوشـــحالی نگاه میکنه فکر کردی میخوام برم کوچولو عمرا منو تو حالا حالاها کار داریم

-من باید شروع کنم به درس دادن .کجا باید اینکارو بکنم؟

دوباره به کسری نگاه کردم انگار سوزن زده بودن بهش..لبخندی ژکوندی زدم بهش که چشماشو ریز کرد و گفت

کسری-خو شم نمیاد با این و ضع بیاد اتاق من. آرایش صورتش پخش شده شبیه جن شده نمیتونم تمرکز کنم تازه مطمعنم که شب کاب*و*س این قیافه رو میبینم.شبیه هیولا در خانه فصل ۵ شده

با حرص غریدم-ببین بچه ..

دیدم زشته جلو باباش اینطوری حرف بزنم با حرکت لب گفتم

-آدمت میکنم

با یه لبخند مثل من با حرکت لبش گفت:آدمش نیستی

دوباره گفتم-نشونت میدم

روشـــو گرفت و همونطور که به ســـمت بالا میرفت گفت:منتظرم حالا تا اون موقع بهتره به سرو وضعت برسی که جن از دیدنت سکته میکنه

دستامو مشت کردم و اومدم برگردم که..

داریوش-کجا خانوم بیات با این وضع؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-میرم خونه اگر اجازه بدید فردا شروع میکنم به کار

داریوش-واقعا متاسفم برای این رفتاراش .لطفا بزارید برسونمتون

-مشکلی نیست .لازم نیست میرم خودم

داریوش-تا پنج دقیقه دیگه جلو درم..فقط لطف کن سر راهت در حیاطو ببند و رفت بیرون

با حرص بلند داد زدم:جناب کسری دارم برات صبر کن حالا

صدای آروم کسری به گوشم رسید

کسری-از جونت مایع بذار خانوم گندیده

فامیلی منو مسخره کرد؟؟؟؟

-میبینمت جناب رادیکال

و سریع از خونشون زدم بیرون.....

(باران)

به زور لباس تنم کرد و راه افتادیم .

بردم تو مطب بعد نیم ساعت نوبتمون شد اونم با پارتی هه مثلا قرار بود سرش خلوت باشه

بلاخره منشی اجازه ورود رو داد

نگار تقه ای به در زد صدای مردی به گوش رسید -بفرمایید

اصلا حوصله ی این مسخره بازیارو نداشتم ..

نگار:

-باران؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بله

نگار:

-برو تو دیگه

با بی حوصلگی رفتم تو ...

-سلام

سرمو گرفتم بالا ..

چشمامو ازش گرفتمو با بی میلی نشستم رو صندلی .همه اعصاب خرابم رو ریختم تو نگاهم و خیره شدم به اون

نگارم سلام کردو نشست

-خیلی خیلی خوش امدین

نگار:

-ممنونم .

-خب؛ نگار جان میتونم تنها با این خانم صحبت کنم؟

صدای نگار خط کشید روی افکارم

نگار-بله...حتما...باران جان من بیرون منتظرم

خیره شـــدم به نگار .با التماس نگاهش کردم .نگار نرو لطفا.منو با یه مرد تنها نزار .اما رفت ...

با حرص چشمام رو بستم

صداشو شنیدم که گفت:

-میتونم اسمت رو بپرسم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

غریدم :دلیلی نمیبینم که بگم

با ارامش لبخندی زد و گفت:

-خب بزار من خودمو معرفی کنم .عرفان هستم .عرفانه طاهریان .منو دوستت بدون .اومدیم اینجا که گپ بزنیم .خیلی خیلی دوستانه ..

- من اگه اینجام باخواست خودم نیومدم.

قیافش منو یاده اون اشغال مینداخت .قیافه همه پسرا به نظرم چندش بودن تحمل موندن نداشتم

کیفمو برداشـــتم و بدونه توجه به اصـــرار ها و اســـمم که از زبون نگار و عرفان بیرون میومد از مطب زدم بیرون

نگارم دنبالم میومد صدام میکرد که بایستم ولی توجه ای نکردم.

نباید منو میاورد .

دستمو جلوی اولین تاکسی تکون دادمو سریع نشستم

-اقا دربست .

از شیشه ایینه نگاهی به صورت رنگ پریده ام انداخت و گفت

-کجا برم ابجی؟

خودمم نمیدونستم کجا میخوام برم بی اختیار گفتم:

-پای کوه

بعد نیم ساعت ر سیدم کرایه رو ح ساب کردمو پیاده شدم که صدای همون مرده رو شنیدم :

-خانم بقیش ...

پول رو گرفتم و تو جیبم گذاشتم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مسته دنیای خودم بودم .بی توجه به اطرافم قدم میزدم

رفتم بالا ..بالاو بالا تر ...

کل شهر زیر پام بود ...

دختر پسرایی که از کنارم رد میشدن خوانواده هایی که در کنار هم شاد بودن...

یک سوال تو ذهنم زمزمه شد

چرا من نباید این شادی هارو داشته باشم؟ ..

چراااا.... خدایا چرا من؟چرا من باید ترد میشـــدم چرا من؟؟پدری که بخاطر اینکه لکه ننگ به فامیلیش نچســبونن تردم کرد مادری که مهر و محبتشــو ازم گرفت .

بغضم شکست .

اشک هام میریختن .

اروم اروم .

انقدر زار زدم که دیگه حال راه رفتنم نداشتم ...

چرا این حق من بود؟وقتی حس میکردم خوشحالم .به این حال افتادم .

راه برگشت رو پیش گرفتم

گیج بودم

اما تونستم خودم رو به خونه برسونم .

با سختیه زیاد کلید رو تو در چرخوندم و در باز شد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

در رو به شدت باز کردم . رویا رو روبروم دیدم که با لبا سای خیس فقط نق نق میکرد و تند تند غر میزد و فوش میداد .

رفتم داخل و در رو بستم

استرسی که داشتم باعث میشد صدام بلرزه .

-رویا .باران خونس؟

رویا همونجوری که زیر چشماش رو پاک میکرد گفت:

-نه قرار بود با تو بیاد دکتر دیگه؟

وای گل بود به سبزه نیز اراسته شد .

چشمام رو با درد بستم .نفس عمیقی کشیدم که به خودم مسلط بشم

-نمیدونم چرا ولی یهو از در زد بیرون و رفت .نتونستم بهش بر سم . وای کی این مشکلا تموم میشه

نشستم رو کاناپه و سرم رو میون دستام گرفتم .

رویا نشست روی زمین و گفت:

-بهش زنگ زدی ؟

-جواب نمیده

رویا زانوهاشو بغل کرد و گفت :

-اگه اتفاقی براش بیوفته؟

با حرص نگاهش کردم و گفتم

-حرفشم نزن

باید میرفتم دنبالش .از جام بلند شدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا نگاهم کردو گفت:

-کجا میری؟

-میرم دنبالش .نمیتونم همینجوری بشینم زانوی غم بغل بگیرم .

رویا از جاش بلند شد و گفت

-منم میام .

سری تکون دادم و منتظرش شدم .یه ربع بعد اومد بیرون از اتاقش و تا برگشتم سمت در چرخش کلید توی در حس کردم

در باز شد و جسم خستش وارد شد .

اول همه صدای رویا بلند شد :

-باران کدوم گوری بودی ...

رفتم نزدیکش .چشمام رو دوختم تو چشماشوگفتم :

-خیلی بچه ای .خیلی ضـــعیفی .رفتی که چی بشـــه ها؟؟ تا کی میخوای اینجوری بمونی؟

زیر چشمی فقط نگاهم کرد و رفت سمت اتاقش در رو باز کردو پشت سرش کوبید

رویا نشست .چشماش رو بست و میدونم سعی داشت خودش رو اروم جلوه بده .امااشوب بود

تحملش رو نداشتیم دیگه

گوشی رو چنگ زدم و بدون اینکه توجه به ساعت کنم زنگ زدم به عرفان .

بعده دومین بوق صداش بلند شد :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-جانم نگارجان؟

-عرفان من دیگه خسته شدم .نمیدونم چه غلطی کنم .

-نگار اروم باش چی شده؟

نالیدم

-عرفان مشکلم بارانه ..

-اروم باش دختر .فردا باز بیارش .

-عرفان نمیاد .دیدی که امروز چی شد .وای طاقتم داره تموم میشه .

-باشه تو اروم باش .برو جایی که کسی صداتو نشنوه .

رفتم تو اتاقم و درو بستم .

-بگو

-مشکلش چیه نگار؟

چشمام رو با درد بستم و زیر لب زمزمه کردم

-سو استفاده جنسی و روحی

قلبم از این حرف شکست

پوف بلندی کشید و گفت :

-فردا میام خونت . داخل خونه نگهش دار ..

با صدای گرفتم گفتم :

-منتظرتم . ..

-برو بخواب .مواظبش باش .

-شب بخیر .

-شبت بخیر نگار ....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بلاخره تموم میشد .

اینو مطمئنم .

عرفان کمکم میکرد .....

(باران)

دراز کشیده بودم رو تخت .

یه هفته ای بود به قول نگار اقا عرفان همون روانشـــناســـه میومد خونه تا با من حرف بزنه ولی من با هیچکس حرف نمیزدم دلم برای صدای خودم تنگ شده بود طرف خودش از ه مه روانی تره اونو قت میخواد به من مشـــاوره بده ...نمیدونم چرا دیروز نیومد فکر کنم بیخیال شده

غرق توی اهنگ بودم این روزا عجیب علاقه به گوش دادنش داشتم

خمیازه های کش دار

سیگار پشت سیگار

شب گوشه ای به ناچار

سیگار پشت سیگار

این روح خسته هرشب

جان کندنش غریزیست

لعنت به این خود ازار

سیگار پشت سیگار

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تو اوج اهنگ بودم و کوهی از خاکستر روی سیگارم جمع شده بود که تقه ای به در خورد .

در اتاق باز شد و با قدم های اروم و استوار وارد شدو نشست رو صندلیه کنار تخت .

پ شتم بهش بود نمیتونستم قیافشو ببینم ...بوی ادکلن تلخش فضای اتاقو پر کرده بود .این روزا که میومد عجیب به عطرش عادت کرده بودم

مرد بلند قد .موهای طلایی و کوتاه .چشمای ساده و یه اخم ریز لای پیشونیش همیشه اروم بود .صداش منو از انالیز کردنم بیرون کشید

عرفان-هفتمین روز بخیر

هفت روز پی در پی میومد و ساعت ها مینشست و خیره میشد به من .

اخر شبم خداحافظی میکرد و فرداش میومد . حضورش مزاحم بود ولی عادت کرده بودم بهش .توی سکوت سیگارم رو میکشیدم .پک های عمیق و خیره به دود

عرفان-اهنگ قشنگیه

جوابی ندادم

عرفان:امروز چطور بودی خانم؟

باز هم جواب ندادم

عرفان:هنوزم نمیخوای جوابی بدی؟

همونجور که پشتم بهش بود گفتم

-خسته نشدی یه هفته اومدی ولی جوابی نگرفتی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با اینکه صورتش رو نمیدیدم ولی لبخندش رو حس کردم

عرفان –قرار بود خسته بشم الان اینجا نبودم باران خانم.برای من ثانیه به ثانیه دیدنه یه انسان زخم خورده دانشه

–از ادمایی که تظاهر به همدردی میکنن متنفرم.

عرفان:تظاهر نمیشه اسمشو گذاشت تو دومین بیمار من هستی که به زور میام برای درمانش برای همین میدونم کارم سخته

پوزخندی زدم و گفتم

–من بیمار نیستم .همجنسای تو بیمارن

عرفان:

– ما هممون بیماریم .اونم از نوع وخیم .ببینم پدرت هم همجنس منه .اونم بیماره؟

سکوت کردم .

اهنگ زیباتر شده بود .

منو کشـوند توی یه خلسـه .حضـورش رو از یاد بردم و اروم برای خودم حرف میزدم

–من زیبا بودم .همه میگفتن خنده هام شـیرینه .من چادر سـرم میکردم .من لبخند میزدم .حیا داشتم .یه روزی اون اومد .موها و چشماش مشکی بود .

سکوتش برام لذت بخش بود .ادامه دادم

–او آمد و من را بارها و بارها خنداند

او آمد و قلبم بارها و بارها خندید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

فکر میکردم خوشبختم .اون مرده خوبی بود .فکر میکردم عاشقم .جوون بودم و جاهل

شور عشق جوانی قلبم را خنداند .

حرف های زیر لب .نجوای عاشقانه قلبم را لرزاند

بازم سکوت .دوست داشتم حرف بزنم .این یه عقده تو دلم بود .

بارها و بارها میخواستم برای بابام بگم .کتک خوردم .برای مامانم بگم .کتک خوردم .بزار اینبار بگم چجوری چوب هرزگی یه مرد رو خوردم

-یه مدت گذشت .حسم سرد شد .انگار به یکی دیگه دلبسته شدم .خب من تعهدی به کسی نداشتم .اون موها و چشمای مشکی .جاشو به پسر با پوست روشن داد .موهای گندمی و زیبا . همیشه سرکوچه بود منتظر من .

تا اخرین بار یه نامه داد بهم ..

پر از عشق .

دختر حاج اقای مسجد عاشق شده بود.

اینبار حسم ه*و*س نبود .دوسش داشتم .به اون گفتم نمیخوامت .

اون رفت .

رفت و رفت و رفت و گفتم که دگر باز نگردد پیشم

او رفت و امد .با زخمی گران .در پیشم

اون اومد.اونروز تنها بودم کسی نبود .اومد و در زد .

گفت مامانت گفته بیام ببرمت خونه ساناز خانوم .اخه پسر کوچیکش فوت شده بود

نباید میرفتم . اما رفتم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اون منو برد . اما خونه ساناز خانومی در کار نبود .

یه خرابه بود .

به اینجا که رسید خاطرات زنده شد

چشمام رو اروم بستم و زمزمه کردم

-بهتره بری .

انتظار این کار رو نداشتم .

اما صدای لباسش رو شنیدم که پاشد .

لحظه ای بعدم صدای باز و بسته شدن در .

اون رفت .

این تنهایی رو لازم داشتم .

سیگارم سوخته بود .تا ته .

خندیدم ..

اونقدر تلخ که سر سیگار بعدیم اتیش گرفت .

اروم به دود اطرافم خیره شدم

بارها و بارها اون صحنه رو تکرار کردم .

جیغ میزدم .

گریه میکردم .

اون انتقامشو گرفت و لکه ننگ رو دامن من افتاد .

چون بکارت برای دختره .

نجابت برای دختره .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پسر فقط چوب ه*و*س میخوره .

دختر برای همیشه محکوم میشه .

من محکوم شدم .

چون دیگه نجیب نبودم .....

محکوم شدم چون درک نشدم

فقط ترد شدم .....

یه روز تکراری دیگه

پشت شیشه ایستادم

این صبح برای خیلی ها زیبا میشه و برای من .

تلخ ..

روی تخت نشستم .

اهنگ همیشگیم رو گذاشتم و نخ بعدی سیگارم رو روشن کردم

میگن دختر نباید سیگار بکشه ولی درد رو میتونه بکشه .

پوزخندی زدم .

درد ازاده و سیگار نه

خندیدم .چند ساعتی میشد با خودم خلوت کرده بودم

رویا چند بار بهم سر زد و برام غذا و اب اورد و رفت

دوباره صدای درو شنیدم بدونه اینکه نگاهمو از دیوار بگیرم صدای قدماش رو گوش میدادم و بلاخره نشستنش روی صندلی کنار تخت .

-خوش اومدی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخندش رو دو باره حس کردم .اینو از رگه های شـــاد لا به لای صـــداش میفهمیدم:

-ممنونم .

-قرار نیست بری و دیگه برنگردی؟

-نه من حالا حالاها مهمونتم .تا ته این داستان هستم

لبخندی زدم

-باشه.پس بیا ادامشو بشنو که زودتر بری .

سکوت کرد و این سکوت مقدمه شروع حرفام بود

-اون خرابه رو تاحالا ندیده بودم .فکر نمیکردم قراره همچین بلایی ســـرم بیاد .گفتم شـــاید با بابام قرار دارن اینجا .به خودم دلداری میدادم اما همش غلط بود.من بدترین ادمی که دیده بودم پ سر خالم بود .اونم وا سه اینکه سر سفره هفت ســـین ماهی های گوشـــت خوار و گیاه خوارم و قاطی کرد و همه گیاه خوارام مردن .هیچوقت همچین ادمی تو مغزم جا نمیشد .

ادام شو باید حدس زده با شی . من جیغ زدم .من التماس کردم . من ق سمش دادم ولی با التماسای من بیشتر تحریک میشد

لحظه ای چشمام و بستم .نفسی کشیدم و ادامه دادم .

-من گریه کردم . اما اون تمومش نکرد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اون وقتی بیخیال شـد که خودش اروم شـد . اونموقع هم تازه فهمید چه گندی زده . کتکم زد . میگفت تقصیر منه .میبینی روانشناس . اینا جماعت روانی ما هستن .گفت اگه به کسی بگم آبروی منو بابامو میبره .

اینجای داستان دیگه نمیتونستم . ساکت شدم .

بعده چند دقیقه صداش بلند شد:

-به نظرت بهتر نیست ادامشو تو هوای ازاد برام تعریف کنی؟

برگشتم سمتش

-هوای ازاد؟

لبخندی زد

-اره مثلا پارک .یا بام .یا حتی پیاده رویی .جایی

حس کردم نیاز دارم به ازادی . به هوایی که لابه لای موهام بپیچه

برای همین گفتم :

-برو بیرون .نیم ساعت دیگه حاضرم .

باشه ای گفت و رفت

دقیقا سره نیم ساعت حاضر شدم و رفتم بیرون

تو سالن بود . با دیدنم بلند شد و لبخندی زد .

بدونه پاسخ به لبخندش از در خارج شدیم .

ماشینش رو دم در پارک کرده بود .

سوار شدیم و راه افتاد .

تموم طول مسیر ساکت بودم .بدونه هیچ حرفی .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تا بلاخره رسیدیم به یه پارک .

در ماشینو باز کردم و خارج شدم .

پارک خیلی قشنگی بود .

قدم زدن داخلش .ادمو اروم میکنه .

با لبخند راه افتادم سمت پله ها و عرفانم به دنبالم .

انگار ساکت بود تا من لذت ببرم از همچی .

این سکوت رو دوست داشتم .....

این خلوت رو دوست داشتم ....

□رویا□

کشو قوسی به خودم دادم .

بعد یه هفته دیشـــب برای اولین بار باخیال راحت خوابیدم باران بالاخره از خر

شیطون امد پایین و حرف زد .

خیلی خوشحالم براش .

از رو تخت بلند شدم و رفتم یه آب به دست و صورتم زدم .

.یه دست مانتو شلوار برداشتمو پوشیدم یه ذره کرم پودرو برق لبم زدم ...

از پله ها رفتم پایین که دیدم نگار تو آشپزخونه داره صبحونه میخوره

-سلام

همونطور با دهن پر گفت :سلام .بیا بخور بعد برو

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رفتمو واســـتاده یکی دو تا لقمه با عجله خوردم .نگاهی به ســـاعت کردمو گفتم:من برم که خیلی دیرم شده

نگار:برو شب میبینمت

از در زدم بیرون تا سر کوچه رو پیاده رفتم سوار تاکسی شدم و راه افتادم بعد 20دقیقه نگه داشت

رویا:پس چرا واستادید ؟؟

مرده- خانم من مسیرم از این وره

-یعنی چی من دربست گرفتم ...دیرم شده

مرده-شرمنده والا ابجی من حواسم نبود .وقت صحبت نداشتم ..

-عجبا گیر چه ادمایی میوفتیما .

کرایه رو حساب کردم و پیاده شدم.

تا خونه آقای خســروی پیاده حداقل 45دقیقه راهو داشــت اینجام که تاکســی نداره اووف

همینطوری داشتم راه میرفتم که صدای بوق ماشینیو شنیدم برگشتم تو ماشینو نگاه کردم دیدم آقای خسرویه

شیشه ماشینو کشید پایین و عینکش رو برداشت و گفت:

-سلام خانم بیات ..من میرم خونه بیاید برسونمتون .

از خدام بود ولی واسه حفظ ابرو گفتم :

-نه میرم خودم ممنون .

خسروی-بیاید بالا .هم مسیریم دیگه این حرفا چیه ..

اومدیم و مسیرمون تا خونه تو سکوت طی شد.....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کســـــــــــــری این پنجمین باره دارم توضیح میدم میشه تمرکز کنی رو این مسئله ..

کسری بیخیال تکیه داد و گفت :

-توام امدی اینجا توضیح بدی دیگه نیومدی سیزده به در که

دلم میخوا ست کلمو بکوبونم تو دیوار از د ستش هر چی میگفتم جواب میداد من نمیدونم این زبونو از کجا اورده این نیم وجب بچه با دوسانت قدش

یه نگاه به ساعتم کردم اخیش تایم کاریم تموم شده بود ...

دفترو کلاسورمو برداشتمو راه افتادم .

تو راه با اقای خسروی رو به رو شدم که داشت با تلفن صحبت میکرد .

امدم خدافظی کنم که با دست اشاره کرد که بایستم .

تلفنشو قطع کردو کسری رو صدا کرد:کسری...کسری

کسری از بالای پله ها گفت :بله؟

خسروی:بیا پایین

کسری امد پایینو رو به من اروم گفت:چغولی کردی خانومه گندیده؟؟

تا ا مدم جوابشـــو بدم خســـروی گ فت: خانم بیات میخوام ببرمش بیرون میخواستم ببینم اگه امروز خوب بوده ببرمش اگر که نه .نبرمش..

اولش میخوا ستم بگم افت ضاح بوده که چ شمم خورد به ک سری که دا شت با نگاهش التماسم میکرد این پسر بچه شیطون از این کاراهم بلده .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

.یاد بچگیای خودم افتادم که پدر خدابیامرزم هر وقت میخواســت ببرتم بیرون این طوری نگاه مادرم میکردم که اجازه بده ...

-نه اقای خسروی اتفاقا خیلی ام خوب بود امروز درساشم خوب گوش میکرد ...

اینو با یه چشم غره بهش گفتم

بعدشم یه چشمک به کسری زدم که اونم در مقابل چشمکم یه چشمک زد

خسروی:خوبه پس برو سوار شو .تو راهم خانوم بیاتو میرسونیم .

-نه بابا این چه حرفیه من خودم میرم .

خسروی لبخند زیبایی زد و گفت:

-بهتره بیاید چون اینجا بد مسیره تاکسی کم پیدا میشه

با خوشحالی تشکر کردم و منم سوار شدم ..

روزه خوبی بود .

اما خسته کننده ..

□باران□

قدم های اهسته در کنارش برمیداشتم

سرش رو انداخته بود پایین و خیره به قدم هاش بود .

-خب .بهتره داستان شروع شده رو تموم کنم .

ســرش اورد بالا و چند لحظه ای نگاهم کرد و باز ســرش و اورد پایین و منتظر موند .

یکی از بازو هامو بغل کردم و شروع کردم :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بارها و بارها شده بود نصفه شب میومد پشت پنجره اتاقم .
قبلا میومد و از عشق حرف میزد . اینبار میومد و تهدیدم میکرد .
میگفت حرفی بزنم بدبختم میکنه . توی محله روی خانواده من قسم میخوردن .نمیتونستم اعتبار بابامو بیارم پایین .این تو دلم موند . بارها و بارها خاستگارامو رد کردم .حتی مجبور شدم همون پسر مورد علاقمو بیخیال بشم . گاهی تو کوچه میکشیدتم کنار و بازم تهدید . افسرده شده بودم .توی حموم ساعت ها میموندم و خودم رو میشستم .حس نجس بودن داشتم . مامانم شک کرده بود .گفتم مریض شدم .اما بیماری تا کی؟
دیگه نمیخندیدم .یک سال کامل دووم اوردم .اما دیگه نه جسمی داشتم نه روحی . یه دیوونه خالص . با خودم حرف میزدم و عقده هامو خالی میکردم .گریه میکردم و یهو ساکت میشدم . وقتی بیرون میرفتم حس میکردم همه جا دنبالمه و الان وقتشه که تهدید هاشو بشنوم . با کل وجود میترسیدم از هرچیزی .با کوچک ترین حرکتی واکنش نشون میدادم .
یه مدت یه دختر میومد خونمون .خیلی خودشو به من نزدیک میکرد .بهش اعتماد کردم .
اون شد دوستم .و بلاخره همه چیز رو براش گفتم .اما نمیدونستم مامانم بهم شک کرده و اون دختر رو واسه همین اورده که ببینه دخترش چه مرگشه .
اون همه چیزو به مامانم گفت و خبره یه ساله من فاش شد .همه جا پیچید .
دختر حاج محمد ناپاکه .ناپاکه .ناپاکه .
عرفان پوف بلندی کشید و بازم سکوت کرد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بابام اونقدر کتکم زد که حتی روی تخت نمیتونستم بخوابم .

نزاشت .

حرف نتونستم بزنم .

بابام گفت میکشمت تو ننگی باید پاک بشی .اما کسی سراغ اون نرفت .کسی درکم نکرد .بخاطر عقاید و باورای قدیمیشون من تباه شدم .بابام واقعا قصد کشتنم رو داشت .

مامانم تنها لطفی که کرد بهم یه کم پول بهم داد و یه شب خیلی سرد فراریم داد .یادمه از سرما نمیتونستم دستام رو تکون بدم .

هیچ چاره ای نداشتم جز اینکه برم خونه همون پسره .نه اون اشغالی که اینجوریم کرد .اونی که عاشقش بودم . رفتم اونجا .اجازه داد بمونم .

پدرش باهام خیلی خوب بود .اما مادرش .....

سکوت کردم ...

اونم هیچی نمیگفت . حس کردم کافیه.

نمیتونستم ادامه بدم .

سکوته بینمون بلاخره شکسته شد:

-چیزی میخوری؟

فقط نگاهش کردم و سرم رو به نشونه نه تکون دادم .

کمی جلوتر که رفتیم بغله یه دکه ایستاد و یه پفیلا خرید .

با خنده اومد سمتم و پفیلا رو داد بهم .

از اینکه همیشه سکوت میکرد .از اینکه اصرار به ادامه حرفام نمیکرد .لذت میبردم .چون نیاز داشتم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیلی اروم گفتم :

-گفتم نمیخورم

خندید و گفت :

-کی برای تو خرید ..

پفیلا رو از دستم گرفت و خورد.

قدم هامون هماهنگ شده بود .

هوای خوبی بود ..

-میدونی بچه بودم عا شقه پفیلا بودم .مامانم نمیزا شت . یه مدت همه پولامو جمع کردم و باهاش پنج شیش تا پفیلا نمکی خریدم و بردم یه گوشه و خوردم .

انقدرخوردم که حالم بد شـــد و همونجا افتادم رو زمین . دیگه مامانم اصـــلا نزاشـت بخورم .اما الان دیگه ازاد شـدم برای خودم .ولی دیگه مزه اونموقع رو نمیده ...

سکوت کردم ..

حرفش یه معنی داشت . من الان ازاد شدم ولی شور و حال قدیمم رو از دست دادم .سکوت کردم شاید ادامه حرفش منو به جایی برسونه

-اما این پفیلارو باز اگه مامانم ازم دور کنه برای به دست اوردنش تلاش میکنم و وقتی میخورمش باز لذت داره .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

معنی حرفشو فهمیدم . من رو دنیا د ستو پامو بسته .یه جورایی محفوظم . ازم خوشبختی و گرفته اما باید تلاش کنم تا به دستش بیارم .اونموقع طعم خوبش رو حس میکنم .

از حرفش لذت بردم

-حرفات چه کنایه هایی داره ..

خندید و گفت:

-پس فهمیدی چی میگم؟

سکوت کردم .

سکوت کردم و قدم زدم .

-بهتر نیست بریم؟

پوست پفیلاشو تو سطل زباله انداخت و گفت

-باشه بریم

پیاده روی زیادی تا ماشین نداشتیم

سوار شدیم و راه افتاد .

تو کل مسیر سکوت کرده بودم .

منو رسوند و خودش رفت .

وقتی وارد خونه شدم حس بهتری داشتم ..

اروم تر بودم .

شاد تر بودم ..

نگار روی کاناپه دراز کشیده بود و سیب داخله دستش رو میخورد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رفتم رو به روش نشستم .

-سلام

جواب سلامم و داد و سکوت بینمون برقرار شد

صدای گوشیم بلند شد از تو کیفم درش اوردم و جواب دادم

-بفرمایید

ارزو:سلام دختر .خوبی .خیلی بیمعرفتی ..نباید یه زنگ بزنی ببینی مردم زندم

شوهر کردم نکردم .چهلممه قراره بزام واقعا که نچ نچ نچ

-میگم یه نفس بکش بعد ادامه بده .نگرانتم

ارزو:باااراان

- یه ریز حرف میزنی .کارتو بگو

ارزو:یه مهمونی گرفتم بگو خب

بی حوصله گفتم

-خب

ادامه داد

همه دوستامو اکیپ دانشگاهمونو دعوت کردم

یه لرز عجیبی کل بدنمو فرا گرفت .اگه اونم اونجا باشه چی ؟

این فکرو از خودم دور کردم .تا کی باید نگران باشم .

تو فکر بودم که صدای ارزو رو شنیدم:میای دیگه؟

-بیخیال

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باران اذیت نکن دیگه پاشو بیا

-نیام بهتره

-دانشگاه که کلا نمیای .لااقل واسه من این یدونه مهمونیمو بیا نمیمیری که .

-ببینم چی میشه

ارزو:ببینم چی میشه نداریم فردا شب منتظرتم خدافظ

قطع کرد نذاشت جواب خدافظیشو بدم .دیوانس دختره

نگار:کی بود؟

-آرزو بود فردا مهمونی گرفته اکیپ دانشگاه میگه توام بیا

نگار:خب برو دیگه

-حوصله ندارم .

-برو منم میام حالو هوامون عوض بشه

حرفی نزدم و پاشدم رفتم

بعد اون تماس ارزو دو بار ریگه ام تماس گرفت اصـرار کرد اگه نمیرفتم خیلی ناراحت میشد

یک ساعت تا مهمونی وقت داشتم .

یه لباس ساده پوشیدم و یه ارایش ساده و کلا خوب شده بودم .

مانتومو پوشیدمو از اتاق رفتم بیرون

نگار مثلا قرار بود باهام بیاد ولی کار شرکت طولانی بود .رویاهم سرکار بود

لباس پوشیدم و یه تاکسی گرفتم تا همونجا

.....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیم ساعتی از مهمونی گذشته بود ..

دیگه مطمئن شـدم نیومده و داشـتم از مهمونی لذت میبردم که صـدای پ شت سرم میخکوبم کرد

-باران

همون صدای چندسال پیش .

همون صدای کثیف

همه تنم لرزید

جرات برگشتن نداشتم که دوباره صداشو شنیدم

-باران تو اینجا چیکار میکنی؟تو زنده ای

بدنم میلرزید

ازجام بلند شدم و دویدم

فقط میدویدم

در رو باز کردم اما برخورد کردم با شخصی که اونجا بود

-ببخشید

دوباره به دویدنم ادامه دادم که صدای اشنایی صدام کرد

-باران

با دیدن عرفان اروم شدم

ارامش وجودش تزریق به خونم شد

عرفان:باران؟خوبی؟چرا گریه کردی؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همونطوری با هق هق گفتم:اون اون همینجاست .دیدمش

عرفان:کی ؟کی اینجاست؟

-صدرا ..اون اشغال

عرفان:آروم باش ..بیا بریم...

دستش رو دور شونه هام انداخت و بردتم .

از گریه به خودم میپیچیدم .من حقه یه مهمونی با دوستامو ندارم؟ .

عرفان سکوت کرده بود و قدم میزدیم .

اصلا اون اینجا چیکار میکرد .

سوالم رو به زبونم اوردم

-تو اینجا چیکار میکنی؟

متوجه حرفم شد و گفت

-نگار گفت بیام .گفت واسش کار پیش اومده .من بیام پیشت که اتفاقی برات نیوفته .اخه اونم احتمال میداد که .....

چشمام رو بستم و از وسط ماجرا گفتم .شاید اروم تر بشم .

-خیلی ســـخت بود برام .مادرش خدا بیامرز خیلی اذیتم میکرد . دوتا خواهر داشت . یکیشون مثل باباشون بود و یکی مثل مامانه

اوضاعم خیلی بد بود . اما اون پسر حتی نوک انگشتشم به من نمیخورد .

یه روز دیدم بدجور کتک خورده .

وقتی ازش پرسیدم هیچی نگفت .

تا بعدا شنیدم بابام کتکش زده .چون همسایه ها خبر رسوندن من اونجا بودم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اون لوم نداد .بارها و بارها کتک خورد .

مامانش خیلی اذیتم میکرد .

تا فهمیدم اون خونه خریده برام

بهم پیشنهاد ازدواج داد .

اون بهترین بود .

از خوشحالی نمیدونستم چیکار کنم .

میفهمی یعنی چی؟

برای یه لحظه همچی رو یادم رفت انگار خودم بودم .یه دختر عادی و سالم .

اما این خوشحالی دووم نداشت .

اون پسر خیلی عجیب ناپدید شد . دیگه هم هیچوقت ندیدمش .

اون رفت .

مادرش منو پدر و یکی از خواهراش رو خیلی اذیت میکرد .

تا خواهر کوچیکش تصمیم گرفت بریم .

میگفت من امانت داداششم .

منو برد تو همون خونه .زندگیم بهتر شده بود . خیلی خیلی ...

فکر کنم حدس زدی اون دختر کی بوده .

عرفان با تعجب نگاهم میکرد .

چشماش بی نهایت گشاد شده بود .لباش باز شد و گفت :

-اون .اون دختر نگار بود و تو .....

با تعجب گفتم :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-من؟؟

-تو همون عشق نیاوشی ؟

با شنیدن اسمش بعده اینهمه مدت . تنم لرزید

چشمام رو بستم و سرم و تکون دادم به نشانه بله .

عرفان ادامه داد

-تو . تو منو باید بشناسی .. نگار من طاهر ام . همیشه به فامیلی صدام میکردن

..صمیمی ترین دوست نیاوش .. وای خدا ...

چشمام از تعجب دیگه داشت کنده میشد .

ما همو میشناختیم .

طاهر طلا صداش میکردن .

بخاطر موهاش .

همیشه کنار نیاوش بود . وای این مرد و من میشناختم ..

تنها کلمه ای که از دهنم خارج شد این بود :

-چه اتفاقی برای نیاوش افتاد .؟

و دوباره بخاطر افت فشارم .

چشمام بسته شد .....

زیر چشمام رو باز کردم

هیچ صدایی نمیومد

اتاق غرق سکوت بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

طعم دهنم تلخ بود و سرم تیر میکشید .

یه کم تو همون حالت موندم و بعدم نالیدم :

-اب ..

خش خش لباسی بلند شد و سریع نزدیکم شد

-باران؟؟؟به هوشی دختر؟؟

دوباره نالیدم

-اب میخوام ..

به لحظه نکشید که لیوان جلوم قرار گرفت .

نوشیدم .

اروم ترم کرد . داشتم موقعیتم رو درک میکردم .

اینجا کجاست...؟

یادمه بخاطر افت فشارم بی حال شدم

بعدشم که .

نگاهی به عرفان کردم . دوست نیاوش .

وای اینهمه مدت کنارم بود . یار قدیمی.

از جام بلند شدم و نیم خیز نشستم رو تخت .

-اینجا کجاست .؟

-خونه من ...

با تعجب گفتم:

-من خونه تو چیکار میکنم ؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بیهوش شدی .میبردمت نگرانت میشدن .مجبور شدم بیارمت اینجا .

از اینکه تو خونه یه پسر بودم کل تنم لرزید .

زود از جام بلند شدم که دیدم سرم گیج میره

کل وجودم لرزید و باز افتادم

اومد سمتم

-چرا از جات بلند شدی؟

-من باید برم .

-خوب شدی میرسونمت . این حال مناسب رفتن به خونه نیس

-چیزیم نیست .

بی حوصله گفت

-خوبه همین یه ربع پیش افتاده بودی

زود دنبال وسایلم گشتم

-مهم اینه الان خوبم

همه وسایلام رو جمع کردم و مانتومو پوشیدم و سریع از در زدم بیرون ..

توی خیابون قدم میزدم که دیدم صدای بوق میاد .

توجهی تکردم

چندبار دیگه هم تکرار شد .اومدم فوش بدم که دیدم عرفانه ..

□نگار□

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیم ســـاعتی بود از مهمونی امده بودم خیالمم از باران راحت بود چون خودم نتونســته بودم برم به عرفان گفتم اونم قبول کرد همینطوری داشــتم تی وی نگاه میکردم که برای گوشیم پیام امد بازش کردم عرفان بود

سلام نگار جان .منو باران باهمیم نگران نباش دیر میایم

پیام دادم:مشکلی پیش امده؟

منتظر جوابش بودم که دوباره گوشیم صداش در اومد

نه چیز مهمی نیس

براش نوشتم اوکی

داشتم تلویزیون نگاه میکردم که نفهمیدم چجوری خوابم برد ...

احســـاس کردم چیزی به ارومی افتاد رو بدنم لای یکی از چشـــمامو باز کردم دیدم بارانه

باران:ببخشید بیدارت کردم

-نه مهم نیس بالاخره که باید میرفتم اتاقم .

خوش گذشت؟

باران:اره بد نبود

بعدش یه راست رفت سمت اتاقش .منم بلند شدم رفتم یه لیوان آب خوردم و رفتم تو اتاقم

تا دراز کشیدم رو تخت بدون هیچ فکری خوابم برد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ساعت گوشیم بلند شد اه دیگه حالم از این زنگ بهم میخورد خوابالو از رو تخت بلند شدم تا پامو گذاشتم رو زمین احساس کردم چیزی زیر پامه نگاه کردم دیدم پوست تخمس یه لحظه کل اتاقو انالیز کردم اوه اوه چخبره در همه کشوهام باز بود و از هرکدومشون یه لباس زده بود بیرون رو زمینم که پر پوست تخمه بود .از شرکت برگشتم حتما باید یه دست به اتاق بکشم شتر با بارش گم میشد ....

«رویا»

ای خـــــدا،ای خـــــــدا این بچه کی میخواد درس یاد بگیره؟نفس عمیقی کشیدم

-ببین کسری دیگه مثل اون روز به بابات دروغ نمیگما،یبار دیگه توضیح میدم اگه یاد نگیری مجبورت میکنم چهل بار از هرکدوم بنویسی.فهمیدی؟

آروم آروم سرشو تکون میداد،یک لحظه سکوت شد اما از سمت کسری صدای ویز ویز میومد به طرفش خم شدم و یکم گوشمو بهش نزدیک کردم.اا

این که داره آهنگ گوش میده،دستمو بردم بالا و پس گردنی زدن من همانا و وارد شدن آقای خسروی به اتاق همانا هول کردم و اومدم از جا بلند شم که لیز خوردم افتادم زمین..اوف رویا گند پشت گند بالا میاری سریع بلند شدم و سیخ وایستادم ابروهاش بالا پریده بود و دست کسری رو گردنش بود

انگشتم به سمت کسری گرفتم

-اِ چیزه امم آها پشه بود

کسری-خوب میپروندیش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نه اخه کسری جان پشه ها خیلی پر روان به حرف گوش نمیدن باید زدشون

سریع تیکه امو گرفت و چشماشو ریز کرد

-کاری داشتید آقای خسروی؟

خسروی-چیزی احتیاج ندارید

-خیر

خسروی-تو چی کسری؟

کسری-خوب میگفتی مریم بیاد تو چرا اومدی یا اصن رویا میرفت

تیز برگشتم سمتش و با لبخند حرصی دست کشیدم رو سرش

-کسری جان راست میگه

خسروی سری تکون داد و خدافظی کرد

-منو مسخره خودت کردی؟کسری یبار دیگه به درس گوش نده ببین چیکارت میکنم

کسری-چشم چشم

نشستم سرجام و از اول شروع کردم یاد دادن.....

(نگار)

-اقای فـــــــــاتحی وقتی میگم هفت بسته کافیه یعنی کافیه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خانومه خاکی من یه عمره اینکارم .اخه شما تجربه ندارید .اخه خر چه داند قیمت نقل و نبات ..

تیز برگشتم سمتش و غریدم :

-چیزی گفتید؟؟؟

-بنده فرمودم شـــما تو این حرفه چنتا پیرهن بیشـــتر من پاره کردید .تجربه فراوونی دارید

فقط چپ چپ نگاهش میکردم .فقط بلد بود چرت و پرت بگه .حرفی نزدم و رفتم دنبال کارم .

سه تا فروشگاه دیگه مونده بود .

صدام کرد برگشتم سمتش و اومدم قدمی بردارم که حس کردم پام لیز خورد و همونجا بود که میخواســتم واقعا یه دســت مردونه حلقه بشــه دور کمرم نزاره بیوفتم

اما چه خیال مزخرفی .

با کمر خوردم زمین و صدای قهقهه سهراب بلند شد .

اخ اخ اخ کمرم .

حتی نیومد کمکم کنه . به جای کمک با صدایی که رگه هایی از خنده درونش موج میزد گفت:

-رسول . رســـــــول بیا خانومه خاکیو جمعش کن مثل مربا مالیده شده کف سالن

اینو گفتو بلند بلند به حرفش میخندید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با حرص دستمو گرفتم به لبه میز و خودمو کشیدم بالا
کمرم تیر کشید .داشتم سرپا میشدم که دوباره لیز خوردم و اینبار دستی جلوی افتادنم و گرفت و اون دسته اقا رسول برادره اقا سهراب بود .
کشیدتم بالا و سرپا شدم .سهراب با خنده گفت :
-اخ چه رمانتیک فقط شمع و دوتا چشم گره شده تو هم و یه اهنگ رمانتیک میخواست .البته اهنگ از مازیار فلاحی باشه تاثیرش بیشتر میشه

همونجور که شعر مازیار رو زمزمه میکرد ازم دور شد
از حرص داغ شده بودم که اقای فاتحی گفت:
-چیزیتون شد؟
بازومو از دستش کشیدم بیرون و گفتم
-نه ممنون .
لبخندی زد و گفت
-باشه پس من برم به پسرم برسم مراقب خودتون باشید .
بدونه حرف سرمو تکون دادم و رفتنش رو تماشا کردم .
پسره عوضی
سهراب یه بلایی به روزگارت بیارم ..
حالا بشینو ببین ..

(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اعصـــابم خیلی خراب بود .همش طول و عرض اتاقو طی میکردم و با حرص نق نق میکردم که صدای گوشیم بلند شد . زود نگاهش کردم

(باران خانوم بیا دم در منتظرتم .عرفان)

بی تاب خودم رو پشت پنجره رسوندم

توی ماشین نشسته بود .

لباسام رو پوشیدم و خودم رو به ماشینش رسوندم

نشستم و سلام کردم

-صبح بخیر خانوم زیبا .

همه وجودم میخواست لبخند بزنم ولی لبخندی نداشتم که تحویل بدم

فقط نگاهش کردم و گفتم :

-ممنون

لبخند شیرینی زد و راه افتاد

-امروز میریم جایی که روحیه ات عوض بشه .

فقط نگاهش کردم و با همون لحن خشکم گفتم :

-کجا؟ لطفا جای شلوغ نباشه ..

خندید و گفت :

-سوال ممنوع ...

نیمی از مسـیر رو رفته بودیم که خواسـتم سـوالی که خیلی وقته درگیرشـم رو ازش بپرسم .

یعنی بگم؟ دلمو زدم به دریا و گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نیاوش کجاست؟

خیره به جاده بود .لرزش دستاش رو حس کردم .

-نمیدونیم . خیلی وقته نمیدونیم..

-از همون وقتی که ناپدید شد دیگه ندیدیش؟

-نه

جوابای کوتاهش عصبیم کرد .واسه همین سکوت کردم و سعی کردم بخوابم.

-باران.. باران خانوم پاشو رسیدیم ...

نفهمیدم کی خوابم برد . چشمام رو باز کردم و نشستم .

-وای نباید میخوابیدم..

-مشکلی نیست .حتما خسته بودی

با قدر دانی خیره شدم بهش . این حرفا واقعا ارومم میکرد

به بیرون خیره شدم

شهرباازی؟

با تعجب نگاهش کردم و گفتم

-چرا اینجا اومدیم؟

لبخندی زد و همزمان ماشینو پارک کرد

-چون این هفته خیلی افکارمون اشفته شد .بهتره خودمونو خالی کنیم...

-مگه نگفتم جای شلوغ نریم

خندید گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-سکوت کنی زیبا تری

در ماشینو باز کرد و پیاده شد و در سمت منم باز کرد

پیاده شدم و به ارم سبز چشم دوختم .

سرافراز و شلوغ میدرخشید

روحیه کودکانه و پر شـورم اون وسـایل های زیبا و طلب میکرد و از طرفی بی حوصله بودم .

-بهتره برگردیم

خندید و گفت : امکان نداره ...

رویا

ایفونو زدم بعد چند ثانیه درو زدن رفتم تو با مریم خانم سـلام علیک کردم و گفتم:کسری کجاست؟

مریم خانم:تو اتاقشونن منتظرتونن

سرمو تکون دادمو راه افتادم سمت پله ها ...

افرین امروز ازت راضی بودم برا همین پنج دقیقه استراحت بهت میدم

کسری خمیازه ای کشید و یه لیوان اب برای خودش ریخت منم سرمو گذاشتم رو میز و چشمامو بستم که احساس کردم صدای چیزی میاد سرمو بلند کردم و به کسری نگاه کردم و گفتم:توام اون صدایی که من میشنومو میشنوی؟

کسری:اهوم...

بلند شدم و به سمت صدا رفتم کسری هم دنبالم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رسیدم پشت در اتاق اقای خسروی اروم درشو باز کردم رفتم تو نبود صداش از تو حموم میومد که میگفت:

میخوام برم دریا کنار .دریا کنار هنوز قشنگه . عا شق اون کوه و دریا و ساحلم ه*و*س یار و دیار کرده دلم .

یهو اوج خوند و سعی داشت صداشو به نازکی حمیرا کنه

من که داشتم از خنده میمردم کسری نشسته بود رو زمین و دلشو گرفته بود از خنده یه دفعه دیدم بلند شد رفت سمت در اروم گفتم:کجا میری

کسری:الان میام

بعد یک دقیقه امد دیدم گوشیمو گذاشته رو ضبط

همینطوری دا شتیم صدای اقای خسرویو ظبط میکردیمو میخندیدیم که دیدم صدای اب قطع شد سریع با کسری در رفتیم و اومدیم تو اتاق. داشتیم صدای خسرویو گوش میکردیم که صدای پاهاشو از بیرون شنیدیم

اومدم گوشیو خاموش کنم که هول شدمو گوشی از دستم افتاد

سریع دولا شدم که برش دارم اقای خسروی امد تو .

سریع صدارو قطع کردم و سیخ وا ستادم خودمو زدم به اون راه دیدم کسری همینطوری واستاده و سقفو نگاه میکنه

خسروی:صدای چی بود؟؟؟

هول شدمو سریع گفتم:هی...هیچی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خسروی:

-اون گوشیو میشه بدید به من

-نه

ابروهاشو انداخت بالا و گفت:

-چرا؟

-همینطوری .گوشی وسیله ای شخصیه

خسروی:نمیدید دیگه ؟

-نخیر

خسروی:مطمئنید؟

-کاملا مطمنم

دیدم یه لبخند خبیث زدو امد جلو یه قدم رفتم عقب یه قدم امد جلو دوباره یه قدم بردا شتم که ر سیدم به دیوار اونم یه قدم بردا شت ر سید به من فا صلمون میلی متری بود سرشو اورد کنار گوشمو گفت:بدش

-نمیدم

خسروی :میدی..

-نچ

تا به خودم امدم دیدم.....

(نگار)

لنگ میزدم

بخاطر ضربه ای که خورده بودم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

در دفترو باز کردم و داخل شدم

یه دست به کمرم و یه دستم به دیوار .

دیدم سهراب در اتاقشو باز کرد و خارج شد

همونجور که لنگ میزدم به سمت اتاقم میرفتم .

دیدم با دیدنم ایستاد و با تعجب نگاهم کرد .

-صبح بخیر خانومه خاکی .خدا بد نده؟سکته کردید؟

با حرص نگاهش کردم و حرفی نزدم و راه افتادم سمت اتاقم که صداش باز بلند شد :

-چقدر حال الانتون منو یاده یه شخصیت تاریخی میندازه ..

برگشتم سمتش و جفت ابروهامو با حالت تعجب انداختم بالا و گفتم

-بله؟

لبخندی زد و گفت :

-خیلی منو یاده خدا بیامرز تیمور لنگ میندازید

با حرص نگاهش کردم . فقط با حرص .اما بعده مدتی نگاه اتیشیم اروم شد و با لبخند نگاهش کردم

دارم برات .

بدونه حرف در اتاقمو باز کردم و داخل شدم .

با لبخندی خبیث خیلی اروم درو بستم.

یه اشی بپزم که ناخوناتم میل کنی عزیـــــزم ...

پشت میزم نشستم و به کارام رسیدگی کردم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

منتظرم باش ...

(باران)

خندیدمو شونه به شونه داخل شدیم

هوا روبه تاریکی بود .

-خب چی سوار میشی؟

سرمو انداختم پایین و گفتم:

-هیچی

-پس میترسی ...

-نه نگرانم تو بترسی.

چپ چپ نگاهم کرد و گفت :

-منو ترس؟؟؟

-نه پس. منو ترس ؟از همینجا صدای لرز دندونات میاد..

-واقعا؟

-اره.

-خب با رنجر چطوری؟این مرد ترسو میخواد از شما شجاعت یاد بگیره

اصلا دلم نمیخواست سوار بشم ولی این گندیه که خودم زدم .قیافه خونسردی گرفتم و گفتم:

-موافقم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید و گفت :

-عالیه.خب من برم بلیط بگیرم ....

سرمو تکون دادم و خیره شدم به رنجر .

از همه جا صدای جیغ میومد .

اب دهنمو قورت دادم که صدایی پشت سرم بلند شد:

-نترس بابا چیزی نیست ..

برگشتم و چپ چپ عرفانو نگاه کردم و گفتم :

-تو باید خوب منو بشناسی .میدونی از هیچی نمیترسم .محلمونو که یاده .

خندید و گفت :

-من سر جمع دوبار .اونم فقط در حد سلام.که سرمم تا زانوم پایین بود دیدم تورو .همچینی میگه منو یادته انگار دوسال هم خدمتیم بودی .

چپ چپ نگاهش کردم و راه افتادم سمت جاییگاه .

اینجا بود که تو دلم یه غلط کردم خوشگل گفتم و سوار شدم .

محافظا سفت شد و ...

حرکت کرد

انقدر جیغ زده بودم که صدام گرفته بود.

اروم از جایگاه اومدم پایین که سرم گیج رفت مجبور شدم بازوی عرفانو چنگ بزنم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اونم زود گرفتتم و سرپا نگه ام داشت .

چشمام رو باز گرفتم .

چشماش تا حد ممکن گشاد شده بود و مردمک درشت چشماش منو هدف گرفته بود .

اروم گفت :

-خوبی؟

اون چشما چه جاذبه ای داشت .

مسخ شده بودم تو چشماش و خیلی اروم سرم رو تکون دادم .

نگاهشو ازم گرفت و منم زود به خودم اومدم ..

-خب چی سوار شیم؟

برگشت و چپ چپ نگاهم کرد و گفت:

-خیلی پرویی دختر.همین الان اگه نگرفته بودمت پخش زمین میشدی .

با اخم نگاهش کردم و گفتم :

-برو بابا .خودتو اون بالا ندیدی . انگار داشتی سه قلو میزاییدی انقدر جیغ زدی .

چپ چپ نگاهم کرد و گفت :

-من؟

-نه من .

-اها .فکر کردم با منی ..

با جیغ گفتم :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-عـــــــرفان .

قهقهه میزد و همونجوری به سمت مغازه قدم بردا شت و بعدم با دوتا پ شمک چوبی .که یکیش سفید بود و یکیش صورتی .برگشت سمتم .

خندیدم

باورم نمیشد ولی خیلی داشت بهم خوش میگذشت .

صورتیه رو داد دستم و خودش با سر فرو رفت تو سفیده .

وقتی ازش دل کند که چوبش مونده بود .

من حتی دست به پشمکمم نزده بودم .

تمام دور دهنش سفید بود و تیکه پشمک دور لبش چسبیده بود .

خندیدم و از تو جیبم یه دستمال در اوردم و گوشه های لبش رو پاک کردم .

-شکمو .

- لاغر

دست از کار کشیدم .خیره نگاهش کردم و گفتم :

-بله؟

با خنده نگاهم کرد و گفت:

-میگم اگه دریاچه اینجا مرغابی لاغر داشت چقدر جذاب میشد .

خندیدم و ادامه صورتش و پاک کردم و دست از کار کشیدم

تیکه ای از پشمکمو خوردم که دیدم مظلومانه خیره شده بهم

-ببین من دم به تله نمیدم .دور پشمکم رو خط بکش .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیدم مظلوم تر شد .

وای دلم ..

نمیدونم چی شد ولی تا به خودم اومدم دیدم پشمکمو دادم دستش و اونم مثل اسب میخوره

اینم تموم کرد

چپ چپ نگاهش کردم و گفتم

-سیر شدی؟یا خودمم بزنم به چوب تا شما بخوری

-نه ممنون سیرم .

-باشه پس پاشو بریم .

-ماکه تازه اومدیم .هنوز ترن هوایی و فیریزبی و سفینه مونده .البته تو میترسی میخوای ببرمت استخر توپ؟مناسب سنتم هست

خسته نگاهش کردم و گفتم :

-خستم

زود اون فرد شوخ خودش رو به همون ادم اروم داد . لبخندی زد و گفت:

-پس بریم

از جامون بلند شدیم و راه افتادیم .

تو راه از خستگی خوابم برد اما چه خوابی

کاب*و*س بود نه خواب

نمیدونم جیغ کشیدم .نمیدونم چیکار کردم .

میلرزیدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یکی تکونم داد .زود چشمامو باز کردم که دیدم مقابلم عرفانه و چشمایی که از ترس گشاد شده

-باران چی شده؟چرا داد میزنی؟

بی اراده دستامو دور گردنس حلقه کردم و محکم بغلش کردم .

نیاز داشتم به اون حس ارامش .

اروم دستش دورم حلقه شد .نمیدونم چرا اما زدم زیر گریه .

-هیس اروم باش دختر .اروووم چیزی نیست فقط یه خواب بود .

-کی تموم میشه ....

میون هق هقام خودم رو ازش جدا کردم و اطرافم رو نگاه کردم

بغل خونه بودیم .

زود از ماشین پیاده شدم و با دوکلمه همچی رو تموم کردم .

-ممنون .خدافظ

قدم برداشتم سمت در که صداش بلند شد

-باران؟

بی اختیار برگشتم

عرفان-.....

(رویا)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تا به خودم اومدم دیدم گوشـی رو از دسـتم کش رفت..عجب مارمولکیه یهو کسـری پرید رو رو کولش موهاشـو گرفت..پدر و پسـر به هم رفتن دوتاشـونم مارمولکن

کسری-ولـــــش کـــــن

گوشی از دستش اوفتاد زمین جیغ خفیفی کشیدم

-وای بـــــچـــم

و سریع برشداشتم چیزیش نشده بود نفس عمیقی کشیدم سرمو اوردم بالا که دیدم آقای خسروی با دو تا دستش دستای کسری رو گرفته و دهنش باز مونده کسری هم بدتر از اون

-اِ چیزه نکه از خیلی وقت پیش این گوشیو دارم.باهاش بزرگ شدم حس مادر بودن بهم دست داد

کسری اروم بهم اشاره کرد جیم بزنم یه لبخند گشاد زدم و به سمت در اتاق حرکت کردم

خسروی-راستی من اون گوشیو میخوام..با یه حرکت کسری رو از رو یرش برداشت و برگشت سمت من در اتاق رو باز کردم

کسری-رویـــا فـقـط بدو بـــدو

یه پامو گذاشـتم جلو و دربرو که رفتی مثل اسـب میدوییدم از پله ها شـیرجه میزدم چند بارم نزدیک بود مثل تخم مرغ پخش شم ولی خودمو نگه داشتم در حیاط رو باز کردم و بازم مثل اسب شروع کردم دوییدن یه لحظه برگشتم دیدم اونم بدتر من دنبالمه

-نـــیـــا

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خسروی همونطور که نفس نفس میزد

خسروی-م..من یچیزو بخوام ب..بدست می..میارم

-فکر این گوشیو از سرت بیرون بنداز

و شالاپ افتادم زمین.. ای بر این شانس..سریع گوشیو جاساز کردم تو یه جا و دستمو زدم پام

-ای پـــام فلج شدم ای پام قاااااتل جانی آدم روبا معتاد توهمی قا چاقچی..

صـــدایی ازش نیومد بهش که نگاه کردم یهو زد زیرخنده افتاد زمین و هر هر میخندید..وا چشـه این ؟یکم از خندش تموم شـد سـرشـو اورد بالا منو دید دوباره زد زیر خنده..با پشت دستم محکم زدم به بازوش

-به من میخندید ؟

همونطور که میخندید سرشم تکون میداد

دوتا مشت پشت هم زدم که اصن انگار نزدم بهش

-نـــخـــنـــد

یه لحظه خود شو نگه دا شت دوباره زد زیر خنده با حرص از جام بلند شدم و لنگون لنگون به سمت ویلا میرفتم که.....

(نگار)

بهترین موقعیت رو برام رقم زد .

با این جمله

(خانومه خاکی اگه مشکلی نیست یه لیوان اب از اشپزخونه بیارید)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

منم با کمال میل قبول کردم .

-حتما اقای فاتحی ..

چشـماش از تعجب اندازه قابلمه شـد به زور خندمو نگه داشـتمو از اتاق زدم بیرون

شکر رو خالی کردم تو لیوان اب وتند تند هم زدمش .

زود یه دستمال در اوردم و لب رژلبی ام رو باهاش تمیز کردم و دوباره سرجاش گذاشتم و رژ زدم

لیوانو برداشتم و با لبخند خبیثی رفتم سمت اتاقش

گرفتم جلوش و گفتم

-بفرمایید .نوش جان

تا خواست اب رو از دستم بگیره .لیوانو برگردوندم رو لباسش .

-اوه متاسفم اقای فاتحی .بزار الان تمیزش میکنم

اوه بلندی کشید و خیره شد به لباسش

-خانومه خاکی چشماتونم خاک برداشته؟نگاه کن .وای لباسم ..

-ببخشید تورو خدا بزار پاکش کنم .

دستمال رژلبیم رو برداشتم و مالیدم رو شلوارش .

اب و شکر واسه این بود که لکش بمونه و اینم کشیدم تا ضایه تر بشه .

رژ صورتیم تمام پخش شد رو شلوار توسیش و بسیار نمای دلپذیری شد

-ای وای این چرا کثیف بود.میبخشید تورو خدا دقت نکردم .بزار پاکش کنم .

با حرص غرید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-شلوارمو شکل پرچم انگلیس کردید خانومه خاکی ممنون میشم دست نزنی بهش .

عقب رفتم و م شغول تما شای تمیز کردن شلوارش شدم که چطور غر میزد و پاک میکرد .

این تازه اولشه ....

اونروز مجبور شد با همون لک گنده برگرده خونه ..

ولی کارم ادامه داره باهات اقا سهراب.....

(باران)

برگشتم سمتش و سوالی نگاش کردم که با من من گفت :مواظب خودت باش احساس کردم میخواست یچی دیگه بگه ولی به رو خودم نیاورم به تکون دادن سرم اکتفا کردمو پیاده شدم .

تا رسیدم تو اتاقم خودمو همونطوری پرت کردم رو تخت خیلی خسته بودم برا همین بدون فکر خوابم برد ...

صبح با تکون دستی بیدار شدم .

رویا:پاشو دیگه خوابالو .ببین این سری نمیتونی در بریاااا باید خونرو توام تمیز کنی .پاشووووووو

با صدای خوابالو گفتم :فقط پنج دقیقه که گفت:پا نمیشی دیگه؟

-نچ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا:اکی خودت خواستی

تا به خودم بیام افتاد رومو شروع کرد به قلقلک دادنم دیگه نفسم داشت بند میومد که بریده بریده گفتم:ب...باشه...ت...تو...رو..خدا ..بسته

-حالا شد یچیزی پاشو بدو

اینو گفت و از اتاق زد بیرون بلند شدم و دست و صورتمو شستم یه لباس راحتی پوشیدم

از پله ها رفتم پایین دیدم رویا یه جارو دستشه نگارم داره گرد گیری میکنه و اواز میخونه :میخوام برم دریا کنار دریا کنار هنوز قشنگه...

رویا داشت بشکن میزدو میر*ق*صید با خنده رفتم پایین و نشستم رو مبل که صدای نگار بلند شد:اع اع چه برا منم میشینه رو مبل پا شو برو ظرفارو بشور ببینم

یکم مظلو ما نه بهش نگاه کردم که گفت:ببین من خودم همرو رنگ میکنم پاشو...پاشو ...قیافتم شبیه گربه شرک نکن

نچ نخیر همه راهامو بلده دیگه مجبوری پا شدم رفتم تو ا شپزخونه اوه اوه انگار نیم قرنه کسی اشپزخونرو تمیز نکرده ...حدود یک ساعتی طول کشید ا شپزخونه دیگه کمرم دا شت میترکید رفتم تو حال که دیدم نگار و رویاام ولوان رو کاناپه منم رفتم و دراز کشیدم رو کاناپه

هرکدوممون تو فکر خودمون بودیم که صدای نگارو شنیدم:بارانی؟

-هوم

-میگم الان حدود سه هفتس نه داشگاه میری نه به شاگردات زنگ زدی که بگی بیان

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اهوم ...حالا دانشگاه کنار شاگردامو چیکار کنم شهریه شونم دادن نمیشه کنسل کنم

رویا:کار خاصی نمیخواد بکنی خیلی شیک زنگ بزن از فردا بیان

پف بلندی کشیدمو سرمو تکون دادم .....

<باران>

دیروز زنگ زدم به شاگردام گفتم از امروز کلاسا شروع میشه

به ارزو هم زنگ زدم گفتم از جزوه هاش برام کپی بگیره اونم قبول کرد .

باید سعی میکردم باهاش مقابله کنم

یک ساعت دیگه کلاس شروع میشد بلند شدم و یه شلوارک با یه تاپ پوشیدم تا از پله ها امدم پایین صـــدای در بلند شـــد هنوز نیم ســـاعت مونده بود تا کلاس..

یعنی انقدر زود امدن؟

همونطوری رفتم جلو در رو بازش کردم از چیزی که دیدم انقدری تعجب کردم که وضـــعیتم و فراموش کردم عرفان این موقع روز اینجا چیکار میکرد یه نگاه بهش انداختم که دیدم چشـــماش از تعجب شـــده اندازه قابلمه شـــده و رنگشم لبو یه لحظه به خودم امدم دیدم با همون لبا سا جلوش ایستادم سریع پریدم پ شت درو از خجالت نمیدونستم چی بگم که صدا شو شنیدم :باران خانم؟

-بله

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-ببخ شید این موقع مزاحمتون شدم دیشب گو شوارتون تو ما شین افتاده بود گفتم براتون بیارم

دیشب دیدم گوشوارم تو گوشم نیس فک کردم تو شهربازی افتاده

-مرسی ممنون

سرمو اوردم این ور درو دستمو دراز کردم و گوشواره و ازش گرفتم و گفتم:بفرمایید تو

-مرسی مزاحم نمیشم خدافظ

-خدافظ

وای لباسم . اخ اخ اخ گند زدم .

تا بچه ها بیان اون صحنه از مغزم بیرون نمیرفت .اخه این چه وضعی بود .

دیگه چطوری نگاهش میکردم..

{باران}

کلاس که تموم شد نشستم رو کاناپه و یه نفس عمیق کشیدم ,وای خدایا ابروم رفت,که یهو یه چیز سیاه امد جلو چشمم جیغ خفیفی کشیدم

رویا:زهرمار روح دیدی؟

-خو لامصب مگه جنگه بی صدا میای .بچم افتاد

خودشو روی کاناپه ولو کرد

رویا:اوه بچه ات؟باباش کیه؟لابد عرفان

یه مشت محکم زدم به بازوشو گفتم:مسخره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا:عمته

-پاشو گمشو

رویا:نمیشه نشسته گمشم؟

-فقط جلو چشمم نباش

رویا:پشتش باشم؟

جیغ کشیدم :رویا گمشووووو

با ناز بلند شدو همونطور که قر میداد رفت

رویا:ایش اصلا لیاقت هم صحبتی نداری

-اخه تو صحبت کردن بلدی؟تو فقط دق میدی

رویا-واقعا؟باشه از این به بعد باهات صحبت میکنم

بعد شروع کرد به عر عر کردن

بلند شدم بیوفتم دنبالش که گفت:باشه باشه رم نکن

-بیا اینجا راهنماییم کن بجای اینکه مسخره بازی درداری

مقنعه ا شو از سرش دراورد همونطور که دا شت میومد سمتم دکمه ها شم باز میکرد

رو یا:ببین عزیزم،بهترین کار اینه که خودتو بزنی به بیخیالی انگار که چیزی نشده اگرم به روت اورد بگو مال خودمه دلم میخواد نشونش بدم. بتوچه

-مرسی واقعا پاشو برو

رویا:ببین میگم لیاقت نداری یعنی نداری.از صـــبح تاحالا خونه ای یچی بده کوفت کنم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همونطور که فکر میکردم فردا که باهاش رو به رو میشم چیکار کنم به سمت اشپزخونه هم میرفتم تا به این طفل یچی بدم بخوره ولی حرفشم بد نبودا به کسی ربطی نداره.....

(رویا)

-پاشو پاشو

کسری-ا چرا؟

-میگم پاشو

کسری-نمیپاشم

-باید بپاشی وگرنه جریمت سخت تر میشه

بی میل از جاش بلند شد

کسری-خوب

-بشین

و یه مسئله براش نوشتم

40-بار از این با جواب درست برام مینویسی

کسری- 40بـــــار؟انصاف نیست

43-بار

کسری-چـــــی؟

45 -بار هرچقد حرف بزنی بیشتر میشه بهتر ساکت شی درضمن الان ساعت 9تا ساعت 11وقت داری تا تو مینویسی منم سوالای امتحانی که قراره بدی رو مینویسم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خوا ست حرف بزنه که دهنش رو بست لبخندی زدم و شروع کردم به نو شتن سوالا و اونم نوشتن جریمش

به ساعت نگاه کردم 10:30بود به برگه جریمه ک سری نگاه کردم ۳۷ با جواب نوشته بود چه دست تندی داره ایول بابا

کسری-تموم شد

به ساعت نگاه کردم یک ربع یازده

-خسته نباشی پهلون بده جواب رو ببینم

برگه رو داد دستم درست بود

-عالیِ خیله خوب تا تو حاضر میشی من اینارو جمع میکنم

کسری-حاضر برای چی؟

-بریم بیرون خوشتیپ کنیا

کسری پرید محکم لپمو ب*و*سید و از اتاق رفت بیرون از جام بلند شدم بعد از جمع کردن وسایلا به سمت اتاق خسروی رفتم دستمو بردم بالا در بزنم که خسروی-دنـیـا دیـگه مثل من نـــداره..نـــداره نه میتونه بیاره دلها همه بی قرار عشــقن

بلند داد زدم

-اقای خسروی خواهش میکنم نخونید صداتون اصلن خوب نیست

و زدم زیرخنده

صدایی نیومد و بعد چن ثانیه در باز شد و قامت خسروی نمایان شد صداشو صاف کرد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خسروی-کاری داشتید

-بله میخواستم اجازه کسری رو بگیرم بریم بیرون

خسروی-مشکلی نیست ولی باید زود برگردید

سرمو تکون دادم و رفتم پایین بعد از چند دیقه کسری اومد و جووون چه تیپ دختر کشی زده و یه اخم خوشگلم کرده بود

کسری-بریم

-بریم اقای خوشتیپ

و از ویلا زدیم بیرون.....

(نگار)

صدای اهنگ خیلی بلند بود

دخترو پسر سرگرم ر*ق*صیدن .

باران و عرفان یه گوشه صحبت میکردند

رو کاناپه یه گوشه تقریبا خلوت نشسته بودم و با گوشه لباسم بازی میکردم

اگه بخاطر بهتر شدن روحیه باران نبود قطعا نمیومدم .

از اینجور جاها متنفر بودم .

دخترایی که با لباسای رنگی و خیلی باز توی بغل پسرا بودند و سیگار ها با سر نقره ای گوشه لب بیشتریا مشخص بود .

لبخندی زدم و زیر لب زمزمه کردم

-اینم از داستان تهران ماست .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

موزیک تند تر شد و اونایی هم که نشسته بودند رفتند وسط.

احساس کردم کاناپه بغل دستم لحظه ای فرو رفت

برگشتم .

یه پسر بود که نیم رخش سمت من بود.

-ببخشید اجازه نگرفتم واسه نشستنم .ناراحت نشدید؟

از لحن زیباش خوشم اومد .دلمم یه هم صحبت میخواست .اعصابم از تنهایی بدجور خورد شده بود

-مشکلی نیست

لبخندی زد و دسته ای از موهای مشکی لختش رو پشت گوشش برد و گفت:

-تنها شخصی که اینجا با مانتو نشسته شمایید .توجهمو خیلی جلب کردید .

-خب پوشش مناسب مانتوست .این نمیتونه جلب توجه باشه درسته؟

دخترایی که اینجا مثل بازیگرای پورن لباس پوشیدن خیلی بیشتر باعث جلب توجه میشه .

-نه من منظورم این نبود . شما فرق دارید با همه و دلیل این فرق چیه؟

-بی حوصلگی

نگاهی عمیق بهم کرد و گفت :

-بنظرم خیلی قشنگه .

-نظرتون قشنگ میبینه .

خندید و گفت

-بله؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-راجب نظرتون بود .

خندید . چال گونش .بدجور منو یاده نیاوش انداخت .

دستامو توی هم گره کردم و سرمو انداختم پایین که حرفش میخکوبم کرد

-شما برادر دارید؟

سرمو یهو اوردم بالا

-بلـه؟

-ببخشید جسارت کردم .اما خب اگه برادر داشته باشید واقعا خوشبحالش.

-داشتم ..

-الان ندارید؟

-نه مرد.

این حرف تنم رو لرزوند .

بغض کردم و با نفرت خیره به جمعیت شـــدم.حس تنفری که مامان تو وجودم نگه داشـــته بود . چقدر نیاوش و بارانو اذیت کرد . چقدر درد کشـــیدن . اگه حمایتشون میکرد با کمک بابا

همچی خوب میشد

-چه اتفاقی براشون افتاد؟

-گم شد و مرد .

دیگه دا شت بغضم میترکید . سکوت کردم اون نمرد . دلم میخوا ست داد بزنم بگم نمرد

-دوسش داشتید؟

-عاشقش بودم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-متاسفم

-ممنون .

در کنارم با سکوت نشسته بود .

یاده نیاوش افتادم .

-های نگار .اون کفش منو بزار تو جا کفشی .

-کمتر بخور نوکر بگیر .

-سیبیل کلفت این خونه منـــــم .

-برو بابا کی به اون پرز فرش تو میگه سیبیل

-بچه پرو تو روحیه ام تاثیر میزاره میرم معتاد میشم میمیرم

-تو توی روحیه ات تاثیر بزاره فقط .بقیه رو خدا جور میکنه .

لنگه کفشش رو بلند کرد و شوت کرد سمتم .خطا رفت .قهقهه ای زدم و گفتم

-خطا رفت ..

-دلم نیومد بزنم

این افکار دیوونم میکرد

فکر نیاوش .اینکه کجا رفت الان چیزی داره واسه خوردن ؟

زندس ؟مردس؟

دستمالی جلوی روم قرار گرفت

از پسر تشکر کردم و چشمام رو پاک کردم .

نباید به این احساس قدیمی دامن میزدم تا باز شروع بشه .

دوباره سعی کردم چشمام رو ببندم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چقدر روزای سختی بود .

نبوده نیاوش همرو نابود کرد .

بیشتر از همه منو ...

(باران)

وقتی ر سیدیم خونه دا شتم میمردم از خواب یه را ست رفتم سمت تختمو ولو شدم روش اخیش چه لذتی داره ..

هرکاری میکردم خوابم نمیبرد حرفای عرفان همش تو گوشم بود

(اون روزی که غیبش زد ساعت 5باهاش قرار داشتم ولی وقتی رفتم جلو در نبود هیچوقت دیر نمیکرد انتایم انتایم بود گفتم شاید کار پیش اومده دیر کرده شاید فراموش کرده پیاده شدم و زنگ زدم که نرگس خانم مادرش گفت پنج دقیقه پیش اومده پایین با خودم فک کردم رفته سر کوچه رفتم ولی نبود بهش زنگ زدم خاموش بود و هیچکسم ازش خبری نداشت)

یعنی چه اتفاقی براش افتاده اخه خیلی غیرعادیه که یهو یه فرد غیبش بزنه انقدر فکر کردم که آخرش خسته شدم و نفهمیدم کی خوابم برد ...

با صدای زنگ موبایلم از خواب شیرینم بیدار شدم و همونطور که کلم زیر پتو بود دستمو دراز کردمو از روی میز برش داشتم و قطعش کردم دیگه از این زنگ حالم بهم میخورد به زور بلند شدمو دست و صورتمو شستم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع یه مانتو شلوار مشکی پوشیدم پوشه کلاسورامو برداشتمو پله هارو دوتا یکی رفتم پایین واااای دیرم شـــده بود شـــدید پله های دانشـــگاهو تند تند بالا میرفتم در کلاس بسته بود استاد رفته بود تو در و زدم و رفتم تو

استاد:خانم مایلی فک نمیکنید دیر اومدید

-شرمنده استاد

یهو صدای یه پسرو شنیدم که به لباسام اشاره کردو گفت:فک کنم از عزاداری برگشتن

همه زدن زیر خنده منم برگشتم به لباساش اشاره کردمو گفتم فک کنم شماهم از کارخونه بستنی کیم برگشتین

و دوباره همه زدن زیر خنده

استاد:بسه اینجا کلاس درسه خوشمزگی نکنید خانم مایلی شما هم بفرمائید

رفتم و ته کلاس بغل ارزو که برام جا گرفته بود نشستم.....

اووووف خدا پاهام داره میترکه

-خدافظ کسری

کسری-میگم رویا بذار بگم بابام برسونتت

-نه میرم

کسری-دیر وقته

-برو تو ، مواظب خودت باش وقت کردی به درســـم یه نگاه بنداز که پس فردا امتحان داری

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کسری سری تکون داد و رفت داخل و منم شروع کردم به سمت خونه قدم زدن با درد پاهام ولی دلم میخواست قدم بزنم و یادی از گذشتم کنم، چند سال پیش توی همین روز یه اتفاق تلخ برام افتاد..به عشق بچه گیم به ازدواجش به مرگشون..چقد سخت بود ،روزی که اومد خونمون با کت و شلوار دامادی دستام میلرزید کل وجودم یخ زده بود..چقدر خوشگل شده بود ازشون پذیرایی کردم ولی اسم عروس،اسم عروس رویا نبود آرزو بود اون شب اومده بود برای خواستگاری از خواهرم وقتی هم خواهرم بله رو گفت و کل کشیدن خانواده ها قلبم شکست خیلی خوب یادمه که چطور دستمو روی قلبم گذاشتم و فشردم و علی چطور با عشق به آرزو نگاه میکرد من اون نگاه رو میخواستم این حق من نبود که احساسمو بکشن دلمو نابود کنن موقع عروسیشون وقتی دستگل رو به آرزو میداد صدای شکستن قلبمو دوباره شنیدم همش فکر میکردم اینا خیاله ولی نبود و سر سفره عقد وقتی آرزو گفت بله دنیام سیاه شد و چیزی ندیدم،چند وقت بعد عرو سیشون خبر دادن که وقتی داشتن از مسافرت برمیگشتن تصادف کردن و مردن و دنیام آوار شد رو سرم، ضجه های مادرم رو خوب یادمه و همینطور نامه ی علی...

اشکامو پاک کردم و کلیدمو از کیفم برداشتم و درو باز کردم و داخل شدم خیلی خسته بودم و با گفتن یه سلام به سمت اتاقم رفتم و خوابیدم،باید دنبال نامه علی بگردم بـــایـــد.....

کلاسورمو زدم زیر بغلم و دستمو گرفتمو به میز و لنگ لنگان قدم برمیداشتم .

پوفی کردم و درو باز کردم و خارج شدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از اینکه ببینمش حالم بد میشد . با اولین قدم همزمان با من خارج شد چشمام و توی حدقه اش چرخوندم و قدمی برداشتم سمت در .بازش کردم و هنگام خروج پام گیر کرد به لبه در و بخاطر درد کمرم و پام تعادلم بهم ریخت و چیزی نمونده بود تا افتادنم

که دستی نگه ام داشت و کشیدم بالا .

ترسیده بودم .

اینبار میوفتادم حتما جاییم میشکست.

اروم چشمام و باز کردم

حتما سهراب بود که کمک کرده بود .

اما این فقط یه خیال پوچ بود

با دیدن چشمای رسول لبخندی بهش زدم که صدایی بلند شد

-اوه اوه اوه این صحنه رو باید دید چقدر عشق .چقدر عشق .عشق عشق بازم عشق .خیلی عشق .

حرف اخرشو کشید

چقدر عشـــــق .

قهقهه ای زد و راه افتاد سمت در خروجی و گفت :

-تورو خدا انقدر شاعرانش نکنید الان هرچی اسپاگتی خوردم بالا میارم

تو دلم اتیشی بود اما زبونم چیز دیگه ای بود

-میخواستی بگی اسپاگتی خوردی؟

-نه بابا میخواستم بگم صحنه مناسبی نبود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-پس بهتره چشماتو ببندی و کور باشی .

- شماهم تافت بزنید به خودتون تا انقدر به بهونه افتادن. صحنه هندی ضبط نکنید

رسول -ساکت شو سهراب

سهراب-اوه داداش بزرگه ی مهربونم رو ببین . موهاتو مامان خرگو شی نبسته عصبی شدی؟

دلم میخواست با صدای بلند بزنم زیر خنده ولی نمیشد رسلو کمکم کرد وایسم

-ممنون

رسول-خواهش میکنم

و با حرص دنبال سهراب رفت..ای خدا خودت کمکم کن تا بتونم از دست این دوتا آرامش داشته باشم آمـــــــــیـــــــن و لنگان لنگان به راهم ادامه دادم.....

(نگار)

خیره به ظرف ماکارانی روبروم شدم

رویا تا گردن تو ظرف بود

یه تیکه تو دهنم گذاشتم و مشغول خوردن بودم که دیدم رویا وحشیانه سس رو از بغلم چنگ زد و انگار بلد نبود ازش استفاده کنه

بالا پایینش میکرد و این باعث شد بریزه رو من .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

جیغی زدم و گفتم

-رویـــــا .

چشماش رو گشاد کرد و خیره شد بهم و گفت

-هـــــا ..

-درست بخور چندش کثیف کثافط

-خفه گشنمه .

مشغول به ادامه غذام شدم .یه تیکه ته دیگ طلایی و از ته قابلمه تراشیدم .

خیرگی نگاهش رو از همین جا احساس میکردم

تیز نگاهش کردم و گفتم

-رویا فکرشم نکن .واسه خودمه

نیشش رو تا ته باز کرد و گفت

-متوجه نمیشم راجب چی حرف میزنی؟

تیز با حرص نگاهش کردم و دوباره خیره شدم به ته دیگ خو شگلم که دا شت میگفت بیا منو بخووور ...

زمزمه هاش رو احساس میکردم در گوشم به ته دیگم لبخندی زدم و چنگالم و فرو کردم داخلش که دیدم یه چنگال دومی هم داخلش فرو رفته

با حرص به رویا نگاه کردم و غریدم

-بکش عقب .

لبخندی از روی خونسـردی زد و ته دیگ رو از چنگالم بیرون کشـید و نزدیک لباش برد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با یه حرکت ناگهانی ته دیگم و با دست از چنگالش قاپیدم و فرو کردم تو دهنم

.

با چشمای گشاد نگاهم کرد و گفت

-چخه حیوون .چخه ..منو نخور .

با دهن پر زدم زیر خنده و به زور ته دیگو داشتم قورت میدادم که دیدم رویا یه ته دیگ دیگه و میخواد بخوره . وحشیانه چنگ زدم به چنگالش و اونم فرو کردم تو حلقم رویا خندش گرفت و به سرعت اومد یه کم بخوره که چنگ زدم تو قابلمه و با دست مقداری برداشتم و کردم تو دهنم و همونجوری میخندیدم

.

رویا هم مثل من بیخیاله چنگال شد و با دست حمله کرد به قابلمه

مثل وحشی های غذا ندیده با دست ماکارانی هارو تو دهنمون میکردیم

دیدم رویا دست از کار کشید و صدام کرد

-نگار؟

سرم و بالا اوردم و اومدم نگاهش کنم که دست چربش مالیده شد به صورتم .

با دهن باز نگاهش کردم .

دستمو فرو کردم تو قابلمه چرب و کثیفو مالیدم تو صورتش

جیغی کشید خیز برد سمت سس قرمز و اماده ریختن بود که زنگ در و زدن .

همونمور چرب و کثیف که تمام ماکارانی از صورتش میریخت دوید سمت در

.

درو باز کرد و جیغ زد

-باران بیا این وحشی ماکارانی ندیده رو .....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیدم رنگ صورتش عوض شد و با خجالت و تعجب گفت

-عرفاااان .....

با چشمای گشاد به در خیره شدم ..

اخ اخ اخ ....

(باران)

سرم را تا حد ممکن زیر انداخته بودم و قدم میزدم .

که پاهای دومی هم به دنبالم روانه شد.

از کفش ورنی مردانه اش تنها نامی که در مغزم شکل بست عرفان بود .

حالتم و تغییر ندادم و باز به راه رفتنم ادامه دادم.

-باران .

از حرکت ایستادم .

سرمو بالا اوردم ولی نگاهی بهش نکردم .

-دانشگاه خالی شده .نمیخوای بریم؟

نگاهش کردم و زمزمه کردم

-تو برو .من میام .

از چشماش معلوم بود نمیخواد بره . اما سری تکون داد و برگشت و رفت .

ازم دور شد و بعدم ناپدید ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به قدم زدنم ادامه دادم که خش خش شمشاد ها توجه ام و جلب کرد . برگشتم و نگاهی کردم .

چیزی معلوم نبود .اینو زدم به پای توهم و دوباره قدمی بردا شتم که دیدم بازوم کشیده شد . به امید عرفان برگشتم وگفتم

-دیگه چی میخـ...

اب دهنم و قورت دادم و غریدم

-گمشو تا جیغ نزدم

دستمو از بازوش کشیدم بیرون و ازش فاصله گرفتم.بدنم میلرزید .یاده حرفای عرفان افتادم. باید قوی باشـــم .اونموقع یه دختر بچه بودم اما الان نه . هیچ غلطی نمیتونه بکنه .

صداش حالمو داشت بد میکرد

-باران میدونی از صبح چند بار میخواستم باهات حرف بزنم ؟

-گمشو عوضی .

راهمو کشیدم برم که دستمو کشید کوبیدتم تو دیوار .

یعنی هیچکس نبود؟عرفان تورو خدا بیا.

وقتی این کارو کرد همه خاطراتم زنده شد .

دیگه اروم نبودم . بغضم شکست

-گمشو عقب لعنتی .

فاصلش رو کمتر کرد و تا اومدم جیغ بکشم دستشو گذاشت رو دهنم .

-ببین من کاریت ندارم .فقط میخوام با هم حرف بزنیم .خب؟ ببین باران مـ

دستشو گاز گرفتم و با دست ازادم از پشت موهاشو گرفتم و کشیدم پایین

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دادش بلند شد ..

همین کافی بود تا عقب بره و منم شروع کردم به دویدن .

عرفان و از دور میدیدم که به سمتم میومد . نزدیک تر که شدم صداش بلند شد :

-باران خوبی؟حس کردم صدای داد میا...

بدون درنگ خودمو توی اغوشش انداختم و میون دستاش اسیر کردم .

سرمو به سینش فشردم

اشکام بدجور میریخت . دستاش اروم دور کمرم حلقه شد .

-هیسس .اروم باش دختر خوب

اروم زمزمه کردم

-صدرا ..

لرزید .

-صدرا چی؟؟باران چی شده ؟

اونجا احساس امنیت میکردم .

اما مجبور بودم ازش جدا بشم .

وقتی چشمای خیسمو دید اخماش توی هم رفت و اون ادم اروم کنار رفت.

-باران بشین تو ماشین تا بیام .

-نه عرفان منم میام .

صداش و بالا اورد و غرید

-بشین تو اون خراب شده تا بیام

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سوییچ و داد دستم و ادامه داد

-نشستی قفلش کن .

برگشت و استین لباسش و بالا داد و رفت سمت شمشادا .

برگشتم و داخل ماشین نشستم قفلشم کردم .

دلم خیلی شور میزد خیره به بیرون بودم

چقدر گذشت؟

یک دقیقه ؟یک ساعت؟یک روز؟یک سال؟یک قرن؟برای من وحشتناک بود

.

دیدم با وضعیتی اشفته ولی لبخندی به لب به سمت ماشین میاد .

دوبار زد به شیشه .

قفلو باز کردم و داخل شد .

با دیدن وضعیتش نالیدم

-عرفان .

خندید .

گوشه لبش رنگ کبودی داشت و پاره شده بود

-تو چیکار کردی؟

-کاری که هر مردی میکنه.اون یادش رفته بود تو صـــاحب داری .با کاری که پدرت کرد اون روش باز شده که هروقت بخواد لمست کنه . اینو یادش دادم تا بکشه عقب . البته خب دوتا مشتم جاییزه بهم داد ولی ادب شد. شاید این ترم کلا بخوابه تو تخت .

اینو گفتو خندید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اما من خیره به چشماش بودم . جوشش اشک رو از چشمام احساس میکردم .

با همون صدای بغض الود گفتم

-تو دیوونه ای

خندید .اما تلخ . اونم خیره به چشمام شد . بازم ثانیه از دستم در رفت .

چقدر این پسر منو اروم میکرد .

چقدر فوقلعاده بود .

به خودم اومدم و چشمام و ازش گرفتم

اونم ماشینو روشن کرد و راه افتاد سمت خونه .

نیم ساعتی توی راه بودیم.

دم در ایستاد .

لبخندی زدم و گفتم

-بیا داخل.

-نه ممنونم .

-اصراری نمیکنم ولی اگه بیای خیلی خوشحال میشم

ماشینو خاموش کرد و درو باز کرد و پیاده شد

خندیدم و پیاده شدم

چرا کنارش حال من بهتره؟

درو باز کردم و به سمت خونه حرکت کردم اونم پا به پام حرکت میکرد

یهو نگاهم به گلدون افتاد .

چقدر پژمرده شده بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیره شدم بهش و متوجه پیشی گرفتن عرفان از خودم نشدم .

خیره به گلدون بودم که با صدای جیغ رویا پریدم

-باران بیا این وحشی ماکارانی ندیده ...عرفاااان .

به سمت در رفتم و با دیدن وضعیت رویا چشمام گشاد شد

ماکارانی از صورتش میریخت .

چرب و کثیف .

اینجا چه خبر بود؟

□نگار□

اواسط اهنگ بودم

لرزیدم

کدوم گوری هستی به دادم برس

تو اغوش کی بال و پر میزنی

به چشمای کی ذل زدی بی شرف

بزن زندگیمو تبر میزنی

اهی از عمق وجودم کشیدم .

نیاوش

کجایی لعنتی؟ کجا دنبالت بگردم ؟

کجا پیدات کنم ؟

پک وحشیانه ای به ته فیلتر سیگارم زدم و انداختمش زیر پام و لگدش کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تنت خو گرفته به دستای کی؟

که الوده این جدایی شده

به دادم برس عمق این نیمه شب

قده اتفاق تو کوتاه نیست

به دادم برس از جنون تا زمین

دوتا پنجره بیشتر راه نیست

حس عمیقی بود

عمق وجودم می نالید نیاوش نفس میکشه

نیاوش دل تنگه

درد رو زیر قلبم احساس کردم

دستی کشیدم روش

بعدم روی صورتم

وقت لبخنده .این خانواده نیاز به سرپرست داره .یه دختری که باید مرد باشه

لبخندی زدم

من دنبالتم نیاوش .پیدات میکنم داداش

بلاخره چشمای خستم توی چشمای خندونت اروم میشه

اونروزه که احساس میکنم زنده شدم

نگار واقعا میخنده .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

الان که نیستی من مراقب بارانم

مراقب عشقت . احساس عمیقت و همیشه از چشمات میخوندم

۲۶ سال گذشته

چندین سال گذشته و من دنبالتم .

با همه خستگی هام

با همه دغدغه هام

یاد گرفتم زیر این فشارا مرد بشم

اره نیاوش وقتی بیای از خواهر لوس و اروم و خانوم قدیمیت یه موجود جدید متولد شده

خندیدم

تنها وسیله دفاعی من بود

خندیدم

قهقهه زدم

دستگیره سرد بالکن و فشار دادم و در حال داخل شدن بودم که بار دیگه برگشتم و به بالکن خیره شدم

برای خودکشی همیشه بالکن اماده است

(باران)

کلافه شده بودم شدید اخه استادم انقدر پر حرف مخم رفت بابا

همینطوری داشتم برا خودم زیر لب غرغر میکردم که ارنج ارزو محکم فرو رفت تو شکمم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ارزو-لال بشو دو دقیقه نق نقو

برگشتم سمتشو گفتم:

-هان چته وحشی

ارزو:

-من وحشیم؟یا تو که قلادتو باز کنم پدر استادو میاری جلو چشماش

صدای پسر پشت سریم بلند شد که گفت:

-خروس جنگی شده؟

برگشتم سمت پسره با غیض نگاهش کردم .چشمام و درشت کردم و خیره شدم بهش فکر کنم جاشو خیس کرد ولی خودشو از تکو تا ننداخت و گفت :

-چته بیا منو بخور

-غذای سگ لایق خودشه

پسره:درست حرف بزن خانوم خانوما

-عادت کن تو کار بزرگ ترا دخالت نکنی

-دهن منو وا نکنا

-وا کنم چی میشه؟هوم؟حتما بوی گندش همه جارو بر میداره.پوزه بند بگیرم برات؟

یهو همه زدن زیر خنده تازه یادم افتاد اینارو بلند بلند میگفتم پسره از عصبانیت داشت میترکید از دست مشت شدش فهمیدم

استاد:خانم صبوری و اقای گودرزی بیرون

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پسره صداش بلند شد :

-استاد مقصر این بود

-اوه اوه میخوای مامانتو بیاری؟

دوباره کلاس رفت رو هوا

استاد غرید

-جفتتون بیرون

کیفمو برداشتمو اروم که فقط خودش بشنوه گفتم:

-بو سوختگی میاد یه لیوان اب بخوری بد نیست

برگشتم سمت استادو با صدای بلند گفتم

-روز بخیر استـــاد

از کلاس که زدم بیرون یه راست رفتم سمت خونه.نیم ساعتی تو راه بودم

شدید خسته بودم .همه تنم درد میکرد

با دیدن در خونه ذوق کردم

وای خدا دلم واسه رخت خوابم لک زده بود

در و اروم باز کردم و داخل شد

اما با دیدن صحنه روبروم دستام خشک شد و لبم دوخته

عرفان پشت به من .روی کاناپه نشسته بود و یه دختر توی بغلش .

اون دختر نگار بود

خدایا چشمام درست میدید؟

(رویا)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بارانو بیخیال اما عرفان اینجا چیکار میکرد .

باران نالید

-رویا چه غلطی کردی؟

بینیمو بالا کشیدم و گفتم :

-من کاری نکردم همش تقصیر اون نگار احمقه

باران داخل شد و با دیدن وضعیت نگار زد زیر خنده

نگار کف سرامیکای کثیف و چرب شده دراز کشیده بود سعی داشت به زور لقمه گنده دهنشو قورت بده .

جیغ زدم

-نگار عرفان اومـــــده پاااشو .

نگار از چشماش خنده معلوم بود

با دهن پر گفت

-بگو بیاد .خوش اومده خوش اومده .

عرفان داخل شد که با دیدن نگار صدای قهقهه اش بلند شد . از صورت باران خجالت میریخت .

منم که بیخیال .

عرفان داخل شد و به سمت نگار رفت

-خواهر من این چه وضعشه

نگار مثل بچه ها قابلمه ماکارانی و کشید سمتش و توی بغلش گرفت و غرید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-مال منه . عرفان دست به ته دیگم بزنی ته دیگت میکنم .

عرفان خندید و گفت

-اون لقمه رو قورت بده تو

-نمیتونم . دارم سعی میکنم .

عرفان با خنده گفت

-اگه نیاوش اینجا بود حتما کاری میکرد بالا بیاریش

رنگ نگاه نگار تغییر کرد. لقمه و با یه بغض قورت دادو اینو از چشـــماش میدیدم ازجاش بلند شد و با برداشتن قابلمه به سمت اشپزخونه رفت .

نیاوش تو کجایی لعنتی .

به سمت دستشویی رفتم و خودمو مرتب کردم و خارج شدم.لبا سامم عوض کردم و خارج شدم دیدم نگارم لباساشو مرتب کرده و داره زمینو تمیز میکنه .

رویا و عرفانم چایی میخوردن

این روزا اینا زیادی ور دل هم میچرخن

نگار هنوز غمگین بود .

رفتم سمتش و زدم روی شونشو گفتم

-چطوری نوکر

-خوبم بیچاره .

-چرا بیچاره؟

-چون ته دیگت ته معده من داره اواز میخونه

هیچوقت نگارو ناراحت ندیدم .اگرم بود اصلا بروز نمیداد .

کوبیدم تو سرشو گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-برو بابا سس قرمز .

خندید و گفت

-چته سوختی عمویی؟سر غذا با من شوخی نکن

خندیدم و گفت

-نخورده .

-ته دیگ ندیده

-ماکارانی نخورده

-سس ندیده .

-غذا نخورده

-غذا ندیده .

یه لحظه به حرفامون دقت کردیم .

بعدم به هم نگاه کردیمو صدای قهقهه هامون بلند شد .

نگار دستمال کثیفشو بالا اورد و یهو کرد تو دهنم

جیغی زدم دستمال و محتویاتش و خالی کردم رو سرامیک .

نگار خندش بیشتر شد و گفت

-خواستم بشورمش .دیدم تو هستی .

دور چشمامو خون گرفت .

خیز بردم سمتش و غریدم

-بیچارت میکنم

نگار جیغی کشید و فرار کرد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

من امروز موهای اینو نکنم و باهاش گلاه گیس درست نکنم رویا نیستم

از رو مبل پریدم و جلوش قرار گرفتم.

نگار جیغی زد و پشت عرفان قایم شد

باران قهقهه ای از شادی زد و گفت

-بشینید شما دو دقیقه

نگار خندید گفت

-خب دستمال و دوست نداشتی میگفتی یه چی دیگه میدادم بخوری .اسکاچ چی؟

کوسنو از مبل شوت کردم سمتش و خورد تو پاش .

یدونه محکم کوبید پس سر عرفان و گفت

-پاشو از ابجیت محافظت کن لندهور

عرفان خندید و پاشد .

انگشت شصت پامو کردم تو گوش بارانو گفتم

-پاشو از من دفاع کن مثل تمساح افتادی یه گوشه .

باران با خنده بلند شد و کوسنو کوبید تو سر عرفان

عرفانم نامردی نکرد و بالشتک کوچولو مبلو زد تو دل باران

باران جیغی کشید و وحشی بازیش گل کرد .

دوید سمت عرفانو پرید روش و محکم میزدش .

نیشمو به نگار نشون دادم و گفتم

-تنها شدیم

نگار خندید و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اوه اوه کارای مثبت هیجده کنیم؟

کوسنو برداشتم و خیز بردم سمتش و گفتم

-نه واسه روح شما دعا کنیم .

کوسنو کوبیدم تو سرش .

تعادلمون بهم خورد و دوتایی افتادیم

تا خون داشتم قلقلکش دادم و وقتی دست از کار کشیدم که توان نداشتم

هر چهارتامون گوشه ای افتادیم

روزا داشت خوب پیش میرفت

خستگی از تنمون بیداد میکرد .

اما هنوز میخندیدیم .

کاش این خنده ها ادامه داشته باشه .

(رویا)

لنگون لنگون به سمت ویلا میرفتم که دو باره ولو شدم زمین..همونجا با حرص رو زمین نشستم و غر غر کردم

-اقای خسروی اینا همش تقصیر شماست اگه دنبالم نمیکردید اینجور نمیشد

با خنده اومد سمتم

خسروی-بذار کمک کنم

-نه ممنون

و بلند شدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خسروی-راستی گوشی کو؟

-گوشی؟کدوم گوشی؟

خسروی-همون گوشی که باعث شد ما به این روز بیوفتیم

-ما؟والا فقط من بدبخت اسیب دیدم

خسروی-حالا..گوشی چیشد

تا اومدم حرف بزنم در ویلا باز شد و کسری مثل ا سب شروع کرد سمت ما دوییدن و مثل تارزان داد زدن

-یا خدا این چشه

خسروی-نمیدونم

کسری رسید به ما و شمشیر پلاستیکیشو گرفت بالا و کوبید تو کله خسروی

کسری-از رویا فاصله بگیر

خسروی-اخ اخ مثلا من پدرتما از من دفاع کن

کسری-من از زنم دفاع میکنم پدر کیلو چنده

خسروی-کســـــــری

خندیدم و دست کسری رو گرفتم

-بریم که ادامه درس رو بهت بدم

خنده کنان باهم به سـمت ویلا حرکت میکردیم که در اخر صـدای خسـروی بلند شد

خسروی-خدایا به همه بچه دادی به ما خرچه

با صدای بلند زدم زیر خنده

مثل بچه ها غر غر میکرد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

□نگار□

هروقت از کنارم رد میشـــد با دیدن شـــلوارش دیروز برام یاد اوری میشـــد و از خنده پخش میشدم

همینجور که ریز ریز میخندیدم یهو صداش باعث شد میخ بشینم .

-خانومه خاکی گچ دیوار خیلی خنده دار شده؟

نگاهش کردم و گفتم:

-نه اخه رنگش منو یاد شلوارتون میندازه.

چشماشو تو حدقه اش چرخوند و بی حوصله گفت :

- کاش جای اینکه با یه دختر بچه پشـــت میز خا له بازی میکردم و چای میخوردم الان میشد تو حمومم ناخونای پامو میگرفتم ..

-اخه پای فیل هم ناخون گرفتن داره؟

چپ چپ نگاهم کرد و گفت :

-نه ناخونای مار لاک زدن داره

لبخند ژکوندی زدم و گفتم :

-مار دست نداره

-اره پنگوئن هم زانو نداره

چپ چپ نگاهش کردم و گفتم :

-چه ربطی داشت؟

-اطلاع رسانی بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-از یکی دوتاهم گذشته .شما کلا تخته ندارید

-اون فرشه که تخته داره .

-شما سرویس خوابش رو دارید؟

-فکر کنم وقت استراحت تموم شد تشریف ببریم سر کارمون ؟

-شما شلوارتو بپا من میرم کارارو مدریت میکنم

حرص خوردن رو از قرمزی چشماش تشخیص دادم .

خندم گرفته بود .

از جاش بلند شد و رفت سمت در خروجی

خندمو قورت دادم . من باهات فعلا کار دارم دوست عریز

از جام بلند شدم و رفتم سمت کارتونای جدیدی که اورده بودند .برگشتم یکی از کارگرارو صدا کنم که دیدم صدای بدی بلند شد و تا برگ شتم همه کارتونا ریخت روم

جیغم بلند شد .

هرجارو میدیدم تاریک بود که صدای سهراب بلند شد

-وا ببخشید حواسم نبود شما اونجایید .اون زیر هوا خوبه یا کولر روشن کنم؟

اینو گفت و صدای کفشاش رو شنیدم که قدم برمیداشت و دور میشد داد زدم

-ازت شکایت میکنم .بدبختت میکنم اقا سهرابـــــــ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-میتونی ثابت کن خانومه خاکی من دوستای دبیرستانت نیستم . نباید با یه پسر مثل من در افتاد عزیزم . برو عروسکتو بردار وبازی کن

تاحالا تو زندگیم انقدر نسوخته بودم .

از حرص جیغ کشیدم و گفتم :

-میکشمتـــــــ

قهقهه ای زد و دور شد .

بعده اون صدای رسول و بقیه رو شنیدم که میدویدن سمتم .

بلاخره منو از اون زیر کشیدن بیرون .

نفس نفس میزدم .خیلی حالم بد بود .

کمرم تیر میکشید و نزدیک بود بزنم زیر گریه .

از داخل میسوختم و از بیرون درد میکشیدم

رسول با نگرانی گفت:

-خانوم خاکی خوبید؟

با حرص نگاهش کردم و بازومو از دستش کشیدم بیرونو همونجور که با حرص به سمت در خروجی قدم برمیداشتم با جیغ گفتم

-گـــــوره باباتون اه ...

درو پشت سرم کوبیدم .

توی سالن سهراب رو پشت کاناپه دیدم که ریلکس با لبخند به دیواری که من بهش خیره بودم نگاه میکرد و میخندید .با همون لبخند گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-درکت میکنم چرا میخ ند یدی .الان حس میکنم چ قدر این دیوار منو میخندونه .شبیه رنگ پوستت شده بود .

با حرص غریدم:

-خودت شروع کردی .منتظر تلافی باش

قهقهه ای زد و گفت

-چه انتظار شیرینی . میبینم لنگ میزنید .کمکتون کنم؟

لبخندی زدم و گفتم :

-نیازی نیست .میترسم شلوارتون کثیف بشه ..

راه افتادم سمت در خروجی و خارج شدم

:/

اینکه چرا حس میکنم نابود شدم و چرا عرفان برام انقدر مهمه ا صلا برام مهم نیست و میزارمش کنار

به موضوع اصلی فکر میکنم

به حرفاشون

-ببین نگاری یه ردایی از نیاوش گرفتیم ینی میدونیم که زنده اس اما کجاس کسی نمیدونه

اینکه اون لحظه وقتی نگار سرشو توی سینه عرفان فشرد چقدر عصبانی شدم و راحت میتونستم کله جفتشونو بکنم فکر میکنم .بازم چشمامو میبندم و نادیده میگیرم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-عرفان طاقت ندارم .میدونی اینهمه مدت نداشـــتمش یعنی چی؟ وقتی فکر میکنم کجاس.چیکار میکنه با کیه . شاده؟نگرانه.یا ... یا اونم مثل من دل تنگه دیوونم میکنه . درک میکنی؟

وقتی صدای بغض الود و بعدم گریه های نگار و شنیدم چشمام گشاد شد .

اونو گریه ؟

حرکتی نکردم .اونا هم تو حال خودشون بودن

عرفان پیشونی نگارو ب*و* سید . وای که چقدر دردناک بود . به خودم اومدم دیدم صورتم خیسه خیسه . صدای عرفان بلند شد

-ببین نگار ما دنبالشیم .ببین این غیبتش میتونه یکی از دلایلش پدر باران باشه عزیزم

ای کوفتو عزیزم ای مرض و عزیزم

اما یه لحظه به مغزم خورد

بابای من ؟نیاوش؟وای

ـ عرفان یعنی پدر باران این کارو کرده؟

ـــــنمیدونم عزیزم ولی اینم بعید نیست میدونی که بابای باران چقدر نیاو شو اذیت میکرد .

ـ باید پیداش کنیم

ـ پیدا کردنش سخت نیست ولی باید صبور بود

ـ عرفان شاید اون کلید رسیدن ما به داداشم باشه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ـ اره عزیزم ممکنه

داغون بودم

درو محکم بستم . جفتشون به سمت من برگشتن و زود از هم فاصله گرفتن

خوشبختی برای من زهره . نگار نالید

ـ باران

لبخندی پر از حرص زدم

صدای عرفانم بلند شد

ـ باران جان خوش اومدی

با حرص گفتم

ـ ببخشید مزاحم معاشقتون شدم

به سمت در اتاقم رفتم

داخل شدم و پناه بردم به پشت پنجره و پاکت نقره ای سیگارم

چه هم اغوشی بود

پوزخندی زدم

چه عاشقانه

کم کم چشمام سوخت و ریزش اشکامو احساس کردم

حتی نیومدن برای توضیح ..

این سوال مدام تکرار میشد

چرا باید بیان ؟

اونا عاشق هم هستن و ماله هم .

منم هیچی نیستم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مهره سوخته

چشمامو بستم

اروم باش احمق

ارووم

(باران)

کام تلخی از سیگار میان انگشتان کشیده ام گرفتم .

مات به خاکستر جمع شده روی سیگار شدم

چرا باید انقدر برام مهم باشه؟

اصلا به من چه بزار خوش باشن .چرا من دارم حرصشو میخورم؟

یه لحظه به نگار غبطه خوردم که چرا من نباید جای اون باشـــم؟چرا اغوش پر از امنیت اون تسلی بخش من نبود ؟

سـرمو دو بار به چپ و راســت محکم تکون دادم و حرفمو پس گرفتم چرا باید حسادت کنم.

من همیشه خوشبختیه نگارو میخواستم .

عرفانم مثل برادرمه و از اون مهم تر دکترم نه چیز دیگه ...

دوباره تکرار کردم

نه چیز دیگه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خودم از حرفی که زدم چندان مطمئن نبودم ولی سعی دا شتم خودمو قانع کنم با سوزش چیزی رو صورتم تازه متوجه اشکام شدم.

قطره های درشت از میون پلکام سر میخوردند و روی زانو هام میچکیدند .

من چه مرگمه ؟

با دست پاکشون کردم تو افکارم غرق بودم

چرا حسود شدم ؟ چرا حساس شدم؟چرا به وجودش نیاز دارم ؟

نکنه ؟

نکنه که من ؟؟

که تقه ای که به در خورد افکارمو بهم ریخت و اجازه پیش روی نداد .

و همون موقع عرفان سرشو اورد تو:

-اجازه هست؟

سعی کردم با خشک ترین لحن ممکن جوابشو بدم :

-بفرما

تنم از خشکی لحن بیانم لرزید

اما چیکار کنم که دلم سوخته .

نیم نگاهی زیر چشمی بهش انداختم

امد تو همونطور که به سیگار میون انگشتام خیره بود گفت:باز چی شده که سیگار گرفتی دستت؟مگه نمیگم نکش

اومد جلو برای اینکه سیگارو دور بندازه .

با خشم نگاهش کردم و اجازه بهش ندادم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تو دلم فقط برای یه لحظه قند اب شـد خوب میدونسـت که وقتی ناراحتم یا از چیزی به شدت رنج میکشم سیگار میکشم ولی با خودم گفتم اون یه دکتره و عادتای همه مریضا شو میدونه و دوباره دلم پر شد از غم .از غمی که نمیدونم واسه چی بود

با لحن سردی گفتم:دلیلی نداره که به شما بگم

تعجب کرد و گفت:باران؟خوبی؟چیزی شده ؟

-باید چیزی شده باشه؟

و نذاشتم جواب بده و ادامه دادم :لطفا تنهام بزار خستم ...

مات نگاهم کرد .انتظار این رفتارو نداشت

سرشکسته از جا برخاست و رفت سمت در دستگیره

تو دلم نالیدم

نرو بمون لعنتی

دستگیره و فشرد و نیمی از تنش از در خارج شد قبل از خروجش رو کرد بهم گفت:میرم...با اینکه نمیدونم دلیل رفتارت چی بود باران.اما انگار ناراضـی هستی . اگه اتفاقی افتاد یا کمک لازم داشتی حتما خبرم کن ...خدافظ

جواب خدافظیشو ندادم ...

وقتی درو بست و رفت .

بی اختیار زدم زیر گریه .....

اعتراف کن لعنتی .

دلبسته شدی ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

حرفاش توی ذهنم بود .

عرفانو میگم .

اصلا توی عالم خودم نبودم .ذهنم درگیر نیاوش و جسمم در حال کار .

کریمی-خانوم خاکی سه تا پرونده و قرارداد جدید برای فروش دارید .

چشمامو دوختم بهش و گفتم

-الان میام

لبخندی زد و رفت

مشغول ادامه کارم بودم که صدای دومی به حالت موسیقی بلند شد

-جذاب و شیکه مثل قدیم هنوز فیسم

اگه یه سری کاملا ...

انگار نیمی از اهنگو فراموش کرد و از وسطاش خوند

-انقدره تز دارم . تو کل کل افتاده حتی شرکت بنز با من .

یعنی سهراب اعتماد به نفستو قربون

فقط همین .مشغول ادامه کارم شدم دیدم به سرعت درو باز کرد و خارج شد .

به سمت در خروجی میدوید . و رفت ..

با تعجب مسیرش و نگاه کردم و بعدم مشغول به کارم شدم .

یه رسیدگی به پرونده ها و کارام کردم و برگشتم که برم تو اتاقم دیدم سهراب داخل شد . اما حس میکردم همون سهراب نیست .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشماش از شیطنت برق نمیزنه. خواستم امتحان کنم .واسه همین گفتم

-به به همکار عزیـــــزم .

برگشـــت و نگاهم کرد . دروغ نگم از غم چشـــماش ترســـیدم . این پســـر چرا اینجوری شد .

در اتاقشو باز کرد و داخل شد ..

ساعت ها گذشت . من اضافه کاری بودم و داشتم ادامه کارامو چک میکردم جز منو اون هیچکس داخل شرکت نبود.

مشغول خوندن یه قرار داد بودم که و سایلای اتاق سهراب محکم به درو دیوار کوبیده میشد و خودش نعره میکشید و وحشیانه وسیله هاشو میشکوند .

لرزی به تنم افتاد .

ممکنه بلایی سر خودش بیاره؟این رفتار پر از خشم و جنون بود .

دیگه صبر نکردم و دویدم سمت اتاقش و درو باز کردم و داخل شدم .

گلدون به شدت به سمتم پرت شد . جیغی کشیدم و زود جاخالی دادم .

به دیوار خورد و شکست .

نالیدم

-اقای فاتحی .

سمتم برگشت . چشماش از خشم تیره تر شده بود و مویرگ های سرش به طرز بدی زده بود بیرون .

اب دهنم و قورت دادم .

قدم هاشو با حرص کوبید رو زمینو خودشو به من رسوند

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بازوهامو توی دستاش گرفت و با همه زور و حرصش اون قسمت و فشار میداد.

این حرکت باعث شد تعادلم و از دست بدم و به عقب بیوفتم و کفش عروسکیم از پام در بیاد و کف پام فرو بره تو تیکه های شیشه خورد شده روی زمین .

بی اختیار جیغ زدم .

تیکه های شیشه فرو میرفت داخل پام.

بازومو از د ستش کشیدم بیرون و همون گوشه دیوار که شیشه ای نریخته بود نشستم .

نگاهی به پای داغونم انداختم . بدجور خون میومد .

صداش بلند شد

-من ... من خیلی ... خیلی متاسفم نمیخواستم .....

میون حرفاش پریدم و غریدم

-خفه شو ..

صداش حالت تعجب گرفت و گفت

-داری گریه میکنی؟

با جیغ گفتم

-نه انقدر شیشه رفتن تو پام بهم حال داد دارم قهقهه میزنم ..

تازه متوجه پام شد و نالید

-واااای ..

انقدر درد داشت که احساس میکردم گوشت پاهام داره شکافته میشه .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

جلوی پام زانو زد و گفت

-این .. این اوضاعش خیلی بده . پاشو بریم بیمارستان .

با حرص نگاهش کردم و بی اختیار یکی کوبیدم تو گوشش

چشما شو بست . دندونا شو روی لب پایینش فشرد و دوباره بازومو گرفت اما اینبار اروم تر .

با قدرت بلندم کرد دوباره داد زدم ..

زود دستشو انداخت دور کمرم و یکی از دستامو انداخت دور گردنش .

لنگ میزدم و با صدای بلند گریه میکردم .فرصت فوش دادن بهشو نداشتم .

اروم منو میبرد . این لنگ لنگ زدنا تا دم اسانسور ادامه داشت .

تازه یادم افتاد اون دستش دور کمرمه .

خودمو از دستش کشیدم بیرون و غریدم

-به من دست نزن یابو

اما تا خودمو ک شیدم اونور باز تعادلم بهم خورد و نزدیک بود بیوفتم که محکم گرفتتم.

با جیغ گفتم

-به من دست نـزن .

داد زد

-حالت خوب نیســت مجبورم .وگرنه خودم علاقه ای ندارم به تو یکی دســت بزنم .

حرصم در اومد . اومدم بزنم تو سرش که دیدم صدای دادش بلند شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-این اسانسور لعنتی الان باید داغون بشه .

لگدی به اسانسور زد و تا مغزم بیاد و پیام بده روی دستاش گرفتتم و بلندم کرد و پله هارو میدوید پایین .

از این وضعیت متنفر بودم .

به اخرین پله رسیدیم که دیدم نفس عمیقی کشید و دوید سمت ماشینش .

پام داغون بود .

قطره های خونش حتی روی پیرهن سهرابم ریخته بود .

در ماشینشو به زور باز کرد و منو نشوند و بعدم خودش نشست .

راه افتاد . تا برسیم دیگه واقعا درد توانمو بریده بود

پیچید تو محوطه درمانگاه و ایستاد .

درو باز کرد و دوباره بلندم کرد و راه افتاد سمت در .

دلم میخواست هرچی فوش بلدم نثارش کنم اما درد داشتم .

بیمارستان خلوت بود و با دیدن وضعیتم زود دکتر اومد بالا سرم

با دیدن وضعیت پاهام سری تکون داد و به سهراب نگاه کرد

-همراه بیمار بیرون لطفا .

سهراب نمیخواست خارج بشه.خیره شد به من و بعدم دکتر .

زود راهشو کج کرد و رفت بیرون .

با ترس خیره شدم به دکتر .

-خب دخترم .اروم باش .نفس عمیق بکش که اروم بشی

اعصابم خورد بود .غریدم

-دکتر کارتو بکن زایمان که نمیکنم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه سرنگ کشید بیرون و محتوای شیشه و کشید داخلش و فرو کرد تو بدنم .

زیاد نگذشت که سر شدن و توی بدنم حس کردم .

مشغول به کارش شد

هنوز دردو احساس میکردم

مثل سوزن زدن های ریز

تیکه های بزرگ و کوچک و میکشید بیرون .

کلافه شده بودم .

دیگه گریه نمیکردم فقط به پارچه کشیده شده روی تخت چنگ میزدم .

اما زیاد نگذشت که اون دردم از بین رفت .

یه جایی از کف پامو بخیه کرد و بعدم پانسمان .

لبخندی بهم زد و گفت

-دختر مراقب باش .خیلی بد پات زخم شـــده بودا .بزار به شـــوهرت بگم بیاد داخل که کارم تموم شد

غریدم

-اون شوهر من نیست .

چپ چپ نگاهم کرد و بی حرف سهرابو صدا کرد.

داخل شد و با دیدن من حرفی نزد .

مشغول صحبت با دکتر شد و منم با سکوت به پام خیره شدم .

اومد سمتم و خیره شد تو چشمام و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-میتونی راه بیای؟

با حرص گفتم

-نه پامو بریدن .

انگار دید بهترم .با پرویی کامل گفت

-پس بریم کمیته کارت جانبازی بگیری.

-بپا واقعی به اونجا پاتو باز نکنم

خندید و گفت

-تهدیدای زیادی کردی ولی اثر نداشت دختر جون

غریدم

-اثر ندا شت چون ارز شش و ندا شتی وگرنه همین الان ازت شکایت کنم کم

کم چند ماهیو اب خنک نوش جان میکنی خوشتیپ

باز خندید.

این ریلکس و اروم بودنش کلافم میکرد .

بازومو گرفت و کمکم کرد بایستم.

بازومو محکم کشـیدم بیرون و لی لی کنان به سـمت در رفتم که باز داشـت

تعادلم بهم میخورو که دستمو محکم گرفت و بی حوصله گفت

-خوشحال باش چون توی مزخرف بودن حرف اول و میزنی

لبخندی با حرص زدم و گفتم

-این حرف واسه دهن تو بزرگه .بپا نیاز به روغن کاری نداشته باشه فکت .

-شما سعی کن مواظب پاتون باشید وگرنه شاید زیر پا بمونید .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-ایشالله چشم حسودام از کاسه در بیاد همیشه سرپام

-والا حسودی نمیبینم دور و برتون ولی افراد زیادی هستند که به عقل ناقصتون غبطه میخورن .

نسخه و در دست گرفت و در ماشینو باز کرد و نشستم .

تا اومد بشینه . انگار چیزی یادش افتاد و سریع رفت

(رویا)

دیگه وقتشه یه تکونی به خودم بدم یک هفته ای میشه نرفتم پیش کسری..سریع لباسامو پوشیدم وکیفمو برداشتم و به سمت خونه خسروی حرکت کردم ..

وقتی رسیدم با تعجب دیدم که در بازه اروم درو هل دادم و وارد شدم صدا های بلند ولی نامفهمومی میومد دلشـــوره گرفتم و قدمامو بلند کردم و جلو در ویلا ایستادم..صدای جیغ یه زن تو فریاد خسروی گم شده بود.. و صدای شکستی اومد وای نه خدا من کسری.. شروع کردم در زدن انگار صدا درو نمیشنیدن محکم تر در میزدم که در باز شد و چهره دلنگرون و چشمای سرخ خسروی باعث شد ترسی وجودمو احاطه کنه

با ترس زمزمه کردم-کسری

و داخل شدم یه زن نشسته بود روی مبل و دستاش روی سرش بود

-کسری..کسری کجاست ؟این لباسا چیه تنتون؟

بدون منتظر شدن جوابی به سمت اتاق کسری رفتم و درو باز کردم وای خدا من و زدم زیر گریه ....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با دیدن کسری رو تخت که دراز کشیده سرتا سر وجودم‌پر از ارامش شد و ناخوداگاه زدم زیر گریه و رفتم سمتش اروم نوازشش کردم که چشماشو باز کرد با دیدن من یک لحظه شوکه شد ولی سریع پرید بغلم

کسری-رویا دلم برات تنگ شده بود

به خودم فشوردمش و روی موهاش ب*و*سه زدم

-منم

کسری-چرا داری گریه میکنی؟

-چیز مهمی نیست..اتفاقی افتاده کسری-اره بابا بزرگم مرده

-اون خانومه کیه؟

کسری-مامانمه

-چرا داشتن داد و بیداد میکردن؟

کسری-دعواشون شده بود چیز خیلی عادیه بعدا برات میگم

-پس..پس امروز بیخودی اومدم من برم

کسری محکم بغلم کرد

کسری-نه نه نرو پیشم بمون..نمیخوام تنها باشم

-باشه بهتره یکم بخوابی

کسری-میشه ..میشه کنارم بخوابی؟

سری تکون دادم و بغلش دراز کشیدم اونم بغلم خوابید بعد از ده دیقه نفساش منظم شده بود..سرشو بلند کردم و اروم گذاشتم رو بالش و خودم رفتم پایین

-تسلیت میگم جناب خسروی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خسروی-ممنون..کسری خوابید؟

-اره

خسروی-خیلی ممنون که کنارشید توی این روزا نیاز داره به یکی تکیه کنه

صـدای زن بلند شـد-کسـری به من نیاز داره نه به این دختر که اصـن معلوم نیست کیه

خسروی برگشت سمتش و صداشو برد بالا

خسـروی-اون بهت احتیاج داشـت دیگه نداره وقتی تو پی خوش گذرونی خودت بودی این دختر پیشـش بود مثل مادر براش بود..اصـن روت میشـه تو چشمای اون پسر نگاه کنی..وقتی بهونه اغوش تورو میگرفت کجا بودی..الان که تمام ارث پدرم رسیده بهش یاد افتاده مادرشی ها

چشـمای زن برق زد-تو تو حق نداری جلو غریبه ها اینطوری با من برخورد کنی

خسروی-غریبه اینجا تویی برو بیرون

و با دستش به در اشاره کرد زنه دهنشو باز کرد که خسروی داد زد

خسروی-بـیـرون

تمام وجودم لرزید..نکبت قلبم ریخت عین ادم نمیتونه بیرونش کنه وای فشارم افتاد..زنه بدو بدو رفت بیرون و درو محکم بست

خسروی-خانم بیات؟

چشمامو گرد کرد و گفتم-بله

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خ سروی-خیلی ممنون که اومدید ک سری واقعا بهتون احتیاج دا شت چندبار خواستم تماس بگیرم ولی وقت نشد در هر صورت ممنون

-خواهش میکنم..من دیگه میرم فردا بازم میام سر میزنم

خسروی-بسلامت خوش اومدید و ممنون که اومدید

سری تکون دادم..نکبت بی خاصیت حتی تعارف نکرد برسونمت...

درو باز کردم و از ویلا زدم بیرون..کثافط میمون الاغ خر بازم خر کلا خر مگس پشه که یهو صداش اومد

خسروی-خانم بیات من میرسونمتون

اوه اوه یعنی شنید فش دادم؟

-نه نیاز نیست میرم خودم

خسروی-اون طرفا کار دارم میرسونمت

باشه دنبالش رفتم و سوار ماشین شدم.....

(باران)

من نباید دلبسته میشدم

اصلا چطور شد نیاوش رو فراموش کردم؟عرفان تو با من چیکار کردی لعنتی!

باید از ذهنم و دلم بندازمش بیرون این فقط یه حس زود گذره

با این حرفا خودمو تسکین میدادم

لعنت بهت عرفان لعنت بهت باید یه کاری کنم که سرد بشم ازش اونطوری منم میتونم فراموشش کنم

صدای در اتاق منو به خودم اورد اشکامو پاک کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بیا تو

قامت رویا نمایان شد و از اون نیش گشاد شدش فهمیدم یه نقشه های پلیدی تو ذهنشه .امد نزدیک و تو چشمام زل زد و گفت:چیشده عزیزم ؟

با بغضی که سعی داشتم قورتش بدم گفتم :هیچی

نشست رو تختو سرم و گذا شت رو پاهاش و نواز شش کرد :نمیخوای به من بگی چی شده؟

جوابی ندادم ...

جوابی نداشتم که بخوام بدم ...

میگفتم عا شق کسی شدم که عا شق یکی دیگس ...عا شق بهترین دو ستمه ...خواهر مه ...چی میگفتم...همینطوری که مو هامو نوازش میکرد پلکام کم کم سنگین شدن و .....

با سردرد بدی از خواب پا شدم به سمت در رفتم در و باز کردم و اروم از پله ها پایین رفتم

صدای نگارو شنیدم که دا شت با تلفن حرف میزد:عرفان جان مطمنی؟ببین دو...

تا منو دید حرفشو خورد □هه□

کجا هم حرفشو خورد

کلمه دوست دارم خلاصه شد در ..دو ..

منم مثلا احمقم ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

همه چیز بهم ریخته بود .

سرمو اروم گذا شتم روی میز کارم و چ شمام و ب ستم تا شاید از این سردرد کلافه کننده راحت بشم .

اهی کشیدم . زندگیم بهم ریخته .

احساس کردم کسی وارد اتاقم شد .

سرمو بالا اوردم و با دیدن سهراب تعجب کردم .

بدون اجازه روی کاناپه نشست و لیوان قهوه دستشو گذاشت روی میز .

به ممنون کوتاهی اکتفا کردم

لبخندی زد

-یکی طلبته هنوز خانوم خاکی

لبخندی زدم .

حالم بدتر این حرفا بود که باهاش کل بندازم

دوباره چشمامو بستم

-میتونم بپرسم چی شده خانوم خاکی؟

چشمامو باز کردم .

نگاهی بهش انداختم و باز پلکامو بستم و گفتم

-هیچی

-اصراری نمیکنم ولی شاید بتونم کمک کنم .

ناخوداگاه لبم باز شد و شروع کردم .

دلم پر بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-داداشم ..

-مشکلی دارید؟

-دو سه ساله نیست .

-کجاست؟

-اگه میدونستم که دیگه نیستی در کار نبود. کلمه هست به کار میومد

-اها یعنی الان . ایشون ناپدید شده؟

-دقیقا

-علتی داشته؟

-گذشته و مشکلات . نمیدونم . شاید عشق ... راستش واقعا نمیدونم

-با دوست صمیمیش در ارتباطی؟

-بله؟؟

-دوست صمیمی و خیلی نزدیک داره؟

-اره .باهاشم در ارتباطم

-قطعا اون میدونه کجاست

-از کجا میدونی؟

-رفیق یه پسر یعنی همچی اون .

-فکر نمیکنم در مورد داداش من تاثیری داشته باشه

-داره . دوستشو زیر نظر بگیر . احتمالا چیزای زیادی داره برای گفتن

خندیدم ..

عرفان هیچیو از من پنهون نمیکنه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باشه جیمز باند ممنون

-خواهش میکنم مارپل

لبخند کوتاهی زدم . چقدر راحته .

عقل نداره درک نداره فهم نداره . راحت واسه خودش زندگی میکنه .

خندیدم و خیره شدم بهش .

اروم لیوان قهوه توی دستش و نزدیک لباش میبرد و مزه مزه میکرد .

متوجه نگاه خیره ام شد

-نقشه گنج روم کشیده؟

-فکر نکنم ارزش اونقدر و داشته باشی قبول داری؟

-قبول دارم .ارزشم اندازه نقشه اش نیست چون من خود گنجم .

-اخی اعتماد به نفس چقدر خو به . اگه نبود شـــما مجبور میشـــدید خود واقعیتونو از نمای HDببینید .اونموقع هرشب با کاب*و*س میخوابیدید .

لبخندی زد

-پاتون خوبه؟

-ممنون سلام داره

-سلامت باشه

در و باز کرد که خارج بشه اما باز انگار چیزی یادش افتاد .

برگشت و نگاهم کرد .

منتظر موندم برای گفتن

لباش فاصله گرفت

-خانوم خاک.....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(باران)

هر کار میکردم نمیتونســتم از فکرم بیرونش کنم از هر دری وارد شــدم عرفان جلو چشمم بود صدای نگار که گفت(دو...)وااای خدایا دارم دیوونه میشم ... نه نه من باید فراموشش کنم باید فراموشش کنم ...

بلند شدمو رفتم سر وقت کیفم کلیدی که عرفان داده بود بهمو برداشتم اونروز این کلید و داد بهم و گفت :من از صبح تا 6و 7مطبم هروقت خواستی بیا خونه من ...از اون روز تا الان دســتم مونده اینو داد چون اون موقع بیمارش بودمو حال و وضــع خوبی نداشــتم الان که خوبم میتونم برگردونم بهش هر وقت دیدمش یادم بمونه بدم ...

حس فضولیم تحریکم میکرد برم خونشو ببینم ..خب اون که گفت من تا 6و 7نیستم الانم ساعت 4پس دو سه ساعتی وقت دارم .. سریع بلند شدمو یه دست لباس پوشیدم را افتادم...

یه نیم ساعتی تو راه بودم وقتی وارد ساختمون شدم یه چی مثل خوره افتاد به جونم ...یعنی کارم درســت بود؟ اگه خونه باشــه چی؟همه ی افکار منفیمو به زور کنار زدمو وارد اسانسور شدم ...

کلید و انداختم تو در ،در روی پاشــنه پا باز شــد ..از چیزی که مقابلم دیدم احساس کردم یه لحظه قلبم واستاد یه چیزه سرد از نوک پام تا مغز سرم جریان پیدا کرد یه دفعه از سرماش لرزیدم..

نه این امکان نداره .....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

درو بست و من مبهوت جمله اش بودم .

چند بار تکرارش کردم

معنیش چی بود؟

صدای زنگ تلفنم از جا پروندم

گوشیو برداشتم و جواب دادم

-جانم عرفان

-نگار خودتو برسون .

-عرفان چی شده؟

-نگار عجله کن .

از جا بلند شدم و گوشی به دست دویدم سمت خروجی

-خانوم کریمی به رئیس بگید موضوع حساسی بود .بقیشو خودش میدونه

پله هارو دوتا یکی کردم و سوار ماشینم شدم

نمیدونم گوشی و کی قطع کردم اما فقط میروندم

دوباره با عرفان تماس گرفتم

-چی شده عرفان . بیام کجا؟

-بیا خونم

به سرعت خودمو رسوندم و دویدم به سمت در و زنگ زدم

انگار که منتظرم بود

سریع درو باز کرد و داخل شدم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-چی شده عرفان

-اروم باش

-چطوری میتونم اروم باشم . چی شده؟

-نیاوش

با شنیدن اسمش سلول به سلولم گوش شد

-نیاوش چی شده.داداشم چی شده؟

لبخندی زد و چشماشو بست

-اون زنده است

نفسی از سر اسودگی کشیدم و چشمامو بستم

با شوق بغلش کردم

-میدونستم میدونستم .میدونستم

کلید توی در چرخید

و در باز شد

باران وارد شد

اون کلید اینجاو از کجا داشت

چشماش با دیدن وضعیت ما گشاد شد

تازه یاد موقعیتم افتادم و از عرفان فاصله گرفتم

-باران ....

خارج شد و درو بست

وای نه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نالیدم

-باران

و دویدم سمت در نباید اینجوری میشد

(باران)

هر کار میکردم نمیتونستم از فکرم بیرونش کنم

از هر دری وارد شدم عرفان جلو چشمم بود

صدای نگار که گفت(دو...)

واای خدایا دارم دیوونه میشم ...

از چاه درمیام شوت میشم تو چاله.

نه نه من باید فراموشش کنم

باید فراموشش کنم ...

بلند شدمو رفتم سر وقت کیفم کلیدی که عرفان داده بود بهمو برداشتم اونروز این کلید و داد بهم و گفت هروقت حالت بد بود میتونی بیای خونم ...از اون روز تا الان دستم مونده اینو داد چون اون موقع بیمارش بودمو حال و وضع خوبی نداشتم الان که خوبم

البته سعی میکنم خوب باشم

میتونم برگردونم بهش هر وقت دیدمش یادم بمونه بدم ...

اما دلم برای دیدنش بی تاب بود .

بهونه خوبی بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

الان شاید مطبه اما احتمالا خونس

سریع بلند شدمو یه دست لباس پوشیدم را افتادم...

یه نیم ساعتی تو راه بودم وقتی وارد ساختمون شدم یه چی مثل خوره افتاد به جونم ...

یعنی کارم درست بود؟

همه ی افکار منفیمو به زور کنار زدمو وارد اسانسور شدم ...

با صدای ایستادن اسانسور لرزیدم

مشتاق برای دیدارش

کلید و انداختم تو در ،

در باز شد ..

بغلش مهمون یکی دیگه بود

یکی که

نگار بود

رعشه ای به تن نیمه جونم افتاد

چقدر عاشقانه .

نگار دیدتم

چشمای پر از اشکمو دید

درو بستم و دویدم

صداشونو شنیدم اما دویدم

خواستم فرار کنم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از خودم

از اون

از نگار

از این ساختمون

فقط برم

در و باز کردم و وارد هوای ازاد شدم

بغضمم مثل ریه هام باز شد

کاش میمردم و نمیومدم

(نگار)

چند روزی از ماجرام با عرفان و باران گذشته بود

نمیدونم چیکار کنم .

باران یه ادم جدید شده بود .حتی لبخندم به من نمیزد به زور جواب سلامم و

میداد و گوشه گیر شده بود

نمیتونستم چیزی که تو ذهنمه باور کنم.سعی میکنم حتی به زبونم نیارم

اما خیلی تو مغزمه

-نگار شام چی داریم؟

نگاه تندی به رویا کردم و گفتم

-کوفت پلو با قیمه مرض جان .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-صدبار گفتم از رژیمت چیزی واسه من نپز . ولی ادم نمیشی که ادم نمیشی
..

ته خیار دستمو کوبیدم تو سرش و از روی مبل بلند شدم .

انگشتامو صدا دادم و بی توجه به اخ و اوخ رویا به سمت اشپزخونه رفتم

نگاهی به یخچال کردم که صدای رویا بلند شد .از بالای در یخچال نگاهی به صورت مظلومش کردم

-نگار جونم ؟

-خفه شو پول ندارم

با تعجب نگاهم کرد و نالید

-دستمو خوندی

خندیدم

-بچه ای هنوز .من یه سیره و شخ صیت شنا سی از تو میتونم وارد بازار کنم .چقدری میخوای؟

-موخوام

-لحن حرف زدنتو درست کن یاد خر میوفتم وقتی اب نداره

-ممنون از تشبیه ات

-خواهش میکنم

-بخندم یا پولشو بدم؟

-تو که پول نداری خودم حساب میکنم

رویا کلافه شد و غرید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اه دو دقیقه خفه بمون من حرفمو بگم

و سایلای مورد نیازمو از یخچال کشیدم بیرون و به سمت سینک ظرفشویی رفتم و گفتم

-بگو

-بیا برای باران تولد بگیریم

دست از کار کشیدم و خیره شدم بهش و گفتم

-راست میگی تولدش نزدیکه اخ اصلا حواسم نبود

رویا دستاشو به هم کوبید و با شادی گفت

-همینه .. خب تو میتونی پولشو بدی خریدش با من

-اخی الهی خسته نشی؟

-نه بابا خستگی چیه .

-خیلی پرویی

-اخی تازه بهش پی بردی

-چقدر میخوای

-بعدا حالا کنار میایم.الان اومدم خبر بدم .

اینو گفتو بدون خداحافظی دوید سمت خروجی

با تعجب به مسیرش خیره شدم و مشغول به کارم شدم

(رویا)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لباســامو پوشــیدمو یکم از پولایی پس اندازمو برداشــتم و عینک ریپمو زدم به چشمام و بدون خدافظی از خونه زدم بیرون

خوب حالا کجا برم؟اها فهمیدم

به ســمت خیابون مورد نظرم حرکت کردم.. به کل نا مه علی رو یادم رفت..بیخیال بعدا پیداش میکنم فعلا مهم بارانه

خب باران ..

باران خانوم ..این دختر چشه..همش تو خود شه و با نگار سرد رفتار میکنه کم حرف و نق نقو و زود رنج شده

خب اینا نشونه چیه؟

عشـــــق

باران عاشق شده .

اخ چقدر باهوشم من .

به عنوان جاییزه یه بســتنی واســه خودم خریدم و راه افتادم و مشــغول دید زدن ویترین مغازه ها بودم

جلو بوتیک مانتو فروشــی ایســتادم و به مانتو ها نگاه کردم باید یه چیز شــیک بخرم که چشما همه خیره باشه روش

بلاخره مانتو مورد نظرمو پیدا کردم

مشکی بود و روش سنگ های توسی داشت

از کمر تنگ میشد و پایینش گشاد .

یقه جالبی هم داشت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خلاصه خیلی سانتی مانتال بود

خریدمش

چقدرم خرج گذاشت روی دستم ولی فدای سر باران

برگشتم خونه .

آروم در خونه رو باز کردم و وارد شدم..

که صدای نگار میخکوبم کرد

نگار-جدیدا بدون خبر میری بیرون

-رفتم برای باران کادو بخرم

نگار-میتونستی خبر بدی نه؟

-مشغول اشپزی بودی

نگار-پول از کجا اوردی؟

-از..از..پس اندازم برداشتم

نگار-تو خیلی غلط کردی..میگفتی بهت میدادم

-برش میگردونم چند روز دیگه حقوقمو میگیرم

نگار-دفعه اخرت باشه به اون پولا دست زدی..چی خریدی حالا؟

-بعدا نشونت میدم غذا حاضر شد ؟

نگار-اره برو لباسات رو عوض کن و بیا

سری تکون دادم و به سمت اتاق رفتم ودرو باز کردم..مانتوی کادو پیچ شده رو

زیر تخت گذاشتم و مانتومو در اوردم که صدای گوشیم بلند شد

یه اس ام اس بود از طرف اقای خسروی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نوشته شده بود که فردا حتما برم پیشش که تسویه حساب کنم..جوابشو ندادم و با همون شـلوار جین و تاپ اومدم به سـمت اشـپز خونه برم که باز صـدای تلفنم بلند شد..این دفعه زنگ زده بود جوابشو دادم

-بله؟

خسروی-خانم بیات رسید پیامم؟

-بله

خسروی-راستش راستش چیزه میتونم رویا صداتون بزنم؟

متعجب از رفتارش

-باشه

خسروی-رویا من فردا منتظرتم..خیلی حرفا دارم بزنم

-باشه زود میام

خسروی-مراقب خودت باش خدافظ

-خدانگهدارتون

و قطع کردم و از اتاق زدم بیرون

اصلا کنجکاوی خرج ندادم چون بحث بحثه شیرین غذا بوود

(رویا)

-خوشگل شدم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باران با بی حالی نگام کرد و گفت:خوبه فقط میخوای بری تسـویه کنی نمیری خاستگاریش

-وا عزیزم شیک پوش بودن من رو روی حساب این حرفا نذار

ته خنده ای کردم و از اتاق اومدم بیرون..

بار دیگه خودمو نگاه کردم و از در زدم بیرون

دستمو برای تاکسی بلند کردم که یه ماشین شاسی بلند جلوی پام زد روی ترمز ..رومو گرفتم و چند قدم به جلو حرکت کردم.

-رویا

صدا اشنا بود .برگشتم ببینم تصویرش واسه کیه

اوا این که خسروی خودمونه..

به سمت ماشین حرکت کردم

-سلام..خودم میومدم چرا زحمت کشیدید

خسروی به گفتن سلام سوارشو اکتفا کرد..

سریع سوار شدم

خسروی-میخواستم باهات حرف بزنم بهت که گفته بودم

-بله بفرمایید

خسروی-اول این پاکت رو بذار تو کیفت

بدونه شمردن گذاشتم تو کیفم . میدونم کم نمیزارن

تشکر کردم

خسروی:

-و دوم با من راحت باش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-سعی میکنم

خسروی-رویا من..من میخوام داستان زندگیمو برات تعریف کنم

واااا داستان زندگی این به من چه اخه

خسروی-کجا بریم ؟کافی شاپ یا پارک ؟

-اخه معنی نمیده .من کاره ای نیستم

خسروی

-اینبار سرتق بازی در نیار .بزار بگم اروم بشم .

سکوت کردم

ادامه داد

-من سن زیادی نداشتم که با مادر کسری ازدواج کردم..مادر کسری از من بزرگ‌تر بود و من بخاطر یه رابطه که تو مستی اتفاق افتاد باعث شدم که زندگیم به تباهی کشیده بشه..پدرم مجبورم کرد باهاش ازدواج کنم..حدود پنج سال باهم زندگی میکردیم که اخر سر وسایلاشو جمع کرد رفت ایتالیا و اونجا عاشق یه شخص دیگه شد و بچه دار شد تا این که خبر مرگ پدرم رسید بهش و اومد ایران..بیشتر ارث پدرم به کسری رسید چون تک نوه پسرش بوده و کمی هم به من. سیمینم میخوا ست کسری رو با خودش ببره فقط برای پول. وگرنه اصلا حس مادر دوستانه اون گل نکرده .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اما بعد از طلاق و گرفتن سر پرستی کسری اون از اینجا رفت

چپ چپ با لبای صاف و یه خط و خیلی بی حوصله خیره شدم بهش .

که چی؟.اخی ناراحت شدم چه پدر مظلوم فداکاری

دلم میخواست بهش بگم خوب به من چه

ولی حیف اون داشت با من درد و دل میکرد نمیتونستم بگم

-اخی چه خوب

برگشت تو چشمام نگاه کرد.

نگاهش مشتاق بود .

یاد فیلما افتادم .یعنی الان میخواد بگه عا شقمه و بعدم خا ستگاری بکنه و من رد بکنم و حالش گرفته بشه .

محو خیال بافی و چرتو پرتام بودم که گفت

-رویا من..میخواستم بگم که بهت بگم که..که

الان میگه . الان میگه

خسروی-ممنونم که هوای کسری رو دا شتی..کسری خیلی بهت عادت کرده هروقت تونستی بیا پیشمون

اه چه ضایه شد .

درو باز کردم و خارج شدم

همزمان گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-کجا؟

-اقای خسروی ممنون برای همچی.خوشحال شدم محرم رازتون شدم پیشه کسری هم میام .فعلا با اجازه

-دیر شده میرسونمت

نیاز به قدم زدن داشتم

خداحافظ سرسری گفتم و دور شدم .

(نگار)

روی مبل افتاده بودم و از خنده ریسه میرفتم .

رسول و سهراب هنوز کل کل میکردن

-میگم رسول یادته مرغ و خروس داشتیم بعد تو عاشق مرغه شده بودی به خروسه حسودی میکردی میکردیش تو سبد بعد یه روز اومدی پیشم گفتی پاشو بریم کارت دارم اومدم دنبالت

اینجا سهراب قهقهه ای زد و ادامه داد

-بعدش ...

صداش از خنده بالا نمیومد

-بعدش گفتی بیا به عنوان برادر بریم خاستگاری مرغه . ای خاک بر سرت اون زمان پسرای 12ساله تو چین کامپیوتر اختراع میکنن تو با مرغ میخواستی ازدواج کنی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رسول کوبید تو سر سهرابو غرید

-خودت یادت نیست رفتیم کیش گیر کرده بودی تو دستشویی نمیدونی ستی کدوم سمت بشینی رو توالت فرهنگی؟؟

وای پخش شدم رو مبل و ازادانه قهقهه میزدم

سهراب مثل همیشه ریلکس .خندید و گفت

-خب این مسئله برام چالش بر انگیز بود اما بهتر خاستگاری از مرغ بود .رسول ساکت باش وگرنه میگم رو صندلی کامپیوترت نشستم تا دو ماه باهام صحبت نمیکردی میگفتی خیانت کردی بهم. نشستی روی زنم ..

رسول کوبید تو کمرش و گفت

-گفتی دیگه .. اما هیچوقت وقتی که مشروبو با چایی اشتباه گرفتی تا سه ساعت ادای م ستاو در میاوردی و اخرش فهمیدی اونی که خوردی چایی بود نه مشروبو یادم نمیره

این دیگه اخرش بود . غرق مبل شدم از خنده

سهراب باز ریلکس جواب داد

-دیر گفتی بهم منم مست شدم .

زود تر میگفتی..

دیگه به دسته مبل چنگ میزدم

سهراب ته نگاهی بهم انداخت و گفت

-رسول بسه دیگه الان خانوم خاکی پروستاتش میترکه .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یهو رسول برگشت و خیره شد به سهراب . سهراب ریلکس قهوه میون دستاشو مینوشید .

-سهراب ببند .

-در دهنتو؟

-نه فک مبارکتو .

-این که کلا در غاره نمیشه بست شما ببخش .

-باشه پس میبندمش

-بپا درت تخته نشه .

-نه بابا ؟

-یه هفتست ریشامو نزدم منو با بابا اشتباه گرفتی؟

با حرص نگاهش کرد و گفت

-تو لال بشی یه دنیا راحته

سهراب دستی داخل موهای لختش کشید و لبخندی زد و گفت

-واسه همینه هیچوقت ساکت نیستم

وای این پسر کم نمیاورد

داشتن ادامه میدادن که صفری از دفتر زد بیرون

-خانوم خاکی اقایون فاتحی تشریف بیارید داخل اتاق .

صداش پر از شور و نشاط بود

از جا بلند شدیم و بدون حرف داخل شدیم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یعنی چی شده؟

(باران)

نمیدونم تا خونه چه شـکلی اومدم یه راسـت رفتم سـمت اتاقمو خودمو پرت کردم رو تخت ...چطور ممکنه؟ اخه چرا ؟حداقل نگار بهم میگفت وابسـته نمیشدم چرا پنهون کرد ازمون؟

انقدر گریه کردم بی حال افتادم رو تخت و چشمام رو هم افتاد .....

با نوازش دسـتی اروم اروم چشـمامو باز کردم نگار بود که با لبخند داشـت نوازشم میکرد ...

نگار ،عرفان تو بغل هم نههههه دوباره زدم زیر گریه همینطور نگار بغلم کردو گفت:بارانی؟خواهری ؟چی شده ؟چرا انقدر پریشونی ؟ها؟

چی میگفتم بهش ؟چی داشتم بگم ؟میگفتم عاشق کسی شدم که تو عاشقشی تو رو دوست داره...

نگار:من که میدونم چته....پس خودت تعریف کن

با بهت بهش نگاه کردم نه ...

خندیدو گفت :از دست رفتی وای وای

-یعنی چی؟؟؟

-چی یعنی چی

-تو....تو مگه ...

نذاشت ادامه حرفمو بزنمو گفت :نه ...بین منو عرفان چیزی نیس

-ولی من خودم دیدم با چشمای خودم تو تو بغلش بودی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سرمو گذاشت رو پاشو گفت از همه چی گفت از اینکه فهمیدن نیاوش زندس و ردشو پیدا کردن از اینکه اون روز از خوشحالی پریده بغل عرفان

همرو گفتو من هر لحظه تعجبم بیشتر میشد از یه طرفم خیلی خوشحال بودم ...از پیدا شدن نیاوش خوشحال بودم ولی بیشتر از اون از این خوشحال بودم که رابطه ای بین عرفان و نگار نیست

نگار-خوب دیگه پاشو یه اب به دست و صورتت بزن بیا پایین شام

نگار رفت پایین و منم بلند شدم یه اب به دست و صورتم زدم و رفتم پایین رفتم تو ا شپزخونه چ شمامو ب ستمو به نفس عمیق ک شیدم :به به چه بوی قرمه ای میاد

نگار: ما اینیم دیگه

-رویا کجاست؟

رویا:من اینجام

نشستم پشت میزو نگارم غذا رو داشت میکشید بلند شدمو رفتم سمت یخچال دبه ما ست و بردا شتم یه ذره تهش دا شت گذا شتم رو میزو ن ش ستم پشت میز ...

دا شتم غذا میخوردم که کا سه ما ستم تموم شد در سطل و باز کردمو د ستم تا ارنج کردم داخل دبه ماست ..یه دفعه دیدم رویا و نگار پقی زدن زیر خنده خودمم از حالتم خندم گرفته بود دستمو در اوردمو مالیدم تو صورت جفتشون حالا من هر هر میخندیدم رویا با عصبانیت گفت :زندت نمیزارممم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بلند شـدمو از رو اپن پریدم اون ور همین طوری داشـتم میدوییدم که یکدفعه کل بدنم یخ زد دیدم نگار کل پارچو خالی کرده روم همینطوری داشـت میخندید که سس و بردا شتمو ریختم تو صورتش همینطوری دا شتم سـ سو میرختم تو صورتش که رویا از پشت گرفتمو ماست و مالید به صورتم صدای زنگ در اومد هر سه ساکت شدیم

رویا:نگار کسی قرار بود بیاد؟

نگار:نه

دسـت رویارو پس زدمو رفتم سـمت در بازش کردم با صـورت پر از تعجب عرفان رو به رو شـدم که تعجبش تبدیل شـد به قهقه اوه اوه تازه متوجه ریختم شدم موهام شده بود جنگل صورتمم پر از ماست بود .....

(نگار)

پام گیر کرد به لباسم و سکندری خوردم

برگشتم با حرص به سهراب و رسول خیره شدم

تو این مدت کوتاه بهترین دوستم شده بودن جفتشون

امروزم وا سه خرید لباس برای تولد باران رفته بودیم تولیدی دو ست ر سول که شخصی بود و لباسای خاصی داشت و کمتر جایی نمونش بود به گفته خودش واسه هنرپیشه ها میدوخت

به لباس تنم خیره شدم

مشکی و بلند . ساده و شیک

اینا چند کلمه ای بود که از دهنم خارج میشد برای توصیفش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رسول لبخندی زد و با شیفتگی گفت

ـ خیلی بهت میاد

سهراب مثل همیشه ساز مخالفو زد

ـ الکی انقدر امید بهش نده

این حرف کافی بود تا نق نق هام شروع بشه

-من از این لباس اصلا خوشم نمیاد همش بین پاهام میپیچه تازه زشتم هست

رسول اخم ریزی کرد و گفت

-به حرفای این احمق گوش نده . تو این لباس خیلی فوقلعاده ای نگار

سهراب از جاش بلند شد و بین لبا سا چرخی زد .منم دوباره تو ایینه به قامتم خیره شدم . به نظرم خیلی ساده بود . دلم یه لباس شلوغ تر میخواست .

همون موقع سه دست لباس جلوی صورتم قرار گرفت .

دستای سهراب بود . لبخندی زدم و ازش لباساو گرفتم

یکیش دکلته بود . خوشم نیومد و انداختمش اونور . بعدی هم دست کمی از همینی که تنم بود نداشت . اما اخری ..

لبخندی بهش زدم و خریدارانه نگاهش کردم

بنفش تیره بود .یقه اش از جلو کامل بسته بود و از پشت به صورت هفت .یه کم پایین تا کمر تنگ بود و ادامش ساده پایینشم چاک کوتاهی تا ساقم داشت .

سنگ دوزی ظریفی ام روش بود . زود پریدم سمت اتاق و پوشیدمش قبل خروج تو ایینه نگاهی به خودم انداختم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیلی قشنگ بود . چرخیدم .

ناخوداگاه دستم سمت موهای بلند و لختم رفت و اونارو روی شونه هام ریختم .چشمام برقی از تصویر خودم برقی زد .

خارج شدم .

سهراب هنوز میون لباسا قدم میزد و رسول زودتر متوجه ام شد .

چشماش گشاد شد و لبخندی زد ..

من شلوار کردی با کاپشن بادی و عینک ریبن بزنم این فکر میکنه خوشتیپم .

شایدم میخواد لباس تنمو عقد کنه .

به حرفم خنده کوتاهی کردم و قدمی برداشتم . با پیچیده شدن صدای پام سهراب برگشت .

برای اولین بار رنگ نگاه خشکش برگشت و پر از تحسین شد .

لبخندی زد و اومد جلو

-به این میگن لباس . این رسول از بچگی قشنگ ترین لباسش ست بت من با شورت سوپرمن بود .

رسول مثل همیشه حرص خورد و سکوت کرد .

سهراب-نگار چرخ بزن

چرخی زدم .

سهراب-ظاهرش که میگه هیچ ایرادی نداره . توش راحتی؟

-اره

-پس همینو برمیداریم .

از شوق خندیدم که رسول مانع ادامش شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-به نظرت زیاد باز نیست؟

توجهم بهش جلب شد که سهراب گفت

-به تو ربطی نداره داداش کوچیکه

اخلاق تند و رک سهراب اعصاب برای کسی نمیزاشت .من عادت داشتم برای اینکه خیلی شبیه خودم بود از این نظر .اما از نظر خونسردیش ا صلا شباهتی به هم نداشتیم

اون همیشه خونسرد و ریلکس بود و من عصبی و جیغ جیغو .

این افکار منو از فکر به باز بودن لباس خارج کرد و باعث شـد برم و لباسـو در بیارم و وقتی به خودم اومدم خودمو پای صندوق دیدم خواستم حساب کنم که صدایی مانع شد .

-نگار بیا اینجا .

سهراب بود . توی کت و شلوارا گشت میزد .

به سمتش رفتم .

-بله؟

با تفکر گفت

-اوممم به نظرت رسمی تیپ بزنم یا عادی؟

خیره شدم به سرتاپاش .

اولین بار بود که انقدر دقت میکردم بهش .

قد بلند و چهارشونه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

استیل عادی اما میشد گفت خوش استیل .

صورتش کشیده و استخونی بود ته ریش همیشگیشو داشت . اجزای صورتش چیز خارقلعاده ای نداشت .اما چشمای روشن و ابروهای خوش فرمش زیبایی جالبی به صورتش داده بود .اونم البته به لطف ابروهاش .

-قانون فیزیک روم نوشته؟

از انالیز کردنش دست کشیدم و با تعجب گفتم :

-ها؟

-هیچی . خب نظرت؟

با انالیزکردنش تیپ جذابی تو خیالم نقش بست و سهرابو توش تصور کردم.

لبخندی زدم و به سمت شلوارای کتان رفتم .

یه کتان مشکی از لا به لای شلوارا بیرون کشیدم و از میون پیراهنای مردونه اول یه پیرهن سفید بردا شتم .اما نظرمو جلب نکرد و جای اون یه تی شرت شیری برداشتم که ساده بود .

کتای اسپرت از دور بهم میخندیدن .

رفتم سمتشون و یه تک کت مشکی خارج کردم و گذاشتم کف دستش

-بپوش ..

در حال انالیز کردن لباسا بود که رسول اومد

-بچه ها صفری واسه جریان اونروز باز هممونو میخواد.....

(نگار)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حرفای صفری تو مخم بود عجیب سعی کردم اونارو پس بزنم و به ادامه کارم رسیدم

به کمک رویا همچیو کامل کردیم .

یه سالن اجاره کردیم براش . سالی یه باره باید تا خون دارم دست به خرج بشم ..

همچی اماده بود .

بشکنی زدم .عالیه.

عرفان و رسول و سهراب رفته بودند دنبال کیک و منو رویا ارزو هم به ادامه کارا میرسیدیم

-رویا هوووی بادکنکو خوب باد کن .

برگشتم سمت ارزو

-ارزو . اون لیوانارو اونجوری نچین . قشنگ بزار رو میز .

باشه بلندی گفت و به ادامه کاراش رسید

به همه چیر نگاهی انداختم . با دقت چیده شده بود . همه چیز زیبا بود

-رویاااا این ارکستره و گروهشون کجان ؟

-سر قبر من دارن موزیک لایت میزنن.زنگ بزن ببین کجان .

دیدم حلال زاده ها وارد شدند

-اقا یه نیم ساعت بعد وقتی کادوها باز شد میومدید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خانوم ترافیک بود والا .

وقت غر زدن نداشتم . راهنماییشون کردم اوناهم وسایلاشونو نصب میکردن

دوباره جیغ زدم

-ارزو مگه لیوان چایی امامزاده میچینی درست بزار اون جامارو .

پوفی کرد و ادامه کارشو کرد .

رویا سه تا بادکنک میترکوند تا یکی باد کنه .

تا الان یه عالمه بادکنک قرمز و سفید باد کرده .

نصف قرمزارو ترکونده ..

جیغی کشیدم که صدای سومی مانعم شد

-نگار جان نمیخوای موهات سفید بشه اول جوونی؟

سهراب بود .

کیکو اوردند .

سه تا جعبه بود یکی تو دست سهراب بود دوتای دیگه تو دست عرفان و رسول

که روی هم میزاشتن و سه طبقه میشد .

رویارو ول کردم و با ذوق اومدم سمت کیکا

وای نگاه کن چقدر نازن .

عرفان و رسولم وارد شدن و پسرا مشغول کیک شدن .

دیگه همه چیز اماده بود الان وقت اماده شدن بود . دخترارو صدا کردم که برن

حاضر بشن .

دویدم سمت اتاق .

موهام که اماده بود .میموند صورتم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ارایش ساده ای کردم

لباسمو پوشیدم و کفشای ستشم پوشیدم .. با ذوق به خودم خیره شدم که در یهو باز شد جا خوردم و قدمی عقب رفتم . سهراب بود .

-اقا شاید لخت بودم . یه دری جیغی هورایی .

بدون توجه به حرفام گفت

-چه گوهری بودی و رو نمیکردی . اینجا شبیه هالیوودی ها شرکت اقدس هپل .

جیغی کشیدم و گفتم

-خیلی ام خوب میام شرکت .

-اون نظر خودته .

-خب واسه چی اومدی و وقت شریفمو گرفتی

-اها راست میگی . نگار بیا این کرواتو ببند

-مگه دست نداری؟

-دارم ولی هنر ندارم . بیا کم حرف بزن

رفتم سمتش .نگاهی به تیپش انداختم و نالیدم

-داهاتی اخه کی با تیپ اسپرت کروات میزنه .

تو اینه خیره شد به خودشو گفت

-اِ . نمیاد بهش؟

-نه خیر .

-خب چه خاکی بریزیم تو سرت؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بله؟

-تو سر دشمنت بود منظورم .

-اها . خب بیا جلو ببینم .

قدمی اومد جلو و فاصله بینمون طی شد .

کرواتش دور گردنش بود و یقه اش نامرتب .

کرواتو باز کردم و گوشه ای انداختم .یقشو با دقت درست کردم و کتشو مرتب کردم .دستی روش کشیدم و عقب رفتم . عالیه .

خودشو تو اینه نگاه کرد و لبخندی زد.

-ممنون

داشت میرفت که زود گفتم

-وایسا

ایستادو برگشت

-خیلی خوب شدی

لبخندی زد و گفت

-تو بهتر شدی .

انگار زیاد از سهراب این مدلی خوشش نمیومد چون زود خودش شد و نیشخندش مهمون صورتش شد .

-بریم یا باز وایسیم تعارف تیکه پاره بزنیم؟

-بریم .

به سمت در خروجی قدم برداشتیم .

با خروجمون از اتاق از ذوق خندیدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مهمونا اومده بودند و همچیز عالی بود

اماده شدیم برای یه شب عالی ...

(رویا)

بعد از اینکه بادکنکارو باد کردم یا به قول نگار ترکوندم همشـونو .رفتم سـمت یکی از اتاقا تا اماده شم یه کت دامن شیری رنگ که دامنش تا زانو تنگ بود و از زانو تا پایین چین دار بود با یه کت که از جلو کوتاه بودو از پشـت تا زیر ب*ا*س*نم میرسید .....

یه ارایش ملیح کردم و موهامو جمع کردمو دم ا سبی بستم و جلو شو پف دادم ....

تقریبا کارم تموم شـده بود که گوشـیم زنگ خورد از رو میز برداشـتم که دیدیم خسرویه ...فک کنم رسیدن ...

-بله

داریوش- رویا جان ما رسیدیم

جان و مرگ .جان و کوفت .جان و زهر مار. جان و درد بی درمون

تا اومدم ادامه بدم صداشو شنیدم که گفت :رویا هستی؟

-ا...اومدم پایین اقای خسروی

رو خسرویش تاکید کردم و قطع کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع کفشای مشکی پا شنه بلندمو پوشیدمو با قدم های بلند سمت خروجی رفتم و یکم اطرافمو نگاه کردم و داریوش رو دیدم که با یه پسر هم سن و سال خودش و کسری دارن حرف میزنن همونطور رفتم سمتشون

-سلام

برگشتن سمتم و کسری اومد سمتم و بغلم کرد اوناهم به نشونه ی سلام کردن سرشونو تکون دادن..با ناز گفتم

-بفرمایید داخل

و خودم دست کسری رو گرفتم و وارد شدم و بردمش سمت نگار

-نگار جان!

نگار برگشت سمتم

-کسری که میگفتم ایشونه

نگار با لبخند بهش دست داد و شروع کرد مسخره بازی در اوردن..نگام چرخید سمت اقای خسروی و دوستش

-اقای خسروی بفرمایید بشینید .

لطفا از خودتون پذیرایی کنید

و نگاهمو چرخوندم که با اقا رسول روبه رو شدم که به شیرینی داخل بشقابش زل زده بود .تعجب کردم

.رفتم سمتش

-چیزی شده اقای فتاحی؟

برگشت سمتم

رسول-شما اینارو سفارش دادید؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بله چطور مشکلی هست؟

رسول-من از این شیرین خانم خیلی خوشم اومده .

با این حرفش چنان زدم زیر خنده که همه ی نگاها برگشـــت ســـمتم..از نگار شنیده بودم که با در و دیوار و گل سنبل یه خانواده بزرگ تشکیل داده ولی باورم نشد

با خنده گفتم

-پسرتون راضیه؟

منظورم به موتورش بود

نگاهی بهم کرد

رسول-باهاش کنار میاد

و دوباره زدم زیر خنده رومو ازش گرفتم و برگشتم سمت خسروی که با چهره ی قرمز شدش روبه رو شدم

این چرا این شکلی شد؟؟.....

(باران)

عرفان گفته بود نامزدیه یکی از دوســتاشــه و به زور منو برده بود ارایشــگاه و خودشم رفته بود به کاراش برسه ....

تو افکارم غرق بودم که با صدای ارایشگره به خودم امدم ....

-تموم شد دخترم

به اینه نگاه کردم که از قیافه ی خودم لذت بردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

موهامو فر درشت کرده بودو دورم ریخته بود یه ارایش ملیح و دخترونه ام کرده بود □هه□ همچین گفتم دخترونه انگار دخترم

سرمو تکون دادم تا از این افکار منفی بیرون بیام ا صلا دلم نمیخوا ست شبم خراب شـــه و از همه مهم تر به خودم قول داده بودم به باران چند ســـال پیش برگردم .شرو شیطون!

لبا سامو از تو جعبه ی کادو پیچ شده در اوردم کار عرفان بود چه سلیقه ای ام داره بچمون

یه ماکسی طلایی که از روی سینه به صورت کج تا روی شکمم با سنگ های نقره ای سنگ دوزی شده بود که از کمر تا ب*ا*س*نم تنگ بود و بقیشه گشاد با کفشای نقره ای خیلی از مدلش خوشم امد لباسامو پوشیدم و تو اینه یه نگاه به خودم کردم صـدای زنگ موبایلم امد که رفتم از تو کیفم برداشـتمش و به صفحش نگاه کردم ...عرفان بود

-بله

عرفان-من رسیدم تا کی طول میکشه؟

-امادم الان میام...

قطع کردمو مانتو و شالمو پو شیدم بعد از اینکه با ارایشگره حـ ساب کردم به سمت ماشین رفتم

□باخودم گفتم الان د ست به سینه با گل جلو ارایشگاه به ما شین تکیه داده و منتظر منه زکی

مثل اسب نشسته بود تو ماشین □

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رفتمو درو باز کردم و نشستم و گفتم:علیک سلام

سرشو بلند کرد و با کلافگی گفت :سلام

خیلی ناراحت شدم از اینکه هیچ تعریفی ازم نکرد وا سه همین اخم کردمو به جلو خیره شدم ...

نمیدونم چقدر گذشت که ترمز کرد و خیره شد به چشمام منتظر بودم بگه :زیبا ترین دختری هستی که تاحالا دیدم!!!

چیه حتما فکر کردید واقعا اینو گفت؟

این اسب از این جور کلمه های احساسی بلد نیست

بلکه با سوالی که کرد رفتم تو شک:هنوز نیاوشو دوس داری؟

با تعجب بهش خیره شدم

چرا این سوالو پرسید؟

رومو گرفتم اونم با حرص زد تو فرمون ماشین و با سرعت حرکت کرد....

(نگار)

دیگه واسه خودم ول میچرخیدم .

گاهی پیش برادرای فاتحی بودم

گاهی پیش خسروی.

گاهی پیش این .گاهی پیش اون.

صدای اس ام اس گوشیم بلند شد .

عرفان رفته بود دنبال باران ارایشگاه و داشت میاوردش.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خودش بود .

(داریم میایم)

لبخند بلندی زدم و دنبال رویا گشتم .

مثل همیشه داشت میخورد ..

از دور صداش کردم

-اهای خوک .

برگشت و نگاهم کرد . خندیدم

-خو به خودت میدونی خوکی . پاشـــو بیا باران داره میاد . ابروهاشـــو بالا انداخت و با دهن پر گفت

-باشه باشه الان میام

رفتم سمت دی جی و گفتم اماده باشن که باران اومد اهنگ تولد مبارکو بزنن .

استرس داشتم .

قدم هام نامنظم بود . هم شوق داشتم هم هیجان .

کسی از کنارم رد شد .

بویی اشنا بینیمو نوازش کرد

برگشتم و به قامت مردی که داشت ازم دور میشد خیره شدم .

بوی عطرش اشنا بود

بوی رز .به دنبالش دویدم و صداش کردم

-اقا؟.

گوشیم زنگ خورد . صدای اس ام اس بود .

عرفان بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(دم دره . خاموش کنید .)

از همونجا دویدم سمت چراغا و خاموش کردم .غر زدنای ملت بلند شد .

سهراب جریانو توضیح داد و انگار هیجان به خون اوناهم تزریق شد .

انگار صدای پاشون میومد .

فریدون همون دی جی بود . خیره بود به من.منم منتظر بودم تا در بزنه .

یخ بودم .

اب دهنمو قورت دادم .

دیگه وقتش بود

ρAℜÏα:

(رویا)

کلا در گیره با خودش چرا همچین نگام میکنه انگار ارتشو بالا کشیدم..ایش مگس

رومو ازش گرفتم و چشمامو چرخوندن که نگاهم افتاد به میوه های پوست کنده رفتم سمتشون

-ای جان چقد نازید شماها

بشقاب یکبار مصرف بردا شتم و چند نوع میوه برای خودم بردا شتم و شروع کردم به خوردن ای جان فداتون بشم چقد خوشمزه اید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صـــدای نگار منو به خودم اورد ســـریع از جام بلند شـــدم و با دهن پر دم در وایسادم و منتظر شدم تا بیان داخل یهو چراغا خاموش شد و دستی روی شونم نشست و صدای خسروی به گوشم رسید

خسروی-رویا ازت یه خواهشی دارم

-چ خواهشی؟

خسروی-با پسرا زیاد گرم نگیر

-واااااااا تو چیکا داری به رفتارای من؟

خسروی-اه اصن هرکاری میخوای بکن

-خو منم همینکارو میکنم

با حرص روشو گرفت و رفت اااایش مرتیکه ی شیوید به تو چه اخه پشه دی جی شروع کرد به خوندن اهنگ تولدت مبارک منم با ذوق شروع کردم به خوندن اهنگ باران د ستا شو روی دهنش گذا شته بود و چشمای خو شگل رو گرد کرده بود الهی بچم شـوکه شـد..انتظارشـو نداشـت..با ذوق جیغ میزدم و دســت میزدم بارانم یک ســال بزرگ تر شــده بود ولی انگار من بچه شــدم بودم..بیخیال بابا تولد ابجیمه..یک لحظه نگاهم چرخید ســمت دوســت خسروی که با یه نگاه خاص به باران نگاه میکرد..نگاهش عجیب بود..عاشقانه بود یا پر از غم شـایدم حسـرت..چرا؟چرا اینجوری نگاهش میکنه ؟این پسـر کیه؟.....

(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیگه داشــت اشــکم در میومد ...تاحالا عرفان با من انقدر ســرد نبود....یعنی عا شق کس دیگه ای؟اگه عا شق نگار با شه چی؟ وای خدا دارم دیوونه میشم ...اگه کســه دیگه ای رو دوســت داشــت که منو با خودش نمیاورد نامزدیه دوســتش....با توقف ماشــین از افکارم اومدم بیرون ....جلوی یه باغ بزرگ ایستاد ....

پیاده شدیم ..

شونه به شونه ....قدم به قدم با هم داشتیم میرفتیم به سمت در تالارش....

-عرفونی؟

یه لحظه برگشت و تو چشمام خیره شد ....

عرفان:ج....جانم ..

میخکوب شدم ....مستقیم نگاه میکرد به چشمام ....اولین بار نبود که میگفت جانم ...ولی این جانم گفتنش برای من شیرین تر از جانم گفتنای همیشگیش بود.... بی پروا به چشمای مشکیش نگاه میکردم و نهایت استفاده رو میکردم شــاید دیگه نتونســتم انقدر نزدیک باشــم بهش....حتی فکر اینکه عرفان برای کســه دیگه ای باشــه برام مثل مرگ میمونه....به زور چشــمامو از چشــماش گرفتمو گفتم:مطمعنی درست اومدیم؟

عرفان:ها....یعنی چیزه...اره ...براچی باید اشتباه بیایم؟

-خوب ...هیچ صدایی نمیاد ...کسیم نیست بیرون ...مثلا نامزدیه ها!

عرفان:خب..ف..فک کنم بخاطر مامور صدای اهنگو کم کردن....

احساس میکردم هول شده ...ولی برای چی باید هول بشه؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستشو گذاشت پشت کمرم که یهو ...داغ شدم ....گر گرفتم... پاهام سست شد ...اصلا نمیتونستم تکون بخورم که با فشاری که به کمرم داد مجبور شدم به حرکت کردن ....

در تالارو باز کرد که همه جا تاریک بود ....

اومدم بگم دیدی گفتم اشتباه اومدیم و حالشو بگیرم که یهو دیدم چراغا روشن شد و اهنگ تولدت مبارک به گوشم رسید ....

دستمو گذاشتم رو دهنمو جیغ خفیفی کشیدم ... اصلا فکرشو نمیکردم ....اصلا یادم نبود تولد مه ....تو بهت بودم که عرفان کنار گوشم اروم گفت:تولدت مبارک خرگوش کوچولو ...

با چشمای گرد نگاش کردم..خدای من کار عرفان بود؟.....

(نگار)

از شوق میخندید .

رفتم سمتش صورت پر از بهت و خوشحالیشو ب*و*سیدم .

مستانه خندید و ب*و*سیدتم .

-تولدت مبارک خواهرکوچیکه ..

فقط نگاهم کرد . توی نگاهش اشک و تشکر و غم موج میزد .

ب*و*سیدمش و عقب رفتم و سپردمش به رویا .

دوباره بوی رز بلند شد .

دور خودم چرخی زدم اما چیزی ندیدم.

فکرمو درگیر کرده بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-دنبال چیزی هستی؟

با دیدن سهراب شوکه شدم و عقب رفتم .

-نه . دنبال چیزی نبودم ..

عرفانو از دور دیدم . ســرش بیش از حد پایین بود و انگار یه چیزی عذابش میداد.

با ببخشید کوتاهی سهرابو ترک کردم و خودمو به عرفان رسوندم .

-عرفان؟

سرشو سریع بالا اورد و نگاهم کرد .

-اوه نگار . ترسوندیم ..

-تو کدوم ایالت سیر میکردی؟

-نگار امروز سرنوشت هممون عوض میشه .

با تعجب نگاهش کردم

-ها؟

-هیچی . بریم میخوان کیکو بیارن ..

-وایسا عرفان .چی شده؟موضوع چیه؟

بدون توجه به حرفم رفت سمت اشپزخونه .

رویاهم دنبالش رفت و من مات مونده بودم هنوز .

سرنوشتمون عوض میشه؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با کم شدن نور و روشنایی شمع و فشفشه و ابشاری و جیغ و دست و سوت دوباره موقعیتمو به یاد اوردم .باران دیگه واقعا از شـــادی لال شـــده بود و فقط اشک میریخت .

لبخند کوتاهی بهش زدم و صدامو بلند کردم

-خب خب خب ..وقت کادوهاس .

سهراب با خنده گفت

-الان وقتشه خودمونو بتکونیم

خندیدم .

رویا-خب خب خب باران کیکو ببر که مردیم گشنگی .

چپ چپ نگاهش کردم و گفتم

-بیا منم بخور .

-نه کیک میخوام .

خندیدم .

باران با قدمای نامنظم پ شت کیک رفت .چ شماش از شدت ا شک پف کرده بود ولی هنوز زیبا بود .

صدای بی جونش .قاطی با بغض بلند شد

-من . من باورم نمیشه واقعا .از خواهرام از همه دوستام .از هرکسی که اومده تشکر میکنم .

سهراب خندید و گفت

-فردین بازی کافیه . ببرش ..

رسول ادامه داد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-ببر.ببر .ببر

یهو همه شروع کردن به تکرار کلمه ببر.

رویا جیغی زد و گفت

-اون کیکو ببر دیگه ..

باران چاقو و توی دستش فشرد و تکه ای از کیکو برید .

دســتو جیغ و هورا بالا رفت . خندیدم و توی دلم براش ارزوی بهترینارو کردم ..

(رویا)

همه چیز عالی بود .

کیکو برید .

رفتم جلو و با کمک عرفان کیکو داخل ظرف گذاشتیم و پخش کردیم .

نگار ساکت بود . انگار تو فکر بود

-چته نگار ؟ وقت بریدن و پخش کردن میشه ساکتی . وقت خوردن میشه اژیر میزنی؟

مثل منگا نگاهم کرد و گفت

-ها؟

قیافمو پوکر فیس کردم و نالیدم

-اینی که تازه میکشی خیلی جنسش خفنه ها .

-کوفت رویا .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندیدم و به کارم رسیدم .

اخرین برش کیکم عرفان تو ظرف گذاشت و به سمتم گرفت .

همه کیک داشتن .

-خـــــب وقت کادو شده .

باران غر زد

-بزار بخوریم

-نه نه باید کادو بدیم ..

باران لبشو جویید و نالید

-رویا زشته

-زشت قیافته ..

حرص خوردنشو دیدم و باز خندیدم .

-خب اول همه کادو من ..

یه جعبه کادوی بزرگ و شیک دادم دستش

لبخندی زد و منم لبخندشو جواب دادم

-بازش کن .

در جعبه رو باز کرد و یه جعبه دیگه دراورد به همیت تربیت کارو تکرار کرد که اخرســر یه جعبه اندازه قوطی کربیت موند بازش کرد و یه ادامس شــیک از داخلش دراورد

-امیدوارم خوشت اومده باشه چون خیلی برام خرج داشت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کل ســـالن زدن زیر خنده..باران غش غش میخندید در اخر یه لباس ماکســـی قرمز خوشگل همراه با ست کیف و کفش بهش کادو دادم اخه اون مانتویی که خریده بودمو زودتر از وقتش بهش دادم..

(نگار)

رویا کادوشو داد. باران با دیدن محتویات داخلش با تشکر رویارو نگاه کرد .. جلو رفتم و گونشو ب*و* سیدم و سرویس جواهراتشو دادم د ستش و عقب رفتم.

-ایشالله بپسندی ..

-وای نگار این .اینا.. اینا خیلی قشنگن.

-نه به قشنگی تو .

ارزو اومدو منو زد کنار و گفت

-خوبه خوبه .کم لاو بترکونید

صداشو صاف کرد و گفت

-خب . قشنگ ترین کادو واسه منه . شاسخیییین ...

یه خرس بزرگ قرمزو انداخت بغل رویاو خندید .

ارزوهم کنار رفت و نوبت عرفان بود .

مثل همیشه متین و با وقار اومد جلو .لبخندی زد .

یه جعبه خاکســـتری کوچیکو داد دســـت باران و براش ارزوی موفقیت کرد و عقب رفت .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باران بازش کرد . گردنبند بود . اما نمیتونستم طرحشو ببینم .

باران انگار کل وجودش پر کشید.چشمای پر از اشک و عشقشو به عرفان دوخت .

توی نگاه هم غرق بودند .

بقیه هم کادوهاشونو دادند .

تقریبا همه سالن ساکت بود و منتظر اخرین کادو بودند که صدای شخصی بلند شد

-ببخشید . کادو من موند .

از میون جمعیت قامتیو میدیدم که نزدیک میشد کت سفیدش معلوم بود اما صورتش نه ..

جلو اومد با تعجب نگاهش میکردند .

نزدیک میشد .

بار دیگه بوی رز برخواست و اینبار چهرش معلوم شد

با صدایی که میلرزید و خش داشت و قلبم که تیر میکشید نالیدم ..

-نیاوش .....

(نگار)

تقریبا سالن خالی بود .

به اصرار من .سهراب همشونو خارج کرده بود حتی نیاوش و عرفان .

لحظه اخر نگاهش با بغض خیره شد تو چشمای پر از نفرت من و خارج شد .

خیره به چشمای باران شدم . هنوز توی شوک بود و نه گریه میکرد نه میخندید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

فقط نگاه میکرد به یه نقطه .بدون حرف و غرق سکوت .

رویا هراسون بود .اما نزدیک ما نمیومد .

چشمامو باز و بسته کردم تا تاری چشمام از بین بره .

از جام بلند شدم و دستمو زیر چشمام کشیدم .

لباســم اذیتم میکرد .تازه یاد این افتادم که تولد به کام همه زهر شــد و وای چه ابرو ریزی شد .

زانوهام میلرزید .

دقیقا حال وقتیو داشتم که ترکم کرد و حالا اومده .

با تموم پرویی اومده و میخواد با عشق قبولش کنم .

اما وقتی دیدمش .عجیب کل بدنم .تموم ســلولام میگفت برو نزدیک و بغلش کن .

بب*و*سش . بوش کن . به جای توهماتت با نیاوشت حرف بزن .

اما نه نشد .

اونیکی حسم نزاشت .گفت بکوب تو گوشش .فوشش بده .بیرونش کن .

-خوبی؟

موهای بلند و از پشت بسته شده رسول مرتب و لخت و لابه لای موهاش تار های نقره ای .

صورت جذابش و زیباتر کرده بود و طرح هنری بهش داده بود .

انالیز کردنش لحظه ای از حال داغونم پرتم کرد

-خوبم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صورتش و حتی تیپش زمین تا اسمون با سهراب تفاوت داشت

رســول بی نهایت زیبا بود و بیشــتر اوقات اروم بود و متین .اما ســهراب نه . صورت تخسی داشت و یا اخم میکرد یا یه نیش خند کوتاه میزد .عاشق سبک متالیک بود و رالی .

بیشتر سعی داشتم ذهنمو منحرف کنم و خودمو از این وضعیت دور کنم .

-نگار مطمئنی؟

-از چی؟

-اینکه خوبی؟

-اره ...

-میخوای بگم سهراب بیاد؟

تا خواستم بگم نه دیدم صداش اومد

-سهراب نگارو بیار بیرون .

پرسشگرانه نگاهش کردم

-چرا؟

-چون میریم هوا بخوریم

-پس بچه ها چی؟

-اونا با داریوش میرن.

چشمکی با نیش خندش زد و بیرون رفت.

-بریم نگار؟

نیاز داشتم بیرون برم

بی حرف راه افتادم سمت اتاق و لباسمو عوض کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگاه کوتاهی به سالن انداختم و بیرون رفتم .

رویا و باران داشتن سوار ماشین خسروی میشدن ..

گوشه صندلی توی خودم جمع شدم و خیره شدم به بیرون .

بعد نشستن سهراب راه افتادیم .اما نمیدونستم بعد این دور زدن کوتاه زندگیم رنگ تازه ای میگیره .....

(رویا)

لباسامو دراوردم و با حرص انداختم رو تخت

تولد زهرمون شـد پسـره ی احمق معلوم نبود کدوم جهنمی بود و الان برگشـته بعد از این همه سال..

وقتی دیدم نگار چطوری نگاهش میکنه دلم کباب شد.اصلا کجا بوده که الان فیلش یاد هندستون کرده

.باران که بیچاره که جوری شوکه شد که تو عمرم قیافشو اینجوری ندیده بودم.

اِ اِ اِ عرفانو بگو . درد کشیدن خواهرامو دید و نگفت نیاوش پیششه .

اصن نمیتونم بهش فکر کنم..

گوشیم زنگ خورد عرفان بود

-بله؟

عرفان-حال باران چطوره؟

-به تو چه

عرفان-رویا لجبازی نکن . من مجبور بودم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نگار به تو اعتماد کرده بود .چطوری گریه هاشـو دیدی و طاقت اوردی؟باران به تو تکیه کرده بود .چطوری طاقت اوردی لعنتی؟

عرفان-خدافظ

قطع کرد.از حرص گوشـیو پرت کردم رو تخت و لباسـامو عوض کردم و وارد اتاق شدم

رفتم پیش باران..

هیچی نمیگفت و به میز خیره شده بود..

قارو قور شکمم بلند شد..

باران سرشو اورد بالا..قیافمو مظلوم کردم

-خوب..خوب تقصیر من که نیست شکمه دیگه گشنه میشه

باران یهو زد زیر خنده..

نه من حرف جالبی زدم نه موقعیت جالب بود برای خنده .خنده هاش عجیب بود و بی نهایت بلند .این خنده از شادی نیست .

تخیلیه شوک عصبیه ....

باران-رویا..

وحشیانه قهقهه میزد

-باران .باران گریه کن عزیزم . گریه کن

هنوز با پا فشاری میخندید

اینجوری خودش از دست میرفت

خیلی ناگهانی سیلی محکمی زدم زیر گوشش

چشمامو از درد بستم . وای من روی عزیز ترین کَسَم دست بلند کردم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باران ساکت شد و به نقطه ای خیره شد و دستشو روی جای سیلی گذاشت .

چند دقیقه ای همینجوری بود و بعد با کلمه

-اون برگشت

زد زیر گریه ..

هق هقش شدت گرفت..

بدتر از خندیدنش بود .

هیچوقت ندیدم با صدای بلند گریه کنه.

وایی چیکار کنم زنگ بزنم نگار؟وای چیکار کنم

-باران..بارانم گریه نکن

از جاش بلند شد و رفت سمت د ستشویی نشستم رو زمین و به بدبختیمون فکر کردم..

مگه ما چقد توان داریم که باید این همه زجرو بکشیم..

مخصوصا نگار و باران ..

دوباره گوشیم زنگ خورد اینبار داریوش بود

-بله؟

داریوش-خوبی؟

-خوبم

داریوش-میخوای بریم بیرون

-نه باران تنها میمونه..

-دارم میام دنبالت بارانم حاضر کن خدافظ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اما ...

تماس قطع شد .

با حرص چشمامو بستم .

نمیدونم دلیل این کارا چی بود

□باران□

درخت ها قهوه ای بودند و تنه هایشـــان ســـبز.چرا ابر ها ابی بودند و اســـمون سفید؟چرا ماشین به جای جلو رفتن عقب میره؟چرا حرفای رویا کش میاد؟

دستی روی شقیقه هایم کشیدم .

از وقتی این خبر نحس به من رسید بارهاس وارد یه خلسه میشم و همچی دور و اطرافم عجیب میشه . اخرش هم با اسم نیاوش تموم میشه .

ثانیه هایی که نبود .روز هایی که نبود .هفته هایی که نبود . ماه هایی که نبود .سال هایی که نبود .

الان برگشـــته . این ناراحتم نمیکنه .اما اینکه پیشـــه عرفان بود . حالمو دید و خبرارو دا شت اما نیومد . میتونست قبل اینا بیاد . بیاد نجاتم بده .اما نیست و نیومد .این عذابم میده.بود و نیومد پیشم .

میتونست بیاد و بب*و*ستم . بیاد و دوباره اروم بگیرم بین دستاش .

اما نه نیومد .

دوستم نداشت .

اما ادعا داره که عاشقمه .

-نیـــــاوش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-جان دلم .

-ما همیشه با همیم؟

-همیشه همیشه ..

-توکه .. توکه ترکم نمیکنی؟

-کاب*و*س میگی؟روزی که تو توش نباشی کاب*و*سه .

از خیال بافیم خارج شدم .

دروغ دروغ دروغ ..

نیاوش چشمای زیبایی داشت اما پر از دروغ .

-بارانی پاشو رسیدیم .

از اون خلسه و خیال خارج شدم . انگار همچی برگشت سرجاش.

هراسون اطرافمو نگاه کردم .

-چی شده؟

رویا-میگم رسیدیم پیاده بشو .

-پیاده بشم؟

پوفی کرد و بی حوصله گفت

-بلـه .

دستم و به دستگیره گرفتم و باز کردم درو و خارج شدم .

نگاهی به اطرافم انداختم

چقدر این پارک زیبا بود.....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

سرمو روی میز گذاشتم .سرکار دیگه برام شیرین نبود . گوشیم زنگ خورد ...

اسم رسول چشمک میزد .هنوز گنگ بودم و یه چیزاییو باور نمیکردم ..

-بله؟

-سلام عزیزم صبح قشنگت بخیر

-سلام رسول

-چطوری عزیزم؟

بی انرژی و خسته گفتم

-خوبم

-پس بخند

لبخند زورکی زدم یعنی فقط گوشه ای از لبمو بالا بردم

-خندیدم ..

-دلم برات تنگ شده بود نگار .

چشمامو فشردم .این چه غلطی بود کردم.

-ماکه دوتا اتاق بیشتر فاصله نداریم

-همینم زیاده . بعد ساعت کاریت میام دنبالت بریم بیرون

-باشه

-من برم کلی کار ریخته سرم .باز بهت زنگ میزنم عزیزم . فعلا

-فعلا

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

گو شیو روی میز گذا شتم و باز سرمو برگردوندم جای قبلیش . اع صابم خورد بود خیلی زیاد . چرا برای اینکه اونشـــب خیلی درمونده بودم اونو وارد زندگیم کردم؟

دستامو روی سرم گذاشتم و از روی مقنعه موهامو فشردم و کشیدم ..

چه غلطی کردی نگار خانوم .

داشـــتم خودمو توی فوش غرق میکردم که تقه ای به در خورد به فکر اینکه کریمی یا صفری یا سهراب و رسول باشن گفتم بیا تو ..

در باز شد .سرم هنوز پایین بود ..

-نگار ..

با شنیدن این صدای اشنا مثل برق گرفته ها پریدم بالا ...

نیاوش بود . دستای گر گرفتمو روی شیشه یخ میز گذاشتم .

-تو ..

توی چ شماش فقط غم بود . صورتش دیگه اون خنده و چال لپ و ندا شت .

فقط ته ریش بود و چین و چروکی میون ابروهاش .

یعنی اونم مثل ما زجر میکشید؟مثل باران شب تا صبح گریه میکرد؟مثل من تا خود صبح بیدار میموند ؟نه .. قطعا نه ..

اگه اینجوری بود زودتر میومد پیشمون .

با اینکه میتونست ..

این باعث شد تا بگم

-برو بیرون ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نگار .

داد زدم

-برو بیرون ..

نیاوش داخل شد و نزدیکم شد .واکنش نشون دادم و عقب رفتم .

-نگار بزار برات تعریف کنم .بزار ...

لطفا .. نگار این فرصتو بده بهم ..

ته دلم نرم شد بگم باشه بگو.ولی باز با حرص گفتم

-برو بیرون .....

(رویا)

هندزفری رو توی گوشم گذاشتم و صدای موزیک رو تا اخر زیاد کردم..

صدای بهرام مثل ابی بود که اتیش قلبمم رو خاموش میکرد..

بغضمو قورت دادم عرفان منو یاد خودم میانداخت..هنوزم یادمه که چطور علی اون علی عوضی منو شکست..دلم میخواد پر بکشم تو گذشته و اون روز نحس ازدواجشون.....

ارزو-رویا اجی کوچولوم خوشگل شدم

سری تکون دادم

ارزو-عزیز دلم ناراحت نباش من که برای همیشه نمیرم

از جام بلند شدم و از اشپزخونه خارج شدم..به علی نگاه کردم توی اون کت و شلوار دودی بی نظیر شده بود...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سرمو تکون دادم از فکر گذ شته خارج شدم ولی یه چیزی بدجور اذیتم میکرد اون نامه ای که علی بهم داده بود و هیچ وقت نتونستم بخونم..اااه..

رفتم زیر تخت و دراز کشـــیدم ای خدا اخرش چی میشـــه خودت کمکمون کن.. صدای اهنگ قطع شد..باز داریوش داشت زنگ میزد بی حوصله جواب دادم

-بله

داریوش-باز بی حالی ک

-داریوش خوبه بهت گفتم من چند وقته بی اعصابم باز میپرسی

داریوش-رویا تقصیر من چیه این وسط؟

-ک هی زنگ میزنی بدتر عصبیم میکنی اصن چه دلیلی داره زنگ بزنی..دیگه تدریسمم تموم شد واس چی زنگ میزنی

داریوش-دلم برات تنگ میشه خوب

-دلیلی نداره که

داریوش-ما باید حرف بزنیم

-الان نه بعد درســت شــدن ماجرای نیاوش..اصــن ..تو اره تو اونروز با نیاوش اومده بودی از کجا میشناختیش

داریوش-من..من..چیزه صدام میکنن خدافظ

و قطع کرد یه کا سه ای زیر نیم کا سس من بالاخره میفهمم..اهنگ رو ریپلای کردم و خودمو توی تاریکی به سیاه چال کاب*و*س هام سپردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

هنوز ملتمسانه نگاهم میکرد ..

-نگارم ..

با این حرف کل قلبم ریخت . اونجا بود که ترکیدم ...

-اینهمه وقت کجا بودی؟پیشه عرفان؟اصلا به درک خرج و مخارجمون .برات مهم نبود نامزدت وقتی صـــدرارو دید؟عرفان همرو گفته برات .برات مهم نبود خواهرت کجا بوده و واسه پول دراوردن چه غلطی میکنه؟بی غیرت ..

به اینجا که رسیدم بدجور بغض کردم .با همون صدای لرزون ادامه دادم :

-تف به شرفت .. نمیدونم بابا چی تربیت کرد . مرد نبودی تو ...

اشکای درشتشو میدیدم چجوری از چشماش میریخت ..

از صدای جیغ من در باز شد و سهراب و رسول داخل شدن . پشت اوناهم کریمی شاهد صحنه بود .

رسول جلو اومد

-نگار چی شده؟

چشمامو پاک کردم و نالیدم

-اینو ببر رسول .. ببرش بیرون نمیخوام ببینمش ..

رسول اومد سمت نیاوش و بازو شو گرفت و کشیدش عقب .نیاوش دستشو وحشیانه جدا کرد و عقب رفت

-دستتو به من نزن .تو چه خری هستی .

اخمای رسول کشیده شد توی هم و یه قدم اومد جلو و خیره شد توی چشمای نیاوش .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-هرکی باشم مهم اینه نمیخواد ببینت.

نیاوش یقشو گرفت و اونو نزدیک به خودش کرد . داد زدم

-ولش کن نیاوش ..

جفتشون مثل دیوونه ها خیره بودن به هم

-ولش نمیکنم ..

صدامو بلند تر از حد معمول کردم و با تحکم گفتم

-ولش کن همین الآن ..

رسول دستشو روی دستای نیاوش گذاشت و اونو هل داد عقب ..

رسول غرید

-میری بیرون یا بدتر حالیت کنم؟

نیاوش نیشخندی زد و گفت

-نمیرم بیرون میخوام ببینم چیکار میخوای بکنی؟ نکنه با اون موهای قشنگت میخوای بندازیم بیرون دختر خانوم؟

اومدم دخالت کنم که دیدم مشت رسول بلند شد اما قبل کوبیدنش سهراب گرفتش و کشیدش عقب

-اروم باش رسول ...

برگشت سمت نیاوش .

-تشریف میبرید یا نگهبانی و خبر کنم؟ البته پلیس ۱۱۰ هم فکر خوبیه چون مزاحمت ایجاد کردن توی یه مکان اداری و ارامشو بهم زدن اصلا پیام خوبی نداره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مخصوصا مزاحمت برای یه خانوم ...

نیاوش بدتر از قبل حرص میخورد . اینبار صداشو انداخت توی سرش و شروع کرد پرتو پلا گفتن

-هیچ خری نمیتونه منو بیرون کنه . یا با نگار حرف میزنم یا پامو بیرون نمیزارم .هیچکدوم شماهاهم نمیتونید هیچ غلطی کنید ..

-اینجا چه خبره؟؟؟؟؟؟

همه برگشتیم سمت صدا .

با دیدن قد کوتاه و قامت ایستاده صفری اب دهنمو قورت دادم . ترس از چشمام بیداد میکرد . وای از همین الان حکم اخراجم صادر شد..

-اقای صفری .....

(نگار)

فریادش تنمو لرزوند .

-اینجا شرکته یا شورای حل اختلاف ..

سهراب نزدیکش شد و گفت

-هی هی هی اروم باش مرد .

از چشماش عصبانیت میبارید .

-خانوم خاکی تشریف بیار اتاقم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

راهشو کج کرد سمت اتاقش و منم مثل یه جوجه خیس شده زیر بارون با ترس رفتم دنبالش .

پشت میزش نشست .

-برادره تو بود؟

سرمو بیش از حد پایین انداختم

-بله .

-شما اخراجی .

سرمو یهو اوردم بالا .

-بله؟

کرواتشو شل کرد و دوباره تکرار کرد

-شما اخراجی ..

نفس عمیقی کشیدم . گوشه لبمو کمی بالا بردم و گفتم

-باشه . روز بخیر .

عقب گرد کردم و درو باز کردم و خارج شدم . از درو دیوار برام میبارید ..

بی توجه به اونا که منتظر من بودند . وسایلمو توی کیفم ریختم و راه افتادم

صداهاشون میومد که اسمم و صدا میزدن اما توجهی نکردم .

سوار ماشینم شدم و روندم سمت خونه .

وقتی رسیدم کلید انداختم و داخل شدم .جفتشون خونه بودن .

سعی کردم لبخندی بزنم .رویا با دیدنم تعجب کرد و گفت

-فکر نمیکنم الان ساعت کاریت تموم شده باشه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخندی زدم

-اخراج شدم .

رویا و باران چشماشون گرد شد باران با صدای گرفته اش گفت

-برای چی اونوقت ؟

لبخندم پررنگ تر شد . شبیه زهر خند بود بیشتر

-بخاطر برادر عزیز و به فکرم .

رویا هینی کرد و باران اخماشو کشید توی هم .

راهمو سمت اتاقم کج کردم .

گوشیمو چک کردم . تماس های زیادی از طرف دو تاشون بود نیاوش و رسول

گوشیمو خاموش کردم .

کنج تخت خودمو انداختم و سرمو روی پاهام گذاشتم .فشار عصبی بی اندازه

.

سردرد..فکر و خیال . شقیقه هامو مالیدم.

معلوم نیست این زندگی چی برام رقم زده که یه روز خوش ندارم .

صدای در از فکر پروندتم . بعدم صدای رویا

-نگار رسول و سهراب اومدن .

پوفی کردم ..

این دیگه نوبر بود ...

(باران)

با سردرد بدی از خواب بیدار شدم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه نگاه به ساعت دیواریه اتاقم انداختم اوه خدای من ساعت 8شب بود یعنی 5 ساعته خوابم؟؟؟چرا کسی بیدارم نکرد؛بلند شدمو رو تختی رو صاف کردم یکمم به خودم رسیدمو از اتاق زدم بیرون تو راه رو داشتم میرفتم سمت پله ها برم پایین که صدای نگارو شنیدم داره باکسی صحبت میکنه میخواستم رد شم برم ولی مگه این حس فضولیه من میذاشت؟؟؟؟پاورچین پاورچین ب سمت در اتاق نگار رفتم گوشمو چسبوندم به در صداهارو واضح تر میشنیدم...نگار انگار داشت با تلفنش حرف میزد و از صداش معلوم بود عصبیه

نگار:یه بار گفتم بازم میگم دیگه نمیخوام حتی ریختتونو ببینم

...

نگار:ببین به من مربوط نیس نیاوش به تو چی گفته و تو بهش قول دادی که منو راضی کنی باهاش حرف بزنم بهش بگو چند سال پیش که گم و گور شد باید به فکر این روزشم میبود...خدافظ

تو بهت حرف های نگار بودم یعنی نیاوش به رسول چی گفته؟

از در فاصـــله گرفتمو به راهم ادامه دادم؛از پله ها که اومدم پایین رو یا روی کاناپه نشسته بود و اخماش به شدت در هم گره خورده بود انقدر تو فکر فرو رفته بود که اصلا متوجه من نشد نشستم کنارش که سرشو برگردوند سمتمو با لبخند نگام کرد منم یه لبخند که اگه نمیزدم بهتر بود تحویلش دادم .

رویا_ساعت خواب!

_ خیلی حال داد تو عمرم اینطور نخوابیده بودم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تا رویا اومد جوابمو بده نگار از پله ها اومد پایین و گفت:

خوبه حداقل تو یه خواب راحت کردی من که این شبا اصلا خوابم نمیبره ...

بعدش رفت سمت ا شپزخونه منم از جا بلند شدم و به دنبالش رفتم اما لحظه اخر برگشتم سمت رویا دیدم سرشو توی دستاش گرفته و فشار میده اومدم برم سمتش که نگار جلومو گرفت

نگار-بذار تنها باشه

و باهم به سمت اشپز خونه رفتیم.....

(رویا)

تند تند به موهام شونه میکشیدم و به چند ساعت پیش فکر میکردم اون به چه حقی اون حرفارو به من زد اون..اون پ سره ی گ ستاخ ادبت میکنم.. صدای در اتاقم به گوش رسید

-بیا تو

درباز شد و عکس باران توی ایینه به چشمم خورد

باران-چیزی شده؟

-نه

باران-رویا بهم بگو شاید اروم شی نگار بهم چیزی نمیگه

-نگارم چیزی نمیدونه..یعنی چیزی نیست که بخواد بدونه

از جام بلند شدم و رفتم سمتشو بغلش کردم

-باور کن اونقدی مهم نیست که خودتو درگیرش کنی..فقط شاید یه چند وقتی بخوام از پیشتون برم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باران-چیییی؟کجاااا؟

-تبریز میرم یه مدت

باران-چه مدتی؟

-یه مدت کوتاه

باران-چند روز؟

-دو یا سه

تو دلم گفتم شاید سال شاید ماه معلوم نیست ابجی گلم ..متاسفم که تنهاتون میذارم ولی باید برم

باران با بغضـی اشـکار بهم خیره شـد دوباره بغلش کردم-اخه من قربون اون چشمای گریونت بشم..باور کن عادت میکنی همش چن روزه

سرشو تکون داد و به سمت اتاقش رفت

گوشیمو برداشتم و روشنش کردم..پسره ی پر رو خجالتم نمیکشه ببین چندبار زنگ زده..همون لحظه گوشیم زنگ خورد جواب دادم

-بله؟

داریوش-سلام

-علیک گفتم بله؟

داریوش-به حرفام فکرکردی؟

-حرف؟کدوم حرف ؟

دایوش-همون..همون که اصلا بیخیال فراموشش کن

-همینکارو کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

داریوش-مراقب خودت باش

-هستم خدافظ

و قطع کردم..هرچه زودتر برم بهتره.....

نگار-با اجازه کی داری میری ها؟

-با اجازه خودم..میرم یه مدت میام

نگار بازومو کشید-وایسا ببینم تو چت شده ها؟

-ای بابا دلم تنگ شده برای مامانم میرم میام چند روزه

نگار-که مامانت اره؟اصلا برو دیگه ام برنگرد

خیلی اهسته گفتم باشه و از خونه زدم بیرون و سوار اژانس شدم و اژانس به سمت ترمینال حرکت کرد...خدافظ کرج و روزای خوب و بدش.....

سرمو بالا اوردم ..

سه سال گذشت ..

چشم های گود شده ام و صورت لاغرم از سرگذشت ترسناکم خبر میداد

نگاهی به مردی نه چندان دور از خودم انداختم .

نامزدم ...

رسول..

دوسال پیش به طور رسمی اتصالی بین ما دوتا به وجود اورد که سردرگمم کرد

.

من چیزی نمیدونم .از اینکه چجوری به اینجا رسیدم ..

اما امروز سرنوشتم اینه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگاهی به اطرافم کردم .خونه ای که روزی صدای خنده ما مهمونش بود امروز سکوت مرگبارش به صورتم دهن کجی میکرد ..

خونه از وقتی که رویا رفت و من کنار نامزدم و خانوادش زندگی جدیدی شروع کردم از هم پاشید ..

دنیامون از همیشه بی روح تر شد و خنده شاید ماهی یک بار به لبامون بیاد ..

دوباره از برادرم بی خبر شـــدم . اخراج شـــدم و توی یکی از فروشـــگاه های سهراب ب عنوان صندوق دار ساده شروع ب کار کردم.

روی صندلی نشستم . صدای بدی داد . کهنه شده بود ..

باران غرق شده بود توی دنیایی از لجن.

دنیای جدیدی که تنهایی برای خودش ساخته بود .

دیگه از اون چشمای پاک و بی الایش خبری نبود .

دیگه از گریه های معصومش خبری نبود.

کلید چرخید توی در .توی تاریکی قامتش پیدا شد....

کیف دستیشو انداخت به گوشه و انگار متوجه حظور ما شد .صدای گرفته اش بلند شد

ـ نگار؟

مکث کردم

ـ اینجام

برق و زد . نیشخندی بین لباش پیدا شد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ـ خوش اومدی

چشماش از همیشه بی احساس تر بود و لباش به طور بدی میخندید

اومد جلو و با دیدن رسول گفت

ـ به به داماد عزیز

خندید و عقب رفت

رسول ـ سلام باران..

شیشه های خالی دلستر و زهر ماری های دیگه با پوست تنقلات کف سرامیک ها ب چشم میخورد .

ـ باران باید باهات حرف بزنم

خندید و نگاهم کرد

ـ چی شده؟ نکنه کارت ب جاهای باریک کشیده؟

لحن حرف زدنش کثیف بود .

لبمو گاز گرفتم

خیره شدم ب رسول حرفمو از چشمام خوند بی صدا بیرون رفت

ـ باران تا کی میخوای ب این وضعیت ادامه بدی

قهقهه بی دلیلی سر داد و سمت یخچال رفت.

شیشه دلستر جدیدی بیرون کشید و روی مبل افتاد .

ـ تا وقتی که زنده ام

ـ باران تمومش میکنی یا جور دیگه ای رفتار کنم؟

نیشخندی زد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ـــــ چی؟ مثلا میخوای ببندیم به تخت؟ یا مثل رویا بیرونم کنی؟ شایدم مثل خودت دم دست ترین خاستگارمو تور کنی تا از ذلیلی شوهر کنم؟

اگه باران قدیم بود سیلی بدی زیر گوشش میزدم .اما این باران بیماره .

چشمامو بستم

سعی کردم مثل خودش بشم

زهر خندی زدم و دستامو به سینه زدم

ـــ الان که چی مثلا؟ مشروب میخوری سیگار میکشی با پسرا میزنی بیرون که چی؟ بگی بزرگ شدی ؟اوه نه این چیزا بزرگت نمیکنه .

شونه ای بالا انداخت و باز خندید

ـ ببین باران .تو ذلیل شدی .یه بیچاره که با خیالات و توهمات ارومه .میدونی؟

راهمو کج کردم به بیرون و لحظه اخر برگشتم سمتش

ـ تو فقط یه موجود کثیفی ..

درو کوبیدم و خارج شدم ..

رسول با دیدن حالم نزدیکم شد

دستشو دورم انداخت

ـ هی عزیزم خوبی؟

از درموندگیم سرمو فرو کردم توی اغوشش .

ـ اروم باش نگارم ..

دندونامو از حرص فشردم و فقط زمزمه کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ـ ببرم سرکارم ..

ـ بریم خونه بهتر نیست .

ـ نه نه نه ببرم سرکار .

ـ باشه

سمت ماشین رفتم و سوار شدم .

جلوی فروشگاه ایستاد ..

با کار ارومتر میشدم .

وارد که شـدم سـهراب اطراف قفسـه ها پرسـه میزد و با دیدن ما ایسـتاد و به سمتمون اومد

اخماش مثل همیشه توی هم بود

ـ سلام

جوابشو دادیم . بدون حرف پشت صندوق رفتم . رسول و سهراب یکم حرف زدن توی این گفت و گو چند بار به من نگاه کردند و من فهمیدم راجب منه .

خودمو مشغول کار کردم که بلاخره صدای اشنای سهراب باعث توقفم شد

ـ نگار جمع کن بریم ..

بدون حرف وسایلمو جمع کردم و راه افتادم

سوار ماشینش شدم و بدون حرف غرق افکارم شدم

وقتی به خودم اومدم دیدم اینجا مسیر خونه نیست ..

ـ کجا میریم؟

ـ صبر داشته باش .....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ساکت بودم تا اینکه از شهر خارج شدیم.

سریع برگشتم سمتش و گفتم

ـ سهراب بهتره همین الان برگردیم.

پوزخند همیشگیشو زد و گفت

ـ انقدر راه نیومدیم که برگردیم خانوم .

پوفی کردم و بی حوصله گفتم

_حوصله ندارم سهراب دور بزن بریم خونه.

سرعتشو بیشتر کرد و به دامنه های کوه نزدیک میشد . پیچید تو یه راه باریک و روبروی یه جنگل ایستاد .

به جنگل هم زیاد شبیه نبود .

درو باز کرد و خارج شد . منم پیاده شدم .

ـ اینجا کجاست؟؟

ـ ارامشگاه

با تعجب نگاهش کردم .

ـ دنبالم بیا ..

قدم برداشت و منم به دنبالش.

ـ نمیگی کدوم قبرستونی نازل شده بر سرم؟

خندید

ـ دندون رو جیگر بزار

انقدر جلو رفتیم که به رودی رسیدیم که باعث توقفمون شد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ایستاد .

سهراب ـ خب برای رسیدن به اونور..

مکث کرد.

بعد لبخند ژکوندی زد و گفت

ـ باید از رو سنگا بپریم

ناخوداگاه گفتم

ـ چـــی؟

لبخندی زد

ـ خوش میگذره

قبل نق و نق کردن زیادیم دستای سفتش دور مچم حلقه شد و اجازه مخالفت نداد

ک شیدتم روی اولین سنگ . پام لغزید و نیمیش فرو رفت توی اب و پاچه هام تا نیمه خیس شد .

جیغ کشیدم

ـ سهراب روانی.

خندید و گفت

ـــ قرار نیست تا اخر عمرت همش یه گوشه بشینی جور دوستاتو بکشی . رویا ول کرده رفته دنبال یللی تللی .بارانم که شاه به دماغ شه.فقط تویی که یا دنبال خبر از اون شـهید گمنامی یا دنبال کثافت کاریای شـاخ محله .. بسـه دختر یا خودتو میکشی یا داداش بدبخت منو افسرده میکنی باز بره درو دیوارو عقد کنه .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندیدم . دیدم لباش به خنده باز شد و گفت

ـ اها همینه ..

از روی دومین سنگم ردم کرد . میدونستم پیشش جام امنه . سومی و چهارمی ام رد کردیم اما دقیقا سر پنجمی سهراب نگهم نداشت و پرتم کرد تو اب . بدن ضعیفم سریع سرمارو تا اخر بدنم کشید داخل . لرزیدم و جیغ زدم

ـ میکشمت پسره روانی

قهقهه ای زد و گفت

ـ قیافت شبیه اردک شده .

همونجا دستاشو مثل پرنده زد بغلش و شروع کرد ادای اردک در اوردن .

دارم برات پسر

همونجور که ادای اردک در میاورد هواسش از من پرت شد . عمق اب زیاد نبود . سریع بلند شدم و یقشو گرفتم و کشیدمش تو اب .

فریادی زد و خندید .

ـ دختر پرو میکشمت .

اومدم فرار کنم که دستشو گذاشت روی شونه هام و تا ته فرو کردم توی اب.

جیغ زدم توی اب و شروع کردم به دستو پا زدن . سریع کشیدتم بالا

ریه هام و پر کردم از هوای تمیز جنگل و بریده بریده گفتم

ـ تو ... یه ... موجود ...

اینجا مکث کردم تا انرژیم جمع بشه و بعد با جیغ ادامه حرفمو زدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ـ گـــــاوی

سهراب خندید و شروع کرد اب پاچیدن روی سرو صورتم .

خنده هام از ته دل بود . تموم سلولام میخندید .

منم کم نیاوردم و تند تند اب میریختم روش.ســکوت جنگل پر بود از خنده هامون

انقدر اب ریخت روم که به حرف اومدم

ـ باشه ... باشه ... تسلیم ..

فین فینی کردم که نشون از سرما خوردگیم میداد . سهراب خندید و گفت

ـ بسه دیگه ترکیدی.

پرید بالای سنگو دستشو سمتم دراز کرد

ـ بپر بالا

دستشو گرفتم و سریع خودمو بالا کشیدم

خیس خالی بودیم

دوباره مچمو گرفت و دوید.

سنگای رود که تموم شد به قسمت دیگه ای از جنگل رسیدیم که قطعه ای از بهشت بود .

اره قطعا بهشت بود ..

سهراب نگاهی بهم کرد و گفت

ـ چطوره؟؟؟

تنها حرفی که به ذهنم اومد و به زبونم اوردم .....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ـ بهشته پسر ...

ـ پس هنوز بهشتو ندیدی.راه بیا..

درختا سر به فلک کشیده و شکوفه زده. روی زمین پر بود از شکوفه های رنگی

.

صورتی زرد قرمز.

توی تاریکی شـــب .ماه راهو روشـــن کرده بود جلوتر رفتیم که پیچید توی یه جاده و جلوتر رفت . راه دیگه ای پیش گرفت و منو برد اونجا ..

پر بود از شمشاد ..

یکی از شمشاداو زد کنار و داخل شد و منم کشید تو .

ـ هی وحشی اروم ..

سرمو بالا اوردم .بخاطر فشار شمشادا موهام بهم ریخته بود .دسته ای سرکش ازشونو پشت گوشم بردم .حالا چشمام راحت میدید ....

دستام بی حرکت کنار بدنم افتاد .

حالا جلو روم فقط بهشت بود .

-وای وای وای پسر اینجا عالیه .

-اره...

-از کجا پیدا کردی این بهشتو؟

-از یه شب زمستونی ..

سراسر اونجا پر بود از درختایی که زیر نور ماه میدرخشیدن ..

اونجا اسمونش فرق داشت ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پر بود از ستاره ..

پاکه پاک

شونه به شونم ایستاد و شروع کرد به حرف زدن

-رسول خیلی نگرانته ..

-میدونم ..

نفس عمیقی کشید ..

منم به تقلیدش نفس عمیقی کشیدم .

هوای تازه و تمیزو تا ته توی ریه هام فرستادم ..

-عاشقشی؟

برگشتم سمتش و با ابروهای بالا رفته از تعجب گفتم

-عاشق کی؟

-رسول ...

سکوت کردم ..منظورمو برداشت کرد و گفت

-پس چرا میخوای ازدواج کنی با کسی که نمیخوایش؟

-نمیدونم

-میخوای یه درد دیگه به دردات اضافه بشه؟

-اونموقع دو نفره از پسش برمیایم ..

انگار سنگینی جوُ احساس کرد که با خنده گفت

-فقط داداشمو بدبخت نکن..

لبخندی زدم ..

-سهراب؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بله ...

-یه سوال بپرسم؟

-بپرس ..

-من ادمارو خوب میشناسم ..

-خب؟

-یه دردی تو چشماته ..

سکوت کرد ..

ادامه دادم

-منشاء این درد از کجاست؟اگه سخت نیست برات بگو برام ..

-خب .....

صدای موزیک

بوی مشروب

دود حاصل از مواد مخدر

یه گوشه نشسته بودم جام با محتویات

بی رنگی و توی دستم گرفته بودم .

خب ..

من از این فضا لذت میبردم ..

صدای بلند موزیک به حرکت وا میداشت هر کسیو ..

سرمو به دسته صندلی تکیه دادم و خیره شدم به پاهای کشیده و لختم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندیدم ..

خنده هایی به زور مستی ..

چشمم و از لباس کوتاه و زننده ام گرفتم و خیره شدم به سقف ..

من دارم جوونی میکنم و از این دنیای کثیف سواری میگیرم .

با حس اینکه کسی کنارم نشست برگشتم و خیره شدم به پسر بغل دستم .

قیافش چقدر اشنا بود .

پوفی کردم و چشمامو بستم ..

عرفان دوباره پیداش شده بود ..

اصـلا تعجبی نداشـت چون هرشـب توی هر مهمونی و پارتی و دور همی که من توش بودم پلاس بود ..

-تو خسته نمیشی؟

بیخیال روی صندلی لمید و یه لیوان با محتویات قرمز توی دستش گرفت

-نه ..

-هنوز مثل بچه های خوب شربت البالو میخوری ..

خندید و گفت

-نه نه پیشرفت کردم این اب اناره ..

لیوانمو پر کردم و گفتم

-یه نفر پیدا نمیشه تورو جمع کنه ؟

- شاید تقسیم بشم حا صل مفید تر بشه.اخه عددی که قراره باهام جمع بشه منفی شده ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از چرتو پرتاش خمیازه ای کشیدم و بلند شدم .اما بخاطر الکل زیاد لیز خوردم و تعادلمو کمی از دست دادم ..

دستش مثل همیشه پیچید دور بازوم و

نگه ام داشت ..

اینم باعث تعجبم نشد چون همه جا حس میکردم حظورشو و حمایت های مسخره و مزخرفشو ...

-دستتو به من نزن ..

دستمو محکم کشیدم بیرون و سرپا شدم

-خودم بلدم راه برم ..

با بیخیالی عقب رفت و شونه هاشو بالا انداخت

سعی کردم قدمی بردارم . همونجا بود که باز تعادلمو از دست دادم و باز دستاش پیچید دور دستم و سرپا نگه ام داشت ..

با حرص دستمو بیرون کشیدم

-اه دستتو به من نزن ..

اینبار عصبانیتشو حس کردم از لرز بدنش.

کشیدتم جلو ..

شاید اگه مست نبودم میتونستم خودمو سرپا کنم اما الان دست بهم بخوره مثل ژله وا میرم ..

تا اتاقی که لباسام توش بود کشون کشون بردتم و درو باز کرد و داخل شد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بپوش .. همین الان میریم ..

چشمامو درشت کردم و چپ چپ نگاهش کردم ..

-دفعه اول و اخرت باشه تو کارای من دخالت میکنیا .

چنگ زد به بازوم و انقدر نزدیکم شد که تقریبا پیشونیش چسبید بهم .

دندوناشو روی هم ساییدو گفت

-باران .. تا اون صورتتو با دیوار پشت سرت یکی نکردم .بپوش بریم ..

ته وجودم یکم لرزید. اما برخلاف اون حس خیلی بیخیال زدم تو سینش و از خودم دورش کردم

- برو بابا ..

-باران ...

دادی زد که از ترس چشمامو بستم و بدون اراده دستامو کنار سرم گذاشتم

اینبار با حرص بیشتری گفت

-فکر نکنم دوست داشته باشی من تنت کنم ؟

اخمامو کشیدم توی هم

-برو بیرون ..

برخلاف عصبانیت چند لحظه قبلش .لبخندی زد و عقب گرد کردو بیرون رفت ..

با صدای بلند شروع کردم به غرغر ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-پسره فلج .. تو روانشناسی اخه؟تو خودت یه روانیی که یه دکتر ببینت یه سر دستو پا بسته شوت میکنت تیمارستان ..

با حرص مانتومو روی لباس کوتاهم تن کردم و دکمه هاشـــو بســـتم و ادامه فوشامو دادم

-با اون قیافش .. اه اه اه شبیه خربزه گندیده اس ..

شلوارمو پام کردم و رفتم جلو ایینه و ادامه دادم

-کم عقل خنگ ..تازه راه رفتن خودشو ندیده . شبیه پنگوئن ماده باردار فلج راه میره ..

دیگه اراده ای روی چرتو پرتام نداشتم و دری وری بار میکردم

-تازه صدای خودشو نشنیده که صداشو روی من بلند میکنه ..

به این قسمت که رسیدم شالمو روی سرم مرتب کردم و با جیغ گفتم

-صـدات شـبیه خروسـه بالغ نشـده اس که با اعتماد به نفس سـر صـبح اواز میخونه .

کشون کشون خودمو به در رسوندم و درو باز کردم و خارج شدم

مستی یکم از سرم پریده بود .

دیدمش که به دیوار تکیه داده و داره میخنده ...

دندونامو روی هم فشردم و چپ چپ نگاهش کردم ..

قهقهه ای زد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بشین برات اب بیارم بهتر بشی ..

نشستم روی صندلی دم دستم و اونم اروم ازم دور شد ..

زیر لب غر زدم

-قورباغه ..

اینبار خودمم به چرتو پرتام خندیدم .بنده خدا کجاش به قورباغه میخورد .

حیوون بدبخت به این خوشگلی ..

با رد شدن دوتا پسر از کنارم لبخندم محو شد ..

-هی هی هی باران ...

چشمامو دوختم به پسر روبروم .ادامه داد

-من میشناسمت ..

-چه افتخاری ..

د ستمو گرفت و بلندم کرد . متنفر بودم کسی بهم د ست بزنه .مستی از سرم پریده بود . با ارنج کوبیدم تو گردنش و یه زیر پا انداختم بهش که افتاد رو زمین .

غریدم

-این هزار دفعه ... به من دست نزن عرشیا ..

راهمو عوض کردم که با عرفان روبرو شدم ..

غرید

-مزاحمت شده بود ؟

اینو کجای دلم بزارم اه ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بدون توجه بهش از کنارش رد شدم اما لحظه اخر بازومو گرفت و محکم فشرد و دوباره زمزمه کرد

-مزاحمت شد؟

بی حوصله گفتم

-نه نه نه .. اه

سکوت کرد .....

باز اومد اینجا و فاز غیرتی گرفت

پوفی کردم ...

بعدم با صدای کوبیدن مشتش توی صورت پسر برگشتم و بی حوصله گفتم

-عرفان ولش کن وحشی ..

ماشین تکون بدی خورد .

-عرفان یعنی چی اون دعوا .. ابرومو بردی ..

لبخندی زد و از کارش ذوق کرد و گفت

-وای باران دندونا شو خورد کردم تو دهنش لذت بخش ترین صدای دنیا بود .فکر کنم تا یه هفته بخوابه .. اخ دیدی چی شد من دندونپز شک ا شنا دا شتم ولی بهش معرفی نکردم .واقعا که کارم خیلی غیر اخلاقی بود ...

چپ چپ نگاهش کردم

-گل بگیرن جایی که به تو دکترای روانشناسی داد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب گاهی اوقات ادما نمیتونن جلوی خودشـــونو بگیرن و این باعث میشـــه اتفاقاتی مثل زد و خورد پیش بیاد .

-بله اینم استادتون میگفت؟

-نه مادرم میگفت ..

-خدابیامرزتش ..

برگشت و لحظه ای چپ چپ نگاهم کرد و دوباره حواسشو داد به جاده

-اگه شما تو گور نکنیش زندس ..

لبمو گاز گرفتم ..

-اوا .. صد سال به عمرشون ایشالله هرچی خاک قبر توِ عمر اون باشه ..

-الان نفرین بود ؟

-نه .

چشمام خیلی خسته بود لحظه ای باز موند و سوسوی نور و دیدم .

ســعی کردم حالت عادی بگیرم اما صــدای عرفان انگار از دور دســت ها اکو میشد .

ماشینم تکون های ارومی میخورد که باعث خمار تر شدنم میشد .خیلی اروم چشمامو بستم .

دیگه چیزی متوجه نشدم ..

صدای تق تق کوتاه و ریزی از دور میومد.

چشمامو باز کردم ..

بخاطر گرد و غبار توی هوا عطسه کردم و نیم خیز شدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمام بیش از حد گشاد شد ..

اینجا خونه من نبود ..

اینجا ..

اینجا خونه عرفان بود ..

زود ازتخت پریدم پایین و دویدم بیرون .

صدای اواز ریزی از اشپزخونه میومدو همون صدای تق تق ..

با حرص قدم برداشتم سمت اشپزخونه و داخل شدم

-من اینجا چه غلطی میکنم؟

فریادی زدم که چاقو از دست عرفان افتاد و هراسون برگشت سمتم ..

-ممنون بخاطر صبح بخیر زیبات .

رفتم جلو و یقه لباسشو گرفتم..

انگار که یه مگسو پس میزد خیلی اروم دستامو باز کرد و نشوندم روی صندلی میز نهارخوری چهارنفره اش ..

لبخندی زد و با ارامش همیشگیش گفت

-با اینکه صورتت و نشستی اما ازت میگذرم چون دختر خوبی هستی .

سریع چنتا بشقاب و کاسه با محتویات مختلف چید جلوم و چایی اماده توی لیوانو جلوم گذاشت ..

از حرص لرزیدم و اومدم بزنم زیر سینی چایی که جفت دستامو گرفت و سرشو اروم کنار سرم قرار داد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خانوم عصبانی . هیچوقت سعی نکن جلوی یکی مثل من بخوای عصبانیتت و ابراز کنی . چون حدس زدن کارای تو برای من مثل شیر خواستن یه نوزاده ..

لبمو گاز گرفتم و از بین دندونام غریدم

-به چه حقی منو اوردی اینجا؟؟

-من دکترتم ..

با جیغ گفتم

-تو هیچ خری نیستی..

دوباره عصبانیتشو از رفتارش خوندم .

چاقو میوه خوریو کوبید توی نون تست روبروش و فکش از فشار دندوناش لرزید .

لحظه ای توی همون حالت موند و بعد چشماشو باز کرد و لبخند زد ..

-دیشب حالت بد شد . تب کردی و بیهوش شدی .. باید جایی نگهت میداشتم که مراقبت باشم .. مفهومه؟

با صدای بلند شروع کردم به غرغر ..

-پسره فلج .. تو روانشناسی اخه؟تو خودت یه روانیی که یه دکتر ببینت یه سر دستو پا بسته شوت میکنت تیمارستان ..

با حرص مانتومو روی لباس کوتاهم تن کردم و دکمه هاشو بستم و ادامه فوشامو دادم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-با اون قیافش .. اه اه اه شبیه خربزه گندیده اس ..

شلوارمو پام کردم و رفتم جلو ایینه و ادامه دادم

-کم عقل خنگ ..تازه راه رفتن خودشو ندیده . شبیه پنگوئن ماده باردار فلج راه میره ..

دیگه اراده ای روی چرتو پرتام نداشتم و دری وری بار میکردم

-تازه صدای خودشو نشنیده که صداشو روی من بلند میکنه ..

به این قسمت که رسیدم شالمو روی سرم مرتب کردم و با جیغ گفتم

-صدات شبیه خروسه بالغ نشده اس که با اعتماد به نفس سر صبح اواز میخونه .

کشون کشون خودمو به در رسوندم و درو باز کردم و خارج شدم

مستی یکم از سرم پریده بود .

دیدمش که به دیوار تکیه داده و داره میخنده ...

دندونامو روی هم فشردم و چپ چپ نگاهش کردم ..

قهقهه ای زد و گفت

-بشین برات اب بیارم بهتر بشی ..

نشستم روی صندلی دم دستم و اونم اروم ازم دور شد ..

زیر لب غر زدم

-قورباغه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اینبار خودمم به چرتو پرتام خندیدم .بنده خدا کجاش به قورباغه میخورد .

حیوون بدبخت به این خوشگلی ..

با رد شدن دوتا پسر از کنارم لبخندم محو شد ..

-هی هی هی باران ...

چشمامو دوختم به پسر روبروم .ادامه داد

-من میشناسمت ..

-چه افتخاری ..

د ستمو گرفت و بلندم کرد . متنفر بودم کسی بهم د ست بزنه .مستی از سرم پریده بود . با ارنج کوبیدم تو گردنش و یه زیر پا انداختم بهش که افتاد رو زمین .

غریدم

-این هزار دفعه ... به من دست نزن عرشیا ..

راهمو عوض کردم که با عرفان روبرو شدم ..

غرید

-مزاحمت شده بود ؟

اینو کجای دلم بزارم اه ...

بدون توجه بهش از کنارش رد شدم اما لحظه اخر بازومو گرفت و محکم فشرد و دوباره زمزمه کرد

-مزاحمت شد؟

بی حوصله گفتم

-نه نه نه .. اه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سکوت کرد .....

باز اومد اینجا و فاز غیرتی گرفت

پوفی کردم ...

بعدم با صدای کوبیدن مشتش توی صورت پسر برگشتم و بی حوصله گفتم

-عرفان ولش کن وحشی ..

بیهوش شدم؟یعنی خوابم نبرد؟

-یعنی چی؟چرا؟؟

-مصرف بی رویه الکل.افت فشار ...

ابروهام بالا رفت و خندم گرفت ..

اخماش توی هم رفت و با حرص نگاهم کرد و گفت

-ببند اون زیپو تا با چاقو تیکه تیکه اش نکردم برای نهار کباب نپختم ..

چشمام گشاد شد و گفتم

-تو؟نه بابا؟؟ النگوهات نشکنه ..

خیز اورد سمتم . من از اون تیز تر بودم از صندلی بلند شدم و از روی اپن پریدم تو سالن قبل رسیدنم به اتاق دیدم از زمین بلند شدم و پرت شدم رو مبل ..

با جیغ گفتم

-چخه چخه سگ هار ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید و دستامو به صورت × جلوی صورتم قرار داد و با یه پاش جفت پاهامو گرفت .

خندید و گفت

-کیش و مات .. خب حالا میخوای چیکار کنی ؟

یکم وول خوردم .اصلا نمیتونستم تکون بخورم

لبخندی زدم و از صلاح دخترونه ام استفاده کردم ..

ناخونام .....

تا ته فرو کردمشون توی دستاش و همزمان گوشه دستشو گاز گرفتم

دادی زدو دستاشو عقب برد .

خندیدم و پریدم که برم یهو دیدم کلید افتاد توی در ..

در نیمه باز شد و صدای کفشای زنونه ای پیچید توی سالن .....

سه سالی که با همه درداش برای من مقصودی عالی داشت ..

ب*و* سه ای روی موهای م شکی و لخت نیاوش ن شوندم و سرمو جایی بین بازوهاش پنهان کردم .

درسته خانوادم پاشید اما به جای همه اونا ...

همسرمو به دست اوردم .

مردی که مثل من شکست خورده بود توی همچی اما ساخت با همچی .

ما مثل یه کوه بودیم که ترک خورده بود اما وقتی نیمه دیگرشـــو پیدا کرد دوباره کوه شد .

استوار ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بزرگ ..

نفس های منظمش نشون میداد هنوز خوابه ..

تکونی نخوردم تا بیدار نشه .

توی ارامش اغوشش رفتم توی رویای گذشته .

داستانی که برام مثل یه فیلم جذاب بود .

وقتی یاد اشناییمون میوفتم ..

فقط میخندم .

چقدر بچه بودیم .

دوباره خندم گرفت .

نیاوش تکون کوچیکی خورد و با صدای خواب الود نق زد

-رویا..

با همون لبخند و صدای خندونم گفتم

-جانم ..

-بیداری؟

-اهوم ..

-بخواب خانوم کوچولوم ..

-اگه میتونستم که میخوابیدم ..

دستشو از دورم ازاد کرد و گذاشت روی پلکام و با خنده گفت

-بخواب عزیزم .

باشه کوتاهی گفتم چشمام بسته شد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-دیدی خدا جون .دیدی دیگه . نگار به همین راحتی گفت بهم هری .

نق نقام تمومی نداشت .

-این قطار حرکت نکنه دیگه .

داخل راه اهن شـدم که دقیقا همون لحظه درای قطار بسـته شـد و اعلام کردن حرکت کرد ..

پامو با قدرت کوبیدم رو زمین و جیغ بلندی کشیدم ..

همه چپ چپ برگشتند سمتم .محلی ندادم و رفتم سمت دفتر

بعد کلی بگو مگو با یارو گفت یه جای دیگه هم توقف داره برای بارگیری .

اما نمیتونستم برسونم خودمو اونجا .

نشستم برای قطار بعدی .

کلی هم از پولم گرفت تا بلیط بعدیو داد.

ساعت ها نشستم روی صندلی و خیره شدم به مردمی که میومدن و میرفتن ..

هوا تاریک شده بود .

از جام بلند شدم . ۱۲ شب حرکت بود . الانم وقت حرکته ..

داخل کوپه شدم و تخت بالاو گرفتم و رفتم همونجا و پایین نیومدم .

هدفونم و توی گوشم گذاشتم و دراز کشیدم . حتی سرمو پایین نیاوردم ببینم دیگه کی اومده تو کوپه ..

تنها تر از منم مگه بود؟

خودم بودم و یه ساک کوچیک و یه دنیا درد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کوپه بزرگی بود.از پله ها پایین اومدم و خیره شدم به سه دختر که اروم خوابیده بودند توی تختاشون .

دلم میخواست پنجره و باز کنم .

همین کارم کردم ..

باد خنکی از بیرون به سرعت وزید ..

دختره پلکاش باز شد و یه نگاهی به سرتاپام انداخت و باز خوابید.

به اونم محلی ندادم و سرمو بیرون بردم .

چه هوای معرکه ای ...

دقیقا همزمان با من یه پسر که برای دوتا کوپه جلوتر بود سر شو بیرون اورد و دو طرفشو نگاه کرد و با دیدن من مکث کوتاهی کرد و دوباره برگشت داخل .

موهام با لجاجت کوبیده میشدند توی صورتم . چشمامو بستم .

هوارو تا انتهای ریه هام داخل فرستادم که همون لحظه صورتم به سرعت خیس شد .

اخ چه بارونی ..

با کل وجودم لذت بردم اما به همون سرعتی که اومده بود قطع شد .

این .

این بارون نبود .

سریع سرمو داخل اوردم و پنجره و بستم .

موهای به هم چسبیدمو از هم باز کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از در زدم بیرون . بخاطر تاریکی چیزی نمیدیدم .

دویدم سمت سرویس بهداشتی و به سرعت داخل شدم .

داخل ایینه به صورت کثیف و سفید شده ام و لباسای کثیفم خیره شدم ...

چیزی که روی صورتم بود

اب بارون نبود

چیز دیگه ای بود

چیزی که از اول ماجرارو رقم زد

اون .....

اون ماست بود ....

باران*

لب هام منجمد شد ..

صدای قدم های با عشوه و کفش های پا شنه بلند نزدیک تر شد و قامت زنانه ای با قد کوتاه و چهره ای زیبا و زنانه بین چهارچوب نقش بست ..

کیف د ستیش از د ستش روی زمین افتاد و چ شماش از تعجب گ شاد شد و نالید

-عرفان...؟

دستای عرفان از بین دستام باز شد و روی زمین افتاد و گفت

-ستایش..کی به تو گفت اینجا بیای؟

دختر قدمی عقب برداشت .چشماش سرخ شد و لب هاش از حرص میلرزید .

فین فینی کرد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اره ببخشید مزاحم اوقات شیرینت با خانوم شدم .حیف بچه من که پدری مثل تو داره.

با شنیدن تیکه اخر حرفش .هینی کشیدم و دستمو جلوی دهنم گذاشتم ..

دختر خم شد و کیف دستیش و برداشت که صدای عرفان بلند شد

-تو اجازه نداری با من اینجوری صحبت کنی .. بهتره بری بیرون ستایش ..

دختر عقب گرد کرد و با حالی زار .به حالت قهر دوید بیرون ..

لبام دوخته شده بود .

قدرت حرف زدن نداشتم ..

ستایش ....

یه دختر ....

بچه ....

وای خدا ...

من با یه مرد تو خونه تنها بودم که پدر یه بچه معصوم بود که قرار بود به دنیا بیاد؟

لبمو گاز گرفتم ...

وای من تا کجا رسیدم ..

از روی کاناپه بلند شدم .عرفان پوفی کشید ..

وارد اتاق خوابی شدم که داخلش بودم .

وسایلم روی میز عسلی بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همرو برداشتم و از در خارج شدم .

عرفان از جاش بلند شد و جلو اومد .

-هی باران بزار برات توضیح میدم ..

لبخندی زدم و گفتم

-ممنونم ...

به سرعت از جلوش رد شدم و سمت در خروجی رفتم و برگشتم سمتش و با طعنه گفتم

-واقعا حیف بچه ای که پدرش تو باشی.

تو دلم غریدم .مرتیکه ه*ر*ز*ه .

درو باز کردم و خارج شدم ..

باد خنک .از شک دراوردم و تازه تونستم بفهمم مردی که روزی عاشقش بودم ..

یه ...

یه پدره .....

اونم بدون اینکه من بدونم ..

به پایین پله ها رسیدم که قدم های با عجله عرفان به گوشم رسید .

توجه ای نکردم و ادامه دادم ..

بازوم با قدرت کشیده شد به عقب و باعث توقفم شد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اومد و جلوم ایســتاد . با گرم کن و تی شــرت ادیداس چقدر مســخره اما خوشتیپ بود .

گوشه لبم به خنده بالا اومد و گفتم

-نکن عرفان .تورو خدا حروم میشــی با این اســتعدادت .هنوز دخترای زیادی هست که مخشونو بزنیا . وقتتو پیشه من حروم نکن..

-بس کن باران .بیا بالا برات توضیح میدم.

-عزیـــــزم الهی .نکنه از منم بچه میخوای؟

سیلی که زیر گوشم خوابید تازه من به خودم اورد که چی گفتم ..

چشمام گشاد شد و حلقه شدن اشکو بین دایره درشت آبی رنگ چشمام حس کردم

دستم بی اراده روی جای سیلی قرار گرفت .

عرفان فاصله بینمون و طی کرد و جلو اومد و سرشو خم کرد .

نفساش از روی شال به گردنم میخورد .

اروم زمزمه کرد

-اینو زدم تا اول همه یاد بگیری راجب خودت جلوی من باید با احترام حرف بزنی.دوم .حق نداری تا چیزیو نمیدونی منو یه ه*ر*ز*ه نام ببری .نکته اخر .از جلوی چشمام دور شو ..

عقب گرد کرد و چند قدم ازم دور شد .

برگشتم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

شونه هام از شُک حرفاش میلرزید.

دستمو برای اولین تاکسی تکون دادم.

سوار شدم .

اما مسیرم ...

ناکجا اباد بود .....

از شنیدن حرفای سهراب مدتی میگذشت.

زندگی این پسر جهنم بود ..

با گوشه دستم اشک ریخته شده ام و پاک کردم و تکیه به تاج تخت دادم .

دیگه دلم نمیخواست حتی یه ثانیه این پسرو تنها بزارم .

تلفنم زنگ خورد .میلی برای جواب دادن به تماس رسول نداشتم .

گوشیو گوشه ای انداختم و توی سکوت خیره شدم به تاریکی اتاق ..

توی نیمی از تاریکی قامت بلند و ورزیده سهراب نمایان بود .

زانو هامو بغل گرفتم و چونمو روشون گذاشتم و گفتم

-بهتری؟

-اره

صداش خش داشت ..

سمتم اومد و گوشه ای از تخت نشست

-نگار؟

-جانم ...

مکث کرد .. نفس عمیقی کشید و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-این حرفارو هیچکس نباید بدونه ..

تاکید کرد

-هیچ احدی ..

سرمو کمی کج کردم بعد سرجاش برگردوندم .به نشانه باشه .

تکیه به دیوار داد و گفت

-ما هیچکدوم ادمای عادی با سرگذشت و اینده جالبی نبودیم

-شاید اخر داستان قشنگ باشه ..

-نیست ..

-چرا این فکرو میکنی ..

چشماش توی تاریکی برق زد و خیره شد توی چشمای خیس من .

اتاق تاریک بود .

روزنه کوتاهی از نور افتاد توی صورتش و من نزدیک شدن صورتشو دیدم ..

این یه نزدیک شدن عادی نبود .

فاصله صورتش به میلی متر رسید .

چشماش هنوزم اون برقو داشت .

قدرت تکون خوردن ندارم .

چشمام توی تک تک اجزای صورتش در حال چرخش بود .

دستش روی دستم قرار گرفت . قلبم به شدت میکوبید ..

قدرت پس زدن نداشتم .

توی صورتش از اون نیش خند پر از نفرت خبری نبود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اروم بود .

از من ارومتر بود ...

دست دیگشم روی دستام قرار گرفت که باعث بسته شدن چشمام شد .

لرز بدنم دست خودم نبود .

همینجا بود که ب*و*سه نرمی روی پیشونیم احساس کردم .

پر از احساس ..

لحظه ای توقف کرد و توی همون حالت موند .

بعد عقب رفت ...

تخت جیر جیر کوتاهی گفت و وقتی چشمامو باز کردم ..

اتاق خالی بود از حظورش ..

نگار

اون ..

اون منو ب*و*سید ...

اون دقیقا توی چشمام خیره شد و پیشونیمو ب*و*سید .

جفت دستامو اطراف سرم گذاشتم ..

وای خدا دارم دیوونه میشم ...

نکنه فقط برای حس همدردی بود؟

نکنه .. نه نکنه میخواد با من از رسول انتقام بگیره ..

سرمو بین بازوهام پنهان کردم که تقه ای به در خورد و رسول داخل شد .

-نگار .معلومه کجایی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زیر چشمامو پاک کردم و فین فینی کردم و گفتم

-ببخشید .نتونستم جواب بدم .

جلو اومد و کلید برقو زد .

چشمای تیزش صورتمو هدف گرفت .چند باری اجزای صورتمو نگاه کرد و با شک گفت

-گریه کردی؟

سرمو پایین انداختم و گفتم

-چیز مهمی نبود .. میتونم یکم استراحت کنم؟

اره کوتاهی گفت و اتاقو ترک کرد .

تا شام بیرون نرفتم از اتاق و بعده اون خارج شدم .

استرس داشتم برای روبرویی با سهراب .

اخرین پله و پایین اومدم .

همه پشت میز بودن جز سهراب .

دندونمو فشردم .

پشت میز نشستم .

سلامی دادم و به گرمی پاسخ شنیدم .

نامادری و پدر رسول با خودش .پشت میز بودند.

تا اخر شام .ر سول فقط درحال پر کردن بشقابم بود و من هیچی نمیخوردم و اخرش تشکر کردم و راه اتاقمو پیش گرفتم که صدای ماشین اومد .

دویدم تو اتاقمو از لای پرده ماشین سهرابو دیدم که خارج شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پس تا الان اینجا بود ....

رویا

ماست بود

چی ؟؟ ماست از کجا ریخت رو من ..

قطار تکون بدی خورد

چند تقه به در خورد و صدای مردانه ای پیچید

-خانوم نیم ساعته داخلید .اسهال دارید ؟

صدای یه پسر جوون بود که بعد جملش خنده ریز دوستاش بلند شد ..

با همون قیافه درو باز کردم و گفتم

-بله اقا چیه؟ غذا میدن ؟؟

با دیدن قیافم همه فکا شون ب سته شد .دوباره درو ب ستم که هم شون زدن زیر خنده .

پس کار اینا بود ..

محلی نذاشتم و صورتمو شستم و خارج شدم

دم در نبودند .پس رفتن کوپشون .

داخل کوپه شـــدم و ســـاکمو از بالا اوردم پایین و یه مانتو پیدا کردم و با این عوض کردم

شالمم عوض کردم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ساکمو انداختم بالا و بطری اب معدنی و که برای کوپه ها میذارن و برداشتم و نمک و فلفل غذامم از داخل پلاستیکش برداشتم و ریختم تو اب و مخلوطش کردم.

لبخ ند پهنی کل صـــورتمو گر فت و رفتم بیرون .اطرافمو چک کردم . از د ستشویی پایینی یا اونسر سالن .میوفتادم جلوی کوپه اونا . این یعنی یه چیز عالی ..

رفتم تو دســتشــویی و ســرمو از پنجره در اوردم و خیره شــدم به بیرون . برق کوپشون روشن بود .. لبخندی زدم ..

فقط سرتونو بکنید بیرون تا پدرتونو در بیارم

نیم ساعتی گذ شت و بارها میومدن درو میزدن و میرفتن و فکر میکردن ک سی توشه یا قفله .

هنوز اونجا بودم و پاهام داغون شده بود .

دیدم یکی شون سر شو اورد بیرون و هوای اطراف شو با لذت توی ریه هاش فرو کرد

این اون نبود که بار اول سرشو بیرون اورد .ولی برام مهم نبود.

بطریو سریع باز کردم و پاشیدمش بیرون و لحظه ای بعد .....

صدای نعره پسر قطارو برداشت.

ســریع از در دویدم بیرون و خودمو به کوپه رســوندم و رفتم تخت بالا و قهقهه خفه ای توی بالشت زدم

کل کوپه اونا بهم ریخته بودن و همه داشتن اعتراض میکردن .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پسره فقط داد میزد ای چشمم ای کور شدم ..

سرمو فرو کردم تو بالشت و شروع کردم به خندیدن

بعد کلی بگو مگو که کی بود و چی بود بلاخره صـــدا ها خوابید و من هنوز میخندیدم

اون دخترای فوضولم هنوز سرشون بیرون بود و خبر میگرفتن

چشمامو بستم و سعی کردم بخوابم

چیزی نگذشت که خوابم برد.....

(باران)

قلتی روی تخت زدم ..

سعی کردم گریه کنم تا خالی بشم .

اما نمیتونستم ..

رفتم سمت بسته سیگارم . اینم نمیتونم مصرف کنم ..

شیشه های رنگی و جام های شراب .

اینم نمیتونم ...

هیچ مطلق بودم..

با خودم کیش و مات بودم

اون یه دخترو باردار کرده و ول کرده و بعد اومده سراغ من ..

باز صداش پیچید تو سرم

برات توضیح میدم ..

به این حرف پوزخندی زدم و لبمو فرو کردم تو دهنم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

من عاشق بودم؟

خب .متاسفانه اره ..

عاشق کی بودم؟یه مردی که یه زن باردارو اونجوری ول میکنه ..؟

هنوز اشکی از چشمام نیومده بود .

بازوهامو بغل گرفتم .

یاد شکم زنه افتادم .

خیلی تخت بود

پس یعنی ...

یعنی تازه بود؟؟؟؟

از حرکت ایستادم .. یعنی وقتی ادعای عاشقی منو داشت ..خودش با اون ...

باهم ...

لگدی به زمین زدم و تکیه به دیوار دادم و لیز خوردم و روی زمین نشستم ..

یه چیزی به قلبم تبر میزد .

حس میکردم خورد شدم ..

تکه تکه شدنمو حس میکردم ..

مردی که فقط دروغ بود .

کلک بود .

پنهان بود .

مبهم بود ...

چشمای زیباش پر از دروغ بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از جام بلند شدم و نفهمیدم کی صورتم خیس شد .

شیشه مورد علاقمو برداشتم و تا خرخره سر کشیدم . طعم تندش معدمو سوزوند و اشکم شدت گرفت ..

داشتم اندازه این سه سال زار میزدم .

نگاهی به دورم کردم .

چقدر تنهام ..

ناله کردم

-میبینید؟؟

جوابم سکوت بود از درو دیوار .

نعره زدم

-میبینید چقدر بیچارم ؟

داغ شده بودم .

دوباره صدام دراومد

-پدرو مادرم ولم کردن چوون یه پسر بهم تجاوز کرده بود.بدبخت و اواره شدم چون یه پسر به زور نابودم کرد

سکوت کردم و جرعه ای نوشیدم

-بعدش عاشق شدم . عاشق نیاوش ..اونموقع بی پناه بودم .ولی واقعا میخواستمش.بخاطر اون اینجوری شدم .

سکوت کردم و نوشیدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-حتی با اذیت شدنام و تحقیر شدنام دوستش داشتم .. اره دوستش داشتـــم .اما ترکم کرد و الکی رفت .. میفهمی؟ولم کـرد ..

با عجز ادامه دادم

-خواهرامو پیدا کردم .نگار .. رویا ..

عرفان اومد ..میخندیدیم .. اره میخندیدیم.

سکوت کردم و یادم اومد خاطره هامون ..

جیغ زدم .. با کل وجودم .. با همه دردام

-اوناهم رفتـــــــــن .. من هیچکسو ندارم.. میفهمی؟من نابود شده ام

زار زار گریه میکردم ..

حرکاتم دست خودم نبود ..

تلفنو چنگ زدم ..

شماره عرفان مثل همیشه دم دست بود

کلید کردم ..

به ادامش فکر نکردم

بلکه از زور مستی تماس گرفتم ..

بعد چند بوق صدای خش دار و شادش با تعجب پیچید

-باران ؟؟؟؟؟.....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چه مرگم بود ..

-الو عرفان؟

صدام میلرزید .. عرفان نفس عمیقی کشید .انگار صداش میلرزید .زمزمه کرد

-جانم ..

-بیا اینجا ...

-باران .. گریه کردی؟؟

-عرفان سوال نپرس .فقط بیا...

-اما اخه الان ؟.

-اصلا ولش کن نمیخواد بیای .

قبل اینکه متوجه بشم .بدنه گوشی توی دیوار تیکه تیکه شده بود

خندیدم .وسط گریه هام ...

سرمو تکیه دادم به دیوار و همه خاطرات مرور شد دوباره تو ذهنم ...

از جام پاشدم ..

فضای خالی خونه بهم دهن کجی میکرد.

همه چیز میکوبید تو گوشم و میگفت تو تنهایی ..

تو هیچکسو نداری..

به حرف اومدم ...

-اره بخندید .. میبینید؟حتی کسی نیست که یه لحظه بغلم کنه ..بگه دردت چیه لعنتی .... میبینید؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

جیغ کشیدم

-از همتون متنفرم ..

رفتار الانم عقده سه سال بود که ترکیده بود ..

بدجورم ترکیده بود و داخل خودشو خالی میکرد .

نیم ساعتی توی همون حالت بودم ..

اخرای شیشه و نوشیدم ..

تا خرخره فرو بودم تو عالم مستی ..

دستمو فرو کردم توی موهام ..

دیگه اشکی نداشتم ..

فقط سکوت ..

کوبیده شدن بی وقفه در توجه ام و جلب کرد .

بدون عجله .خودمو به در رسوندم و باز کردمش ..

حتی نپرسیدم کیه ..

سرم پایین بود .

کفشای ادیداس سفید و شلوار جین مشکی .

پس یه مرد بود.

سرمو یکم بالا اوردم ..

دستای مردونه با موهای طلایی ..

لباس مردونه سفید ابی نامرتب ..

شناختمش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زمزمه کردم .

-فکر کردم نمیای ..

سرمو بالا اوردم و اینبار چشماشو نشونه گرفتم .

پف چشماش از اینجا معلوم بود و الان توی اون مردمک روشن چشماش فقط و فقط بغض بود ..

چونش میلرزید و تلاش میکرد که قورتش بده ..

قدمی جلو اومد ..

-عرفان ...

بازومو گرفت و لحظه بعد بین دستاش بودم ..

-ساکت باش فقط ...

مثل یه گنجشک بی پناه سرمو پنهون کردم بین دستاش ..

-این چه کاری بود باران ..

اسمشو با همون صدای لرزیده و ارومم زمزمه کردم

-عرفان ...

دستشو روی موهام کشید

-باشه باشه هیچی نگو .. بیا ..

هدایتم کرد داخل ..

با دیدن وضعیت خونه از حرکت ایستاد ..

اما دوباره قدمی برداشت ..

تلو تلویی خوردم و سریع فهمید مستم .

دندوناشو روی هم فشرد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باز شروع کردی؟

خیره شدم با سکوت توی چشماش ..

از جاش بلند شد و رفت سمت اشپزخونه.

چنتا ظرفو کوبید ب هم و چند دقیقه بعد اومد سمتم و لیوانیو داد دستم ..

بوی قهوه معلوم بود ..

لیوانو گرفتم توی دستم ..

مقابلم روی زمین نشست ..

-باران ؟؟

فقط نگاهش کردم ...

(رویا)

اخرین دسته موهامم بافت و اروم روی کمرم رهاشون کرد ..

چونشو بین گودی کمرم و کتفم گذاشت و گفت

-رویا؟؟

با لبخندی که دیگه همیشه رو صورتمه گفتم

-جانم ..

-یادته جای اینکه اون بطریو روی سجاد خالی کنی خالی کردی روی من ؟

ریز خندیدم ..

-خب من نمیدونستم کدومتون روی من ماست ریختید ..

گاز کوچیکی از لاله گوشم گرفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نق زدم

-اخ وحشی ..

خندید ..

بازوهای پهنش دورم حلقه شد ..

-اروممم میکنی ..

سکوت کردم .ادامه داد

-چیزی که فقط الان دارم ..

-همیشه داریم ...

-اره .تو رسما همسرمی خب ..

خندیدم ..

-نیاوش ..

-جانم ..

-یادته یه بار با مسـواکت بالِ قناریمو تمیز کردم بعد توام با همون تا یه هفته مسواک میزدی؟

قهقهه ای زد و گفت

- یاد ته مانتویی که اقا داریوش برات خریده بود و کم کمش ۴۰۰ هزارتومن پولش بودو باهاش لاستیکای موتورمو تمیز کردم ؟

با ارنج کوبیدم تو سینشو گفتم

-هیچوقت وقتی که شامپو رنگ مو خودمو قاطی شامپوت کردمو یادم نمیره .. یادته انقدر رنگ نسـکافه ای و مالیدی تو سـرت که موهات نارنجی شـده بود شبیه کله هویج بودی ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندش گرفت و گفت

-خیلی پرو بودی ..

-تازه کجا شو دیدی .یادته اومدم شرکتت بعد مجبورم کردی براتون قهوه بیارم .منم توی قهوه ات خاک ریختم ..لذت بردی؟

-واااای رویا اونشب تا سه هفته مریض بودم .. خیلی دیوانه ای ..

ریز ریز خندیدم .. ادامه داد

-مهم اینه الان رام شدی ..

برگشتم و چشمامو درشت کردم و گفتم

-نه بابا؟نزار امشب خونرو بدم رو هوا ..

پیشونیشو چسبوند بهم و گفت

-واقعا؟

-اره ...

لبخندی زد . از اون لبخندایی که قلبم میلرزید...

خندش شدید تر شد ...

همون لحظه حس کردم یه چیزی از گردنم لیز خورد پایین ..

(باران)

پوف بلندی کشیدو امد کنارم نشست .منو به سمت خودش برگردوند ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بدون هیچ حرفی ب چشماش زل زدم

اصلا باورم نمیشد این مردی که جلوم نشسته صاحب یه بچه معصومه ..

اصلا حس خوبی ندارم به اینکه الان نشستم کنار یه مرد متاهل ...

مردی که ....

تازه داشتم حالت عادی پیدا میکردم.

اومدم بلند شم فکر کنم فهمید که دستشو گذاشت رو دستم ....

و مانع بلند شدنم شد ..

عرفان:

_چرا میخوای از دستم فرار کنی؟

-واقعا نمیدونی؟

عرفان:بزار برات توضیح بدم!

جوش اوردم...

-چیو میخوای توضـــیح بدی ؟؟؟ هان؟؟اینکه یه زنو باردار کردی ؟اینکه پدر یه بچه معصومی؟ اون بچه چه گ*ن*ا*هی کرده که گیر یه پدر ه*ر*ز*ه افتاده که هر روز با یکیه ...

رگای دستش مثل گردنش معلوم شد.دستش روی پاهاش مشت شد و سرشو پایین انداخت..

با دندونای به هم فشرده که مشخص بود داره خودشو کنترل میکنه صداش نره بالا غرید:

-یه بار گفتم تا چیزیو نمیدونی منو یه ه*ر*ز*ه خطاب نکن...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با لحن مسـخره ای گفتم:میشـه بپرسـم چی با ید خ طابتون کنم ا قای روانشـنـاس؟؟

روانشناسشو از قصد کشیدم تا متوجه زهرکلامم بشه
بلند شد و دستشو تو موهاش فرو کرد و بعد با سرعت از در رفت بیرون و درو کوبید به هم ..
••••••••••••••••••••

با سر درد بدی از خواب بیدار شدم .بخاطر زیاده روی دیشبم بود

بلند شدمو رفتم یه دوش 5دقیقه ای گرفتم
امروز باید میرفتم باشگاه .
کلاس داشتم ..
مدتی میشد که توی یه باشگاه ر*ق*ص عربی و یاد میدادم ....

ساعت حدود 7شب بود که از در باشگاه زدم بیرون تمام تنم درد میکرد دیشب بدون اینکه بفهمم روی کاناپه خوابم برده بود ...
تلفنم زنگ خورد دسـتمو تا ارنج کرده بودم تو کیفم و دنبال گوشـیم میگشـتم ...همیشـه همین بود کیفم مثل کیف اقای هوبی بود بالاخره بعد کلی بالا و پایین کردن دستم گوشیمو پیدا کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به صفحه نگاه کردم شماره ناشناس بود جواب دادم :بفرمایید

_....

من_الو..صدای منو میشنوید؟؟

یه صدای اشنا ..یه صدایی که سالها منتظر بودم تا دوباره بشنوم ... صدایی که باعث شـد توی چشـمام حلقه ای از اشـک جمع شـه صـدایی که با بغض گفت:باران.....

(نگار)

دستام از روبرو شدن باهاش میلرزید .

نباید نشون میدادم این حسو .

چند قدم پایین اومدم ..

اخرین پله ..

ختم میشد به اتاق سهراب ..

نفس عمیقی کشیدم .

در زدم ..

صدایی که خشمش از قبل دو چندان شده بود دعوتم کرد به داخل ..

درو باز کردم .

قدمی به داخل گذاشتم ..

اتاقی با فضای تاریک ..

بیشترین رنگی که میدیدم مشکی و

قهوه ای بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اومدی؟

سرمو تکون دادم .

-بیا اینجا ...

چند قدم جلو رفتم ..

-بشین .راحت باش .

گوشه تختش نشستم ..

-تصمیمت برای ازدواج با سهراب جدیه؟

سکوت کردم .واقعیتش خودمم نمیدونستم.

پوفی کشید و ادامه داد

-لباس بپوش .نیم ساعت دیگه بیا پایین منتظرتم .

-برای چی..

-میفهمی

خودم کنجکاو بودم .بدون حرف رفتم سمت اتاق و سعی کردم به خودم برسم ..

لباس مرتب و قشنگی پوشیدم .موهای چتریمو توی صورتم ریختم و رفتم پایین .

توی ماشین روی فرمون ضرب گرفته بود

سوار شدم و سعی کردم پر از انرژی باشم سلام بلندی دادم .سعی کرد لبخند بزنه اما اصلا موفق نبود ..

جوابی داد و حرکت کرد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-کجا میریم؟

-یه جای خوب

-کجا خب ؟

-یه جا

-کجا؟

-نگاااار ..

خندیدم ..لبخندی زد و سکوت کرد

-سهراب ..

نگاه کوتاهی بهم کرد یعنی بگو

-کجا داریم میریم؟

-نگار پرتت میکنم پایینا

غش غش خندیدم ..

لبخند ریزی زد اما سریع محو شد

امروز یه چیزیش بودا

بلاخره ایستاد . با دیدن جایی که ر سیدیم صدای جیغم با صدای ا سبا قاطی شد .

باشگاه سوار کاریی.

برگشتم سمتش و با شوق بچه گانم گفتم

-میخوایم اسب سواری کنیـم؟

خندید و سرشو تکون داد .

پریدم پایین و با شوق به اسبای وسط میدون خیره شدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اونم ماشینو قفل کرد و اومد سمتم

-خب ..

راه افتاد سمت در وردودی . منم دنبالش.

با چند نفر حرف زد و منم غافل از اطرافم فقط میخواستم اسبارو ببینم ..

-بیا اینجا نگار ..

رفتم سمتش ..

از دور دیدم یه اسب سفید مشکیو دارن میارن ..

از همون فاصله چشمای مشکیش برق میزد .انگار مشتاق دیدن سهراب بود .

با رسیدنش دوباره از ذوق جیغ کشیدم که سریع کسی از پشت دستشو گذاشت روی دهنم و تو گوشم زمزمه

-جیغ نکش.رَم میکنه دختر..

ازم فاصله گرفت. لبو لوچم اویزون شد و مظلوم گفتم

-باشه بابا ..

اومدم دست بزنم بهش که وسط راه پشیمون شدم.اگه کاری میکرد ..؟

مردی که اورده بودش با سهراب یکم خوش بش کرد و رفت .

سهراب نزدیک شد و گفت

-خب دست بزن بهش چرا ماتت برده.

من من کردم

-خب . میدونی چیه .. اخه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قبل اینکه حرف دیگه ای از دهنم خارج بشه د ستش روی د ستم قرار گرفت و چسبوندش به بدن اسب ..

پوستش نرم بود ..ماتم برده بود ..

دستاش اروم دستامو روی بدن اسب حرکت میداد .

-این مارشاله..

لبخندی زد و گفت

-ماده ام هست ... دخترمه

از اینکه ماده اس کلی ذوق کردم

-وای سهراب دختره .. نگاش کن .

خب وقتشه سوارش بشیم .بیا بریم لباس بخرم برات ..

چی ؟ سوار بشیم..اما من سوار کاری بلد نبودم که ..من میترسم ..

با دیدن قیافه عادی سهراب فهمیدم این کارس .

لبو لوچمو اویزون کردمو گفتم

-اخ دلم .. وای وای دلم چقدر درد میکنه.

بیخیال و عادی مثل همیشه نیش خند معروفشو زد و گفت

-میترسی؟

ابروهامو دادم بالا گفتم

-چی؟؟ من؟؟ ههه نه بابا .منو ترس هم دانشگاهی بودیم ا صلا نمیدونم چی هســت .اســب چیه من تو دهات خر ســوار میشــدم .ههه..ترس .. منو ترس .اصلا کنار هم جور در نمیایم ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب قیافه پوکر فیسی به خودش گرفت (:ایعنی این)و گفت

-فقط دستاتو بکن زیر پتو تا کمتر بلرزه.

-چی ؟لرز؟ نه بابا ترس چیه فقط هیجان زدم ..

سرشو اروم فرو کرد تو گردنمو لباشو چسبوند به گوشمو گفت

-اینو به کسی بگو که نشناسه تورو...

سریع عقب رفت و با لبخند گفت

-خب ... پس بیا بریم لباس بگیریم که باید سوار بشیم .منم لبا سام یکم برام کوچیک شده توشون راحت نیستم ..

وای من سوار نمیشم ..

اب دهنمو قورت دادم و با همون صدای لرزون گفتم

-اما من دلم درد میکنه ها ..

-بیا بریم یه قرص بخوری خوب میشی

-نه نه خوب نمیشم باید استراحت کنم.

برگشت غرید

-نگار

-خب باشه بابا اومدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دویدم و خودمو بهش رسوندم و لرزون قدم برمیداشتم.فکر اینکه قراره روی یه موجود چهارپا بشینم بعد یهو رم کنه من بیوفتم ضایه بشم .مو به تنم سیخ میکرد..

-سهراب میگما .بیا برگردیم..

-نگار کافیه دیگه.این برای روحیه ات خوبه.نا سلامتی قراره عروس بشی.

نیش خندی زد که خیلی طعنه کلامشو به رخ کشید .

لبمو گاز گرفتم .. نمیدونه خودم توی این مسئله چقدر سردرگمم .گندی زدم که هیچکس نمیتونه جمعش کنه .

وارد فروشگاه بزرگی شدیم .

پر بود از وسایل سوارکاری ..

رنگ های زیبا.و سایلای عجیب .جالب.تر سمو کامل یادم رفت و خیره شدم به وسایل ..

-بیا اینجا ..

فروشنده ای نداشت برای راهنمایی .فقط صندوق دار داشت ..

شونه ای بالا انداختم و رفتم دنبال سهراب. خودشو به مرد پشت صندوق رسوند و گفت

-چطوری بابک جون ..

پسره با دیدن سهراب گل از گلش شکفت و گفت

-به به به اقا سهراب گل .. چه خبر از این ورا .. ستاره سهیل شده بودی .

-بابی والا درگیر بودیم بدجور.

-درگیر بودنت تو معدم .. یه سر نمیتونستی بزنی مرد مومن؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب خندید و گفت

-دیگه میام تند به تند ..

انگار متوجه من شد ..

با لبخند گفت

-به به خانومتم اوردی که ..

سهراب بدون حرکت خاصی گفت

-دوستمه ..

بابک چشمکی زد و گفت

-اها از اونایی که در اینده میشه خانومت؟

نیشخند همیشگیشو زد و گفت

-بگو لباسا کدوم قسمته کم حرف بزن واسه حنجرت خوب نیس.

به وضـــوح ســـرخ شـــدن گونه هام و ســـری که حس میکردم الان میخوره تو سرامیک از خجالتو میدیدم .. بابک با چشم بلندو کشیده ای از پشت صندوق بیرون اومد و راهنماییمون کرد سمت قسمت دیگه ای از فروشگاه ..

چند پله بالا رفتیم و وارد طبقه دوم شدیم.

برعکس پایینی اینجا پر بود از لباس های متفاوت ..

انقدر تنوع و زیبایی بالا بود که چشمام هرلحظه در حال دوران بود .

بابک یکم دیگه حرف زد و پایین رفت و اونجا فقط منو سهراب موندیم

-انتخاب کن نگار.

همینو گفت و رفت سمت لباسای مردونه.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قدمی برداشتم .. مثل همیشه گند زدم .

اگه میگفتم میترسم الان راحت بودم.

توی فیلما دیده بودم یه لباس کت مانند با شلوار جذب و چکمه و کلاه میپوشن .

سعی کردم ادای این کار بلدارو در بیارم

رفتم سمت لباسای سوارکاری و چندتا اینور اونور کردم .. همشون ساده و مزخرف بودن ..

شلواراشم همینطور .. برگشتم نق نقمو شروع کنم که تو تن مانکن یه ست کامل لباس سوارکاری و دیدم .

انقدر خوشگل بود که دلم میخواست برم کنارش دستمو بندازم دور گردنش با مانکن سلفی بگیرم..

کلاه مشکی با روکش چرم و مقاوم که زیر نور لامپ درخشش معلوم بود.چکمه های بلند چرم مشکی با ستاره هشت پر ابی بزرگ که روی بدنه اش خیلی چشم نواز بود. لباس تنش خاص بود .مخلوطی از مشکی و آبی نفتی . کت مشکی با زیر سارافونی بلند آبی رنگ ..

شلوار جذب و راحت آبی نفتی که کلفتم بود ..

خیلی زیبا بود.. انگار سهراب متوجه نگاه خیره ام شد .چون اومد سمتم و خیره شد به لباس ..

-چیز خوبیه.. گیرم بهش نمیدن ..

نگاهم به قیمتش افتاد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مخم سوت کشید.باید وام میگرفتم وا سه خریدنش . همون لحظه صدایی دم گوشم زمزمه شد

-نگران پول هیچی نباش. یه هدیه از منه..

زود عکس العمل نشون دادم و گفتم

-چی؟نه اصلا ..خودم پرداخت میکنم .

خندید

-وقتی با یه مرد بیرونی قرار نیست دست تو جیبت کنی خانوم خاکی ..

قیافمو پوکر کردم و گفتم

-یه سطل کوفت کن آش.به همین خیال باش..

از حرف های بچه گانه ام خندید و با صدای بلند اسم بابکو صدا کرد

زیاد نگذشت که بالا اومد ..

تی شـــرت آبی گنده ای تنش کرده بود مرد چاقی بود با موهایی که جلوهاش خالی بود و یه عینک شیک مهند سی روی چشماش. شبیه رتبه اولیای کنکور بود .

-جانم پسر..

-بابی ببین خانوم چی میخوان بیار براشون ..

-چـــــشم ..

اومو سمتمو گفت

-چیزی چشمتونو گرفته؟

-خب راستش. همین لباس تن مانکن ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اخ اخ اخ .از این فقط ســه تا ســت داشــتیم که یکیش تن مانکنه دوتاش و فروختیم..

اویزون شدن لبو لوچمو حس کردم ..

سهراب کنارم ایستاد .

-بابی از تن مانکن درش بیار بده خانوم بپوشه .پسندید باهم حساب میکنیم .

چشمکی زد و دوباره رفت سمت لباسای مردونه ..

بابک دونه به دونه لباسارو خارج کرد و دستم داد و اتاقو نشونم داد و رفت ..

رفتم سمت اتاق پرو .

وارد شدم ..

لباس هارو تیکه به تیکه تنم کردم و اخرین تیکه که کلاه بود و سـرم گذاشـتم و موهای چتریمو تو صورتم ریختم و بقیه موهامو ازاد گذاشتم ..

نگاهی به خودم کردم توی ایینه..

یک کلمه ..

شبیه گاوچرون شده بودم ..

خودم از تشبیه ام زدم زیر خنده ..

فقط یه شلاق میخواستم با یه شاخه گندم توی دهنم ..

خواستم سهرابم نظر بده.اون هرچی باشه وارد تر از منه.

درو باز کردم و پریدم بیرون و همزمان گفتم

-گاوچرون وارد میشود ..

صدای شیحه اسب در اوردم و پریدم وسط سالن ..

با دیدن قامت مردی با لباس سوارکاری از پشت ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باعث شد خجالت بکشم .اما وقتی برگشت

با صورت پر از تعجب سهراب روبرو شدم.

بدنش توی کت بدجور خودنمایی میکرد و شـــلوار تنگ ســـفید و چکمه های چرم قهوه ای سوخته..

کلاهی که زیر بغلش گرفته بود تیپش و محشر میکرد ..

سوتی براش زدم و گفتم

-اوه اوه.کلانتر محل ..

لبخندی زد و گفت

-خیلی بهت میاد ..

با تعجب گفتم

-واقعا؟؟

سرشو به نشانه اره تکون داد ..

دوباره با ذوق خودمو نگاه کردم.واقعا خوب شـــده بودم.الان دلم میخواســـت سوار بشم ...

-بریـــم؟؟؟

لبخندی زد

-برو پایین منم میام..

از پله ها پایین اومدم و دوری توی وسایلای اونجا زدم .

انقدر بامزه بودن که حد نداشت.

بین اون وسایلا چشمم یه گیره صورتی برای یال های اسب و گرفت..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیلی خوشگل بود ..

جلو رفتم و بر داشتمش.. نگین های سفیدش مثل الماس بود..

زود رفتم سمت صندوق و با بابک حسابش کردم .

اینجا پول خون باباشونو میگیرن ..

شَک

تنها حس این روزامه ..

حتی به خودمم شک دارم..

به همه چیز. به تک تک ادما ..

گوشه گیری تنها چیزیه که نیازمه .

-باران .این حرکت ضرب اخرو باز یاد میدی؟

خیره شدم بهش .دختر تپل و چشم سیاه روبروم ..

چرا باید یاد میدادم؟

به این دخترم شک داشتم ...

این ادم شاید به خیلیا خیانت کرده ..

از مردم اطرافم بدم میومد ..

-نه یه بار اموزش دادم.الانم وقت کلاسم تمومه..

-اما باران من نگرفتم چیکار کردی

-حواستو جمع کن میگیری ..

محلی به ادامه اصرار های مکررش ندادم و از باشگاه خارج شدم ..

ماه توی اسمون غوغا میکرد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یاد تماس رویا افتادم ..

تما سی که هیچ مق صدی ندا شت و به سرعت قطع شدو اون شماره تا الان خاموشه..

رویا سه ساله که گم و گور شده .

دقیقا از روزی که تصمیم گرفت به تبریز بره..

اینکه کجاست و با کیه و چیکار میکنه...

هیچکس نمیدونه...

تلاش کردیم برای برگشتش.حتی تا تبریزم رفتیم ..

اما رویایی نبود ..

خانواده ما کامل پاشید...

از اونشب که عرفانو دیدم..شب مستیم..

شبی که آغوشش آرومم کرد ..

تا الان خبری ازش ندارم.

.اینکه کجا ست؟ چیکار میکنه؟ و با کیه.حتی توی ف ضای مجازی هم انلاین نشده.

اما این عالی تره برای من..

نبود اون اروم ترم میکنه...

هفته دیگه مثل همیشه یه پارتی عالی دعوتم.

سعی کردم برای خرید یه لباس یا شایدم ازاد کردن فکرم.

توی خیابونا قدم بزنم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مردم.همه تو فکر خود شون.توی حال و هوای خود شون.توی دنیای خود شون بودن..

نور مغازه ها توی شب .فضای خاصی و ایجاد کرده بود ..

از این فضا لذت میبردم ..

ارامش بخش بود ..

تلفنم زنگ خورد.

از جیبم بیرون کشیدمش.

شماره ناشناس بود.با تردید جواب دادم

-بله؟؟

سکوت برقرار بود

-بفرمایید؟؟

بازم سکوت

-لالی دوست من؟

اماده قطع کردن شدم که صدای زنانه ای پیچید پشت تلفن

-باران خانوم؟

تعجب کردم ..

-خودم هستم..

-من ستایشم...

-به جا نیاوردم

-دوست دختر عرفان ...

خشک شده سرجام ایستادم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بدنم لرزید .. سرمای بدی وجودمو لرزوند.

چی چیه عرفان؟؟ یعنی چیزی که من تا الان فکر میکردم همسرشه.دوست دخترش بود ..

وای..

حال بدی بهم دست داد..

حس کردم محتویات معدم داره خالی میشه و سرگیجه داشتم

افت فشار همیشگیم ..

سعی کردم کلامم ضعف درونمو نشون نده

-بله بفرمایید؟

-میخواستم باهاتون صحبت کنم ..

-دلیلی نمیبینم..

-من درباره رابطتون با عرفان خبر دارم.

-رابطه ای بین ما نیست خانوم .لطفا مزاحم نشید و به دوست پسرتون برسید

گوشیو قطع کردم و توی جیبم گذاشتم.

چیزی که الان شنیدم .واقعیت داشت؟اون یه دختر و باردار کرده بود .که حتی زنشم نبود ..

دوست دختر..

بارداری ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زنا ...

بچه نامشروع...

پسری که میخواستمش ..

ادعای عشق ..

در کل از همه چیز متنفرم ..

اطرافم بوی تعفن میداد ..

زندگیم آلوده بود ...

چقدر همچیز کثیف بود ..

وای خدای من ..

تو فکرم غرق بودم

سرم بیش از حد پایین بودو خیره به نوک کفش هام بودم که دو باره صدای گوشیم بلند شد .....

همون شماره بود...

دستم رفت سمت دکمه که جواب بدم ولی نظرم عوض شدو قطع کردم ...

دوباره و دوباره تماس گرفت ولی من جوابی ندادم..

نمیخواستم بشنوم...

هیچی نمیخواستم بشنوم...

هیچی..

همه ی شوقم برای خرید پریده بود ...

راهمو کج کردمو رفتم سمت خونه.....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با صدای زنگ گو شیم به امید اینکه رویا با شه از د ست شویی پریدم بیرون و شیرجه زدم رو تخت و بردا شتمش و بدون اینکه صفحه گو شیو ببینم جواب دادم ...

_الو..

صدای اشنا و نازکی از پشت تلفن میومد که برای رویا نبود

با لحن تهدید امیزی گفت:

-ببین جوجه سعی نکن انقدر به عرفان بچسبی اون اگه میخواستت با من روی یه تخت نمیومد پس پاتو از زندگی ما بکش بیرون وگرنه بد میبینی اینو یادت نره...

صدای بوق کش دار و پایانی تنمو لرزوند.

صداش مثل ناقوس مرگ بود

اگه تورو میخواست با من رو تخت نمیومد.

حرفش مثل سیلی بود که دردشو با اینکه نخورده بودم حس میکردم ..

تهدیداش و حرفاش برام مهم نبود .

اما اون حرفش..

وجودمو میسوزوند.در گوشم زمزمه میکرد تو یه احمقی..

تو بازی خوردی باران..

تو یه تیکه اسباب بازی بودی .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمامو روی هم گذاشتم تا از التهاب بدنم کم بشه .

فقط یه سوال داشتم .

خدایا چرا؟

زندگیم ویرون شده .عشق و احساسم نابود شد و خانوادم پاشید .

هنوزم دست بردار نیستی؟

نسیم ارومی وزید که بدنمو لرزوند ..

باید از نو بسازم

این زندگی بی فایده است ..

وقتی پرده ها کنار بره و چهره واقعی معلوم بشـــه . زندگی رنگ و جلوه بدی میگیره .

تنها راه استادنم مقابل این دردا .

ساختن زندگی جدیده ..

□رویا□

قطار از حرکت ایستاد بالاخره رسیدم به شهر خوردم تا اومدم نفسی بکشم حس کردم کشیده شدم برگشتم و با دیدن قیافه ی اشنای مرد جا خوردم

-هوی عمو دسته ها

غرید-خوب شد گفتی وگرنه فکر میکردم پاته

-شعورت نمیرسه که اینارو بفهمی

عصـــبی تر غرید-تو شـــعورت رســـید که روی من اب فلفل و نمک ریختی؟

چشمام هنوزم داره میسوزه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با پررویی زل زدم بهش

-حقت بود

صداشو برد بالا

-عجب دختر پر رویی هستیا..کاری نکن ازت شکایت کنم

-شکایت کن ببینم کی میتونه ثابتش کنه

پوسخندی زد-دوستام شاهدامن

-به روباه میگن شاهدت کیه میگه دُمم..

جیغی کشیدم

-ای وحـــــشی دستم شکست

همچین دادی زد که نگاها چرخید سمت ما

-مرتیکه بیشور چرا واق واق میکنی ابرومو بردی ولم کـــــن

منو کشید سمت دیوار و با صورتی سرخ شده گفت

-من واق واق میکنم؟یعنی من سگم؟

-نـــــــــــــه اشتباه متوجه شدی سگ که واق واق نمیکه عر عر میکنه و

زدم زیر خنده

با حرص محکم منو کوبید توی دیوار و ولم کرد و برگشت و رفت

زیر لب گفتم-یابووو مثل الاغ موقع زایمان جفتک میندازه

بعد از حرف خودم خندم گرفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اااای خدا ســاکمو جا گذاشــتم بدو بدو رفتم جایی که وایســاده بودم با دیدن داریوش شــوکه شــدم..من از دســت این فرار کردم اومدم اینجا بعد اون دقیقا اومده پیشم

رفتم سمتش با دیدنم چشماش برق زد

-سلام رویا

سری تکون دادم و دسته ساکو گرفتم و دنبال خودم کشیدمش

-رویا بیا من میرسونمت

-نمیخواد دختر عموم اومده دنبالم

-رویا اذیت نکن دیگه من این همه راهو بخاطر تو اومدم این همه ساعت توی راه اهن وایسادم که ببینمت..من اینکارا رو بخاطر تو کردم چون من دوست... پریدم بین حرفش

-ببین داریوش من نه گفتم این همه راهو از کرج بکوب بیا تبریز نه گفتم منتظرم باشی و نه پرسیدم دلیلش چیه..من بخاطر همون حرفت از کرج اومدم اینجا دیگه نتونم ببینمت..عذر میخوام غرورت رو میشکنم ولی اگه نمیگفتم از رفتارام مشــخص بود..ولی تو نخواســتی بفهمی منم علانی بهت میگم من خوشم نمیاد با کسی رابطه دوستی برقرار کنم

-مگه نمیگی دختر عموت او مده دنبالت خوب باهم بریم پیش خانوادت خواستگاری میکنم ازت

-من قصد ازدواج ندارم فعلا

-خیله خوب صبر میکنم تا هروقت خواستی اینو بدون من ولت نمیکنم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چ شم غره ای رفتم و به سرعت ازش فا صله گرفتم با دیدن آزیتا با ذوق پریدم بغلش.....

(رویا)

گذشته

خودم رو روی مبل پرت کردم...

عجب خونه تمیزی داشت،

خونه ی ما که سگ میزد گربه میر*ق*صید بغضم گرفت ...

چه روزایی ..

یعنی خواهرام کجان؟

از الان دلم تنگ شد...

ازیتا:

-چی میخوری؟

-آب پرتقال

ازیتا:

-زیادیت نشه یه وقت

-نه کمم هست.یخم توش بریز

ازیتا:

-برو بابا .پرو...چی برام اوردی ؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-پستونک .مناسب سنتم هست.

کوسن مبل رو به سمتم پرتاب کرد..

خطا رفت و کوبیده شد به دیوار.

ازیتا:

-کوفتم بهت نمیدم

-میدی یعنی مجبوری بدی وگرنه سوغاتی بی سوغاتی

چشم غره ای رفت و برگشت سمت اشپز خونه..

ساکو کشیدم سمت خودم و زیپشو باز کردم...وسایلا و کادوهام این تو بود.

عجیبه!

هیچوقت ساکه نگار انقد نو و تمیز شده نبود؟

اما همون شکل و همون فرمه

در ساکو باز کردم که اولین چیزی که به دیدم خورد یه شورت قرمز صورتی مردونه بود..

چشام تا اخرین حدش گشاد شد..

من یعنی از اینا میپوشم؟نکنه کمد بابامو اشتباهی اوردم؟

لباسارو از توی ساک ریختم بیرون و با دیدن قال عکسی که تصویر نگار روی اون بود از ساک کشیدمش بیرون..بغلش یه پسر بود..

این همون مرد بود،برادر نگار،نیاوش،پسرگم شده،عامل تمام بدبختیای همون خر سگ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

واستا ببینم یعنی چی اخه؟؟؟

عکس اون با یه شورت مردونه تو ساک من دقیقا چیکار میکنه؟؟؟

عه عه نیگا کن اینکه ساک من نیس این لباسا چی میگن این وسط؟؟؟!!

باید پس بگیرم ساکمو ..

همه زندگیم تو اونه..

~نگار~

گیره و حساب کردم و سریع توی جیبم گذاشتم.

با لباسای اماده از پله ها پایین اومد . تو دلم سوتی زدم ..

سه کلمه

خیلی خوب شده

موهای کوتاهشو با یه ضرب دست عقب داد و نزدیک شد . لبخندی به من زد و رفت سمت بابک ..

-سهراب خیلی وقت بود از این تیپا نمیزدیا ..

-شاید دلیل داشت ..

بابک او بلندی کشید و گفت

-چه دلیل قانع کننده ای ..

به من نگاه کرد و چشمکی زد .

سهراب نیشخندش که دیگه جزوی از حرکات هرروزش بود و حواله بابک کرد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-حساب کن که تاریکه هوا . میخوام قشنگ وسطای شب برسم به بالای کوه

بابک با تعجب گفت

-واقعا میخوای نصفه شب بری اونجا؟

-تقریبا نظرم همینه

-هی پسر دیوونه شدی . اونجا جزو منطقه نیستاا .حیوون زیاد داره .

-من اونجارو مثل کف دستم بلدم .نگران نباش فقط حساب کن که وقتی

میرسم اونجا ماه باید دقیق روبروم باشه ..

بابک لباشو حالت داد به پایین و شونه ای بالا انداخت و گفت

-والا هرچی خودت میدونی ..

نگاهی به لباسای تنمون کرد و چنتا من و مون کرد و در اخر گفت

-داداش سرجمع سه تومن ...

فکمو رو اسفالت حس کردم .

اقا مگه جنگه .. یه لباسه .باید وام بگیری پول این چیزارو بدی ..

سهراب کارت اعتباریشو داد دست بابک و رمزو گفت ..

کارتو تحویل داد و با خدافظی خیلی صمیمانه ای تا دم در بدرقه کردمون ..

خارج شدیم ..

بیرون واقعا تاریک بود .اما زیبا ..

اسمون مشکی بود و ماه نور سفیدشو .که تار به تار رنگ آبی بازتاب شده

درونش رو روی زمین سنگ فرش شده میتابوند

تک و توک آدم وسط میدون بودند ..

سهراب راهنماییم کرد سمت جایی که بار اولش اسبشو دیدیم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حیوون چهارپایی که گوشه ای با ارامش ایستاده بود و تغذیه میکرد .

پوست سیاهش زیر نور میدرخشید .

سمتش رفتیم .

سهراب دستشو روی بدن اسب کشید و پیشونیشو چسبوند به صورت اسب و زمزمه کرد

-دختر خوب .. پس کی به دنیا میاریش؟

با ذوق پریدم تو حرفش و گفتم

-بارداره؟؟

سرشو با لذت تکون داد و گفت

-مارشال یک ماهه که بارداره ..

چشمام از ذوق درخشید و جلو رفتم و دوباره پوست تمیزشو لمس کردم .

ارامشـــی از زیر پوســـتم انتقال پیدا کرد به کل وجودم ..یهو یاد چیزی افتادم و سریع گفتم

-سهراب این بارداره . نمیتونه مارو حمل کنه براش خطر داره ..

خندید

-انسان که نیست دختر.بعدم دانپز شکش چیزی راجب خطر نگفت بهم .پس نگران نباش .فشارم بهش نمیاریم ..

نمیخواستم سوارش بشم ..

سهراب برگشت سمتم ..چشماش مثل همون شب میدرخشید و خبری از اون زهر خند هاش نبود ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بیا نگار ..

اب دهنمو قورت دادم

دستشو اروم جلوم دراز کرد و گفت .

-بیا دختر ..

چند قدم جلو رفتم و دستشو گرفتم ..

دستکش کلفتی دستش بود.با قدرت دستمو گرفت و کمکم کرد سوار بشم .

منتظر اسب دوم بودم که حس کردم پشتم پر شد و دقیقا سهراب بود ..

با تعجب برگشتم سمتشو گفتم .

-چرا با اسب دیگه ای نمیاری؟

-دلیلی نمیبینم ..پس بزن بریم که سوپرایز تو راهه..

همینجوری میترسیدم اینم اضافه شد .

الان واقعا گر گرفتن صورتمو حس میکردم ..

اب دهنمو قورت دادم. ضربه ای به بدن اسب زد و حیوون تکون خورد و قدمی برداشت.سریع چشمامو بستم و یال های حیوون و گرفتم ..

انقدر محکم چشمامو فشردم روی هم که حس پاره شدن رگ هام واحساس میکردم.

انقدر توی همون حالت موندم تا گرمایی و دقیقا کنار گوشم احساس کردم و بعدش زمزمه ای اروم

-میدونم میترسی . بروزش بده و جلوش وایسا.نه اینکه فقط تظاهر به قوی بودن کنی ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صورتش عقب رفت و گرمی دستیو که روی دستم قرار گرفت و احساس کردم د ستم چ سبیده شد به تکه چرمی .. یا به طور کامل بگم افسار ا سب و توی دستام گرفتم.

چشمامو باز کردم ..

تنها چیزی که برای توصیفش دارم .کلمه عالی..

وارد یه جنگل شده بودیم ..

پرتو نور از لابه لای برگ های درختا مسیرو روشن کرده بود ..

همه چیز اروم بود و فقط قلب من بود که میزد ..

-میدونی . وقتی بچه بودم یکم اونور تر یه خونه بود . یعنی یه محله بود که یکی از خونه هاش ماله ما بود .خرابش کردن و باشگاه سوارکاری راه انداختن . وضع مالیمونم خوب نبود و بابام خیلی عصبی بود . هروقت کتکم میزد سریع میومدم اینجا و تا جون داشتم گریه میکردم .

یه روز که خیلی بد کتک خورده بودم . یه چشمم تار میدید .

از خونه اومدم بیرون و تا اینجا دویدم و ده بار خوردم زمین و وضع چشمم بدتر شد .وقتی رسیدم اینجا ..

ایستاد و مکث کرد

-دقیقا همینجا ..

اشاره کرد به دره ای با شیب کم و ادامه داد

-خوردم به درخت و افتادم .خیلی درد داشت و کتکایی که خورده بودم چند برابر درد میکرد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دوباره مکث کرد و اسبو به جاده ای راهنمایی کرد که به پایین راه داشت .

-افتادم پایین .سرپا شدم . اول خواستم بیام بالا اما بابامو دیدم که دنبالمه و باز ازم میخواد بیگاری بکشـــه.برای همین ترســـیدم و بالا نرفتم و خودمو اینجا مشغول کردم .

تنها چیزی که نظرمو جلب کرد اون درخت بود ..

دستشو سمت یه درخت جالب دراز کرد .

اسمشو نمیدونستم .خیلی خاص بود ..

-بزرگ بود و زیبا . نگاهش کن ..

خیره شدم به درخت .. تنه قطور و برگ های سبز و ریشه ریشه اش لبخندی به لبام اورد ..

ادامه داد

-تو کارتون پوکوهانتس یه درخت باحالی بود به اسم (بوده مادر)

خیره شدم به درخت ..

..سهراب ادامه داد

-منم اسمشو گذاشتم (بوده مادر).

خیلی تصادفی پشت این درختو پیدا کردم .

اسب .درختو دور زد و .....

قطعه جدیدی از دنیارو دیدم ..

از تعجم یه واای بلند گفتم و دستمو جلو دهنم گذاشتم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع به عقب برگشتم و خیره شدم بهش .

-سهراب این عالیه ..

ماه . گرده گرد جلو صورتم بود .یعنی اگه دست دراز میکردم حس میکردم الان بهش میرســـم..اطرافمون .درختای بلند کاج بود و یکم که جلوتر میرفتیم بریدگی بود و زیر پامون کامل درخت ..

-میخوام پیاده بشم ..

-باشه .وایسا ..

خودش پرید پایین و برگشت سمتم.

-خب . دستتو بده به من ..

دستشو گرفتم و اماده پریدن بودم . من بلد نبودم با این پدال مدالا کار کنم ..

خودمو به جلو هول دادم .سریع کمرمو گرفت و اروم روی زمین گذاشت ..

خندیدم و رفتم تا اون دره و ببینم ..

زیرپام خالیه خالی بود .مثل دختر بچه ها با همون لباس گرون نشـــستم رو زمین و پاهامو دراز کردم و از دره اویزون کردم و گفتم

-اینجا عالیه .چقدر جاهای باحال پیدا میکنی ..

خندید و بغلم نشست . پس اونم خاکیه .

-ماهو نگاه .. چقدر قشنگه ..

-واسه همین بود زود راه افتادیم.. ترسیدم به این صحنه نرسیم..

-سهراب ..

-بله؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-این کارا برای چیه؟

از سوالم جا خورد لحظه ای سکوت کرد و گفت

-هیچی ..

-مطمئنی؟

-خب اره ..

-اخه همچین جای قشنگیو خیلی خوبه ادم با کسی که دوستش داره کشفش کنه. بعدم خرید این لباس با اون گرونی.خب عجیبه ...

نیشخندش و زد و گفت

-جمله اولت خیلی مسخره بود و جمله دومت . اینو خریدم برات تا داشته باشیش چون فردا رسول میخواد ببرتت سوارکاری حرفه ای.

تعجب کردم و پوزخندی زدم

-یعنی الان اینو خریدی تا کار داداشت اسون بشه ؟.

-نه ..

چشماش و دوخت تو چشمامو گفت

-اینکارو کردم تا اون هیچ یادگاری پیشت نداشته باشه .. مخصوصا چیزی که تنت کنی ..

فکم قفل شد از حرفش.. چشمام با تعجب باز شد ..اما سکوت کردم و فقط خیره شدم به منظره و خودمو زدم به کر بودن

سکوت بدی بود تا اینکه سهراب اونو شکست

-خب بهتره بریم دیگه.اینجا شباش زیاد مناسب نیست.حفاظت شده نیس ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باشه..

از جام بلند شدم و پشتمو تکوندم ..

اون سریع تر جلو رفت و خودشو به مارشال رسوند ..

میخواستم حرفی که تو دهنمه و بگم بهش

-سهراب ..

برگشت سمتم ..

صدای خش خشی از درختا بیرون اومد ..

سهراب سریع برگشت و خیره شد به درختا ..

خش خش شدید تر شد و همون لحظه دوتا پسر اومدن بیرون و پشتشونم یه پسر دیگه بود ..

سه تا شون معلوم بود سوارکارن .اما مست بودنشون دیگه خیلی خیلی معلوم بود ..

کمی خودمو نزدیک سهراب کردم .

تعادل رفتارشونو اصلا نداشتن..

-بـــــــــــه وسط سریالای جم Tvرسیدیم..چه صحنه توپی رسیدم..

سهراب با لبخند نگاهی به پسره کرد و گفت

-نگار جان تشریف بیار سوارشیم.وقت رفتنه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قدمی جلو بردا شتم دیدم نگاها شون برگشت سمتم . مثل یه حیوون سرتاپامو نگاه میکردن ..

حالم بد شد. سریع رفتم سمت سهراب

یکیشون گفت

-نگار خانومو نگاه کن . عجب استیلی..

چه غلطی کرد ؟ اومدم جوابشو بدم که صدای بعدی بلند شد .

-میگم دادا یه امشب این نگار خانومو نمیدی به ما؟ خودتم پایه ای بیا ..

دندونامو فشردم روی هم . با اخرین قدرتم فشردم . دیدم د ستای سهراب گره خورد توی دستام ..

هنوز داشت با لبخند به پسرا نگاه میکرد.

اینهمه توهین به من شد چرا هیچ غلطی نمیکنه ..

دستمو محکم فشرد و بعد ول کرد ..

قدمی به جلو برداشت

-خب داداش فکر کن دیگه .. الکی یه دختر به این خوبی بغلته و مثل سیب زمینیه کال فقط اومدید ماه ببینید.؟یه حرکتی .چیزی.. میدی ما ببریم؟

لبخند سهراب جوری شد ید شد انگار داشتن براش جک تعریف میکردن.اعصابم خورد شد . اومدم برم یکی بزنم زیر گوش این اشغالا که صدای سهراب میخ کوبم کرد سر جام ..

-فکر خوبیه ...ببریدش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

وای یعنی ادم انقدر بی غیرت؟چشمام کامل گشاد شد ..

-دختره مال شما ..

چی گفت؟؟؟

- اما بعد اینکه از روی جنازم رد بشید ..

همزمان با حرفش.

با لگد کوبید تو شکم پسره ..

حرفمو پس گرفتم و مات صحنه شدم

سهراب اروم و با همون لبخندش رفت بالا سر اون پسر..

پاشو گذاشت روی بازوش و فشرد ..

جوری فشرد که صدای نعرش بلند شد.

سهراب-خب چطور بود،؟دختره خوشمزه بود؟

پسره فقط داد میزد .قیافه سهراب یهو جدی شد .. اخماش منو یاد روزای اول میانداخت که اومده بود شرکت ..

صداشو بالا برد و گفت

-شکوندن این دست برای من مثل شکوندن رون مرغه بچه .. درسته مستید و از حالت عادی خارجید .اما بی غیرتی توی خونتون بود ...

پاشو برداشت از روی بازوش . پسره پیچید به خودش..

سهراب دوباره خندون شد و رفت سمت پسر ..

چکمه هاشو بالا برد و با لباس گرون پسر کفشونو پاک کرد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب این لایقت بود تا بفهمی دســـت رو چیزی که صـــاحب داره. یا حتی نداشته باشه نذاری ..

برگشت سمت دوستاش که از ترس فقط به صحنه نگاه میکردند و گفت

-بیاید این اشغالو جمع کنید ..تو راهمه

برگشت سمتم و گفت

-بریم؟

دروغ نگم .واقعا کپ کرده بودم..

فقط سهرابو نگاه کردم..

وای این بشر چه موجودیه ..

اب دهنمو قورت دادم و با زور گفتم

-بریم ...

ρAℜÏα:

رویا=گذشتـــــــــــــــ ...

عصبی آب پرتقالمو سر کشیدم

-اه ازیتا ی چیز سرد تر بیار دیگه..این چیه انگار یخ در جهنمه ..

ازیتا پوفی کرد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خفه شو سه تا آب پرتقال کوفت کردیا.

نترکی ...

کاسه تخمه رو از رو میز برداشتم و یه مشت تخمه تو دستم گرفتم

-اه اخه چطور اشتباهی چمدونو برداشته پسره ی احمق..من همون اول شک کردما گفتم این ســـاک انقد تمیز و نو نبود.از نگار بعیده انقدر ســـاکش تمیز باشه.

شروع کردم تخمه شکوندن.

وای همچیم اون توعه هدیه هام شناسنامه ام مسواکم شامپو حوله لباس زیر...

واااای لبا سای زیرم خاک عالم تو سر آزیتا ابروم رفت کف پام خدا لعنتت کنه آرزو

قیافمو پوکر کردم و گفتم.اصلابه آرزو چه ربطی داره؟

-هوووف آزیتا پا شو یه کوفتی در ست کن بخورم سر صبحی دارم آت آ شغال میخورم

آزیتا-کوفت بخوری نگران اون ساکت باشه نه شکم واموندت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خوب الان من درحال حاضر میتونم به شکمم برسم نه بفکر ساکم باشم که الان حیرون و ویلون دست این و اونه

آزیتا-هرکی جای تو بود میرفت شکایت میکرد..

-خداروشکر خط جدید گرفتم.واسه اینکه شمارشو فراموش نکنم پوکه سیمکارتو با خودم اوردم.اونم تو ساکه.ببینه زنگ میزنه.

همون لحظه صدای گوشیم بلند شد

شماره ناشناس بود حتما خودش بود

-الو؟

صدای بلندی به گوش رسید

-خانوم مشکل بینایی هم داری که ساک اشتباهی برمیداری...

منم صدامو انداختم تو سرمو گفتم

-صداتو بیار پایین.مگه جنگه اینطوری عربده میکشی..کی به کی میگه مشکل بینایی داری جنابعالی اول از همه با اون هیکل قناست رفتی .من که برگشتم همین یه ساک اونجا بود چون شبیه ساک من بود فکر کردم مال منه.حالا مثل بچه ادم ساکمو پس بده چیزای ناموسی دارم اون تو..

لحنش خنده دار شد

-بله زیارت کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اره منم زیارت کردم باید بگم سلیقه رنگیت افتضاحه .وقتی ساکتو تکون دادم حس کردم کاروان شتر در حال حرکته ..

اشاره کردم به زنگوله های لباساش و ریز ریز خندیدم ..

ادامه دادم

-ادرس رو برات ارسال میکنم کیفمو بیار کیفتو بگیر

تماسو قطع کردم و ادرس پارک نزدیک خونه رو براش ارسال کردم و ساعتم دادم بهش ..

نزدیکای دو ظهر بود که از خونه زدم بیرون و رفتم سمت پارک و روی اولین نیمکت نشستم

اس داد که بغل تاب و سر سره ا ست سریع بلند شدم و ساکو پ شت خودم کشیدم

از هیکلش شناختم

-اقای خاکی

برگشت چشماشو ریز کرد و اومد سمتم

-یادم نمیاد اسممو گفته باشم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ساکمو کشیدم طرف خودم و دسته ساکشو ول کردم

-نگفتی خودم شناختم...خدانگهدار

و سریع از اون محیط دور شدم.....

نگار ..

صداش هر لحظه اوج میگرفت .

داشت اعصابمو بهم میریخت.

جیغ کشیدم

-کافیه رسول ..

زد زیر صندلی روبروش و با خشم خیره شد توی چشمام

-کافیه؟ کافیه؟ تو یادت رفته داری همسر قانونی من میشی بعد با برادرم میری سوار کاری؟

با حرص روی تخت نشستم و غریدم

-فقط یه گردش دوستانه بود ..

نعره کشید

-دوستانه دوستانه دوستانه.. کی با دوستش تا سه صبح میگرده؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زانو زد جلوی پامو با حرص خیره شد تو چشمام و گفت

-خوش گذشت نه؟؟

خودش با همون حرص توی کلامش جوابمو داد و گفت

-اره دیگه پس میخوای بد باشه ..

از جام بلند شدم..

دیگه کافیه.اون حق نداشت با من اینجوری حرف بزنه.جز یه محرمیت هیچی بین ما نیست که اونم نباشه بهتره .چون همچیمون از هم جداس.

رفتم سمت کمدم و همه وسایلامو ریختم رو تخت ..

-کجا میری؟

ساکمو از بالای کمد برداشتم و گفتم

-همونجایی که از اول بودم ..

-هی هی هی من این اجازرو بهت نمیدم.

از حرکت ایستادم و برگشتم سمتش و گفتم

-فکر نمیکنم از تو اجازه خواسته باشم..

همه وسایلامو چپوندم توی ساکم و یه مانتو روی لباس و شلوار جینم پوشیدم و یه شال ساده و انداختم روی سرمو سریع خارج شدم و ساکمو دنبال خودم کشوندم

صداشو میشنیدم اما توجه نکردم و دویدم بیرون خونه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کسی جز ما نبود .

سوار ماشینم شدم و ساکو گوشه ای انداختم..

درو قفل کردم و بیخیال ضربه های پی در پی ر سول به شیشه ما شین شدم و روندم سمت خونه ..

پامو با قدرت روی پدال فشار میدادم.

پوفی کردم ..

چه غلطی کردی نگار .

چه غلطی کردی احمق...

چند بار با شدت کوبیدم رو فرمون. میدونستم اگه برم خونه اون میاد دنبالم.

گوشیمو چنگ زدم از توی داشبورد و دستم روی شماره سهراب لغزید ..

خیره شدم بهش. اون تنها همدم من بود.

بی درنگ دکمه و فشردم و گوشیو کنار گوشم گذاشتم..

بوق های کش دار و پی در پی بلاخره به اخر ر سید و صدای خسته اما ا ستوار سهراب پیچید پشت تلفن

-جانم نگار.

بغضم توی گلوم لرزید..

با صدای لرزونی اسمشو صدا کردم

-سهراب..

انگار متوجه شد که خبراییه ..سریع گفت

-چی شده نگار.؟ چرا صدات اینجوریه؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یکی از دستامو جلوی دهنم گذاشتم و هق هقی کردم و گفتم

-بیا همون جای همیشگی..

قطع کردم و دور زدم و از شهر خارج شدم...

لب همون رود نشستم ..

زانوهامو بغلم گرفتم و خیره شدم به آب درحال جریان..

میکوبید به سنگ هاو جلو میرفت ..

باید با سهراب حرف میزدم .

شاید اروم تر میشدم..

خیلی وقت بود توی همون حالت نشسته بودم که صدای قدم های کسیو شنیدم.

جز سهراب کسی اینجا نمیومد پس سعی نکردم برگردم..

کنارم نشست..

-نبینم انقدر داغون باشی که اینجا بشینی ..

برگشتم سمتش .. چشمای به اشک نشستم دل هر کسیو آب میکرد.. گشاد شدن مردمک چشماشو دیدم و دورانش توی اجزای صورتم ..

-چرا گریه کردی؟

با استینم چشمای خیسمو پاک کردم و گفتم

-رسول ..

اخمی کرد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-کاری باهات کرده؟

سرمو به نشونه نه تکون دادم و گفتم

-رسما بخاطر یه سوارکاری با تو امروز منو یه ه*ر*ز*ه خوند ..

مچاله شدن پیشونیش زیر اون اخم ترسناکو دیدم و بعدم دندون قروچه ای که کرد خبر از حرص خوردنش میداد.

سعی کرد خودشو کنترل کنه..

ادامه دادم

-اون فکر میکنه منو تو با هم رابطه داریم. یعنی من انقدر اشغالم سهراب؟

هق هقی کردم زانوهامو محکم تر بغلم گرفتم . سکوتشو مثل همیشه دوست داشتم . واسه همین ادامه دادم

-من خودم گیجم. وقتی اون شب بهم پیشنهاد داد .من یه ادم درمونده بودم. یه کسی که نیاز داشت به جای اینکه تکیه گاه باشه تکیه گاه داشته باشه . برای همین این خریتو کردم و قبولش کردم..

اشکام شدت گرفت ..

-سهراب من پشیمونم..

سرش به سمتم چرخید ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-پشیمونی کافی نیست نگار ..

-من رسولو دوست ندارم . سهراب من اشتباه کردم اما نمیدونم چه غلطی کنم..

-باید باهاش حرف بزنی..

حرفاش مثل همیشه خونسرد همراه با خنده نبود . بلکه بوی حرص میداد.
-تو نمیتونی؟
-نه .. اونموقع واقعا حس میکنه با همیم و این داغون ترش میکنه. رسول خیلی احساسیه...

گریم شدت گرفت. اخ چقدر گند میزنی نگار .. اخ از دست تو ...
-سهراب من نمیدونم چه غلطی کنم. سهراب من نمیخوام ازدواج کنم...

پوف کش داری کشید و سکوت کرد. حق داره به فکر برادرش باشه..
من گند زدم..
چشمامو با دستام پوشوندم و ازادانه گریه میکردم..
بهترین راه برام این بود ..
دستی روی شونه هام قرار گرفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-گریه نکن... کمکت میکنم..

سـرمو بالا اوردم و با چشـمای سـرخ نگاهش کردم.اب دهنمو قورت دادم و گفتم.

-چه کمکی؟ چجوری؟ من گند زدم سهراب

-ببین نگار. کاریه که شده .به نظر من باهاش حرف بزن.ادامش با من ...

-اخه چجوری؟

-لباتو باز میکنی.زبونتو تو دهنت میچرخونی .بعد از حنجرت صـدا تولید میکنی..

با جیغ گفتم

-منو مسخره میکنی؟

-اخه به من این رفتارای ناپسند میاد؟

مشت ریزی کوبیدم تو بازوشو گفتم

-برو بمیر ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید ..

میون گریه هام منم خندیدم.

-برگردیم خونه؟

اخمامو کشیدم تو هم و گفتم

-نمیخوام یه چند روزی ببینمش

-خب پس چیکار کنیم؟ببرمت خونه خودت؟

-اونجاهم میاد دنبالم...

سکوت کرد ...

-میخوای خونه من بمونی؟

با تعجب گفتم

-مگه تو خونه داری؟

-با اجازت یه محل درویشی داریم دیگه.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تعجب کردم .. فکر میکردم اونم اونجا با ما زندگی میکنه ..

-نه ممنون.نمیتونم اونجا بمونم.

لبخند دلنشینی زد و گفت

-نگران نباش.کلیدشو میدم دستت. خودمم برمیگردم خونه .تا نخوای هم سر بهت نمیزنم...

سکوت کردم .. پیشنهاد عالیی بود. منم که از سهراب مطمئنم..
اون بی احساس ترین کسی بود که تو زندگیم دیدم.
-اما خب.. زشت نیست من بیام؟

-زشت اینه که من شب بفرستمت هتل.پاشو انقدر تعارف تیکه پاره نیا...

از جاش بلند شد.بازومو گرفت و منم بلند کرد..
سوار ماشین شدیم و راه افتاد..

چهار زانو با حالت زار روی زمین نشستم و جفت دستامو روی چشمام گذاشتم و نق نقم شروع شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-من اگه شانس داشتم که با جانی دپ تو یه فیلم بازی میکردیم ..

با سکوت سهراب کفری شدم و نق زدم

-حالا چه غلطی کنم ؟؟؟؟؟؟؟

سهراب روی کاناپه نشست و گفت

-واقعا تو فراموش کردی همچین چیزیو ؟

-چیکار کنم حالا؟

-امروزو سر کن فردا میارمش برات.

نق نقی کردم و چهارتا فوش به خودم دادم و بلند شدم برم بخوابم.

باید یه دوری تو اتاقش میزدم .

پرو پرو درو باز کردم و رفتم داخل و چراغو روشن کردم ..

سوتی کشیدم.اتاقش خیلی خیلی ساده اما جالب بود .

همه چیز عجیب غریب .

یه عالمه جلد CDاز آهنگ گرفته تا فیلم تو یه ویترین ساده چیده شده بود.یه ال سی دی کوچیک تو دیوار نصب بود و یه تخت دو نفره ساده روبروش .

کف سرامیک بود و یه تیکه قالیچه ترکیه ای ریشه بلند انداخته بود .

یه کمد چوبی ســـاده ام داشـــت . ریزه کاریا و عســـلی و چراغ خواب و .کلا همچی تکمیل بود اما تنها چیزی که جذبم کرد چراغای ریز و رنگی تو دیوار بود .

روی تخت نشستم و خیره شدم به سقف.

چراغ اصلی و خاموش کردم و اونارو روشن گذاشتم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کل فضا دایره های رنگی بود ..

از ذوق درو باز کردم و با صدای بلند اماده صدا کردن سهراب شدم

-سهـــــــــــرا.....

دیدم با نیم تنه برهنه رو کاناپه لمیده و داره با تلویزیون توی ســالن فیلم میبینه ...

حرف تو دهنم ماسید ..

اهمی گفتم .. خیره شد بهم و ریلکس گفت

-چیزی میخوای؟

-نه نه .. فقط . چیزه .. یکم گلوم میســوخت .گفتم یکم اب بخورم .بعد شــما .اینجا.. اینجوری بودید ..بعد من دیگه تشــنم نبود ..بعد چیزه ... من برم بخوابم شب بخیر..

شیرجه زدم تو اتاق درو بستمو نفسمو فوت کردم. اخ نگار چرا تو انقدر خری که اومدی اینجا..

اما آبیه که ریخته ..

دراز کشیدم رو تخت و شالمو گوشه ای انداختم ..

پوفی کردم و سعی کردم بخوابم..

چشمامو به زور روی هم فشار میدادم .

دوباره صدای در بلند شد ..

سریع نیم خیز شدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بفرمایید ..

سهراب اروم داخل شد ..

لیوان ابی بین دستاش بود . لبخندی زد و سمتم گرفت..

از خجالت شیش بار رنگ پروندم . گو شه لبمو گاز گرفتم و لیوانو ازش گرفتم و ممنون کو تاهی گفتم و آبو به زور نوشـــیدم و لیوانو دادم دســـتش .لبخند مجددی زد و برگشت . با دیدن عکس نماد مورد علاقم که روی کمرش به طور بزرگی خالکوبی شده بود از ذوق بی هوا جیغ بلندی کشیدم..

ســهراب ســریع برگشــت و این باعث شــد تعادلشــو از دســت بده و لیوان اب د ستش پرت ب شه رو سرامیک و هزار تیکه ب شه و یه تیکه شی شه ریز پرید تو چشمم.

سریع چشممو بستم و جیغ زدم

-اخه مامان کور شدم .

سهراب بیخیال لیوان شد و سریع سمتم اومد و گفت

-چی شد نگار؟؟؟

حس میکردم سلول به سلولم داره کش میاد و مچاله میشه ..

-وای سهراب دارم کور میشم..شیشه پرید تو چشمم .. اخ اخ اخ ..

-ای وای. پاشو پاشو ..

از جام بلندم کرد ..

-چشمتو باز نکن.هرجا من میگم بیا .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بازومو محکم گرفت و به سمتی کشیدتم.

خب نره خر بغلم کن ..

تو سه قدم پنج بار تو درو دیوار میخوردم.

اشکام به سرعت میومد.. خیلی بد میسوخت . در جایی باز شد و سهراب منو داخل کرد .

فکر میکنم حموم بود .

شیرو باز کرد . اماده بودم اب از پایین بیاد.

اما دیدم سرم سریع خیس شد . جیغ مجددی کشیدم .اخ یخ زدم..

دستاش جفت بازوهامو گرفت و یه جا نگهم داشت و گفت

-چشماتو باز کن ..

-برو بابا دیوونه.آبو ببند یخ کرررردم...

-نگار باز کن چشماتو ..زود باش ..

با ترس چشمامو باز کردم. اب به سرعت داخل شد و سریع چشمامو بستم .حس کردم چشمم سبک شد ..

خارج شدنشو کامل حس کردم ..

نرم چشممو بستم .

-ببند ابو ..

ابو بست ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اب از لا به لای موهام میریخت.

حس یه جوجه زیر بارون مونده و داشتم ..

سکوت کردم.هیچی نگفتم .. یهو اماده انفجار شدم

-سهراب ....

-بله ؟

یهو ترکیدم و گفتم

-الان لبـــــــــاس از سر قبر عمم بیارم لعنتـــــــــی ؟

سهراب اوه کوتاهی کشید و گفت

-اخ اخ اخ ..

اروم و با ترس زیر پلکامو باز کردم ..

بیناییم صدمه ندیده بود .

پوفی کردم ..

خیره شدم به سهراب . حالا با این لباسا چه غلطی کنم ؟

-نگار چشمت ..

با شنیدن این حرف سریع رفتم سمت آیینه و خیره شدم به چشمام..

وای ..یه چشمم به طور خالص نابود بود.

قرمز بود و مویرگ هاش به طور بدی بزرگ شده بودند.

-وای چشمام ...

-حاضر شو ببرمت دکتر ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برگشتم سمتش و طلبکارانه خیره شدم بهش.خودش فهمید لباس ندارم ..

-بیا پس یکم استراحت کن ..درد نداری؟

-نه ..

خارج شدیم ..

خیسی لباسم رو زمین رد میانداخت ..

سهراب لحظه ای به وضع ظاهریم خیره شد و بعو پوفی کرد و رفت سمت کمدش.

یه تی شرت گرمکن در اورد و اومد سمتم

-اینا جذب ترین لباسام و قدیمی ترینشونه . زیاد برات گشاد نیست.سعی کن کنار بیای تا فردا .

لباساتم بده بشورم فردا دوباره بپوشی.

اینو گفتو لباسوداد دستم و مشغول به جمع کردن تیکه های شیشه شد .وقتی تا اخر جمعشون کرد و کامل خالیشون کرد تو سطل زباله و زمینو جارو کرد دست از کار کشید و خارج شد ..

اصلا نمیخواستم خودمو تو اون لباسا تصور کنم ولی واقعا دست من نبود .

لباسای خیسمو از بدنم خارج کردم و وقتی اون لباسای تمیز و خشکو تنم کردم حس ازاد بودن داشتم .

سریع لباسای خیسمو برداشتم و لباسای شخصیمو جدا کردم و بقیه و دادم به سهراب ..

اونا هم انداختم یه گوشه که کسی نبینه خشک بشه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با خیال راحت افتادم رو تخت و از حق نگذریم بهترین خواب عمرمو تجربه کردم.....

(رویا)

چمدونمو محکم بغل کردم

-خوشگلم،دلم برات تنگ شده بودا

آزیتا چپ چپ نگاهم کردو گفت

-خدایا خودت شفا بده

-خدا اگه قرار بود کسیو شفا بده اول تورو شفا میداد تا یکی بیاد بگیرتت

جعبه دستمال کاغذی رو پرت کرد سمتم

آزیتا-از جلو چشمام گمشو سوغاتی نخواستم اصلا

لوا شک ترش و خو شمزم که روش پر از نمک بود رو بردا شتم پو ست رو شو کندم یه تیکشو گذاشتم تو دهنم و گفتم

-هووووم به به ..خب نخواه ازیتا جان کی مجبورت کرده ؟

یکم نگاهم کرد . اب دهنشو قورت داد و گفت

-منم میخوام

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه تیکه دیگه برداشتم گذاشتم دهنم

-همین الان گفتی نمیخوام

آزیتا- من غلط کردم با تو .

لواشکو پرت کردم سمتش

-چخه مال خودت نخواستیم

بعد یه کیسه دراوردم و دادم دستش

-بیا اینم سوغاتیت

آزیتا-مـــرسی،البته وظیفت بود

-عجب رویی داری ،راستی قبل اینکه بیام درخواست دادم واس دانشگاه..فردا خبر میدن .کی برم؟

آزیتا-خوب به من چه

-معلومه که به توچه فقط یه کلید بده وقتی نیستی پشت در نمونم

بلند شـــد و بعد از چند دقیقه اومد و کلید رو پرت کرد ســـمتم جا کلیدیمو برداشتم و کلید رو انداختم روش

به همراه ســاک وارد اتاق کوچیک خونه آزیتا شــدم و خودمو روی تخت پرت کردم و خوابیدم.....

صبح با صدای الارم گوشیم زیر چشمامو باز کردم و یکم اطرافمو نگاه کردم.

-اوه اوه دیرم شد

سریع از جام پریدم و رفتم دستشویی.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کارامو تند انجام دادم و لباس پوشیدم و
با عجله از خونه خارج شدم و به سمت خیابون حرکت کردم حالا چطوری به دانشگاه رسیدم بماند،
رفتم مدیریت و در زدم و وارد شدم
-سلام
سری تکون داد
-امرتون؟
-من رویا بیات هستم....
نذاشت ادامه بدم
- خانم بیات ده دیقه تاخیر داشـــتید..لطفا دیگه تکرار نشـــه..زودتر برید به کلاستون برسید..این دفتر لیست کلاساتونِ داخلش نوشته شده کی باید کدوم کلاس برید الان میرید کلاس ..8Aخوش اومدید

ســـری تکون دادم و دفتر رو ازش گرفتم از دفتر مدیریت خارج شـــدم..و دنبال کلاس مورد نظر گشـــتم..در کلاس رو که باز کردم احســـاس کردم کر شـــدم از بس صداشون بلند بود رفتم سمت میز و محکم با دستم کوبیدم روش سکوت برقرار شد

- چه خبرتو نه؟مگه میدون جنگه که انقد داد و فر یاد میکنید..هوی ا قا از صندلی بیا پایین..بشین سر جات

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-وووو خانم چه جوی گرفته شمارو بیا بشین بابا ..

اخم غلیظی کردم

-اسم و فامیلیت

-حاج رضا راقبی.

اینو گفتو غش غش خندید

لیست رو باز کردم و دنبال اسمش گشتم.

پیدا کردم و بغلش یه ضربدر زدم

-دفعه دیگه که سر و صدا کنی حذفت میکنم بری جنگل خوش بگذرونی..

بشین سر جات

چشمای همشون گرد شد،معلومه دیگه ا ستاد به این جیگری به این جوونی و نازی کجا دنیا دیدن..

دستامو به کمرم زدم و وسط کلاس ایستادم

-رویا بیات هستم استاد ریاضی 4و 3تون.خیلی تو کارم جدی هستم مزه پرونی کنید وسط درس دادنم بدون هیچ حرفی یا تذکری حذفید..مفهوم بود؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یکی از دخترا با ناز گفت:وا مگه ارتشه؟

-قانون منه مشکلی داری بفرما بیرون،به اجبار که ننشستی

دیگه چیزی نگفت و سر شو انداخت پایین.. شروع کردم به خوندن لیست تا اشنا بشم باهاشون.. با دیدن اسمی . لبخند نشست رو لبام ..پس همینجا بود .

-خب بسم الله شروع میکنم.....

با گفتن خسته نباشید از کلاس خارج شدم و وارد دفتر اساتید شدم،نگاها برنگشت سمتم هیچ محل سگم بهم ندادن..
خاک تو سرشون..

-باران .. باران لطفا.. یه لحظه وایسا.التماست میکنم ..

بی هوا رو صندلی نشستم و برگشتم و خیره شدم بهش .
-خب .. بگو ..
-باران من دیوانه توام چرا متوجه نمیشی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چینی به صورتم دادم و از صندلی بلند شدم و گفتم

-خوشبحالت.. اما چیزه جدیدی نیس..

-خیلی بی احساسی .. خیلی ..

در ماشـین جدیدمو باز کردم و دسـتمو براش تکون دادم و بی توجه به اصـرار های مکررش روندم سمت خونه ..

خونه جدید ..

درو باز کردم و داخل شدم و وسایلمو ریختم رو میز و روی مبل لمیدم ..

با صدای جیر جیر کوتاهی چشمامو توی حدقه ام چرخوندم و گفتم

-تو هنوز نمیخوای بیخیال بشی؟

-نه تا وقتی که تو اینجوری باشی...

پاهامو روی هم انداختم و دراز کشیدم روی مبل و گفتم

-چرا ول کن من نمیشی پسر؟

- باران لطفا تمومش کن . تو ا مانتی دسـت من. یه روز نگار برگرده . با اون گندایی که زدم دیگه حتی نگاهمم نمیکنه.پس فکر نکن عاشق چشمو ابروتم..

پوفی کشیدم و گفتم

-برو به زنو بچت برس پدر فداکار..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

فریادش بلند شد

-اون نه زن منه نه اون بچه. بچه منه

خندیدم

-قطعا تو راست میگی ..

-باران تمومش کن دیگه.چقدر طعنه میزنی..

بی حوصله چشمامو بستم و گفتم

-چرا انقدر فک میزنی پسر .

کوسن و پرت کرد سمتم.کوبیده شد توی پام و گفت

- باران دفعه بعد اینجوری با من حرف بزنی از پنجره پرتت میکنم پایین. تا الانم مراعات حال مریضتو میکنم و هیچی نمیگم

-منم یه مریضم مثل مریضای دیگت و الانم
نمیخوام به درمانم ادامه بدم پس بنابراین دیگه دلیلی نمیبینم دوروبرم افتابی بشی الانم میتونی بری ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عصبانیت و میتونستم از ضربی که با پاش روی زمین گرفته بود تشخیص بدم ..

-باران چرا متوجه نیستی که..

پریدم وسط حرفش:

_اره متوجه نیستم ..متوجه نیستم که همه ادمای دورو ورم با حیله و نیرنگ میان جلو ؛ تو این چند وقتم متوجه نبودم که آقا زن و بچه دارن ...

همچین با صدای بلند گفت خفه شو که به معنای واقعی خفه خون گرفتم

چشماش شده بود کاسه خون تا حالا انقدر عصبانی ندیده بودمش حفظ ظاهر کردم و بلند شدم با صدای بلند گفتم :

-چیه ؟؟خیلی تلخه برات واقعیت؟اره خوب حقیقت تلخه اقای دکتر... دکترشو از قصد کشیدم ..

بلند شدو به سمتم خیز برداشت ...

یه قدم رفتم عقب اونم یه قدم امد جلو ولی قدم بعدی رو برنداشتم و بی پروا زل زدم تو چشماش ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سر شو اورد کنار گو شم و اروم با صدای کنترل شده که سعی میکرد بالا نره گفت:

-بهت گفته بودم بیش از حدت جلو ترو وگرنه بد میبینی دیگه نه؟؟

با نفساش که به گوشم میخورد تنم مور مور میشد ولی خودمو نباختم و مثل خودش آروم کنار گوشش گفتم:

-نـــه همچین چیزی یادم نمیاد ..

چونمو گرفت و محکم فشار داد :

-نشنیدم!

_میخواستی بشنوی ..

یکم سرشو برد عقب و تو چشمام نگاه کرد !

نفسم بالا نمیومد داشتم تو چشماش حل میشدم..

احساس کردم یکم سر شو اورد جلو ؛همینطوری دا شت سرش و میاورد جلو جلوتر ...

فاصله صورتمون اندازه یه بند انگشت بود...

چشماش قفل روی صورتم بود و چشمام در حال چرخش بین اجزای صورتش

نباید این اتفاق میوفتاد ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع به خودم اومدم و دستمو گذاشتم رو دستش که رو چونم بود و اوردمش پایین و یکم ازش فاصله گرفتم ...

نفس شو فوت کرد بیرون و از رو میز سوییچ ما شینو بردا شتو به سرعت رفت بیرون .

چشمامو با دستام پوشوندم و نشستم روی زمین .

این چه اتفاقی بود .

<رویـا>

بیسکوئیت کوچیکمو از کیفم دراوردم همراه چایی میخوردم که بالاخره نگاهی بالا اومد به من خیره شـد..همونطور که دهنمو باز کردم بیسـکوئیت رو بذارم دهنم به یارو خیره شدم بعد از چند ثانیه نگاهشو انداخت پایین..زرشک ضایع شدم(:ا)

شونه ای بالا انداختم و بیسکوئیت رو گذاشتم تو دهنم لیوان رو نزدیک دهنم کردم و طبق عادت هورت کشـیدم که نگاها همگی زوم من شـد،خندم گرفت که چایی پرید تو گلوم..بالاخره یکی از خانوما همت کرد و اومد سـمتم و با مشت کوبید رو کمرم که روده و معدم هجوم اوردن تو حلقم اب دهنمو قورت دادم و دست زنه رو گرفتم

-مرسی لطف کردید

اره ارواح عمت داشت میکشت منو لطف بخوره تو کمرش نصفش کنه ،ازجا بلند شدم و از دفتر بیرون رفتم و به سرعت به سمت کلاس مورد نظر حرکت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کردم..همونطور که با ســرعت میرفتم احســاس کردم بین زمین و هوام..لابد یکی از ا ستادهای خو شگل و ترگل ورگل منو تو بغلش گرفته بعد من عا شقش میشم ولی با احساس کردن چیز سفت و سردی فکرای مزخرف از سرم دود شد..

گندش بزنن فقط همین مونده بود که دو روز دیگه دانشــجو هام دســت بگیرن منو..دوتا کتونی سـفید منو به خودم اورد سـرمو اوردم بالا خوش بود ..سـریع بلند شدم که باعث شد کمرم درد بگیره

-خوبی استاد؟

سری تکون دادم و سریع از اون محیط دور شدم که بی شتر کنف ن شم..وارد کلاس شدم و منتظر نشستم تا بچه ها بیان سر کلاس.....

(باران)

تاحالا اینقدر بهش نزدیک نبودم ...

حس خیلی خوبی بود .

وای باران چی داری برا خودت میگی حس خوب چیه !

انقدر فکرای مختلف کردم که بلاخره خوابم برد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با صدای آلارم گو شیم بیدار شدم . د ستامو قلاب کردم توی هم و به سمت سقف و خمیازه ی بلند بالایی کشیدم..

امروز باید میرفتم برای دانشگاه ..

خیلی وقت بود بیخیالش شده بودم اینطوری نمیشد ...

قطعا دیگه اون اشغالم نمیدیدم. بعده سه سال حتما گورشو گم کرده بود ...

_____

پاهام داشت میترکید دیگه نای راه رفتن نداشتم ..

از اسانسور اومدم بیرون و جلوی در یه دسته گل رزهای قرمز بود

خیره شدم بهش ..

یعنی مال منه؟؟؟؟

نکنه برای واحد دیگه ای باشه ؟

بیخیال شدم ..

اخه عاشق گل رز قرمز بودم.

به سرعت رفتم سمتشو برداشتمش

واای عالی بود .کلید و انداختم تو قفل درو بازش کردم..

کیفمو پرت کردم یه گوشه کاناپه .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

توی دسته گل گشتم ولی یادداشتی نداشت .

یعنی کار کی میتونست باشه؟!

کسیو که دورو برم ندارم یه عرفانه که اونم با اون رفتاری که دیشب باهاش کردم فک نکنم دسته گل برام بفرسته..

مثلا جمجمه خورد شـــده ای . یا یه ســـگ وحشـــی که تیکه تیکم کنه یا بمبی دینامیتی ..

تصمیم گرفتم بیخیال بشم .

امروز دانشگاه خیلی وقتمو گرفت ولی بالاخره نتیجه داد..

از دو هفته دیگه میتونم شروع کنم.

توی فکر بودم که صدای مسیج گوشیم بلند شد .

گوشیو برداشتم و پیامو باز کردم .

عرفان بود!

-از دسته گلات خوشت امد!:)

پس کار خودش بود . واقعا تعجب کردم اما کل وجودم شـــد از اون حســـای شیرین دخترونه .از اونا که پر از ارامش میشه وجودت و قلبت میزنه .

دوباره به گلا نگاه کردم .

لبخند زدم.....

یه لبخند واقعی .....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

دندونام به سرعت روی هم میخورد..

ترک برداشتن فکمو کاملا حس میکردم.

بدنم به طور بدی میلرزید اما چیزی درونم داد میزد از کسی کمک نخواه..

پتو و روی خودم کشیدم که همون لحظه احساس کردم چقدر گرمه ..

تا پتو و کنار کشیدم بدنم مثل یخ شد ..

عطسه ای کردم ..

سرم سنگین بود و اشکام بدون اراده میریخت..

مچاله شدم توی تخت .

ساعت ها بود بیرون نیومده بودم.یعنی نا نداشتم بیرون بیام ..

پتو و به خودم فشردم. حالم خیلی بد بود

بلاخره انگار یکی دلش برام تنگ شد و در زد ..

جز سهراب کی میتونست باشه .

با چشمای خواب الود و پف کرده اومد داخل و خیره شد به من ..

-نگار کم بخواب پاشو صبحونه و بار کن معدم رودمو خورد..

پشتم بهش بود برای همین صورتمو نمیدید..

با صدای داغون و گرفته ام گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-برو میام الان ..

لحظه ای سکوت کرد بعد سریع پتو و کنار زد و شونه هامو گرفت ..

با بهت صورت رنگ پریده و چشمای ریز شده از پف زیادمو دید .

صدای دادش بلند شد

-دختر تو دیوانه ای؟تا الان لال بودی به من بگی ؟؟؟ هاا؟؟؟

فین فینی کردم . اصلا نای جواب دادن نداشتم..

اروم سرجام گذاشتم و از در رفت بیرون.

لحظه ای بعد با مانتو و شالم اومد ..

سریع بلندم کرد انگار داره جوجه بلند میکنه ..

چپ چپ نگاهش کردم اما انگار با وضع داغون چشمم نفهمید ..

خیره به شلوارم شد و گفت

-خوبه همین گرمکنه. بهتم میاد . مد روز شدی ..

با همون دستای بی جونم با مشت کوبیدم تو سینش .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخندی زد که سریع محو شد و مانتو و تنم کرد و تند تند دا شت دکمه ها شو میبست که دستم روی دستش قرار گرفت تا منع کنمش از این کار ..
سریع خیره شد تو چشمام و لحظه ای بعد کف دستش رو پیشونیم بود ..

-نگار تو که بدنت جهنمه دختر...

اخرین دکمه مانتومو به زور بستم و شالمو ازش گرفتم و به سمت در رفتم ..
سهراب سریع حاضر شد و وقتی درو باز کرد حس کردم بدنم به طور بدی لرزید .
نه عادی ..
به طور ترسناکی ...
خیره شدم به سهراب . فکم شروع کرد به لرزیدن ..
تنمم همراهیش کرد ..
لرزیدم ..
زانوهام سست شد و خودمو روی سرامیکا احساس کردم و اخرین چیزی که یادمه سرم توی دستاش بود و تمـــــام .....

همهمه هاشون و بالای سرم میشنیدم ..
دلم میخواست بگم خفه شید اما لبام دوخته شده بود ..
به زور یه چشمم و باز کردم و اطرافمو نگاه کردم..
بیمارستان؟؟؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اونوقت برای چی من باید اینجا باشم؟

چشم بعدیمم به زور باز کردم و خیره شدم به فضای بیرون

سهراب و پرستار داشتند حرف میزدن ..

خواستم مثل این فیلما اعلام وجود کنم برای همین اروم گفتم

-آب ...

حتی یکی شونم نشنید .. الان بیمار منم دیگه؟ اما پرستار و باید ببینی یه جور رفتار میکنه انگار سهراب بیماره..

هوی عفریته کفن پوشیده پاشو برو بغلش دیگه..

از حرص صدام بلند تر شده بود .

بلند تر گفتم

-آب.....

خودم تو دلم گفتم ای کوفتو اب . اخه تشنته که هی اب اب میکنی ؟

دیدم جفتشون برگشتند سمتم ..

سهراب از پرستار سریع تر رسید بهم و گفت

-نگار خوبی؟؟؟؟

اعصابم خورد بود. من اینجا مرده بودم اینا داشتن دل میدادن گیشنیز میگرفتن ..

-اگه بد بودم هنوز باید خواب پنگوئن با زانوی کشیده و مرغ با پای راست و سوپرمن که شورتش و زیر شلوارش پوشیده میدیدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخند ریزی زد

-خداروشکر ...

چپ چپ نگاهش کردم و گفتم

-فکر کنم .البته فکر کنما گفتم اب میخوام ....

دست زنانه ای جلوم با لیوان اب قرار گرفت.

سهراب کمکم کرد نیم خیز بشم .

ابو گرفتم و تشکر زیر لبی کردم ..

با سکوت از در خارج شد. ابو خوردم انگار انرژیم برگشت.

لیوانو دادم دست سهراب و گفتم

-چه خبره؟؟ یادمه فقط ســـرما خورده بودم . HIVمثبت نگرفته بودم .. اینجا چیکار میکنم؟

بدون من من یا قافیه چینی خیلی سریع و واضح گفت

-تشنج کردی ...

صدام رفت تو هوا و گفتم

-چی چی کردم؟؟؟؟؟

خیره شد بهم و گفت

-بخاطر تب بالات به مرحله تشنج رسیدی.. نگران نباش حالت خوبه.

در باز شد و پرستار همراهه دکتر داخل شد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اومدن سمتم ..

دکتر زن بلند قد و شیکی بود با مقنعه مشکی..

اومد سمتم و لبخندی بهم زد

-صبح بخیر عزیزم. چه خواب درازی داشتی...

یه چراغ قوه ریز از تو جیب رو پوشـــش در اورد و لبخند مجددی زد بهم و صورتمو تو دستاش گرفت و گفت

-اجازه هست؟

سرمو تکون دادم .....

نور چراغ قوه و توی چشمام انداخت و جفتشونو چک کرد ..

عقب رفت ..

به دمو دستگاه هایی که بهم وصل بود خیره شد و گفت

-خداروشکر همه علائم حیاتیت مرتبه .

یه ساعت دیگه هم مهمون ما باش و بعدش مرخصت میکنم ..

اینو گفت و خارج شدن .

تازه لبم به حرف زدن باز شد

-چند وقته بیهوشم؟

-یه روز ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پوفی کردم ..

سهراب از جاش بلند شد و رفت سمت در .

پرسیدم

-کجا میری؟

-سریع برمیگردم .. استراحت کن ..

دراز کشیدم و چشمامو بستم ..

سرم سنگین بود ...

واقعا تشنج کرده بودم؟ اگه میمیردم؟ یا مثلا مغزم اسیب میدید؟

به خودم توپیدم فعلا که سالم سالمی

چشمامو بستم . نمیدونم چقدر گذشت که در باز شد .

چشمامو باز کردم ..

سهراب بود ..

دستش پر بود از مواد خوراکی ..

تعجب کردم ..

حتما اینارو من باید بخورم ؟.....

(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

طبق معمول آلارم کوفتی ناله سرداد و ترجیح دادم بدون فحش دادن بیدار بشم
.

تو مسیر رسیدن به دستشویی چندبار نزدیک بود بخورم زمین ولی خودمو نگه داشتم.

بعد شستن دست صورتم رفتم سمت کمدم و یه دست لباس مناسب دانشگاه انتخاب کردم .پوف 5دقیقه دیر کردم .لعنتی!

تقه ای به در زدم .

صدای رسایی به گوشم رسید:

-بفرمایید

درو باز کردم و رفتم تو .

-فکر نمیکنید بازم دیر تشریف اوردید خانم ?

-خودتون گفتید بفرمایید استاد پس اجازه ورود به کلاس رو دادید .

بدون توجه به چشم غره ای که بهم رفت؛ رفتم نشتم روی صندلی ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اوف روز کسل کننده ای بود ..

کلید و از کیفم در اوردم.

طبق معمول یه دسته گل رز قرمز جلوی در بود .

تو این یه ماه هر روز یه دسته گل فرستاده برام .

منم سر خوش نشستم همشونو خشک کردم زدم به دیوار اتاق خوابم .

من نمیدونم این پسر خسته نمیشه!

درو باز کردمو رفتم تو.

گلارو گذاشتم تو گلدون .

رفتم سر کمدو یه د ست لباس بردا شتم و رفتم سمت حموم .یه دوش سریع گرفتم و

مشغول خشک کردن موهام بودم که صدای مسیج گوشیم بلند شد.بازش کردم .بازم اون زنه!

یه هفته ای بود که دوباره شروع به تهدید کرده بود.

دیگه واقعا کلافم کرده بود.

شماره عرفان و گرفتم .

بعد چند بوق با صدای گرفته ای گفت:

-بله

-عرفان

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باران؟؟؟خودتی !؟.....

(رویا)

اعصابم از همهمه ی کلاس خورد شده بود محکم کوبیدم رو میز

-بسه دیگه

سکوت همه جارو فرا گرفت ولی چند ثانیه بعد دوباره همهمه بلند شد

-مگه نشنیدید گفتم بسه؟

سکوت کردم. انگار آدم نمیشند.

لبخندی بهشون زدم و از جام بلند شدم و گفتم

-خب بچه ها تا امتحانای ترم زیاد نمونده درسته؟ اونجا جبران میکنم براتون

..

کل کلاس لال شد .

هاهاها من چقد خبیثم..

تایم کلاس تموم شد عصبی از جا بلند شدم از کلاس خارج شدم .

وقت تدریسم تموم شده بود..

میخواستم از دانشگاه خارج بشم که چیزی بغل پام ترکید..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

داشتم از ترس سکته میکردم..

وای حمله شـــده بهمون..اومدم داد بزنم ســـریع پناه بگیرید اما با خنده چندتا پسر فهمیدم که سرکار بودم.

چشم غره ای بهشون رفتم از دانشگاه خارج شدم

-اه اه اه اعصاب ادمو بهم میریزن

-اهم

سرمو اوردم بالا

-ای بابا اینجاهم که هستی من دیگه باید از دست تو کجا فرار کنم؟

داریوش لبخندی زد

-اصلا امکان نداره بتونی از دستم فرار کنی

-اره تو راس میگی

-من کاری به کارت ندارم فقط همراهت میام کسی مزاحمت ایجاد نکنه

تو دلم گفتم تو خودت داری برام ایجاد مزاحمت میکنی اما چیزی به خودش نگفتم و مثل یه دختر خوب راهمو کشیدم برم که صدایی منو متوقف کرد.

دوباره برگشتم ....

(باران)

-اره خودمم و قصدم از زنگ زدن این بود که بگم به اون همسر زیبا و عزیزت بگو برای من انقدر مزاحمت ایجاد نکنه کلافه شـدم. جای اینکه هر روز دنبال من باشه چهارتا کتاب بارداری و شوهر داری بخونه ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

طعنه کلامم کامل معلوم بود ..

صداش اوج گرفت

-برای بار هزارم میگم اون زن من نیست.البته میشه بپرسم اون شماره تورو از کجا تو اورده!!

پوزخندشو قشنگ حس کردم .

-بالاخره وقتی شبا پیشش میخوابی صبح ها بلند میشه گوشیت رو چک میکنه .دیگه حوصـــله بحث کردن ندارم فقط بگو دیگه به پرو پای من نپیچه چون واستون بد تموم میشه دکی جون.

قطع کردم گوشـــیو پرت کردم رو تخت . موهای پخش شـــده رو صـــورتمو با حرص گرفتم تو دستمو بردمشون عقب و نفس عمیقی کشیدم

-خدا خسته شدم

پارو پا انداختم و ناخون هامو سوهان میکشیدم. البته با حرص ..

چون ناخونی دیگه رو دستم نمونده بود .

صدای ایفون بلند شد.

گردن کشیدم و خیره شدم به مانیتور.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

آرزو بود ..

تعجب کردم .

آیفون و زدم و جلوی در منتظرش شدم

همین که دیدمش محکم بغلش کردم

ارزو-آیییییییی چته دختر..انگار صد قرنه منو ندیدی..

-دلم تنگ شده بود خب..بیا تو

دستشو گرفتم و کشیدمش داخل

-خب چی میخوری؟

-اب

-تعارف میکنی؟

-تعارف ندارم

براش یه لیوان اب اوردم

-راه گم کردی ارزو یا چیزی میخوای

-نه بابا حوصلم سررفته بود گفتم بیام توام تنها نباشی

دهن باز کردم جوابش رو بدم که صـــدای گوشـــیم بلند شـــد اس ام اس بود از طرف همون دختره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

"خوب همه چیز رو به عرفان جونت میگی اگر یکبار دیگه خبرچینی کنی هیچ تضـمینی نمیکنم که دیگه با عرفانت هم کلام بشـی فکر کنم منظورمو خوب رسوندم . گربه کوچولو ".....

این اس ام اس ..

این طرز حرف زدن ..

برای ستایش نبود ..

از تکرار اسمش توی ذهنم لرزیدم ..

دوباره پیامو خوندم و قفل شدم روی گربه کوچولو آخرش ..

آب دهنمو قورت دادم ..

صدرا .....

-باران؟ بـــــاراااااان؟؟؟؟!

با صدای ارزو به خودم امدم .

-ها؟

_میگم کجایی تو هپروتی .. کی بود ؟

_هیچکس .

_هیچکس بود و این طوری ریختی بهم.!چرا رنگت پریده؟

ابروهاشو انداخت بالاو گفت

-کلک نکنه آقاتون بودو نمیخوای بگی؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

منگ بودم . فقط نگاهش کردم .

دستشو گذاشت رو دستم.

یهو حالتش تغییر کردو نگران پرسید:

-چیزی شده ؟چرا دستات سرده!!!

گوشیو از دستم گرفت من هنوز تو کف اون یه کلمش بودم .

"گربه کوچولو"

یه حس مرموزی بهم میگه دوباره بدبختیام دارن شروع میشن.

بعد نیم ساعت ارزو که دید حالم بهتر عزم رفتن کرد . راهیش کردم و برگ شتم

..

دوباره اس و باز کردم .بارها بارها خوندمش و هر بار گنگ تر میشدم.

+با عرفانت هم کلام بشی .

+گربه کوچولو .

+تضمینی!!

اصلا خوب نتونستم بخوابم هی کاب*و*س های جورواجور میدیدم.

.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه هفته ای از اون روز میگذشت و من تو این یه هفته واقعا داغون بودم .

پیامای تهدید آمیز میداد .

اینکه بلایی سر عرفان میارن و سر من و .....

خواب و خوراک نداشتم اصلا .

چند باریم عرفان زنگ زد ولی من رد تماس میدادم .

راستش میترسیدم بلایی سرش بیارن .

از این حیوون هر کاری بر میومد ..

طبق معمول نشسته بودم و به رو به روم زل زده بودم .

کار این چندوقتم همین بود .

باصدای ایفون به خودم امدم بلند شدم و رفتم ببینم کیه.

عرفان بود.

از یه طرف دلم خیلی براش تنگ شـده بود و از یه طرفم نمیتونسـتم باهاش رو در رو بشم.

بغض کردم ..

حدود 10باز زنگ زدو و من همونطوری به تصویرش خیره شدم.

نمیخواستم بخاطر من بلایی سرش بیاد

چند دقیقه دیگه ایستادو رفت...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نفسمو فوت کردم.

تا امدم بشینم در خونه رو زدن .

قلبم ریخت ..

رفتم پشت در و از چشمی بیرونو نگاه کردم ..

عرفان بود!

-باران؟میدونم خونه ای !

صدام از ته چاه بیرون میومد:

-برو .خواهش میکنم عرفان.

-نه نمیرم .تا نبینمت نمیرم .اگه شده تا صبح وایمیستم.

اروم درو باز کردم .

زل زد تو چشمام ..

تو یه حرکت کاملا پیش بینی نشده سرمو گذاشت رو سینشو و منو فشرد به خودش .

دلم هری ریخت پایین.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بوی عطرش بینیمو نوازش میداد.

خدایا چقدر گذشته بود؟؟

فقط یه لحظه برای یه لحظه هر چی حس بد بود از بین رفت و ارامش توصیف نشدنی گرفتم.

ولی خیلی زود تموم شد چون صدای اس ام اس گوشیم بلند شد .با هول و ولا از بغلش امدم بیرون و زل زدم به گوشیم .

عرفان از حرکت ناگهانیم تعجب کرده بود .

با استرس یه چشمم به گوشیم بود یه چشمم به عرفان.

عرفان به حرکاتم مشکوک شد و رفت سمت گوشی و برش داشت سریع رفتم و گوشیو از دستش گرفتم و گفتم:

-چیزه .ایرانسله .

یه تار ابروشو داد بالا و جوری که بخواد مچ بگیره گفت:

-ایرانسله؟!

سریع گفتم:

-اره دیگه .بجز ایرانسل ک به من کسی اس ام اس نمیده .

-تا اونجایی که من میدونم خطتت همراه اوله!

اوه اوه اخه سوتی از این عظیـــــم ترم داشتیم.

-خ..خب م..منظورم همون همراهه اوله دیگه .مهم نیته ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

د ستشو اورد سمت گوشی که بگیرتش ولی من مانع شدم که د ستشو بیشتر اورد جلو .گوشیو بردم پشتم که گفت:

-بدش!

-نمیدم !

-نمیدیش دیگه؟!

-نه

-باشه خودم میگیرمش .

از استرس داشتم میمردم دعا دعا میکردم اون زنه نباشه فقط!!!

یه قدم امد جلو ،یه قدم رفتم عقب .

از ترس تو چشماش زل زده بودم .

دور خونه داشتیم میچرخیدیم که پام گیر کرد لبه مبل و افتادم زمین گوشی افتاد جلو پای عرفان، عرفانم از این موقعیت سواستفاده کردو گوشیو سریع برداشت.....

(رویـــا)

برگشتم که دیدم که نیاوش و داریوش دارن سلام علیک میکنن..

با شک رومو گرفتم ازشون و به راهم ادامه دادم،

دستمو برای تاکسی بلند کردم و سوار شدم خسته و کوفته رسیدم خونه .

لنگ لنگون کفشامو کندم و ول شدم کف اتاق ..

-اخ خدا چه گ*ن*ا*هی کردم به درگاهت .. پدرم در اومد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدای ازیتا بلند شد

-رویا...

نق نق کردم

-ها چیه باز؟

سرشو از اشپزخونه بیرون اورد و گفت :

-بیا ببینم غذا چی میخوری..

از جام بلند شدم. عجیب گشنم بود . کلی شکممو صابون زدم . اخ وقتی میگه بیا ببینم چی میخوری یعنی چند مدل پخته دیگه ..

-اومدم اومدم ..

نشستم سر میز ..

انگار با سوزن کوبیدن بهم . کل بادم خالی شد ..

سه مدل غذا پخته بود

تخم مرغ با ربع،

تخم مرغ بی ربع،

تخم مرغ باسوسیس و سیب زمینی.

-وای ازیتا شاهکار کردی دختر . ا صلا باورم نمیشه . خسته نبا شی بیا عرقتو خشک کنم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لقمه ای برای خودش گرفت:

-بخور زیاد حرف نزن وگرنه همینم میخورم دیگه هیچی گیرت نمیاد ..

شروع کردم به خوردن.....

.....

-استاد

این کلمه تو گوشم تکرار شد . یه روز کسل کننده دیگه ..

-بله؟

-من این قسمتو متوجه نشدم میشه دوباره توضیح بدید؟

-اره

سر هم بندی کردمو اون قسمتو براش توضیح دادم ..

با خستگی از کلاس خارج شدم و وارد دفتر اساتید شدم سلامی زمزمه کردم و روبه روی خانم احمدی نشستم و بهش خیره شدم

-به به خانم بیات،خسته نباشی..

-زنده باشی خانم احمدی..

-چیشده دخترم؟خیلی خسته ای..

با این حرفش داغ دلم تازه شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-وای خانم دســت رو دلم نذار که خونه،والا ماهم دانشــجو بودیم انقد که اینا سروصدا میکنن مغز ادم خورد میشه،ولی اشکال نداره سر امتحانای ترمشون جبران میکنم..

خانم احمدی خنده ای کرد و گفت:

-اشکال نداره دخترم عادت میکنی.بخاطر سن پایینت اونا شیطنت میکنن ..

به ساعت مچیم نگاه کردم و بلند شدم

-من برم به کلاسم برسم خسته نباشید..

از دفتر اساتید خارج شدم

-خانم بیات

برگشتم سمت صدا..نیاوش؟

-بله جناب خاکی؟

-میخواستم .. خب چیزه .. میخواستم از حال نگار و باران بپرسم ..

اخمی کردم

-وقت مناسبیه الان؟؟

-ببخشید اما مناسب تر از الان پیدا نکردم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خیلی مهمه واستون؟

-معلومه که مهمه

-پس این همه مدت کجا بودید؟

اونم اخمی کرد و گفت:

-به خودم مربوطه

پوسخندی زدم:

-خودتون جواب خودتون رو دادید

رومو ازش گرفتم و اماده رفتن شدم

که یه هیکل گنده جلو روم سبز شد سرمو اوردم بالا..

-خانم بیات شما با همه دانشجوهاتون رابطه شخصی دارید؟

اخم غلیظی کردم، مرتیکه دماغ عملی دهن باز کردم که چیزی بگم ولی نیاوش پیش قدم شد

-فکر نکنم روابط همکاراتون به شما مربوط باشه اقای حمیدی..

قیافه حمیدی شده بود لبو ..

لبخند ریزی زدم ..

حمیدی جلو اومد و سینه به سینه نیاوش ایستاد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اقای خاکی . مناسب ترین کار میدونید چیه؟؟

نیاوش لب باز کرد که حرف بزنه اما مانع شد و ادامه داد

-منا سب ترین کار اینه که کلا سات با منو خط بزنی و با من کلاس برنداری . چون زیاد اخلاقم با دانشجو ها گستاخ خوب نیست .

نیاوش سینه به سینش ایستاد

-درسته احترام بهتون واجبه . اما دخالت تو کار من مساویه با گستاخی ..

لبخندی زد و برگشت و با روز خوش کوتاهی محلو ترک کرد ..

آی حال کردم آی حال کردم،نیشم خود به خودت باز شد و با اجازه ای گفتم و منم از اون مکان دور شدم.....

(نگـــار)

- سهراب من فقط یه دختر شکستنی ام. با یه گاو هلندی که روبرو نیستی ؟ اینهمه خوراکی چیه؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نشست سر جایه قبلیش و قیافشو پوکر فیس کرد ؟

-انقدر بد غذایی که با یکم اب ســرد خوردن رو به موت شــدی دختر..بخور حرف نزن . تا اینارو تموم کنی میرم کارای ترخیصتو انجام بدم ..

نق زدم

-اخه من با ســه تا رانی پرتقالی و پنج تا کیک وانیلی و یه پرس میکس (جوجه و کباب کوبیده قاطی میشــن با هم) و دوغ و ســالادو ســس و یه جعبه ســیب زمینی خلالی و تنهایی چجوری بخورم؟؟

دهنش باز مونده بود

-نگار یه ما ست مو سیر و چیپ سم اون ته مونده . فکر کنم به اون دقت نکردی جا انداختیش ..

-حالاااا.. نشستی جمله های منو میشمری؟؟؟؟؟

به خودش اومدو دهن وا موندشو بست و کنار من نشست ..

-خب مشکلی نیست با هم میخوریم .دکترتم مشکلی نداره فکر کنم ..

خیلی گرسنه بودم واسه همین محلی به حرفاش ندادم و پرسه میکسو گذاشتم جلوم . روکششو برداشتم و خیره شدم بهش .

برگشتم سمت سهراب. بیخیال داشت رانی میخورد ..غریدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اب پرتقالمو نخور ..

با تعجب خیره شد بهم ..

یه قلوب دیگه خورد .نق زدم

-گفتم آب پرتقالمو نخووور ..

با همون چشمای درشت شده و پر از تعجب یه قلوپ دیگه خورد . کفری شدم و زدم زیر بطری ..

تمومه محتویاتش خالی شد روی سهراب..

سرجاش خشک شده بود و با بهت خیره بود به روبروش ..

لبخندی زدم و با لذت شروع کردم به خوردن ..

-گفتم آب پرتقالمو نخور...

چندتا قاشق بیشتر میل نکرده بودم که دیدم بطری رانی دوم خالی شد تو ظرف غذام ..

کله غذای خو شمزم به گند کشیده شد. حس یه اژدهاو دا شتم که اماده اتیش گرفتنه ..

خیره شدم بهش ..

لبخندی زد و به لباسای خیسش اشاره کرد ..

منم لبخند عظیم تری زدم و خیره شـــدم به کولر روبروم . که باد ملایمی میومد و دقیق میخورد به صورتمون ..

سرمو انداختم پایین خیلی اروم بسته نمک غذاو باز کردم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب سرش پایین بود و مشغول برسی لباسش ..

تو یه حرکت ناگهانی صداش زدم . سریع سرشو بالا اورد و منم همزمان بسته نمکو پاره کردم تو چشمش...

صدای نعرش بلند شد ..

غش کردم از خنده روی تخت ..

سریع از در خارج شد و منو تنها گذاشت با خنده هام ..

انقدر خندیدم که بی حس افتادم رو تخت..

منتظر یه تلافی عظیم بودم ..

(باران)

گوشیو گرفت توی دستش. تنها کاری که میتونستم بکنم این بود ...

بلند بلند زدم زیر گریه

-ای پام . خدایا پام شکست ..

چشمشو از گوشی گرفت و نگاهشو داد به من .

-چی شدی؟

سریع قوزک پامو گرفتم و دوباره ناله کردم.

زانو زد جلومو سریع پامو توی دستش گرفت .

یهو درد بدی پیچید تو پامو جیغ زدم

یکم اینور اونورش کرد و گفت

-ضرب دیده

با حرص نگاهش کردمو گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-تقصیر تو وحشیه .. اصلا حریم خصوصی من به تو چه ربطی داره؟؟

-خیلی ام به من مربوطه،میخوام بدونم با کی معاشرت میکنی

چشمامو گرد کردم-مگه تو کی منی؟

چشماشو روهم فشار داد

-گوشیت کو؟

سریع چنگ زدم و گوشی رو از روی مبل برداشتم هول کردم و گفتم:

-نمیدونم،فقط پاشو برو نبینمت.

-که نمیدونی؟باشهه کجا برم؟تازه اومدم..تو که چلاق شدی نمیتونی پذیرایی کنی مجبورم خودم یچیزی درست کنم.

بعد لبخند خبیثی زد و رفت.

سریع برای گوشی قفل زدم و با خیال راحت گوشی رو گذاشتم سر جای اولش

-میگم عرفان دستت درست یه غذای مشتی درس کن گشنمه

لبخندی زد و در یخچالو باز کرد

خودمو روی کاناپه انداختم و با tvمشغول شدم.

بعد از چند دیقه اومد بالا سرم ایستاد و گوشیو نشونم داد

-رمز؟

نیشمو باز کردم و گفتم-به تو چه

-گفتم رمز؟

شونه ای بالا انداختم

-گفتم به تو چه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با حرص بغل دستم نشست

-حالا که اینطور شد غذا بی غذا

فکر خبیثی امدم به سرم و لبخندی زدم: باشهههههه

از جا بلند شدم .....

که دستم و گرفت و گفت :کجا .

_واسه خودم غذا درست کنم .مشکلیه؟!

_فقط واسه خودت !!

_درست شنیدی فقط واسه خودم و توام نمیتونی ازش بخوری .

یه لبخند ژکوند زدم و رفتم سمت اشپزخونه.

کرم درونم فعال شـــده بود شـــدید تا اونجایی ک من فهمیدم ماکارانی زیاد دوست داره .دست به کار شدم.دقیقا بعد نیم ساعت غذا اماده شد یه بویی راه انداخته بودم که نگووو.

داشـــتم برا خودم ماکارانی میکشـــیدم که دیدم عرفان بغل اپن واســـتاده و با حسرت داره نگاه میکنه .

خیلی شیک رفتم پشت میز نشستم که دیدم عرفانم امد نشست . منم اصلا به روی خودم نیاوردم و با ولع شروع کردم به خوردن و زیر چشمیم به عرفان نگاه میکردم همچین با مظلومیت نگام میکرد که دلم براش سوخت ولی من خبیث تر از این حرفا بودم به خوردنم ادامه دادم امدم قاشـــق بعدیرو بزارم تو دهنم که دیدم قاشق تو دستم نیست و عرفانم داره با موفقیت نگام میکنه ابرو بالا میندازه بیشور قاشق منو گذاشته بود دهنشو داشت میخورد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

.فکر کردی به همین راحتی میزارم بره پایین؟؟کور خوندی عرفان خان . یه سس قرمز بود از اون اولم که خریدمش درش خراب بود و میپاچید .

ریلکس بلند شـدم و رفتم سـمت یخچال و برش داشـتم برگشـتم دیدم ظرف غذام جلو عرفا نه و داره با ولع میخوره . اوخی نازی الان ک کوفتت کردم میفهمی .بلند شدم و یه بشقاب دیگه برداشتم و برا خودم کشیدم و توش یه تن فلفل ریختم یه لیوان آبم که توش پر نمک بود برداشـتم و خیلی عادی رفتم پشت میز عرفان چشماشو ریز کرده بود و داشت منو نگاه میگرد .

سس و برداشتم چن بار تکونش دادم مثلـــــا به طرف بشقاب ولی در اصل عرفان و نشـونه گرفته بودم همین جوری داشـتم تکون میدادم و میپاچیدم اینور اونور یهو نگام افتاد به عرفان لبمو از تو گاز گرفتم که نخندم.

کل صوتش سسی شده بود قیافش افتظاح بود .معلوم بود شدید دلش میخواد کلمو بکنه.

-عه عرفون چرا اینطوری شدی .اوخی .بوخودا از قصد نبود .

یه قا شق پر ماکارونی کردم و گرفتم سمتش :ببخ شید دیگه گفتم که از ق صد نبود.آشتـــی؟؟؟؟

لبخندی زدو سرشو اورد جلو که بخوره .

ها ها ها .

قا شق و گذا شتم تو دهنش همین طوری دا شت میخورد که یهو دیدم شد رنگ لبو .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع دستشو برد سمت لیوان ابه که توش پـــر نمک بود و یع نفس رفت بالا و یهو همشو پاچید بیرون .منم دلم و گرفته بودم و میخندیدم .دیگه انقدر خندیده بودم از چشمام اشک میومد .انقدر تو بهر صحنه بودم که نفهمیدم عرفان عین عزرائیل بالا سرمه .

یه لبخند سی و سه دندونی زدم .

دو تا پا داشتم 40.50قرض گرفتم و الفـــــــرار.

عرفانم دنبال میومد.

-میکـــــشـــــــــــمت واستا ببینـــــم

_مگه مغز خر خوردم ؟؟؟واستم که دخلمو بیاری؟؟

سه بار بیشتر کل خونرو دور زدیم و عرفانم هی تهدیدم میکرو که وایستم .

دیگه داشتم از نفس میوفتادم عرفانم که مثل گاو (بلا نسبت گاو)داشت دنبالم میومد .

داشتم میدوییدم که از پشت یقه لباسمو گرفت.....

(بـــاران)

یقه لباسمو گرفت و افتادم تو بغلش .

دقیقا از پشـــت تو بغلش بودم . بخاطر دوییدنمون جفتمون نفس نفس میزدیم .عرفان داشت هوا وارد ریه هاش میکرد که وقت و مناسب دیدم تا امدم در برم دوباره گرفتمو با کمر افتادم زمین و عرفانم افتاد رو مو شـــروع کرد به قلقلک دادنم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دا شتم از خنده میمردم هی میگفتم بـسه غلط کردم .انگار نه انگار همینطوری داشـــت میخندید و قلقلکم میداد .عرفاااان اخ غلط کردم ابرو انداخت بالا ک گفت:این تازه اولشه .

باز شـــروع کرد به قلقک دادنم .دیدم ولکن نیســـت بریده بریده گفتم:ع..رفان ..ص..صدای گوشی..گوشیته .

حواســش پرت شــد. منم فرصــتو غنیمت شــمردم و بلند شــدم به طرف اتاق دوییدم .

_کجا خانومی نمیتونی فرار کنی .

بعد دنبالم امد و با یه حرکت د ستمو از پ شت گرفت اروم و خبیث در گو شم گفت:ها ها ها گیر افتادی .

منم مثل خودش اروم گفتم:ببین اون فقط یه شـــوخی بود .تو که جنبت باااالا بوود .بیا این سری از خیرش بگذر.

سرشو به گوشم نزدیک تر کرد :نخیرم نوبت منه که تلافی کنم .

منتظر یه تلافی حســـابی دیگه بودم که در کمال تعجب اروم بازوهامو گرفت و برم گردوند سمت خودش و زل زد تو چشمام . احساس کردم تو چشماش یه شیطنت خاصیه همینطوری داشتم به چشماش نگاه میکرد بلکه بفهمم تو اون کله پوکش چی میگذره که احساس کردم سرشو داره اروم اروم میاره جلو .

همینطوری داشت میومد جلو .هنگ هنگ بودم . قدرت تکون خوردن نداشتم .قشنگ میتونستم حس کنم که چشمام شده اندازه یه توپ تنیس.

اندازه صورتم با صورتش حدود یه میلی متر فاصله داشت .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه نیشخند سی و سه دندونی نشونم داد .

وا خل شـــده پســـره؟! چرا نیشـــخند میزنه !؟تو فکرم غرق بودم که دیدم عرفان صورت سسیشو مالید تو صورتم .

-عـــــرفان.

-جـــانم!!!

با گفتن جانمش کل وجودم سرشار از لذت شد .

ولی من اگه بارانم این کارشو تلافی میکنم!!!!

چشمام و ریز کردم و یه قدم بهش نزدیک شدم که یه قدم رفت عقب انقدر من رفتم جلو اون رفت عقب که ر سیدیم به آشپزخونه دو سه قدم دیگه ام رفت که ر سید به میز ناهار خوری و دیگه راهی ندا شت . بهش نزدیک شدم طوری که انگار میخوام بغلش کنم . سعی کردم چشمام نخندن.

حالا اون چشـماش شـده بود اندازه توپ تنیس. همینطوری که زل زده بودم تو چشماش اروم دستمو بردم پشت کمرشو طوری که متوجه نشه سس و برداشتم . یه لبخند موفق آمیز زدم که باعث شـــد عرفان ببشـــتر تعجب کنه . اروم اروم طوری که مثلا میخوام دســمو بکنم لا به لای موهاش اوردم بالا و کل ســس و خالی کردم تو موهاش و بلند بلند زدم زیر خنده .

بچم به چی فکر میکرد من چیکار کردم خخخخ

تو حال و هوای خودم بودم و دلم و گرفته بودم میخندیدم که یهو احساس کردم چیزی پاچید تو صورتم . عه عه عه نیگا کن هر چی سس بود ریخته تو صورتم و حالا اون داره هر هر بهم میخنده .حمله کردن سمت دیسو هر چی ماکارانی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

و روغن بود ریختم تو سر و صورتشو لبا ساش بدبخت هاج و واج مونده بود نمیدونست چیکار کنه منم پخش زمین غش غش میخندیدم .

عرفانم زد زیر خنده.

بچم به چی فکر میکرد من چیکار کردم خخخخ

تو حال و هوای خودم بودم و دلم و گرفته بودم میخندیدم که یهو احساس کردم چیزی پاچید تو صورتم . عه عه عه نیگا کن هر چی سس بود ریخته تو صورتم و حالا اون داره هر هر بهم میخنده . وا این دیگه چرا میخنده؟!!دیدم از زور خنده از چشماش اشک میاد. با تعجب پرسیدم :تو به چی میخندی الان؟؟؟ با خنده امد سمتمو و د ستم و گرفت برد سمت آیینه با دیدن قیافه خودم پخی زدم زیر خنده . صورتم پر سوس بود و موهامم انگار الکتریسیته شده باشه رو هوا بود .حالا جفتمون باهم میخندیدیم .....

(نگـــار)

در باز شد و با قیافه در هم وارد شد . هنوز اثار خنده توی صورتم معلوم بود با دیدنش قهقهه مجددی زدم و سهراب غرید

-ای کوفت

-تو جونت ..

-دارم برات. بزار خوب بشی جوجه ماشینی..

زبونمو بیرون دادمو گفتم

-کاستو بیار بریزم برات یه من آش به همین خیالم باش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-پاشو مرخصی..

با ذوق نیم خیز شدم و گفتم

-واقعا؟

-اره . اماده باش الان میان ..

دقیقا حرفش تموم نشده بود که اومدن .

چنتا اینور اونورم کردن و وضـعیتمو الکی چک کردن و سـرمو از دسـتم جدا کردن و اجازه خروج بهم دادن ..

دیگه لباسمو عوض کردم و تازه فهمیدم برام اتاق خصوصی گرفته و کلا همچی خیلی باکلاس بود .

از بیمارستان خارج شدیم.

تا پامو گذاشتم تو ماشین سهراب اولین حرفی که زدم این بود

-خب حساب حسابه کاکا برادر. سهراب جان برای بیمار ستان چقدر تقدیم کنم؟

جوری نگاهم کرد که دستمو کشیدم رو شلوارم ببینم خیسم یا نه ..

سکوتی کرد و راه افتاد . اخ بابا باشه جنتلمن ..

تا خونه تو سکوت بودیم ..

بلاخره رسیدیم .

سهراب کمکم کرد پیاده بشم و تا بالا همراهیم کرد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بعد گفت میره از همین سرکوچه داروهامو بخره و بیاد ..

لبخندی زدم باشه ای گفتم و داشتم درو باز میکردم .که چیزی یادم افتاد .

سهرابی که اماده بود برای سوار شدن به اسانسورو صدا کردم .

برگشت ..

لبخندی زدم و با حرکت لبم گفتم

-ممنون ..

چشماشو اروم بست و لبخند شیرینی زد و لحظه ای بعد در اسانسور بسته شد و حرکت کرد .

کلید انداختم و وارد شدم..

مانتومو باز کردم و گوشه ای انداختم و افتادم رو مبل ..

چشمامو روی هم گذاشتم . زیاد نگذشته بود که حس کردم در یکی از اتاقا باز شد.

حتما سهراب بود ..

اما ..

اما سهراب که خونه نبود ..

سریع چشمامو باز کردم و به روبروم خیره شدم ..

تنها چیزی که توجه منو به خودش جلب کرد ..

چشمای به خون نشسته رسول بود ...

لبام میلرزید ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با تته پته گفتم

-ر.. رسول .. تو ؟؟ اینجا؟؟

صدای نعرش منو به خودم اورد

-که شـــبا اینجا میمونی؟ من از نگرانی روزی صـــدبار میمیرم تا تو با برادرم بخوابی؟..این بود رسمش ؟

خفه خون گرفته بودم. بدنم میلرزید .

اب دهنمو قورت دادم ..

نعره کشید

-این بود نگار ؟؟؟ این بوووود؟

-رسول ..

بالشتی که دستش بود و متعلق به اتاق خواب سهراب بودو جلوم انداخت و با نفرت گفت

-بوی عطرتو میده ..

زهرخندی زد ..

-هرزگی تا این حد؟؟بهت تبریک میگم

واقعا میلرزیدم.فکم قفل شده بود . به زور با صدای خفه ای گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اینجوری که فکر میکنی نیست ..

حمله کرد سمتم و گفت

-پس چجوریه؟؟ منکر خوابیدن با برادرم میشی لعنتی؟؟ منکر؟؟؟؟؟

کلید چرخید توی در و باز شد ..

قامت سهراب داخل شد

-میگم نگار این داروهات چقدر بـ.....

با دیدن رسولی که به سمت من هجوم می اورد داروها از دستش افتادن و سریع دوید سمت رسولو اونو کشید عقب ..

نعره های رسول دلمو میلرزوند..

-ولم کن اشغال . ازتون متنفرم .. ه*ر*ز*ه ها . نامردا..

سهراب با قدرت گرفتش

-هیس هیس هیس.اروم باش پسر

سهراب رسولو نشوند رو کاناپه و براش اب اورد .

هنوز مات بودم .

هم داروها . هم ترس زیاد حالمو بد میکرد.

بعد از اینکه همه چیز ارومتر شد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب روی کاناپه نشست ..

رسول سعی توی پنهان کردن لرزش دستش داشت اما موفق نبود .

بعد مدت کوتاهی خیره شد به سهراب و گفت

-چرا سهراب؟؟؟

سهراب همون قیافه خونسرد و بدونه هیچ حسشو گرفت و تکیه داد و گفت

-اشتباه متوجه شدی رسول ..

رسول بر خلاف سهراب تکیشو از کاناپه گرفت و گفت

-پس اگه باهم هیچ رابطه ای نداشتید. نگار با من میاد. ب عنوان همسرم و من خیلی زود عقدش میکنم..

از حرفش جا خوردم ..

سهراب خیره شد بهم ..

با عجز نگاهش کردم . یعنی راحتم کن .

یعنی نمیخوامش . یعنی لطفا یه کاری کن .

سهراب نگاهشو ازم گرفت و خیره شد به رسول

-اون با تو نمیاد ...

صدای رسول اوج گرفت ..

-اونوقت به چه دلیل ؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب ریلکس تکیه داد و گفت

-چون همین الان از بیمارســتان او مدیم و دکتر تشــخیص داد بچه من تو شکمشه!!!!

(رویــا)

امتحانای ترم شروع شده بود و منم کبکم خروس میخوند ..

چون تو خونه بیکار بودم یه ساعتی هم مراقب می ایستادم .

توی سالن گشت میزدم .

زیاد از اون عقده ای هاش نبودم که گیر بدم ..

پاهام خسته شده بود . رفتم روی صندلی اخر سالن نشستم..

اطرافو نگاه میکردم و بچه هارو هم زیر نظر داشتم ..

چشمام توی سالن در حال دوران بود که یهو دیدم سر یکی از پسرا چرخید ..

حرفی نزدم و گذاشتم کارشو انجام بده .

حس کردم یکی از پسرا زیاد به گوشش ور میره ..

خب برای استادا عادی بود .

سعی کردم بیخیال بشم . اما همون پسر یهو با صدایی که میخواست زیاد بالا نره گفت

-درست بگو دیگه احمق..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پوفی کردم . از دست اینا ..

رفتم سمت صندلیش ..

انگار صدای قدم هامو شنید و سریع اون هنذفری بلوتوث و از گوشش دراورد و انداخت تو استینش ..

بالای صندلیش رسیدم ..

با لبخند خبیثم گفتم

-اقای خاکی چیزی توی استینتونه که اذیتتون میکنه؟؟

سریع خیره شد تو چشمام و مثل خنگا گفت

-ها؟؟

-ها نه بله .. دوست دارید همینجا کارت دانشجوییتونو منگنه کنم به برگتون ؟؟

سرشو پایین انداخت و چیزی نگفت..دستمو به سمتش دراز کردم و گفتم:بدش به من

دوباره بهم خیره شد:چی رو؟

-خودتون بهتر میدونید..تا یه خط قرمز رو برگت نکشیدم بدش به من زودباش

هندزفری رو از استینش دراورد و گرفت سمت من،از دستش گرفتم و گذاشتم جیب مانتوم برگشتم سرجام نشستم و دوباره بچه هارو زیر نظر گرفتم

تایم جلسه که تموم شد برگا هارو جمع کردم و از دانشگاه خارج شدم که صدای استاد استاد کسی باعث شد از حرکت بایستم.نیاوش بود

-بله؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-لطف میکنید هندزفریمو بدید

با جدیت-نه

و دوباره به راهم ادامه دادم صداشو شنیدم که میگفت به جهنم دستمو برای تاکسی دراز کردم....

ای خدا یعنی اینا توی این مدت هیچی یاد نگرفتن؟این همه وقت و زحمت و تلاش من الکی بود؟ یه حالی ازتون بگیرم من..همینطور روی برگه ها خط میزدم که رسیدم به برگه مورد نظر،سرجمع خوب جواب داده بود،ولی قابل قبول نبود چون با تقلب تونسته بود نمره کمی بهش دادم و برگه هارو درست کردمو گذاشتم سر جاشون.....

(باران)

بعد از چند وقت دوباره لبخند به روی لبم اومد اینابخاطر وجود عرفان بود.

داشتم چایی دم میکردم...

که صدای عرفان از حموم گوشم خورد که با خنده میگفت اگه لطف کنی یکی از لبا سای گشادتو بدی به من ممنون میشم وگرنه مجبورم همین لبا ساییت که اینجاسو بپوشم و بعد زد زیر خنده .

لبمو گاز گرفتم و زدم تو سرم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بی عفت شدم رفت .

لباسای ناموسیمو یادم رفت بر دارم .

دا شتم سرخ و سفید میشدم و به خودم لعنت میفر ستادم که با صدای سرفه عرفان به خودم امدم و با دیدنش پخش زمین شدم ..

حالا نخند کی بخند قیافش دیدنی بود.

دامن قرمز مشکی چین بلندمو همراه با سوئیشرت طوسیش پوشیده بود .

بلند بلند میخندیدم که عرفان گفت :

-زهرمار

کمی ساکت شدم اما باز با دیدنش زدم زیر خنده.

چپ چپ نگام کرد و از اشپزخونه رفت بیرون

به زور خودم و کنترل کردم و با سینی چایی رفتم تو حال..

پشت به من رو کاناپه نشسته بود و داشت با کنترل ور میرفت .

فکر شومی زد به کلم سریع رفتم گوشیمو برداشتم و از زاویه های مختلف ازش چندتا عکس تیتیش مامانی انداختم .

بعدشم خیلی ریلکس دوباره با سینی چایی رفتم سمتش و بهش چایی تعارف کردم.

لبمو از تو گاز میگرفتم که نزنم زیر خنده . چایی و برداشت و گرفت دستش منم سینی و گذاشتم رو میز.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دا شتم چایی میخوردم که دوباره نگاهم ک شیده شد رو تیپ عرفان و پقی زدم زیر خنده.

به هیچ وجه نمیتونستم خودم و کنترل کنم.

عرفان:

-یه بار دیگه فقط یه باز دیگه بخندی جوری تلافی میکنم که تا یه هفته با عصا راه بری ..

سی و سه دندونامو بهش نشون دادم و شروع کردم به خوردن چاییم .

دیدم نه نمیتونم تحمل کنم داشــتم منفجر میشــدم مطمئن بودم الان ســرخ سرخم .

داشتم با خودم کلنجار میرفتم که عرفان بلند بلند خندید :

-قیافشووو ...لبووو

نفسمو آزاد کردم و منم زدم زیر خنده . انقدر خندیده بودم که از چشمام اشک میومد.....

دو هفته ای از اون میگذشت و من رابطم با عرفان صمیمی تر شده بود .

صدرا چندباری اس داد ولی بدون اینکه بخونم پاکشون کردم . دلم نمیخواست ارامش و خوشی که الان دارم و از دست بدم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با صدای زنگ در بلند شدم و بازش کردم .

تو این دو هفته بیشتر موقع ها میومد بهم سر میزد.

-درود بر خانم خوش خنده .

-درود بر اقای اخمو .

-من کجام اخمو؟؟؟

-همه جات!

خندیدو گفت :

-همه جام؟؟؟

سرخ شدم و گفتم بیا بشین .

امد سمتمو لپمو کشید و ولو شد رو کاناپه

-صد بارگفتم لپ منو نکش .

-منم خرم.هر دفعه اهمیت نمیدم و میکشم

هوف من موندم از دست این چیکار کنم .

از هر دری حرف میزدیم که بالاخره حرفامون ته کشید .

یکم خیره شد به تلویزیون و گفت.

عرفان:

- هیچیم نداره ببینیم ...

-وایسا الان میام .

-کجا؟!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-وایسا میفهمی !!

سریع رفتم کابل تلویزیون و اوردم و زدم به گوشیم.

-میخوای چیکار کنی؟؟؟

-یه چندتا عکس 2016دارم عالین میخوام اونارو بهت نشون بدم .

ساکت شد و دیگه چیزی نگفت

از خنده سرخ شده بودم .

پشتمو کردم بهشو گذاشتمش رو نمایش اسلاید و گوشیمو قفل کردم.

نشستم کنارش و بهش قند تعارف کردم

. برداشت و تشکر کرد .

داشت چاییشو میخورد که زدم رو پخش .

یک .

دو .

سه.

همچین چاییش از دهنش ریخت بیرون که گفتم ا گه من جلوش بودم میریخت رو من موش اب کشیده شده بودم .

هر هر داشتم میخندیدم و به عرفان نگاه میکردم که سرخ شده بود .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عکســـایی که از زاویه های مختلف ازش گرفته بودم و داشـــت پخش میکرد عالی بود

برگشت سمتمو چشماشو ریز کرد و گفت :زندت نمیزارم .

دیدم شدید اوضاع خیته امدم که فرار کنم که همچین هجوم اورد سمتم انگار ببر بنگاله .....

{نـگـــار}

لیوان بین دستاش شکست ..

مات و مبهوت خیره به دهن سهراب بودم.

چی گفت؟

باردار؟؟

منجمد شدن تک تک سلولای بدنم و احساس کردم ..

و بعد خالی شدن مغزمو ..

رسول خیره شد به لیوان خورد شده بین دستش .

و بعد خیره شد به سهرابی که با خونسردی کامل و لبخند گوشه لبش دستاشو به سینش زده بود و به رسول نگاه میکرد ..

هنوز مغزم درک نکرده بود حرفشو..

رسول از جاش بلند شد . من به مبل چسبیده بودم.

از دستش خیلی بد خون میومد . ولی واقعا من جونه اینو نداشتم بلند بشم.

حتی نمیتونستم زبونمو بیرون بیارمو لبمو که بیش از حد خشک شده بودو تر کنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

موهای رسول دور شونه هاش ریخته شده بود و خیلی نامرتب بود .

موهایی که تا شونه هاش میرسید و قیافه جذاب و هنری بهش میداد ..

چندبار دستشو تکون داد تا خورده شیشه هاش بریزه روی میز روبروش ..

چشماش بیش از حد خون شده بود . سرشو بالا اورد و خیره شد به سهراب

-چرا اینکارو کردی؟

سهراب لبخند دندون نمایی زد و گفت

-خب نگار خیلی خوشگله.. حیف بود .

وای این چی میگفت ..

چرا این حرفارو میزد ..

متوجه لرزش دستای رسول شدم و لحظه بعدی ..

مشتی که توی صورت سهراب فرود اومد.

سهراب با قدرت نشوندش رو مبل و مشتشو تلافی کرد .

انگار تونستم خودمو پیدا کنم. سریع از جام بلند شدم و دویدم سمتش.

-ولش کن سهراب .. ولش کـن ..

-نگار دخالت نکن ..

-سهراب ولش کن . همین الان ..

بدجور درحال زدن هم بودن .

بازوی سـهرابو گرفتم و کشـیدمش عقب و با کل قدرتم یه سـیلی خوابوندم تو گوشش.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برگشتم سمت رسول و یه سیلی محکم تر خوابوندم توی گوشش ..

-اون دروغ میگه و توی بی شرف باور میکنی رسول؟؟ .

یه قدم عقب رفتم. صدای نفس نفسشون پخش شده بود تو فضای خونه ..

-من از هیچکس باردار نیستم ..

سهراب دخالت کرد و گفت

-تو حق نداری بچه منو انکار کنی.این اجازه و بهت نمیدم.

-خفه شو سهراب .

برگشتم سمت رسول و گفتم :

-گمشو بیرون ..

دستی به گوشه لبش کشید و خیره شد به خونش و گفت

-برم تا به هرزگیت برسی؟

رفتم سمتشو سیلی دوم و خوابوندم توی گوشش ..

عقب اومدم .

صدای سهراب بلند شد

-من میخوام با نگار ازدواج کنم. بچمون باید با جفتمون بزرگ بشه ...

عقب گرد کردمو سوییچ ماشین سهرابو برداشتم و سریع بیرون رفتم ..

توی اسانسور بودم که پای سهراب بین در قرار گرفت و مانع بستنش شد .

-کجا میری؟

-خفه شو گمشو از جلوی چشمم. به حسابت میرسم

-یه روز ازم تشکر میکنی. چون جز این هیجوره ولت نمیکرد ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کوبیدم تو پاش . اونم اخ بلندی گفت و در بسته شد ..

(بـــاران)

به ساعت خیره شدم 6بود

ساعت 7:30عرفان میومد دنبالم که شب بریم شام بیرون بلند شدم و رفتم یه دوش 10دقیقه ای گرفتم.

ساعت حدود 7:20دقیقه بود که حاظر و آماده جلوی در منتظر عرفان بودم .

حالا الان میگه دختره چه عجله داره

بالاخره سر و کلش پیدا شد.

رفتم سمت ماشین که درو از داخل برام باز کرد و منم نشستم .

دیدم حرفی نمیزنه . برگشتم سمتش و خیره شدم بهش .

دیدم با یه لبخند خاص داره نگاهم میکنه . تو چشماش شیفتگی موج میزد .

منم کم نیاوردمو پرو پرو نگاهش میکردم . تا اخر کم اورد و گفت

-سلام .

جوابشو دادم

-سلام

- بریم؟

-بریم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

فرمون و چرخوند و حرکت کرد.

خیلی تو راه نبودیم . بلاخره جلوی رستوران زیبایی ایستاد خیلی با صفا بود .

از ماشین پیاده شدیم

خیره شدم به زیبایی رستوران ..

الاچیق های بیرون .

درختا .

چراغای زرد و صورتی .

چشممو از منظره گرفتم و داخل شدیم .

انگار عرفان از قبل میز سفارش داده بود .

نشستم پشت میزی که دقیقا بغلمون شیشه بود .

یه دیوار شیشه ای که نمای بیرونو کامل نشون میداد ..

گوشیم زنگ خورد .

از تو کیفم در اوردمش و به صفحش نگاه کردم.

آرزو بود.

ارزو-چطوری هاپو

با حرص گفتم:

-هاپو اون عمته

یهو عرفان پقی زد زیر خنده همچین بهش چشم غره رفتم.

یه ذره چرت و پرت گفتیم با ارزو که بالاخره خانم قطع کرد . گوشیو گذاشتم رو میز و گفتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-یکسره حرف میزنه .

عرفان نگاهشو از بیرون دوخت بهم و گفت

-توام که اصلا همراهیش نمیکنی.

-پرو. من برم دستام و بشورم .

و بدون اینکه بزارم حرفی بزنه از سر میز بلند شدم .

هنوز به دستشویی نرسیده بودم که دلشوره بدی گرفتم .

بعد فهمیدم گوشیمو قفل نکردم.

سریع عقب گرد کردمو برگشتم

که دیدم عرفان چشماش از عصبانیت سرخ شده و خیره به روبروشه و بدتر از همه ..

گوشیم تو دستشه ..

دلشورم الکی نبود.

واااای .

با بدنی که سعی میکردم از ترس نلرزه .

نزدیک میز شدم .

با صدایی که سعی میکرد کنترل کنه گفت:بشین.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیلی اروم نشستم.

-از کی زنگ میزنه؟

مغزم هنگ کرده بود

بلند تر از قبل:

-گفتم از کی زنگ میزنه بهت.

به زور گفتم:خیلی ...خیلی وقته

گوشیمو محکم کوبید رو میز و از جاش بلند شد و به سمت در خروجی رفت .

بلند شدم و دویدم دنبالش .

-عرفان وایسا .. برات توضیح میدم..

(نـگار)

دوسه روزی بود ناپدید شده بودم .

چقدرم جالب که توی ماشین میخوابیدم ..

چون شناسنامم و کارت شناساییم همراهم نبود و به هتلم نمیتونستم برم..

نیم خیز شدم . کمرم کامل گرفته بود ..

صـندلیو تنظیم کردم و از صـندلی بغلی قوطی نوشـابه کوکامو برداشـتم و سر کشیدم ..

حالم از دوتا برادر بهم میخورد .

طعم تلخ و شیرین و پر از گاز نوشابه . حالمو سر جاش اورد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

واقعا سر صبحی نوشابه خیلی میچسبه . ولی نگران بودم معدم اوردوز نکنه .

خندیدم و قوطی خالیو انداختم پشت ..

سوییچ و چرخوندم و ماشین روشن شد . چقدر باحال .

کار من به ماشین خوابی کشیده بود .

میخواستم برگردم خونه..

با خودخواهی گفتم :

-خونم ..

حرکت کردم ..

وسطای راه بودم ماشین صدای بدی داد ..

سریع زدم کنار و پیاده شدم.

-اخ خدا همینو نازل نکرده بودی . دمت گرم مشتی ..

لگدی به لاستیک زدم و گفتم

-لگنتم مثل خودته سهراب ..

رفتم جلوی ماشین و کاپوتو دادم بالا .

دود زد بیرون .

عقب رفتم ..

-اخ اخ اخ ببین چی شده . اخه چت شد تو یابو؟؟

رفتم یکم به موتور و بقیه چیزاش خیره شدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رفتم از پشـــت ماشـــین یه بطری اب اوردم و ریختم تو لولش و دیدم دودش خوابید .

فکر کنم اوکی شد ..

-کمک نمیخواید؟نگاره خاکی؟

دستم روی کاپوت خشک موند.

نمیدونم چقدر تو اون حالت موندم .

اما بلاخره رضایت دادمو کاپوتو دادم پایین و قیافه کریهش معلوم شد ...

با دیدنم لبخندی زد و گفت

-خانومه خاکی ...

الان وقتش بود ارزویی که اینهمه سال تو دلم بودو به حقیقت برسونم ..

بدونه توجه بهش سمت ما شینم رفتم . سوییچ و چرخوندم و ما شین رو شن شد.

دنده عقب گرفتم ..

هنوز با لبخند نگاهم میکرد .

منم با لبخند دلنشینی خیره شدم بهش و پامو کوبوندم تو پدال گازو .

ماشین از جاش پرید .

چشماش از ترس گشاد شد .

ولی دیر بود .

پس بمیر تا همیشه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بدنش به بدنه ما شین برخورد کرد و وقتی ترمز کردم از روی کاپوت سر خورد افتاد ..

از ماشین پیاده شدم ..

این واسه باران .

نیاوش .

بابام..

خانواده از دست رفتم .

خودم ....

-شب بخیر صدرا .. خوب بخوابی...

با سیلی تو گوشم . به خودم اومدم ..

-نگار این چه غلطی بود؟؟؟؟

خیره شدم به سهراب .چقدر شکسته شده بود .

-به تو ربطی نداره ..

نعره زد

-احمق داره میمـــیره . تو باعث شدی یه ادم رو تخت داره جون میده .

قهقهه ای زدم و گفتم

-اصلا برام مهم نیست . اونقدرم مهمش نکن. تو کماس ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نشست روی صندلی و گفت

-لعنت بهت .. لعنت بهت ..

از در بیرون رفت ..

دوباره منو به بازداشتگاه برگردوندن ..

اگه بازم به عقب برمیگشتم .

دوباره و دوباره و دوباره اینکارو میکردم ..

نمیزارم تهدیدی برای خواهرم بمونه ..

زیاد از انتقالم به اون کثافت دونی نگذشته بود که دیدم دوباره اومدنو بردنم ..

دوباره سهراب..

-بهوش اومده .

بعده ۶ روز بلاخره یه واکنشی نشون دادم و از روی صندلی به سرعت بلند شدم

-نباید این اتفاق بیوفته. اون باید بمیره .. اون باید بمیره ..

صدام تبدیل به جیغ شد

-اون باید بمیره ..

دوتا از اون خواهرایه کوماندو نشوندنم رو صندلی و پشت سر هم کلمه ساکت باشو تکرار میکردن.

اون نباید زنده بمونه .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب روبروم نشست و گفت

-رضایت داده بیای بیرون ..

لبم از حرکت ایستاد ..

دستام بی حرکت افتاد کنار بدنم .

چه نقشه ای داره ..

با گلوی خشک شده .

فقط گفتم

-منو ببرید.

بازوم به قدرت کشیده میشد ..

من ازاد بودم ..

داخل بیمارستان شدم..

به کمک سهراب روبروی اون حرومزاده نشستم..

خیره شدم به روبروم...

-از من چی میخوای؟؟؟؟؟؟

بدنش تیکه تیکه شده بود .

با هزارتا دمو دستگاه زنده بود....

(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

جوابی بهم نداد .

دویدم دنبالش بازوشو گرفتم :

-عرفان.

بازوشو از دستم بیرون کشید و گفت:

-هیچی نمیخوام بشنوم . سوار شو

خفه خون گرفتم و رفتم سمت ماشین و نشستم..

عرفانم اومد نشست

چند دقیقه به روبروش خیره شد و راه افتاد .

خیلی سرعتش زیاد بود .

تمام حرصشو سر پدال خالی میکرد

توی مسیر هیچکدوممون هیچ حرفی نزدیم

.

فقط تو چشمای من پر اشک میشد و سعی میکردم بغضمو قورت بدم که مبادا بریزن .

یهو محکم زد رو ترمز ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سرم محکم به داشبورد کوبیده شد .

-آخ

انگار بلاخره متوجه من شد .

برگشت سمتم .

-خوبی؟

اون حق این رفتارو با من نداشت .

-برای شام امروز خیلی ممنون .

با حرص کلمه هامو میگفتم .

خون رو پیشونیم و با دستم پاک کردم و در ماشین و باز کردمو پیاده شدم.

رفتم سمت خونه و کلید با صدای جیغ لاستیکا روی زمین بین دستام لرزید

پوزخندی زدم و درو باز کردم

محکم کوبیدم به هم

کیفمو پرت کردم رو کاناپه..

با همون مانتو و شلوار مستقیم رفتم زیر دوش اب سرد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سر صبح بود .یعنی واسه من سر صبح بود وگرنه ظهر بود دیگه .من تازه بیدار شدم .

بعده اون دوش اب یخ دیشبم . یه دوش اب گرمم لازم داشتم .

دوش گرفتمو خارج شدم .

حولرو پیچیدم دورمو نشستم رو پارکت .

کش اومدمو کنترلو برداشتمو Tvروشن کردم ..

همه کانالا آخوند بود .

پوفی کردمو خاموشش کردم انداختم یه گوشه ..

از جام بلند شدمو حولرو دورم گرفتم.

تمام زیرم خیس بود ..

اماده رفتن به اتاقم بودم که دیدم در داره میکنه ..

کی بود اخه الان ؟

با این وضعیت دویدم پشت در و گفتم

-کیه؟؟؟

-باران باز کن سریع ..

عرفان بود ..

-برو من حرفی با تو ندارم ..

-باران .. باران ..نگاررر ...

با شنیدن اسم نگار نگاهی به وضعیتم نکردمو درو به سرعت باز کردم .

-نگار چی؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باران ...

-نگار چی لعنتی؟؟ نگار چی عرفان؟خواهرم چی شده؟

-نگار .. نگار زده .. زده صدرارو با ماشین زیر کرده ...

دستمو گذاشتم رو قلبم ..

الان ابجیمو میگیرن ؟ .

صدرارو زیر کرده؟

حجم این مطلبا خیلی زیاد بود .

دستمو گرفتم به دیوار .

دستای عرفان دورم حلقه شدو راهنماییم کرد به داخل

-نگار .. حالش خوبه؟؟

-بازداشتگاهه ..

به سرعت برگشتم سمتشو گفتم

-کجاااس؟؟؟؟؟

پوفی کرد و گفت :

-برو لباس بپوش ..

رفتم سمت اتاقم. لباسمو عوض کردم و اومدم بیرون

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بریم نگارو ببینیم .. سریع ..

-باران نمیشه .

-با من بحث نکن ..

6روز از بازدا شت بودن نگار میگذ شت . هر روز کنارش بودم . فکر اینکه این کارو بخاطر من انجام داده .قلبمو میلرزوند ..

تلفنم زنگ خورد ..

-بله عرفان؟

-بهوش اومده. .پاشو باران. نگارو میخواد ببینه...

-بلاخره بهوش او مد؟ الهی میمرد از دســتش راحت میشــدیم.. نگارو چرا میخواد ببینه؟

-پاشو اماده شو دارم میام دنبالت .

-باشه باشه . دارم میام ..

دویدم سمت اتاق . لباسامو عوض کردم. فرقی با هیولا نداشتم. تمام روز کارم استرس بود ..

از در اومدم بیرون.

ماشینش یه گوشه پارک بود . سوار شدم

بدونه سلامو احوال پرسی حرکت کرد . حال منم که پرسسیدن نداشت .

بلاخره به بیمارستان رسیدیم.

بیرون دوتا مامور بودن .

واسه اوردن نگار بود حتما . مگه رضایت نداده بود؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دویدم داخل . اتاقو میدونستم .

درو باز کردم و داخل شدم....

نگار گوشه ای نشسته بود و کنارش سهراب بود .

روی تخت . بدن داغونه صدرا بود .

با دیدنم . لبخند چندش اورشو زد ..

عرفان شونه به شونم ایستاد . باعث شد خندشو قورت بده ..

-بشینید لطفا...

نشستیم..

همون موقع یه دکتر با پرستار داخل شدنو وضعیتشو چک کردن و باز رفتن.

کنترلی رو اطرافم نداشتم .

-خب . خوش اومدین ..

نگار غرید

-حرفتو بزن لاشخور.

دستمو روی دستش گذاشتم.. برگشتو با لبخند نگاهم کرد ..

-خب . الان من اینجام. میدونید که فلج شـدم.کمر به پایین. اسـیب جدی به ستون فقراتم زده شده. سرم اسیب دیده . چشمام ضعیف شده. بدنم پره زخمه . دستم شکسته. پاهام شکسته ..

نگار پوزخندی زد ..

صدرا با لبخند خیره شد به نگار ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باید دیه بدید ..

عرفان لبخندی زد و گفت

-اصلا مهم نیست. قیمت بده .

سهرابم سرشو تکون داد برای رضایت ..

-صبر کنید. ادامه بدم.. من دیه نمیخوام

چشمای هممون گرد شد .. دوباره نگار با پرخاشگری گفت

-د جون بکن اشغال ..

صدرا خونسرد خندید ..

اما صورتش از درد مچاله شد .

-من دیه نمیگیرم. پس اگه دیه نگیرم.و ر ضایتم ندم. طبق قانون. مجازات بدی برات میشه. چون عمدی بوده ...

تنم لرزید . اگه حبس بهش میخورد ؟

-اقای دکتر .

عرفانو خطاب کرد

-حتی اگه بخوای با پارتی بازی اون جنایتو یه حمله عصبی نشون بدی .یه مقدار کمی از جزاش کم میشه و باید نصف عمر شو تو ا سایشگاه جون بده .خب .. اما چون من ادم شریفی ام . یه چیز دیگه ازتون میخوام. و همچیو تا اخر عمرم فراموش میکنم ...

سهراب گفت

-چی میخوای؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدرا لبخندی زد ..

خیره شد بهم ..

-بارانو میخوام .. تا همیشه .....

(باران)

حمله نگار به سمت صدرا منو از هپروت در اورد .

-میکشمت عوضی ..

سهراب سریع تر از نگار بود . تند گرفتش و نشوندش ..

اعصابم بهم ریخته بود . خیلی زیاد

حتی توان نداشتم بکوبم تو دهنش.

اینبار قامت عرفان جلوم نقش بست.

خیره شدم به صورت قرمز و متورمش .

چشم های ریز شده و موهای پریشونش .

قدمی به جلو برداشت .

روی صورت صدرا خم شد و گفت:

-فقط یک بار دیگه ... یک بار دیگه این جملرو به زبونت بیار . تا دیگه تا اخر عمرت نتونی حرف بزنی ....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

هنوز مثل احمقا خیره به صحنه و ادماش بودم.

اگه من خودمو تسلیم نمیکردم .

نگار تا ابد حبس میکشید .

و اگر من خودمو تسلیم میکردم ..

تا ابد میمردم ...

دستم به قدرت توسط عرفان کشیده شد و از اتاق خارج شدیم ..

لحظه ای بعد . کلا از بیمارستان خارج شدیم.

به محوطه پشت بیمارستان بردتم .

جایی خلوت ..

شونمو به قدرت کوبوند تو دیوار و با حرص خیره شد به چشمام ..

فاصله صورتمون و کم کرد و با تموم عصبانیتش زمزمه کرد

-یه ثانیه. حتی یه ثانیه به مغزت بزنه که دهقان فداکار بازی در بیاری و خودتو تسلیم کنی به اون حرومزاده ..جفتتون و میکشم...

فشار دستشو از روم برداشت و ولم کرد و با همون قدم های پر از حرصش.

اونجارو ترک کرد ..

(نگار)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کشون کشون از در بیمارستان خارجم کرد

-میکشمش سهراب. ولم کن میخوام بکشمش .. اشغـال ..

بارهاو بارها اومدن و بهم اخطار سکوت دادند و من بدتر از قبل فریاد میکشیدم ..

-نگار بس کن دیگه. فعلا به طور موقت رضایت ازادیتو داده . باید به فکر چاره باشیم لعنتی ..

-نه من باید با دستام خفش کنم ..

دوتا مامور نزدیک میشدن ..

خیره شدم بهشون ..

اومده بودن منو برگردونن ؟؟

- سهراب مواظب باران باش . سهراب نزار هیچ کاری کنه . سهراب خواهش میکنم ..

خواهرای عزیز دستامو گرفتن و منو از بین دستای سهراب خارج کردند .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیگه صداهارو نمیشنیدم ..

-سهراب مواظبش باش..

جوشش چیزیو از گوشه چشم سهراب دیدم.

زیر نور

برق زد ..

اون ... گریه کرد ....

دستشونو روی سرم گذاشتنو به زور داخل ماشینم کردن..

سردیه دستبند و کامل حس میکردم.

چندبار کوبیدم تو شیشه و نگاهش کردم..

روشو ازم گرفت ..

نمیخواست اشکاشو ببینم ...

ماشین حرکت کرد و ...

بین پیچ جاده گم شد .....

دوباره برم گردوندند بازداشتگاه .

انگار رضایت موقتی در کار نبوده ..

گوشه ای از دیوار پاهامو توی شکمم جمع کردم

اگر باران رضایت میداد ..

قطعا میکشتمش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

من تا ابد تو زندان میپوسم و اوناهم بدون تهدید زندگی میکنند ..

اما ..

اگه ..

اگه به فکر انتقام بیوفته؟؟؟

از رو سکو بلند شدم ..

عرض اتاقو قدم میزدم

گاهی میکوبیدم تو دیوار و گاهی کف زمین میشستم و گریه میکردم ..

استرس تموم بدنمو گرفته بود و مثل سرطان پیشرفت میکرد ..

با شنیدن قدم های کسی .

سریع پریدم و سرمو چسبوندم به میله .

خواهرای پلیس عزیز بودند .

به سمتم اومد ..

درو باز کرد ..

بازومو گرفت و زمزمه کرد ...

-ازادی .....

چی گفت؟؟

چقدر زود عرفان کارامو انجام داد .

درو باز کرد . نور به شدت چشممو زد ..

زیر چشممو باز کردم و سهرابی که روی صندلی نشسته بودو دیدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

- سهراب من چجوری ازاد شدم؟؟عرفان کاری کرد دیگه ؟؟؟ولی چقدر زود ..

خنده هیستریکی کردم و بازومو از دستای زنه خارج کردم

-نگار...

خیره شدم بهش . با لبخند گفتم

-جانم

پلکاشو محکم فشرد .. دستشو توی موهاش فرو کرد و خیره شد بهم ...

-نگار ...

چشمام گشاد شد ..

با دیدن وضعیتم ادامه داد

-باران قبول ک

(رویا)

به ساعتم نگاه کردم پنج دقیقه به پنج بود.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کیفم رو روی شونه هام جابه جا کردم و دستامو به سینم زدم.

صدای بوق متمددی باعث شد از جا بپرم.

دهنمو باز کردم که هرچی فشـــه نثارش کنم اما با دیدن نیش باز نیاوش دهنم خودکار بسته شد.

به سمت ماشینش رفتم .

دستمو سمت دستگیره در بردم که ماشین حرکت کرد به جلو.

رفتم جلو تر که دوباره ماشین حرکت کرد.

دندونامو روی هم فشار دادم و لگدی زدم به ماشین.

شیشه رو داد پایین

-استاد دعوا داریا.یه دسته گل بگیر با خودت اشتی کن .

-منو مسخره کردی؟من هزارجور کار دارم بیکار که نیستم

-خیلی خب سوار شو

درو باز کردم و سوار شدم....

در کافه رو باز کرد و گفت اول من برم داخل و بعد خودش وارد شد.

باهم به سمت میزی حرکت کردیم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-استاد هرچی میخوای سفارش بده

-قرار بود همینکارو کنم دیگه

لبخندی زد

پیشخدمت به سمتمون اومد

-خوش امدید چی میل دارید؟

-یه اسپرسو لطفا

نیاوشی ابروهاشو انداخت بالا:

-دوتا لطفا

پیشخدمت سری تکون داد و ازمون فاصله گرفت

خم شدم طرف نیاوش و گفتم

-خب اقای خاکی قطعا دعوتتون به قهوه بی دلیل نبوده..چی ازم میخواید؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیشش رو باز کرد

-نـــــــــمره استاد. نـــــــمره

به صندلی تیکه دادم و خندیدم

-میشد حدس زد.پس باید به همه شاگردام بگم که از این به بعد واس نمره منو قهوه دعوت کنن ..

اخمی کرد

-نخیر،همه شاگرداتون نمیتونن .من فرق دارم

-چه فرقی؟شما شاگرد منی اوناهم همینطور

-من برادر دوستت هم هستم،اوناهم همینطور؟؟

اصن قانع شدم شدید.

دیگه هیچی نگفتم و منتظر شدم که قهوه رو بیارن.....

بعد از اوردن قهوه خیره شد بهم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-دلیل اصلی نمره نبود ..

با تعجب نگاهش کردم ..

-دلیل دیگش چی بود؟؟

-ازشون خبر داری؟

از صمیمیتش تعجب کردم .

سکوت کردم ..

-رویا خانوم از اونا خبر داری؟؟

پوزخندی زدم

-جاسوست خبری بهت نداده؟

-بهت اجازه نمیدم به عرفان توهین کنی. اینجا دانشگاه نیست .منم شاگردت نیستم.به حق احترام ۵ سالم ازت بزرگ ترم.لطفا بگو ببینم خبری ازشون داری؟ اونا میلی برای دیدن من ندارن.

سکوتم و شکستم.

-هیچ خبری ازشون نیست.. یعنی ندارم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پوفی کرد و جفت ارنجشو گذاشت روی میز و دستاشو به هم قفل کرد و لبشو چسبوند به دستاش ..

پوفی کرد...

متقابل پوفی کردم و تکیه دادم به صندلی

نیاوش ادامه داد

-اخرین خبرم ازش اینه که نگار با رسول نامزد کرده..

تکیمو از صندلی گرفتم و گفتم

-چی؟؟؟؟؟

-رویا یه سوال میتونم ازت بپرسم؟

-بپرس

-عرفان و باران ... عاشق همن؟؟؟؟؟؟

سرمو پایین انداختم.بهش بگم یعنی؟

-خودت چی فکر میکنی ؟

سرشو پایین انداخت و دستاشو دور گردنش حلقه کرد.

-قهوت رو بخور

لیوان رو برداشتم و به بخارش خیره شدم.

-باهاشون در تماسی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نه

-برای چی؟

-قبل اینکه بیام تبریز بحثمون شد

سرشو تکون داد و لیوان رو نزدیک لبش برد.

به ژستش نگاه کردم.عین این پسر خارجیای تو سریال بود.

از فکرم زدم زیر خنده که قهوه پرید تو گلوم.

سرفه میکردم و میخندیدم از جاش بلند شد و سمتم اومد و کوبید پشتم.

-مرسی ممنون

سری تکون داد و نشست سرجاش لبمو گاز گرفتم که دیگه نخندم بهش.

و مشغول خوردن قهوه شدم.

ولی چقدر بارانو دوست داشت.

اوخی چه احساساتی!

یعنی انقدر عاشق باران بوده؟

اره دیگه احمق نبود که اینطوری با اه و سوز نمیگفت!

سکوت کرده بود.

من:

-خب تعریف کن

-چیو؟

-داستانتونو..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پوزخندی زد ..

منتظر بودم به جاهاش هیجانی عرفان و باران برسیماا!.

خاک تو سرت رویا.یکم حیام خوب چیزیه.

خو مگه چیه؟!!!جاهای هیجانیش...

رویا!!!!

اه باشه بابا تو روحم با این منکرات درونم.

-خب میتونی کمکم کنی که نگار من و ببخشه؟!

یکی باید کمک کنه من با نگار اشتی کنم اونوقت این از من کمک میخواد.

-من خودم با نگار و باران حرف نمیزنم اونوقت بیام بگم تو رو ببخشه؟؟؟

پوف بلندی کشید گفت:

-تو دیگه چرا!!!؟!!

-بابا داشتم میومدم تبریز حرفمون شد .

-ای بابا...

(باران)

نمیتونستم..

تنها کلمه ای که تو مغزم میومد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

من نمیتونستم...

نمیتونستم بخاطر خودم خواهرم و بدبخت کنم.

من تصمیمو گرفته بودم..

من خودمو فدای تموم زندگیم میکنم..

آره من حاظرم کنار اون صدرای پست باشم .

ولی یه تار از موهای نگار کم نشه..

از اون روز به بعد کارم این شده بود که بشینم و فکر کنم.

به آیندم.

به عذابایی که دوباره قراره بکشم.

ولی هیچکدوم با ارزش تر از نگار نبود.

بلند شدم .

دنیای اطرافم تار بود.

این اخرینو مهم ترین تصمیم زندگیم بود .

بی وقفه چشمای عرفان جلوم بود

لبخندش .

حرفاش..

برخلاف لحظه پیش که با اطمینان بلند شدم . اینبار با زانو های سست افتادم روی زمین ..

همه قلبم قرار بود اتیش بگیره .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مرگ چیه ؟

وقتی قلبت نزنه؟

خب من مردم..

حتی اشکم در نمیومد.

فقط میسوخت .

قلبم. چشمم.جسمم.روحم.

دستمو گذاشتم روی گلوم.. بشکن لعنتی..

بشکن راحتم کن..

منکه قراره دل عرفانو بشکنم...

من که قراره تنم چوب حراج بخوره ..

قراره کل زندگیم ترک برداشته بشه

توام بشکن..

دستمو به لبه کاناپه گرفتم.

مکث کردم و بلند شدم.

به سمت بالکن رفتم . درشو باز کردم و داخل شدم.

ماه نیمه بود ..

توجهی به هوا و باد خنکش نکردم و نشستم..

درونـ سینهـ ام صـد آرزو مُرد ....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بغضم داشت خفم میکرد. اجزای صورتم درهم مچاله شد از درد

گـل صـد آرزو . نشـکفتهـ پژمرد .

چشمایے رنگے و پر از آرامش روانشناس روانیم .

دیوونم کرده بود .

زمزمه کردم

-عرفان .....

دلـــــم بے روے او دریاے درد استـــــ

همه چی جلو چشمام سوخت.

باید تصمیم میگرفتم.

به همین راحتی؟ درونم فریاد میزد خودتو فدا نکن ..

خودتو فدا نکن ...

اما حس قوی ترم گفت

نگار برای تو فدا شد .

همیـن دریـــــا مرا در خـــــود فرو بـرد !

(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

داشتم خفه میشدم. زدم تو گوش خودم ولی بعید از یه قطره اشک ..

پاشدم.

در بالکن و باز کردم و داخل خونه شدم ..

گوشیم زنگ خورد

توجهی نکردم.

قطع شد و مجدد زنگ خورد.

رفتم سمتش .

با دیدن اسم عرفان . کل وجودم فرو ریخت.

نباید جواب میدادم اما بدنم نمیذا شت. د ستام نمیذا شت . فکرم نمیذا شت از اون مهمتر .

قلبم نمیذاشت .....

برای بار سوم زنگ زد .

جوابش و دادم ...

همه چی غرق سکوت بود . تا اینکه صدای کشدار و بغض الودی گفت

-بزار زنده بمونم باران .....

همین جمله کافی بود تا بشکنم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بغضم. قلبم . تک تک سلولم ..

هق هقم شدت گرفت

-باران .....

با صدای خفه و داغونم نالیدم

-صدام نکن...

دوباره گفت

-باران ..

-میگم صدام نکن ..

-بارانم.. زندگیم..

هق هقم تبدیل به زجه شد و اوج گرفت

-عرفان پشیمونم نکن. من قدرتشو ندارم. خودت قطع کن .. برو عرفان ..

نفس زدناش از پشت گوشی معلوم بود

- منو خورد نکن. نزار .. نزار بکشمش.. اینکارو میکنم.. منتظر باش .

-عرفان ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باران قبول نکن. من نگارو ازاد میکنم. باران لطفا ...

زیر چشمامو پاک کردم ..

چشمام از زور گریه نمیدید . با صدایی که انگار از چاه بیرون میاد گفتم:

-نمیشه ...

صداش اوج گرفت

-میشه.. میشه .. تنهام نزار لعنتی.. نزار بمیرم..باران اینکارو نکن ...

دوباره تکرار کردم

-نمیشه ..

-باران شبی که د ستش به تو بخوره. تنتو لمس کنه. جناز شو میفر ستم تو گور قبر بغلیشم برای خودمه .

-عرفان ..

با صدای دو رگه و نابود شده ای گفت

-خفه شو ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سکوت کردم. گوشام صدای نفساشو میبلعید ..

-بارانم ..

وجودم لرزید. از لای چشمام دوباره اشک لعنتیم سر خورد ..

-جانم...

صدای مردونش تحلیل رفت و لحظه بعد

ترکیده شدن بغضش شدت گریمو بیشتر کرد ..

صدای گریه اش بلند تر از اونی بود که نشد نشنید ..

-باران کنارم بمون...

گوشیو قطع کردم .

صداش . صدای هق هقش تو گوشم بود .

دویدم سمت اتاق ..

اهمیتی ندادم به ساعت و یه د ست لباس پو شیدم و بدون حتی نیم نگاهی به آینه به سمت در رفتم.

بعد نیم ساعت به بیمارستان رسیدم..

چجوریش مهم نیست . اینکه چندبار نزدیک بود برم زیر ماشین

با قدم های آهسته ولی محکم به سمت در بیمارستان رفتم.

به سمت پذیرش قدم برداشتم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-ببخشید.

پرستار لبخند خسته ای زد:

-بفرمایید.

-صدرا..صدرا کتایون شماره اتاقش چنده؟!

حتی گفتن اسمشم لرزه به تنم میانداخت.

-طبقه دوم سمت راست اتاق 385

-ممنون.

با قدمای آروم به سمت پله ها رفتم.

به زور یکی یکی پله ها رو بالا میرفتم.

با نزدیک شدن به طبقه دوم ضربان قلب منم میرفت بالا.

عرفان ببخشید

زمزمه میکردم .

عرفان ببخشید

عرفان ببخشید ..

صدای گریه ام بلند شد

گوشیو برداشتم.

زنگ زدم..

زنگ زدم بهش .. قبل بوق خوردن برداشت .

اخرین حرفم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قبل اینکه تا ابد بمیرم ..

-دوستت دارم .....

باطریو خارج کردم و لاشه گوشیو گذاشتم تو جیبم ..
به پشت در اتاقش رسیدم که دیدم پرستار خارج شد ..

-میتونم ببینم ایشونو ؟؟
-نخیر عزیزم. بزار برای فردا وقت ملاقات .
-خیلی مهمه. به ایشون بگید بارانم.

زن پافشاری به رفتنم کرد اما بلآخره بعد دیدن حال من رفت و داخل اتاق ..
بلاخره بیرون اومد و گفت
-عزیزم گفت بیای داخل ...

(نگار)

درست نشنیده بودم اره ؟؟؟
قیافه سهراب خسته تر و له تر از اینا بود که شوخی کنه .....

-سهراب باران چیکار کرد؟؟؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبشو به دندون گرفت و سرشو پایین انداخت ..

فشـــاری عصـــبی که بهم وارد شـــد باعث شـــد با کل وجودم. با تموم دردام و خستگی هام جیغ بکشم

اولین جیغم اونقدر بلند بود که کل آگاهی دویدن سمتم

جیغ های پشت سر همم تن همرو میلرزوند

چشمام خیس شد .

ابجیم داره میفروشه خودشو بخاطر من

بخاطره منه اشغال .

منه بی فکر ..

سریع دستامو گرفتن .

-ولم کنید اشغالا . سهراب .. سهراب اونو بهت سپرده بودم. سهراب بدبختم کردی لعنتی .. ازت متنفرم..

کشوندنم سمت یه صندلی . سهراب سرشو چسبونده بود به دیوار

تو چشمام نگاه نمیکرد

-سهراب برش گردون. سهراب نزار . نزار لعنتیـــــی ..

با کوبیدن سیلی تو گوشم انگار تازه فهمیدم کجام و چی شده ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

جیغام خفه شد ..

هنوز صداهای اطرافمو دقیق نمیفهمیدم.

دوباره زمزمه کردم

-سهراب التماست میکنم. سهراب بدبختم نکن. سهراب برو دنبالش ..

صدام خفه شد و خفه شده نالیدم

-سهراب ... سهراب ...

باران مراقبت نبودم. باران من نتونستم مراقبت باشم. من بخاطر بی فکری بدبختت کردم ..

بغضم ترکید ..

زمزمه کردم

-باران ببخش منو .. باران غلط کردم..

از ته دل داد زدم

-خدایا غلط کردم..

با دستای دستبند خورده چشمامو پوشوندم و با کل وجودم هق هق میکردم...

خدایا نزار .. خدایا تورو به خداییت قسم نزار ..

خدایا توروخدا نزار بره ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نالیدم

-خدایا .....

همه سعی تو اروم کردنم داشتن ولی حتی صداهاشونم نمیشنیدم..

-باران تنهام نزار ..باران کنارم بمون...

سهراب نزدیکم شد ..

تار میدیدمش..

جلو پام خم شد و دستمو لمس کرد

-نگار اروم باش ..

من حرفای خودمو زمزمه میکردم

-خدایا غلط کردم. خدایا بیجا کردم. بارانمو برگردون. نزار بره ..

-نگار اروم باش گلکم..

به سرعت خیره شدم تو چشماشو تف کردم تو صورتش..

-ازت متنفرم... بی شرف بی غیرت.. امید من تو بودی اون بیرون..

چشماشو بست ...

از جلو پام بلند شد و از در خارج شد ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(رویـــا)

دستی به گردنش کشید و پوف بلندی گفت

-من دیگه برم

- هوا تاریکه میرسونمت

-نه ممنون میرم خودم

خدافظی کردم و سریع ازش فاصله گرفتم.....

پارو پا انداختم و به رفتن دانشجوها خیره شدم،یکم کارم طول کشیده بود

با دیدن هیکل ورزیده نیاوش از زیر عینکم خیره شدم بهش و گفتم

-بله؟

-امروز اصلا حواست نبود ،خواستم ببینیم اتفاقی افتاده؟

-باید صحبت کنیم

-درمورد چی؟

-اینکه چرا ولشون کردی

-کارت کی تموم میشه؟

کیفمو برداشتم و از جام بلند شدم.

-کارم تمومه

-من هنوز یه کلاس دارم

-خوب نروافعلا حس کنجکاوی من مهم تره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ابروهاش بالا پرید و باشه ای گفت و از کلاس خارج شد ومنم رفتم دنبالش

باهم سوار ماشینش شدیم

تازگیا خیلیا چپ چپ نگاهمون میکنن

برگشت و بهم نگاه کرد:

-خوب کجا بریم؟

-همون پارکه که ساکو بهت دادم پارک شبنم

باشه ای گفت و ماشین رو روشن کرد..

بغل پارک‌وایستاد و دستی رو کشید. از ماشین پیاده شدم

دنبالم اومد

رفتم سمت نیمکتی و نشستم و نیاوشم با فاصله ازم نشست

بهش نگاه کردم که نفسی کشید و شروع کرد

-مامان و بابام نمیدونستن که به باران..تـــ.تجاوز شده فکر میکردن دو ست

نگاره و یه مدت پیشمونه باهاش خیلی خوب بودن

اما کل محله پر شده بود از این خبر.

فهمیدن ..

رفتارشـون عوض شـد،خیلی عوض شـد.تا اونجایی که میخواسـتن بندازنش

بیرون

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پوسخندی زد و ادامه داد:

-میگفتن اون دیگه چیزی برای از دست دادن نداره رسوا شده مارم رسوا میکنه

خنده ای کرد:

-گفت از راه بدرت میکنه.

نمیدونستن پسرشون دلشو باخته به همین دختر

یه مدت خونه نرفتم تا اروم شـــم با خودم گفتم بهتره یه اپارتمان کوچیک بخرم براش..مگه چقدره پولش!کنار هم زندگی میکنیم..

چندتا املاکی رفتم پرس و جو کردم تا اینکه تو یکی از املاکیا صدرارو دیدم ناپدید شـــده بود . اما چه جالب اونم دنبال خونه بود تا ناپدید بشـــه و خدا اونو جلو پام انداخت .

دستاشو مشت کرد و ادامه داد:

-همونجا گرفتم انقد زدمش که دیگه جون نداشت.

چند نفری که اونجا بودن زنگ زدن پلیس و من برای یه مدت بازداشت بودم، داییم اومد و با سند گذاشتن ازادم کرد و دوباره شروع کرد که دیدی بخاطر این دختر به چه بدبختی افتادی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خلا صه انقد گفت که با خودم گفتم بهتره خونه نرم و مواظب صدرا با شم که برای تلافی کارم بلایی سر باران یا نگار نیاره.

البته قبلش با نگار مشورت کرده بودم.

زیاد راضی نبود برم.

کلی باهاش بحث کردم تا بالاخره راضی شد.اونم با این شرط که زود برگردم.

همچیز رو با دو ستم عرفان درمیون گذا شتم اونم کمو بیش کمکم کرد و گفت پیشش بمونم

من چندســـال از دور مراقبشـــون بودم، یه روز دیدم که باران باز اشـــفته اس میخواستم عرفانو بفرستم سمتشون که خود نگار زنگ زد و کمک خواست،کم کم رفت و آمدش با نگار و باران بیشتر شد و رفتارای عرفان عوض شد

به اینجا که رسید سکوت کرد. با درد خیره شد بهم ..

بعد دوباره سرشو پایین انداخت و گفت:

-فهمیدم عرفان عاشق شده..

عاشق عشق من.

با درد ادامه داد

-خیلی عصـــبی شـــدم چون من هنوز بارانو دوســـت داشـــتم. اونو برای خودم میدیدم .. اما وقتی فهمیدم .....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_چی فهمیدی؟؟

-حسش یک طرفه نیست.فهمیدم که برای باران مُردم
با خودم گفتم:پسر تو دیگه فراموش شدی بهتره بری..
خونمو جدا کردم ولی بازم مراقب باران و نگار بودم... تا اینکه دیگه طاقت عشقبازیاشونو نداشتم و اومدم اینجا .. یعنی دانشگاهم افتاد اینجا. منم عشق و امیدی برای انتقالی نداشتم...

ته دلم کباب شد براش . چقدر داغون بود

-برای چی رفتی؟چرا بهشون نگفتی؟اونم این همه سال؟حداقل میگفتی من دارم میرم چرا بی خبر؟

-تو درک نمیکنی.. برای اونا مناسب تر بود

-تو اصلا با خودت فکر نکردی که با رفتنت بیشتر داغونش میکنی .؟بیشتر از قبل؟

-چرا،ولی باید میرفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-تو که رفتی چرا برگشتی؟اونم وقتی که کم کم دا شتی از یاد شون میرفتی،من وقتی اشـنا شـدم باهاشـون هرکدومشـون به یه وضـعی داغون بودن..اما وقتی برگشتی بیشتر داغون شدن

چیزی نگفت و سرشو پایین انداخت

-یادمه اولین بار با داریوش دیدمت

-اره باهم توی یه کوچه زندگی میکردیم و کم کم ا شنا شدیم و صمیمی. از تو خیلی تعریف میکرد وقتی دیدمت یه حسی گفت که قبلا یه جا دیدمت .

دنبالت بودم که فهمیدم دوست نگاری و بارانی

سری تکون دادم و یکم فکر کردم:هوم!پس جاسوست عرفان بوده؟

اخمی کرد:

_اون جاسوس من نبود

از جام بلند شدم:

-حالا هرچی ،من دیگه میرم

از جاش بلند شد:

-بریم

-نه دیگه نخود نخود هرکه رود خانه ی خود

-بعله فعلا

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستی تکون دادم و به سمت خونه قدم برداشتم..

روی تخت دراز کشیدم و به سقف خیره شدم و به نیاوشو حرفاش فکر میکردم!

پسر عجیبی بود ...

،سرمو تکون دادم من دارم به چی فکر میکنم!

صدای گوشیم منو به خودم اورد

-بفرمایید؟

-سلام رویا

-کاری داشتی نیاوش؟

-زنگ زدم بگم که حرفامون بین خودمون باشه..نمیخوام فعلا نگار اینا بدونن

-باشه

-خب کاری نداری؟

-نه

-باشه خدافظ

-خدافظ

گوشیمو روی میز گذاشتم و سعی کردم بخوابم تا وقتی که آزیتا خونه نیست.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با صـــدای جیغ آزیتا مثل وحشـــیا از خواب پریدم و بدو بدو از تخت پریدم و درو باز کردم

-چیه ؟چیشده؟

آزیتا با دیدن من زد زیر گریه رفتم سمتش که جیغی کشید و منم از ترس پرید عقب

-چته دیوونه ی امازونیییی؟

-رویا،شوهرم!

-چیشده مُرده؟

-کاش مرده بود

و بلند تر زد زیر گریه با بی حوصلگی گفتم:

-ای بابا گریتو بذار کنار بگو چیشده؟

فین فینی کرد و گفت:

-ازش طلاق گرفتم ولی هنوز د ست از سرم برنمیداره. فهمیده با یکی دو ست شـــدم جلو پســـره ابرومو برده هیچ اومده محل کارمم ابرومو برده..اخراجمم کردن..بدبخت شدم

و دستاشو روی صورتش گذاشت و زار زار گریه میکرد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

روی زمین کنارش نشستم

-میخوای چیکارش کنی حالا؟

دماغشو بالاکشید:

-ازش شکایت میکنم

-اخه پای خودت گیر میشه. نمیشه؟

-به درک . مرتیکه اشغال .. حالا بی افم و چیکار کنم

کوبیدم تو سرش و گفتم :

-خفه شو مثل این دختر دبیرستانیا حرف میزنه ..

-رویا اخه دوستش دارم..

با د ستمالی که د ستش دادم چ شماش با ریمل پخش شده زیر شو پاک کرد و گفت

-اون یه اشغال خالصه. پدرشو در میارم..

بعد با صدای بلند تری با حالت زاری گفت

-وای سعـــــــــیدم .. الهی رویا تیکه تیکه بشه برات .

بلند شدم و همزمان لگدی به پاش زدم

-عمت فداش بشه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اخی گفت و اومد حرفی بزنه که گوشیش زنگ خورد

شیرجه زد رو گوشی .

-اروم بابا ... گوشیه فقط .استخون نیست..

دیدم انگشت اشارشو جلو بینیش گذاشت و هیسی گفت ..

بعد دکمه اتصالو زد

-جانم ؟؟؟؟

-.....

حالت صداش عوض شد و گریه هاش شروع شد

-سعید به قران تقصیر من نبود. تو که همچیو میدونی. من ازش طلاق گرفتم..

-.....

-اره اره میدونم...

-.....

-باشه . یعنی فردا میتونیم ببینیم همو ؟ راجبش حرف بزنیم؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-.....

-باشه پس تو با دوستت بیا منم رویارو میارم..

-.....

لبخندی زد و گفت

-منم دوستت دارم ...

قطع کرد و بشکن زنون سمتم اومد

-نون و پنیر اوردیم . سعیدمونو بردیم.. پا شو وا سه فردا حا ضر شو که میریم دور دور ...

همونجوری بشکن زنون ازم دور شد . داد زدم

-ازیتا من بیرون نمیاما ..

صداش از ته اتاق بلند شد

-خفه شو . به زور میبرمت...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-جرات نداری..

سرشو از در اتاق کرد بیرون و گفت

-میای میریم. اخه خریدم میخوایم بکنیم. لباسات دیگه داره دهاتی میشه ...

اخمی کردم و خیره شدم به لباسام ..

-چشونه؟؟؟

اومد بیرونو روبروم وایساد و گفت

-خز . پاره. پوره. رنگ و رو رفته. کثیف. چرک.

کش اومدم و کوسن روی مبلو پرت کردم سمتش و گفتم

-با لباسم درست حرف بزن ..

جا خالی داد و با خنده رفت سمت اتاقش.

-پس . فردا حاضر باش جنگلی..

دندون قروچه ای کردم و سمت اتاقم رفتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(رویـــا)

با زور آزیتا لباسامو پوشیدم و آرایش کردم که بریم بیرون

-ببین آزی من حوصله شوخی ندارما

-عه رویا سعید پسر خیلی خوبیه.

-ببینیم و تعریف کنیم

-اه رویا یه امروزو ضدحال نزن دیگه.

چیزی نگفتم و سوار ماشین آزیتا شدیم و آزیتا به سمت پارک روند.

-پیاده شو.

با بیحوصلگی پیاده شدم و آزیتاهم بعد قفل کردن ماشین اومد سمتم و بازومو گرفت

-تروخدا خر بازی درنیاریا انقد ازت تعریف کردم که نگو.

یکم نگاهش کردم بعد زدم زیر خنده:تعریف؟تو؟ازمن؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ویشگونم گرفت. آخی گفتم و اونم با ذوق جایی رو نشون داد:اوناهاش

و سرعتش رو بیشتر کرد و منم با خودش کشید.

پسری که به ستمش میرفتیم به احتمال زیاد سعید بود و با لبخند به آزیتا نگاه میکرد آزیتا باهاش دست داد و فقط به من سلام کرد.

یکم بهش خیره شدم قیافه نرمالی داشت نه اونقدرا زیبا بود نه زشت درکل بدم نیومد ازش
آزیتا بازوشو چسبید و گفت:پس دوستت کو سعید؟

-ایناهاش

برگشتم ببینم دوستش کیه .
که چشمام گرد شد...

نیاوش؟

دهن باز کرد م وگفتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-تو اینجا چیکار میکنی؟

سوالی نگام کرد و گفت:

-دقیقا میخواستم همین سوالو بپرسم. پس تو همون فامیلی هستی که آزیتا ازت زیاد تعریف میکرد

-مثل اینکه اره.ولی آزی از شما اصلا نگفته برام

-شما میشناسید همو؟دوستید؟

چپ چپ نگاش کردم و برای عوض کردن بحث گفتم:من تشنمه

نیاوش خودشو انداخت وسط و گفت:

-الان میرم یچی میخرم.چی‌میخوری؟

-اب

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

آزیتا مثل این دختر هجده ساله ها با ناز به سعید گفت: سعید توام میری واسم بستنی بخری؟

ایششششش. همچین نگاه آزیتا کردم که سرشو پایین انداخت

سعید-باشه عزیزم همون همیشگی؟

آزیتا-اره

باشه ای گفت و رفت و نیاوشم پشت سرش.

آزیتا چرخید سمتم و با شک گفت:چی بین تو و نیاوشه؟

نشستم رو چمنا و گفتم:هیچی

آزیتا-راستشو بگو رویا،از کجا میشناسیش!

-برادر دوستمه و شاگرد خودم

نشست بغل دستم و نگاه چپکی بهم انداخت و و روشو گرفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-از سعید خوشت اومد؟

-اوهوم پسر خوبیه.

با ذوق نگام کرد و گفت:وای نمیدونی رویا انقد ماهه که نگو. از شوهرم بیشتر دوسش دارم.

-اخر رابطتون چیه؟

-یعنی چی؟

-یعنی اینکه یه مدت دوستید و بعدش کات.یا اینکه ازدواج؟

آهی کشید وگفت:نمیدونم رویا ازش نپرسیدم.یعنی الان وضعیتشون یکم بده .مالی نه ها ابجیش تازه یک ماهه که مرده

-آخی بیچاره.

همون لحظه نیاوش و سعیدم اومدن.

نیاوش بطری ابو پرت کرد سمتم که خورد تو سرم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-آخ آخ سرمم

خندید و عذر خواهی کرد.....

ρ𝔸ℜÏα:
(نگار)

سِرم و از دستم بیرون کشیدم.
پاهام نای حرکت نداشت..
پشت پنجره بیمارستان رفتم. بازم اتاق خصوصی.
ارنجمو چسبوندم به شیشه و به عنوان تکیه گاه سرم قرارش دادم.
خبری از اشک نبود .
چشمامو برای دقیقه ای بستم و باز کردم..
در باز شد و پرستار داخل شد
چند لحظه مکث کرد و بعد گفت
-چرا سرمتو باز کردی عزیزم، ؟ اومدم درش بیارم و بگم که مرخصی.. همراه نداری؟

-نه ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بی توجه به حرفاش مانتومو کشیدم پایین و قدم برداشتم به بیرون..
پول نداشتم.. همه چیزم تو ماشین بود که اونم توقیف و تو پارکینگ بود..
رفتم سمت پذیرش برای صورت حساب. ببینم چیکار میتونم کنم..
-ببخشید .. اومدم برای پرداخت صورت حساب..

-اتاقه ؟

-اتاقه ۱۳ بودم..

-خانومه؟

-خاکی ...

-پرداخت شده عزیزم...

ابروهام بی هوا بالا پرید.

-یعنی چی؟؟ نمیدونید کی پرداخت کرده؟

-عزیزم گفتن حرفی نزنیم راجبش. فقط ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مشغول شد و یه پلاستیک بزرگ روی میز گذاشت..

-اونی که صورت حسابو پرداخت کرد گفت اینو به شما بدم ..

ممنونی گفتم و پلاستیکو برداشتم و از بیمارستان خارج شدم و یه گوشه روی پله نشستم..

سرشو باز کردم و خیره شدم به محتویات داخلش..

کیفم...

کیفمو در اوردم ..

باز کردمش..

سوییچ ما شینم..گوشیم.کیف پولم عابر بانکم شنا سنامه و کارت ملی و بقیه وسایلام و یه مقدار تراول .

درشون اوردم. دقیق یه تومن بود .

باید کار سهراب باشه.

پولا و برگردوندم سرجاش تا بهش برگردونم.

دنبال ماشینم گشتم و اونو بیرون محوطه پیدا کردم.

نمیدونم سهراب ماشینشو از توقیف در اورده یا نه ..

واقعا نمیخواستم ببینمش...

سمت ماشین رفتم و سوار شدم و روندم سمت اپارتمانش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چمدونم اونجا بود.پولاشم باید بهش برگردونم...

بعده بی وقفه نیم ساعت رانندگی . رسیدم...

گواهینامم باطل شده بود و اگه میگرفتنم دوباره تنگ بازداشتگاه بودم.

واقعا برام مهم نبود !!!

دم ساختمون ایستادم و پیاده شدم.

دسته کلید توی دستم میچرخید.

در پایینو باز کردم و سوار اسانسور شدم.

بعده صدای نکره زنه و موسیقی ارامش بخش روانی کننده روبروی در خونش بودم.

کلید چرخوندم و داخل شدم..

با دیدن فضای خونه جفت ابروهام بالا پرید

(رویا گذشته)

از جام بلند شدم و گفتم:آزی پاشو من فردا صبح زود کلاس دارم

سعید-میموندید حالا

نیاوش-میگم اگه شما میخواید بمونید من میرسونم رویا رو

آزیتا-ممنون میشم نیاوش جان

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دنبال نیاوش راه افتادم و باهم سوار زانتیاش شدیم.

نیاوش-چه خبر؟

-خبر خاصی نیست

-چیزی شده؟

-یکم خستم

چیزی نگفت و یکم سرعتشو بیشتر کرد.

دستمو رو سرم گذاشتم و چشمامو بستم و کم کم با تکون های ماشین خوابم برد.....

با خارش دماغم چشمامو نیمه باز کردم دستی به دماغم کشیدم. چشمامو بستم و چند لحظه بد نوک دماغم شروع به خاریدن کرد نقی زدم سرمو پایین انداختم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بعد از چند دقیقه لای چ شمامو اروم باز کردم که دیدم نیاوش نزدیک صورتم وایساده و دستمال کاغذی لوله شده رو نزدیک دماغم گرفته.
با دیدن چشمای باز من نیششو باز کرد و گفت:

-صدات زدم بیدار نشدی مجبور شدم به اینکار متوسل شم

چپ چپ نگاش کردم و شـــروع کردم غر غر کردن. به اطرافم نگاه کردم .بغل پارک شبنم بودیم

-چرا اومدی اینجا؟ ادرسمونو بلد نیستی!

-نه خوب..از اونجایی که همش اینجا میایم گفتم شاید خونتون نزدیکه

-اها باشه مرسی

د ست گیره روگرفتم و باز کردم و با یه خدافظی کوتاه رامو کشیدم سمت خونه فردا روز خیلی سختی برای منه امیدوارم که بخیر بگذره.....

به ساعتم نگاه کردم
یک ربع به نه بود حتما اقاجونم خونست.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگاهمو از ساعتم گرفتم و به در زنگ زده ی کرم رنگمون خیره شدم.
هیچ وقت دل اقاجونم نیومد که درو رنگ کنه چه برســه به اینکه در یا خونه رو عوض کنه.

دستگیره درو گرفتم و کمی بالا کشیدم و بعد هولش دادم. در با صدای ناله ی پیچ و مهره های زنگ زدش باز شد.

اولین قدمو که گذاشــتم یاد بچه بازی هام افتادم. وقتی میدویدم دور حوض و جیغ جیغ میکردم.

دومین قدمو گذاشــتم یاد اب بازیام با مادرم و اقاجونم افتادم و با صــدای بلند خندیدنمون.

بغض کردم.

ســومین قدمو گذاشــتم یادم افتاد وقتی توی حیاط افتادم چطور مادرم منو توی اغو شش گرفته بود و اقاجونم زخممو میب*و* سید و روش مَرحَم میذا شت و مادرم با ب*و*ســه هاش اشــکامو پاک میکرد و اقا جونم ابنبات چوبی بهم میاد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قدم چهارمو برداشتم یادم افتاد که چادر بلند مادرمو پوشیده بودم و پشت سر پدرم نماز میخوندم و مادرم قربون صدقم میرفت.

چطور دلم اومد ولشون کنم.بخاطر دلشکستگی خودم،زخم زدم، به ب*و*سه های مادرم زخم زدم به آواز اقاجونم زخم زدم.

به روح‌و قلبشون زخم زدم.

من با دلشکستگیم اونارم شکستم و بعد با نهایت بی رحمی ترکشون کردم.....

لب حوض ایستادم و خم شدم و انگشتامو توی اب فروکردم خنکی اب قلبمو لرزوند نفس عمیقی کشیدم وصاف ایستادم اروم اروم به سمت در ورودی رفتم.

کفشمو دراوردم و اروم درو باز کردم بو کشیدم.

عطر کوکو سبزی مامانم خونه رو پر کرده بود.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قطره اشکی از رو گونم روانه شد. دلم برای ب*و*سه های مادرم و آغوش گرم اقاجونم تنگ شده ولی من نمیتونستم ببینمشون برگشتم که برم ولی صدایی مانعم شد.

-حاج اقا شام حاضره.

دستمو رو دهنم گذاشتم. این صدای مادر من بود؟اشکام پشت سرهم از چشمام میریختن.

با دیدن آقاجونم که دستش رو قلبشه و شوک زده نگام میکنه به خودم اومدم قدمی به سمتش برداشتم که با لرز گفت:جلو نیا

با بغض نگاش کردم و زمزمه کردم:آقاجون

صداشو برد بالا-صداتو ببر

صدای یا حسین مامانم به گوشم رسید و بعد قامت ریزشو دیدم که از اشپزخونه خارج شد. با دیدن من اسممو صدا زد و شروع کرد هق هق کردن.

خواست به سمتم بیاد که آقاجونم جلوشو گرفت و خودش به سمتم اومد اشک توی چشماشو دیدم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خواســتم بغلش کنم که دســت آقاجونم بالا رفت و روی صــورتم فرود اومد،صدای جیغ خفه ی مادرم دردناک تر از صدای سیلی بود لبمو گاز گرفتم و سرمو برگردوندم و به آقاجونم نگاه کردم.

-آقاجون

با یه حرکت ناگهانی منو کشید تو آغوشش و با بغض گفت:جون آقاجون

با صدای بلند زدم زیر گریه و هق هق میکردم و همش معذرت خواهی میکردم که ترکشون کردم

-من بخشیدمت دخترم بخشیدمت

از آغوش اقاجون بیرون اومدم و محکم مادرمو بغل کردم:الهی دورت بگردم مامان ببخشید که اون روزایی که باید میبودم نبودم

ما مانم با هق هق گفت:چرا رفتی دختر چرا رفتی؟من فکر کردم دو تاتونو از دست دادم آرزو روحمو گرفت تو جونمو.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صورتشو ب*و*سیدم و عذر خواهی کردم و دست آقاجونمو محکم فشردم که دستمو بالا برد و ب*و*سید.

بعد از دقایقی از آغوششون جدا شدم و بهشون خیره شدم.حالا میفهمم چقد شکسته و پیر شدن.

اشکامو پاک کردم

-مامان دلم بدجوری برای غذات تنگ شـده و خیلی ام گرسـنمه نمیخوای به دخترت غذا بدی؟

دســت رو زانوش گذاشــت و یاعلی گویان بلند شــد:چرا دخترم بیاید بریم آشپزخونه همچی امادست.

باهم به سمت آ شپزخونه میرفتیم که صدای در بلند شد و با دیدن ک سی که شوک زده به منم نگاه میکنه منم با شوک بهش خیره شدم.

این امکان نداره...

رفتم نزدیکش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باورم نمیشد ..

حتما دارم خواب میبینم روبه روش ایستادم.

لبمو با زبون تر کردم و دستمو جلو بردم و پیراهنشو لمس کردم واقعی بود.

این خواب نیست ..

چطور ممکنه؟!؟

-مامان این خوابه؟؟

برگشتم و به آقاجون خیره شدم:اره آقاجون؟

با گرفته شدن مچم به سمتش چرخیدم و نگاهش کردم و هولش دادم

-نـ.. نـــه این امکان نداره من خودم دیدم خودم اونجا بودم

مامانم به سمتم اومد و بغلم کرد:رویا جان آروم باش مامان

به چشـمای مامانم خیره شـدم:مامان من خودم اونجا بودم،باچشـمای خودم دیدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-رویا

با چشمای گرد نگاهش کردم ..
صدام زد؟!؟دلم برای صداش تنگ شده بود ..؟!؟

-تـ.. تـو چطور زنده ای؟

نذاشتم جواب بده و خودم ادامه دادم

-پـ.. پـس اگه تو زنده ای یعنی اونم زندست ..

با صدای بلند گفتم:میخوام برم پیشش هـمـیـن الـان ....

دوتا دستشو گذاشت رو بازو هام که جیغ کشیدم و بازوهامو از دستاش کشیدم بیرون.

با داد گفتم:چته چرا لال شـدی چرا عین ماسـت داری منو نگاه میکنی میگم منو ببر پیش خواهرم.

علی:رویا جان!ببین..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدامو بردم بالاتر و گفتم:هیچی نمیخوام بشنوم فقط منو ببر پیش خواهـــرم.

دستاشو به حالت تسلیم برد بالا و گفت:
-باشه باشه. فقط تو اروم باش.

اومدم دوباره با تشر جوابشو بدم که دستای آقا جون بین بازوهام حلقه شد.

آقا جون:دخترم بیا بشین یکم اروم شو بعد.

مجبوری رفتم و روی زمین نشستم و تکیه دادم به پشتی.
بعد چند دقیقه مامان سریع با یه لیوان جوشونده اومد سمتم.

مامان:بیا مادر یه ذره بخور حالت جا بیاد.

-مـن هیـچی نمیخواااام فقط بگیـــد خواهـرم کجاســـــت.

علی:باشه بیا یه ذره از اینو بخور برات توضیح میدم.

به زور مامان یه ذره از جوشـــونده که مزه زهر مار میداد و خوردم و منتظر خیره شدم تو چشماش.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیدم هیچی نمیگه و اونم زل زده به من.

فکر کرده امده سیرک.

با زبونم لبمو تر کردم و با صـــدایی که از ته چاه در میومد گفتم:مگه تو تو تصادف نمرده..

دیگه نتونستم ادامه بدم.

میترسیدم.

میترسیدم از دستش داده باشم.

میترسیدم چیزی که تو ذهنمه حقیقت داشته باشه.

علی:وقتی توی جاده بودیم ماشین پرت شد تو دره.

یه نفس عمیق کشید و ادامه داد: ماشین هر لحظه امکان داشت بترکه. سریع خودم و ارزو رو برداشتم و به یه گوشه دور ترین نقطه از ماشین گذاشتمش رو زمین.بی هوش شده بود .از سرش خون میومد.

یه قطره اشک از چشماش چکید و ادامه داد:بخاطر فشاری ک بهم وارد شده بود منم بی هوش شدم.

بعد چند روزی چشمام و که باز کردم دیدم تو بیمارستانم.

دست و زانوم شکسته بود.

پرس و جو که کردم فهمیدم بعد چند روز پیدامون کردن.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ارزو...

چند قطره اشک ریخت.

-ارزو تو کما بود. دکترا گفتن بهبودیش زیر 50درصد...

دیگه صداشو نمیشنیدم...

هیچی نمیشنیدم...

چشمام کم کم تار شد...

نه.این امکان نداره...

داد زدم:ا م کان نداره .دروغ میگی م یدو نم.اون ز ندســـت.ارزوی من زندست.هجوم بردم سمتش که دستای مامان مانعم شد ..

یه هفته ای از اون ماجرا گذشته بود.

من داغوم تر از دیروز میشدم.

نمیتونستم تصورش و بکنم..

توی این یک هفته خورد و خوراکم کم شده بود.

زنگ زده بودم دانشگاه و مرخصی گرفته بودم.

تو اتاق خودم و حبس کرده بودم و فقط به در و دیوار زل میزدم و ازیتام مدام غر میزد.

تقه ای به در خورد.

حتما ازیتاس..

محل ندادم..

دوباره و دوباره :چیه چی میخوای از جونم؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

در به ارومی باز شد.

برگشتم که ازیتا رو به رگبار بگیرم ولی با شخصی که رو به روم دیدم سکوت کردم.

-چرا اومدی اینجا؟

-ناراحتی برم؟

-میتونی بری زورت نکردم که.

از قیافش مشخص بود یکه خورده.

یه لحظه بادیدن قیافش خندم گرفت ولی سعی کردم قورتش بدم.

اومد و کنارم رو تخت نشست:

-چند وقته دانشگاه نمیای.خب راستشو بخوای نگران شدم یکم.به سعید گفتم از ازیتا امار بگیره

-هیسس باشه باشه فهمیدم.

-فکر میکردم فقط تو دانشگاس که عین ابن ملجم مرادیی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حرصی گفتم:نیاوششششش.

-کوفت ..

بعد چند دقیقه ساکت شد و خیلی جدی
پرسید:اتفاقی افتاده؟

سکوت کردم.

نیاوش- گفتن بعضـی چیزا برای ادم ها سـخته.درکت میکنم.ولی دلم میخواد همونطور که من رازمو بهت گفتم توام بگیو سبک شی.

-هرچقدم حرف بزنم ولی چیزی که شنیدم برام انقد سنگینه که سبک نمیشم

اومد رو تخت نشست و بهم خیره شد .....

-ولی با گفتنش میتونی یکم سبک شی حتی یک ذره.

پاهامو تو شـکمم جمع کردم و دسـتامو دور پاهام قفل کردم و چونمو روی دستام گذاشتم
لبمو با زبون تر کردم و شروع کردم براش گفتم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-هفده سالم بود که حس کردم از پ سر عموم خو شم میاد اولا به ح سم توجه نکردم .

اما وقتی میدیدمش خجالت میکشیدم .

کم کم بهش علاقه پیدا کردم .

هجده سالم بود که خبر دادن علی میخواد بیاد خواستگاری .

تک خنده ای کردم و ادامه دادم:

-انقدر ذوق زده شده بودم که نمیتونستم رو پا بند باشم .

خودمو خیلی خوشگل کرده بودم .

احمق بودم .!!

با تشدید و حرص اضافه کردم

احمق!!!

فکر میکردم برای من میاد .

ولی اون عاشق آرزو بود ..خواهرم ...

وقتی فهمیدم بخاطر ارزوعه حالم بد شد ..

یک سال بعده نامزدیشون کم کم داشتم علی رو فراموش میکردم ..

اما علی روز عروسی گفت برات یه نامه نوشتم و دوباره ذهنمو درگیر خودش کرد ..

عروسی تموم شد و زدیم به جاده و پشت سر ماشین عروس .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به اینجا که رسیدم دستام یخ کرد و گلوم سنگینی میکرد ..
چندبار چشمامو با دستام پوشوندم و بعد چنگ زدم داخل موهامو ادامه دادم

-نمیدونم چیشد که ماشین پرت شد ته دره ...

لبمو گاز گرفتم لرزش صدامو قشنگ میشد حسش کرد ..

-گفتن مرده..
علی من مرده بود..
خواهرم بیوه شده بود..
نمیتونستم.
نمیخواستم..
نمیخواستم که باور کنم..
علی مرده..
خواهرم بیوه شده..
برام سخت بود که بخوام باور کنم از دست دادمش..
رفتم..
اونجا موندن برام سخت بود..
ذره ذره خونه برام پر بود از خاطره های علی..
وقتی اومدم کرج با نگار آشناشدم..
ولی وقتی برگشتم رفتم خونه آقا جون.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برعکسه ارزو

علی اونجا بود.

چشمام پر اشک شد ولی نذاشتم بریزن..

گفت:

- خواهرم رفته بوده کما و بعدش...

دیگه نتونستم ادامه بدم..

سکوت کرد..

هیچی نگفت..

توی اون همه غم و ناراحتیم لبخند بی جونی زدم.

واقعا به این سکوت احتیاج داشتم....

اهنگ تیتراژ پایانی فیلم برآمدگی پخش شد .

به سرعت پریدم و خیره شدم به روبروم.

ای خدا خفت کنه ازیتا که هیچکدوم از کارات مثل ادم نیس.

اخه اینم زنگه گذاشتی واسه ماسماسک من.

زهره ترک شدم.

اه این دیگه کیه؟

روز تعطیلم ولمون نمیکنن

با نق نق بلند شدم و گوشیمو برداشتم.

-بلـــــه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید.

-اوه اوه معلومه نتونستی بروسلیو بکشی میخوای بیوفتی به جون من.

-نیاوشـــشـــش کم دلقک بازی درار بگو ببینم چیکارم داشـــتی روز تعطیلی از خواب بیدارم کردی.

-خیلی خیلی سپاسگذارم از لطفتون حالا من شدم دلقک دیگه ها؟؟؟

تک خنده ای کردم که گفت:

-بخند بخند موقع گریه هاتم میرسه.

-شـتـــــر در خـــواب بیند پنبـه دانـــــــه.

-یه شتری نشونت بدم حض کنی.

-خب حالا بگو ببینم چیکارم داشتی کله سحر بیدارم کردی؟؟؟!!

-تو دهات شما به 4بعد از ظهر میگن کله سحر؟؟؟

به ساعت اتاقم نگاه کردم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اوه کی شد چهار یعنی من حدود 16ساعت خوابیدم از دیشب تا حالا=ا

-خرس و بستی گفتی برو من جات هستم.حالا بگذریم زنگ زدم بگم 5:30 اونجام میخوایم بریم دور دور.

امدم اعتراض کنم بگم نه و نمیام که دیدم قطع کرد.

مرض داره پسره

پوف منم خل شدم رفت.
یه نگاه به ساعت انداختم رفتم حموم

از اون روزی که دردودل کردم باهاش صمیمی ترم شدیم
خب راستش اصلا فکر نمیکردم انقدر پسره باحال و خوبی باشه.
همش میگفتم تف به غیرتش که دوتا دختر و اواره خیابونا کرد و ...
ولی وقتی برام همه چیزو تعریف کرد فهمیدم اشتباه میکردم...
به خودم اومدم دیدم یه،یه ربعی هست زیر دوشم.
سریع خودم و شستم و اومدم بیرون.
البته بهتره بگم گربه شور کردم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع موهامو خشک کردم و پریدم یه دست مانتو شلوار ساده پوشیدم.
ساعت 5:40دقیقه بود که اقا بالاخره تشریف اوردن.

-میزاشتی یک ساعت دیگه میومدی.

-علف زیر پات سبز شد؟؟تازه دو روز دیگه گل میده؟

-اره سبز شد کندم بدم تو بخوری . اخ الهی صورتشو چه لاغر شده . وا سه همینه دیگه...

نشستم تو ماشین که گفت
-کافر همه را به کیش خود پندارد ..

تا خود مقصد یکی من میگفتم یکی اون.
جلوی در یه باغ ویلایی ایستاد و ریموتشو زد و رفت تو پارک کرد.

-اینجا کجاست؟

نیاوش-مکان

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چپ چپ نگاش کردم که گفت:

-خو مگه نمیبینی خونه باغه دیگه.

بدون هیچ حرفی پیاده شدم دیگه حوصله کل کل نداشتم.

همینطوری که داشتم میرفتم دور و اطرافمم نگاه میکردم.یه مسیر طولانی رو طی کردم که رو به روش یه ویلا بود دقیقا سمت چپم یه استخر بود.سمت راستم یه ذره جلو تر از استخر یه آلاچیق بود و باربیکیو به علاوه گل و درخت های میوه اش عالی بود.

-اینجا برای توعه،

-نه برا یکی از دوستامه اونا دیر میرسیدن کلید و از قبل دادن ما زود تر بیایم.

آهان زیر لبی گفتم رفتم به بقیه فضولیام برسم.

(نگـــار)

از در و دیوار کثافت میریخت..

حتی خون دست رسول. توی اخرین روزی که اینجا بودم. هنوز رو میز و زمین ریخته شده بود و خشک شده بودو رنگ قهوه ای گرفته بود.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از قوطی و شیشه های مشروب.

از پنجره باز و ظرفای کثیف.

کف خونه همه چیز بود..

برنجایی که حاصل غذاهای بیرون بودند.

از بین اون لجن زار قدم برداشتم سمت اتاق خواب سهراب ..

درو باز کردم..

بدنی زیر پتو بود. سهراب به همین راحتی منو ول کرد و خوابیده؟

پوزخندی زدم که توجهم جلب شد به اتاق.

لباسام.. همه جا به چشم میخورد. حتی روی تخت..

دستمو روی پتو گذاشتم و کشیدم که جای صورت سهراب.

صورت رسول جلوم بود ..

اما ..

با موهای کوتاه و لباس من توی بغلش .

با کشیده شدن پتو زیر چشماشو باز کرد و خیره شد بهم.

با دیدن من سریع از جاش بلند شد

-نگار.....

چشمایه مشکیم رنگ باخت و رنگ نفرت گرفت..

اما حرفی بهش نزدم و مشغول جمع کردن وسایلم شدم.

سریع از تخت پرید پایین و بازومو تو دستش گرفت و دوباره گفت

-نگار...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بازومو کشیدم بیرون و گفتم

-به من دست نزن..

(رویا)

حدود دو سه ساعت بعد دوستاش اومدن.

بچه های پایه ای بودن خوشم اومد ازشون.

مردا بیرون نشسته بودن و ما داشتیم شام و درست میکردیم.

منظورم از ما الهه،مهرناز،زهره س.

داشتم سالاد درست میکردم که سر و کله ی نیاوش پیدا شد.

عین این بچه گربه ها اومد کنارم نشست مظلوم زل زد به سالاد.

خندم گرفته بود.

دستشو دراز کرد یه کاهو برداره که با داد من میخکوب شد.

-دست بزنی دستاتو قلم میکنم.نگی نگفتم.

مظلوم گفت:یه دونه!!!

-نه.

دو باره نشـــســـت زل زد به کاهو ها گه گاهیم با مظلومیت به من خیره میشد.بالاخره از نگاه خیرش خسته شدم.

یه دونه کاهو دادم بش:بگیر برو پروام نشو.

با ذوق کاهورو گرفت و بلعید.

من نمیدونم اون غاره یا دهن.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیدم باز یه نگاه به من میندازه یه نگاه به کاهوها.

اصلا به روی خودم نیاوردم.متنفر بودم وقتی یچی درست میکنم هی یکی بیاد ناخونک بزنه.

الهه صـــدام کرد اومدم برگردم جوابشـــو بدم که دیدم نیاوش عین این ببرا داره حمله میکنه به کاهو همچین با چاقو زدم رو دستش که اخش در اومد.

-آخ.

تا اومدم بگم نوش جونت. عقده ای همچین زد پس کلم که عین یویو رفتم جلو اومدم عقب.

همونجور که با دستم سرمو ماساژ میدادم گفتم:دستم بهت برسه زندت نمیزارم و حمله کردم بش.

با دو از خونه رفت بیرون و دور استخر شروع کرد به دوییدن.

همونجوری که داشتم دور استخر دنبالش میدوییدم گفتم:جرعت داری واستا تا نشونت بدم.

همونجوری که میدوییدگفت:سعی نکن تحریکم کنی چون من همچین‌کاری نمیکنم.

و بعد قهقه ای سر داد.

انقدر دوییدم که از نفس افتادم دیگه نمیتونستم.

با انگشت اشاره با تهدید گفتم:اینسری در رفتی ولی منتظر تلافی باش.

و بدون هیچ حرف دیگه ای رفتم تو خونه....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با دخترا میز رو چیدیم و هرکی یجایی نشست و مشغول به خوردن غذاش شد
.

با چشمام دنبال نیاوش گشتم که دیدم روبه روی الهه نشسته لقممو توی دهنم گذاشتم و میجویدم و ناخوداگاه به نیاوش خیره شدم که یه قیافه عجیب غریب به خودش گرفت اومدم بخندم که لقمه پرید تو گلوم و تند تند سرفه کردم با چشمای به خون نشسته به نیاوش که داشت میخندید نگاه کردم میدونستم از قصد بود ..
مسعود به سمتم اومد و اروم اروم زد پشتم و گفت:این دختر تلف شد یه لیوان اب بدید

نیاوش یه‌نگاه به دست مسعود کرد و سریع بلند شد و لیوان اب که بغلش دستش بود رو برداشت اومد سمتم .

مسعود رو هول داد اونور و لیوان اب رو داد دستم و خودش شروع کرد به مالیدن کمرم..

ابو سر ک شیدم و ت شکر کرد و با لبخند به م سعود نگاه کردم:ممنونم م سعود جان آخ کمرم ول کن دیگه رفت پایین

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش با چشمای ریز شده نگام کرد و رفت نشست سر جاش ...

الهه-خوب الان چیکار کنیم؟

زهره-پسرا پاشید قلیون اماده کنید

-اره،کدومتون سیگار دارید؟

رضا سیگارشو به سمتم گرفت اومدم ازش بگیرم که نیاوش پیش دستی کرد و زودتر ازم گرفتش:شما سیگار نمیکشی

-چرا مثلا؟

-چون من میگم

-تو خیلی چیزا میگی دلیل نمیشه که من بهشون گوش کنم

-ولی مجبوری این یکیرو گوش بدی

بعد رو به بچه ها گفت:شما اگر میخواید قلیون بکشید ولی رویا نمیکشه دستمو زدم به سینم و مثل بچه دوساله که با لبای ورچیده تکیه زدم به مبل ببین میکشم یا نه پررو خان .

بعد از ده دقیقه ر ضا همراه با قلیون اومد و بچه هاهم شروع کردن سرو صدا کردن .

اروم رفتم سمت رضا و سیگارشو پیچوندم و فندکشو از رو میز برداشتم

-بچه ها من میرم یه هوایی بخورم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوشم سریع بلند شد و گفت منم میام

ای بابا مار از پونه بدش میاد جلو لونش سبز میشه

به سمت استخر رفتم و جلو استخر وایستادم.

نیاوش اومد بغل دستم و گفت:بدش من

بهش خیره شدم:چیو؟

-همونی که از رضا پیچوندی

-=ا

-بده

-نمیخوام

نزدیکم شد دستشو به سمتم دراز کرد: بت میگم بده من اونو

دستامو به کمرم زدم و تخس تخس گفتم:نمیخوام

اومد دهن باز کنه که یه نگاه به نیاوش و یه نگاه به ا ستخر کردم و تو یه حرکت

ناگهانی هولش دادم تو اب و زدم زیر خنده ..

و با خنده گفتم:گفته بودم تلافی میکنم...

نیاوش:آخ بگم خدا چیکارت نکنه دختر.

یخ کردم دستتو بده بیام بالا.

-دستمو بدم که بکشیم تو آب؟؟؟آناناس.

بعد زدم زیر خنده.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همینطوری که داشتم میخندیدم یهو دیدم صورتم خیس شد.

جیغ زدم و به نیاوش نگاه کردم دیدم داره عین ببر میدوه طرف من.

عه این کی اومد بیرون.سریع فرار کردم.

تو باغ داشـــتم از لای درختا ویراژ میدادم که یهو پام گیر کرد به چوبی که اون وسط بود و تقی افتادم.

این نیاوشم تعادلشو از دست داد ولووووو شد رو من.

آخ آخ کمرممم.

-آخ..

همونطور که از درد داشتم میمردم وزن یه تنیِ اینم داشتم تحمل میکردم.

نیاوش سر شو اورد دم گو شم و اروم گفت:تا تو با شی از د ست من فرار نکنی جوجه ماشینی.

با نفس هاش که میخورد به گردنم مور مورم شد.

یکم جا به جا شدم که بتونم ببینمش. نیاو شم ا صلا به روی مبارکش نیاورد که روی منه.

میخواستم بگم بکش کنار که دیدم همینطوری زل زده به من..

وا این چرا اینجوری خیره شده به من؟خوشگل ندیده.

داشتم زیر نگاش ذوب میشدم که احساس کردم یکم سرشو اورد جلو.

آب دهنمو با صدای بلند قورت دادم که شنید.

خاک تو ســـرت که دو دقیقه نمیتونی اروم بگیری ابروم رفت.خو چیکار کنم اولین باره یکی اینطوری زل میزنه بهم.

یکم دیگه اومد جلو که چشمام خیلی فجیح گرد شد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشماشو بست و نیشخندی زد.

خاک بر ســـر ندید بدیدت کنن دختر .واســـتا ببینم اصـــلا این چه غلطی میخواست بکنه؟؟؟

با تکون دستاش که از دور کمرم برداشته شد به خودم اومدم .

موم که ریخته بود تو صورتمو با دستش داد یه طرف....

یکم جا به جا شد و دستشو گذاشت رو کمرم با حالت گیجی نگاش کردم که با یه لبخند یه ذره بلندم کرد.

تو چشمام خیره شده بود منم محو چشماش بودم.

جون باو چه چشمایی داشته و نمیدونستم.

منم مطابق لبخندش یه لبخند زدم که دستاشو از هم باز کرد و شپلق پرت شدم زمین و کر کر میخندید.

-آآآخ بمیری الهی که کمر نذاشـــتی برا من.لیاقت لبخند نداری که هوا برت میداره.

همینطوری داشتم آخ و اوخ میکردم و اونم میخندید.

بین خنده هاش گفت:تا تو باشه منو پرت نکنی تو استخر.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اومد حرکت کنه بره ســـمت ویلا که همچین زیر پایی براش انداختم با کمر خورد زمین حالا نوبت من بود هر هر بهش بخندمو اون ناله کنه.

نیاوش:تو بدترین شرایطتم باید کرم خودتو بریزی نه؟

همینطوری که میخندیدم بین خنده هام گفتم:پس چی فکر کردی میشینم تا تو بهم بخندی؟؟

چپ چپ نگاهم کرد و بلند شد.
- رو که رو نیست سنگ پا قزوینه

با خنده از جام بلند شدم که درد بدی تو کمرم پیچید .

اخمی کردم و دستمو رو کمرم گذاشتم
نیاوش با نگرانی اومد سمتم:چیشدی رویا؟

نفس عمیقی کشیدم:هیچی خوبم بریم داخل

-بذار کمکت کنم

- نه خوبم میتونم حرکت کنم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چند قدم راه رفتیم که باز نیاوش گفت:اخه اینطوری که نمیشـــه بذار کمکت کنم

بهش خیره شدم:خوبم

-مگه من گفتم بدی؟

-وقتی میگی کمکت کنم یعنی از نظر تو بدم دیگه

زیر لب پررویی نثارم کرد و با شه ای گفت و سرعتشو زیاد کرد تا زودتر بر سه ویلا

حالا نمیتونستی بیشتر اصرار کنی
والا خوب .....

تو جمع نشسته بودیم که این نیاوش با یه چایی اومد سمتم.
-آخ دستت درد نکنه هوا سرده میچسبه.

-کی گفته برا تو اوردم؟؟؟واسه خودم ریختم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پشت چشمی براش اومدم و گفتم:

-همه دست و پا میزنن یه لیوان چایی از دستشون بگیرم.

نیشش و باز کرد و گفت:خداروشکر من جز اون همه نیستم.
پوزخندی زدم و گفتم:

-لیاقت نداری جزوشون باشی اخه.

-باشهه ضایع شدم دیگه حرفی ندارم.=ابیا بگیر بخور.

با ذوق چایی رو از دستش گرفتم.
یه قلوپ خوردم که از شوریش همرو پاچیدم بیرون.

-اه اه این چی بود دیگه.

نیاوش با خنده گفت:

-چـایـــے
با یه لحن مرموز و شیطونی گفت چایی.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-یه چایی بهت نشون بدم ه

حض کنی.بشین و ببین.

-جوجرو آخر پاییز میشمارن.

-میبینیم.

از وقتی که اومده بودیم فهمیده بودم نقطه ضعفش چیه.

مسعود!!!!

ها ها ها.آی بچزونمت آی بچزونمت.

-مسعود جان!

-جانم.

زیر چشمی یه نگاه به نیاوش کردم که به دهنم زل زده.

-میشه برام یه چایی بریزین!!

نیاوش:من برا خودم میخوام بریزم برا توام میریزم.

ها ها ها نقشم گرفت!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مسـعود بلند شـد و گفت:اتفاقا منم میخواسـتم برا خودم بریزم نیاوش جان برا توام میریزم.

یه نگاه به نیاوش انداختم که سرخ شده و ریز ریز خندیدم.

-میخندی ها؟؟

-از قدیم گفتن بخند تا دنیا یه روت بخنده....

(نگار)

رسول بی تاب تر از همیشه بود

-چرا با من این کارو میکنی نگار؟

-خفه شو

-من ...

-گفتم ببند دهنتو

دوباره اومد جلو که دستمو بگیره .

کوبیدم توی صورتش و وسایلامو از اطراف خونه جمع کردم

گوشه اتاق چمپاته زده بود و سرشو توی دستاش گرفته بود و سکوت کرده بود

تموم وسایلامو داخل چمدون ریختم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بلندش کردم و به سمت در قدم برداشتم

-معذرت میخوام

برگشتم و خیره شدم بهش

پوزخندی به صورت خستش زدم و از در خارج شدم

در اسانسور و باز کردم و همون لحظه احساس کردم چرخ چمدونم کند

برگشتم سمت چمدون و دیدم کفش گیر کرده جلوی چرخش.

کفشو انداختم کنار و همونجور که نگاهم سمت چمدون بود وارد اسانسور شدم

برخوردم با شخصیو احساس کردم و سریع اومدم ازش فاصله بگیرم که دستاش دور کمرم حلقه شد

میشناختم این اغوشو

اغوشی که پر از غرور بود

زمزمه کردم

-سهراب ....

سکوت کرد

برخلاف میلم زمزمه کردم

-ولم کن ...

-ساکت باش وروره

صدای در از پشت سرم بلند شد

-ولم کن الان همسایه ها میبینن

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-به جهنم...

شروع کردم به وول خوردن که صدایی میخکوبم کرد

-ازتون متنفرم

لرزش صدا باعث سست شدن دستای سهراب از بینم و ازاد شدنم بود

برگشتم سمت صدا

رسول با لباسی از من که تو دستش بود بین چهارچوب با لبایی که به هم میفشرد و موهایی که پریشون بودن و چشمای پر از درد و اشک .

نگاهم میکرد ..

صدای پوزخند همیشگی سهراب بلند شد.

-چی شده داداش؟ صحنه برات باور نکردنی بود؟؟

لب های لرزون رسول زمزمه کرد

-انتقامتو گرفتی.....

پوزخند مجدد سهراب منو بیشتر فرو کرد توی دخمه ای که ساخته بودن ..

-نه هنوز ... انتقام خیلی چیزا باید گرفته بشه

(رویا)

نیاوش قیافه ی مسخره ای به خودش گرفت و گفت:هه هه هه خندیدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مسعود با یه سینی که توش سه تا استکان چایی بود به سمتم اومد چایی رو برداشتم و تشکر کردم .

پا رو پا انداختم و به یک نقطه ای خیره شدم.

تازه یاد نامه ی علی افتادم.

حالاکه نامه رو گم کردم باید از خودش بپرسم ذهنم بدجور درگیر شده.

با احساس تکون خوردن دستم به خودم اومدم

-غرق نشی

پوست لبمو جوییدم و با بی حوصلگی گفتم:نه

-به چی فکر میکردی؟

-اگه میخواستم توام بدونی بلند بلند فکر میکردم

-بچه پررو،از روام نمیره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

روشو گرفت.

چینی به دماغم انداختم و از جام بلند شدم و د ستامو به کمرم زدم:تو مگه قرار نبود به من کمک کنی؟

به چشمام خیره شد و گفت:خب که چی؟!

-من باید از علی یه چیزی بپرسم

با اخم از جاش بلند شد و پرسید: چی بپرسی؟! تموم شد رفت!

-چی چی تموم شد!!!من هنوز قضیه نامه رو نفهمیدم

-نیاز نیست بفهمی دیگه خودتو اذیت نکن بگذر از خیرش

یه باشهِ الکی گفتم و به سمت اتاق حرکت کردم.

خودمو روی تخت پرت کردم و به سقف خیره شدم.

به علاوه قلبم ،مغزم داشت زجر میکشید .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ذهنم خالی خالی بود.

ولی احساس میکردم پره .

چشمام رو محکم فشردم روی هم سرم درد میکرد .

بهتر بود یکم بخوابم .....

کش و قوسی به بدنم دادم. بعد از پوشیدم یه لباس مناسب رفتم پایین.

-سلام بچه ها

جواب سلاممو دادن

الهه-چه عجب بیدار شدی بیا یکمم با ما باش

نشستم بغل دستش و به پاسورای ریخته شده نگاه کردم و پرسیدم:چه‌میکنید؟!

نیاوش:داریم آش میپزیم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بچه ها خندیدن

-هه هه هه یخ نکنی بی مزه چه بازی منظورمه؟

زهره-حکم

دستامو به هم‌مالیدم و گفتم:خب خب از اول منم میام.

نیاوش-بذار تموم بشه بازی

-اووف باشه.

حدود چهل ثانیه بعد که حوصلم سر رفت حمله کردم به پاسورای وسط زمین و بهمشون زدم صدای اعتراض بچه ها بلند شد.

-خب سر رفت حوصلم.

نیاوش پاسورارو جمع کرد و همونطور که بُر میزد گفت:بیاید شرطی

-چه شرطی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب ببین به دو گروه تقسیم میشیم ۴ نفره بازی میکنیم. هرکی باخت باید هرکاری که گروه برنده گفته و انجام بده

لبامو جمع کردم

-هرکاری؟؟

نیاوش-هرکاری!!!!

چند لحظه سکوت کردم.به خودم اطمینان داشتم واسه همین گفتم

-قبوله...

(بـــاران)

از جلوی در کنار رفت.

چشمام میسوخت

حس میکردم اسم عرفان روی قلبم حکاکی شده

وارد شدم ..

اون اتاق وا سه من حکم ک شتارگاهو دا شت ولی با همه اینا وارد شدم و خیره شدم به روبروم.

حس خلا و پوچی داشتم..

حالا بدنش روبروی من بود و با زور هزارتا دارو و امپول و دستگاه زنده بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ریه هاشـــم اســـیب دیده بود از زیر ماســـک بی رنگ لبخندشـــو دیدم و حس تهوآوری بهم دست داد

روی دورترین صندلی نشستم

ماسکشو به ارومی برداشت و با صدای خر خر کنانی گفت

-امیدوارم عاقلانه تصمیم گرفته باشی.

برای لحظه ای سکوت کردم .

خودمو تصور کردم بین اغوش عرفان ..

بین خانوادم..

بین یه سری بچه قدو نیم قد ....

لحظه بعد اون اشغالو کنارم حس کردم.

وقتی که با انزجار نگاهش میکنم .....

اما لحظه نهایی صورت دلنشین نگار جلوی روم بود .

با لبخند همیشگیش. با قدرت زنونه وجودش و سری که همیشه بیش از حد بالا میگیره و غرورش

لبم تکون خورد .....

-قبول میکنم ...!!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تموم تصـــاویر محو شـــدن و فقط دخمه تاریک و قیافه چندش اور صـــدرا که چشماش برق میزد واسه انتقام از من جلوم شکل گرفت ..

-چیو قبول کردی خانوم کوچولو؟؟؟

گوشت دستمو به قدری فشار دادم که خیسی خون و احساس کردم و گفتم

-اینکه در مقابل نگار .....

با اشتیاق گفت

-در مقابل نگار؟؟؟؟؟

توی بازدمم گفتم

-من مال تو باشم .....!!!!

(رویـــا)

منو نیاوش رو به روی هم نشستیم.

مسعود و علی رو به روی هم.

بقیه هم نشسته بودن تماشا میکردن.

شش به شش بودیم.

از استرس داشتم میمردم.

نوبت من بود.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به برگ توی دستم نگاه کردم.

سرباز دل بود.

با تمام امیدم برگو انداختم.

علی با یه لبخند ژکوند برگشو انداخت.

نهه.شاه دل بووود.

یه نگاه به نیاوش انداختم دیدم مات داره برگرو نگاه میکنه بعد چند ثانیه به من نگاه کرد.

با چشم و سر بهش فهموندم بپیچیم؟

اونم با چشم و سر تایید کرد..

تو یه آن باهم بلند شدیم.

که علی و مسعودم بلند شدن.

علی-خب نوبتیم باشه نوبت چیه؟؟

بچه ها یک صدا باهم گفتن:

-شـــــرط

یه نگاه دیگه به نیاوش کردم دیدم اونم مثل من مونده .

یه لبخند ژکوند زدم و رو به بچه هاگفتم:خیلی ممنون. واقعا دیشـب شـب بیاد ماندنی بود.

علی-امشب به یاد موندنی تره.

نیاوش:برا شماها که بعله. را ستشو بخوای رویا امروز یجا کار مهمی داره باید بریم.وگرنه که میدونی من ادمی نیستم که بخوام جا بزنم.

اروم جوری که فقط اون بشنوه گفتم:مطمنی؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اونم مثل من اروم گفت:بخاطر تو. وگرنه که برا من کاری نیس.

-من؟؟؟والا من که مرد و مردونه واستادم.

تو دلم دعا دعا میکردم لج نکنه.وگرنه معلوم نبود چه چیزی در انتظارمونه.

-خودت خواستی!ف...

با صـدای مسـعود حرفشـو نصـفه ول کرد:اگه رویا خانم کاری داره من حرفی ندارم.

با این حرفش به دفعه بچه ها همشون ریختن سر مسعود.

نیاوش-رویا میگه کارم اونقدرام مهم نیس.

همچین با پام کوبیدم رو پاش که سرخ شد...

علی-مهمم بود نمیتونستید برید.

نیم ساعت وقت دارید هر کاری خواستید بکنید.

-مگه جنگه؟؟؟

-آپولو که قرار نیس هوا کنیم.

مسعود:

از کجا انقد مطمنی؟؟؟

علی خنده ای کرد و گفت:تایمتون شروع شد.

من که مثل جت رفتم آشپزخونه ناهار خوردم.از موقعی که بیدارم شدم هیچی نخوردم.

نیاوشم رفت کپید.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بعد ناهار منم رفتم رو مبل رو به روش نشستم و

سرمو تکیه داده بودم به مبل و چشمام و بسته بودم.

با صدای سرفه چشمام و باز کردم که دیدم الهه، زهره، مهرناز، علی و مسعود

به خط واستادن رو به روی ما.

از حرکتشون خندم گرفت.

یه نگاه به نیاوش کردم دیدم دهنش یه متر بازه و خرخر میکنه.

علی با یه جوراب رفت سمتش.

جوراب گرفته بود بالا سرش و رو به ما میشمرد.

یک.

دو.

سه.

بعدش همچین جوراب کرد تو حلق نیاوش که سه متر پرید.

گیج گیج بود.

بعد دو سه دقیقه که به خودش اومد دستشو برد سمت دهنشو جوراب از توش

کشید بیرون.

حالا مارو میگی کر کر داشتیم میخندیدیم.

مسعود که داشت زمین و گاز میزد.

منم انقدر خندیده بودم از چشمم اشک میومد.

نیاوش یه نگاه برزخی به ما کرد و مچ گیرانه گفت:کار کدومتون بود؟؟؟

مسعود که با ساعتش ور میرفت.

دختراام مشغول حرف زدن بودن باهم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

علیم نمیدونم تو سقف دقیقا دنبال چی میگشت.
منم که با حالت اونا از خنده پخش زمین بودم....

نیاوش-علی میدونی که تلافی میکنم اینکارتو دیگه ؟

علی با حالت تعجب:چی؟کدوم کار داداش؟

نیاوش-همینکارو میدونم زیر سر تو موزماره.

همگی خندیدیم.

نیاوش-خوب یک ساعت وقت هست هنوز.بذارید بخوابم وگرنه بدجور حالتونو میگیرم.

بچه ها همه رفتن بیرون و منم دنبالشون.

-سرما بخورم بد میشه ها.

مسعود:اره راست میگه بیخیال شید بچه ها.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

علی-عه چی‌چیو بیخیال.نه نمیخوری.

دستی به بازوم کشیدم.

-من میرم داخل.

و بدون اینکه منتظر باشم حرفی بزنن اومدم داخل.

رفتم سمت نیاوش و بهش خیره شدم.

چرا انقدر رو بعضی چیزا حساسیت نشون میده؟

جواب خاصی نداشتم پس سعی کردم بخوابم چون تازه اول بدبختیه !!!

لگدی به پام خورد . پاشدمو خیره شدم به علی ...

بعد نگاهی انداختم به نیاوش که مسعود بیدارش کرده بود .

خمار شده سرشو تکیه داده بود به دسته مبل ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

علی صدا دادش بلند شد

-پاشید که باید تا خر خره برید تو اب .

دقیقا نیم ساعت بعد وسط اب بودیم

علی قهقهه زد و گفت

-به سیبری خوش اومدید

دندونمو ساییدم رو همو گفتم

-سیبریو نشونت میدم بی خاصیت ..

عقب گرد کردو دستاشو به حالت تسلیم بالا اورد و با بقیه بچه ها رفتند .

فقط مسعود مثل عزرائیل منو نگاه میکرد.

دهن کجی براش کردم و خیره شدم به نیاوش ...

این چرا سرپا چرت میزد ..؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با لگد کوبیدم تو پاشو گفتم

-پاشو معتاد...

دقیقا از ساعت 12شب تو ابیم.

دارم قندیل میبندم.

این چه شرطی بود اخه خدا که اینا گذاشتن

ساعت یکه تازه اینه تا ساعت ۴ نمیدونم زنده میمونیم یا نه

معلوم نیس چی میشه..

پاهام دیگه بی حسه بی حس بود

اما خداروشکر هر نیم ساعت یه بار میان یه بشکه اب داغ میریزن و میرن .

این مسعودم که کپ مرغ وایستاده بالا سر ما یه وقت در نریم.

بابا تو جنگم اینطوری بالا سر طرف وا نمیستن

خیره شدم به نیاوشو از بی خیالیش حرصم گرفت و با جیغ گفتم

-اه همش تقصیر توعه دیگه اگه نمیگفتی رویا میگه کارش زیاد مهم نیس الان اینجا نمیلرزیدیم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش از هپروت در اومد و در جوابم گفت:

-تقصیر من؟؟؟؟یادت رفته میگفتی من مردو مردونه وا ستادم اونی که داره جا میزنه تویی؟؟؟

-حالا من یچی گفتم دلیل نمیشد که تو در بیای بگی رویا میگه کارم زیاد مهم نیس.

نیاوش چشماشو گرد کردو گفت:

-اگه به این باش کی با اون نیش گشادش گفت

"صداشو ظریف کرد"

از کی شروع کنیم...؟

با شنیدن صداش که سعی در نازک کردنش داشت بلند زدم زیر خنده.

نیاوشم خندش گرفته بود.ولی یه لحظه نگاهش چرخید سمت دیگه و اخماش رفت تو هم.

رد نگاهشو گرفتم که رسیدم به مسعود که مات خنده من بود.

از نگاه خیرش یه حس بدی بهم دست داد.

ولی بعدش مغزم یه جرقه زد.

اره خودشه!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

داشتم به سمت مسعود حرکت میکردم که نیاوش از تو آب مچ دستمو گرفت و کشید سمت خودش.

با اخم گفت:

-کجا میرفتی!؟؟

-میخواستم برم ببینم میتونم مسعود و راضی کنن بپیچیم یا نه!

نیاوش_لازم نکرده.

-عه تو سردت نیس من سردمه!!

مچ دستمو فشار داد و از لای دندوناش غرید:

_بت میگم لازم نکرده یعنی لازم نکرده!!!

-آخ ول کن دستمو.

محکم تر فشار داد.از درد اخ بلندی گفتم و غریدم

-ولم کن گاو هلندی ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دندوناشو فشرد

-گاو هلندی دیگه؟

از درد بغض کردم

-ولم کن داره دردم میاد

انگار جدی نگرفت چون فشارو بیشتر کرد

از درد دوباره ناله کردم که اینبار دستش شل شد و لحظه بعد سرمو بین دستاش گرفته بود

-رویا؟؟؟ داری گریه میکنی؟؟؟؟؟

بین عزاداریم دهن کجی کردمو گفتم

-نه هوا خیلی خوبه دارم اشک ذوق میریزم ..

بی هوا بغلم کرد و گفت

-هی هی هی سرتق خانوم گریه نکن فکر نمیکردم دردت بیاد

گور بابات زیر لبی گفتم اما امان از اینکه شنیده بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-چیزی گفتی؟؟؟

سریع به خودم فشردمش و گفتم

-نه نه نه عزیزم من که چیزی نگفتم...

(نگار)

بعد دیالوگای سهراب و رسول فکرم کشیده شد به قدیم

به روزی که سهراب همه چیزشو برام گفت

وقتی که لب باز کرد سرد شدم از رسول

سرد شدم و یخ بستم وقتی فهمیدم چه جنایتی در حق سهراب شده

داستان بر میگشت به وقتی که سهراب عاشق یه دختر شد

شیدا شدن بدترین چیزه .!

سهراب بچه خوب خانواده بود . برعکس نا خلف بودن الانش

وقتی رسول بخاطر حسادت اون دخترو ازش گرفت

وقتی زندگیشو نابود شد

اما این فقط گ*ن*ا*ه رسول نبود در حق سهراب .

وقتی بخاطر پول پرستی رسول

تمام سهم سهراب ازش گرفته شد

حتی ماشینش .

سهراب از پوچ پاشد

وقتی سهراب ضربه های پشت سر هم از برادر تقریبا غیر تنیش میخورد .!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از پدر یکی و از مادر سوا

وقتی اصلی ترین موجود زندگی سهرابو ازش گرفت

مادرش !

وقتی مادرشو از خونه انداخت بیرون با تحریک کردن پدرش

وقتی سهراب هیچی نداشت و نتونست کمکش کنه و مادرش توی یه اپارتمان 60متری از بدبختی جون داد ..

وقتی سهراب همه این چیزاو دید توی جوونیش ..

برای همین برادر بَده شد

برای همین نیشخندش تن همرو میلرزونه.

هنوز قلبش عزاداره

الان من بخشی از این انتقامم ..

یه گوشه ای از این بازی کثیف ..

یه طرفش منم ..

اما من نمیخوام تو این بازی باشم ..

عقب رفتم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ساکمو بین دستم محکم گرفتم و خیره شدم تو چشمای سهراب .

کلماتمو کوبنده از دهنم خارج کردم

-درسته کمکات در حقم زیاد بوده و بدون که جبران میکنمش . اما قرار نیست من عروســکه نمایش تو باشــم .. قرار نیس ارایش نظامی انتقامت با من چیده بشه پسر جون . پس سعی کن دفعه اخرت با شه که به من د ست میزنی چون شاید دفعه بعد جای صدرا تو روی تخت باشی ...

مات حرفام شد .

بدای اولین بار تعجبو تو چشماش دیدم.

از جلوی اسانسور کنار رفت .

سوار شدم و از ساختمون خارج شدم....

سوار ماشین شدم و راه افتادم

درسته حقش نبود باهاش اینجوری رفتار کنم

اما نمیتونستم تحمل کنم بازیچه بودنو.

همینجوری داغون هستم.

نمیخوام وسط دعواهای خانوادگی اینا‌هم باشم دو زدم سمت خونه ..

دلم داشت پر میکشید برای دیواراش .

برای خاطره هاش ...

حتی برای کلیدی که همیشه زیر پا دری بود

پامو روی پدال فشردم تا سریع تر برسم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دلم میخواست باز درو باز کنم و رویاو تا کمر توی یخچال ببینم .

یا بارانو وقتی که پشت tvخوابش میبرد و کوسنو میگرفت بغلش .

وقتی واسه پول باهام مهربون میشدن ..

وقتی میرفتیم خرید درو دیوارو میاوردیم پایین .

پسر بازیامون ..

کورس گذاشتم با پرادو .

اســکیت بورد بازی کردنمون وقتی باران بخاطر ولو بودنش و ملنگ بودنش پخش زمین بود .

وقتی وقتی وقتی ....

نفهمیدم چقدر گذشت ولی من جلوی در اپارتمان بودم ...

درو باز کردم ..ماشینو قفل کردم.

وای انگار هوای اینجاهم خوش بو تر از جاهای دیگه بود

مثل یه بچه دویدم سمت در .

کلیدو انداختم تو قفل .

دلم میخواست جفتشون الان داخل باشن .

دلم خواهرامو میخواست ..

بوی خاک طعنه میزد به حرفام .

میگفت خونه خالیه ..

در بلاخره باز شد و به حالت پرتاب خودمو داخل کردم ....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خالی بودن خونه بهم دهن کجی میکرد .

خیره شدم به اطراف ...

اون گوشه .

کنج دیوار ...

کتونی های مشکی سفید مارک نایک .

با بندای ابی صورتی ....

شلوار لی جنس ترک که خودم براش خریده بودم .

مانتویی که روز تولدش بهش هدیه داده شده بود ...

باورم نمیشد ..

-باران ...

انگار خواب بود .

پلکاش لرزید و سریع تکیشو از دیوار گرفت و خیره شد بهم ..

چشماش پف کرده و ریز شده بود

زمزمه کرد

-نگار؟؟؟

چشمام از ذوق درخشید

-خودمم

از جاش بلند شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بی هوا زد زیره گریه و قبل اینکه اجازه هر کاریو بهم بده توی بغلم جا خوش کرد .

جوری دستاشو بین گردنم حلقه کرده بود انگار اخرین ادم زنده روی زمینم .

منم کم نیاوردمو همراه با اینکه به خودم میفشردمش میب*و*سیدمش ..

با صدای لرزیده گفت

-باورم نمیشه اینجایی . ...

لبخندی زدم. تظاهر به قوی بودن کردم و گفتم

-همینجام جوجه .....

(باران)

باورم نمیشد

اینجا ..

تو این خونه ..

مث قدیما توی بغل نگارم ..

چنتا ب*و*سه ریز روی سرم نشوند و عقب رفت

خیره شدم توی چشماش .

انگار میخواستیم صورت همو توی مغزمون حکاکی کنیم .

تند تند نگاهش میکردم بدون حتی یه پلک زدن

زمزمه کرد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باران ..

صدام بغض الود بود

-نگار ....

اینبار با صدایی که انگار از ته چاه بلند میشد زمزمه کرد

-جانم ..

-ببخش منو ..

دوباره بغلم کرد و گفت

-تو باید ببخشیم. باران غلط کردم . باران قبول نکن. باران برمیگردم بازداشتگاه . بزار حکممو ببرن . اعدام؟ حبس ابد؟ صد سال زندان؟ هرچی هرچی.. فقط نکن این کارو . نزار خواهرم . تن بدنتو به حراج نزار.. چوب خریت منو نخور باران ..

نفس نفس میزد ..

دستامو دور گردنش حلقه کردم

-نگارم مهم نیست. مهم نیست قراره چی بشه . تو فقط بخند .. من وسط جهنمم بهشت میسازم واسه خودم ..

ازم جدا شد .. دستاشو تو صورتم قاب کرد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-من ته اون هلف دونی ام میخ ندم.. ا ما وقتی تو را حت باشـــی.. باران میکشمش.. اینبار دیگه در نمیره از زیر دستم ..

دستامو رو دستاش گذاشتم

-مهم نیست دیگه .. من قبول کردم ..

دستاش از روی صورتم شل شد و افتاد ..

خیره شد توی چشمام و با حرکت لبش گفت چیکار کردی؟

اب دهنمو با بغض قورت دادم .

پرده اشک کنار نمیرفت از صورتم ..

-من قبول کردم .. بعده اینکه محرم بشیم تو دیگه آزادی .

ناباورانه به عقب هولم داد ..

قدماشو به عقب برمیداشت ..

از پشت کوبیده شد توی دیوار و تعادلشو از دست داد و خورد زمین ..

پاهام حرکت نمیکرد ..

منم مثل اون سرجام افتادم زمین..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با ناباوری گفت

-چرا قبول کردی باران؟؟

سکوت کردم

صدای دادش بلند شد

-چرا قبول کردی لعنتی؟؟؟؟؟

دستمو جلوی دهنم گذاشتمو هق هق کردم ..

چشماش بیش از حد گشاد شده بود

-نیاوش دیگه منو نمیبخشه...

نالید

-عرفان منو نمیبخشه ..

-رویا منو نمیبخشه ...

سرشو بین دستاش قرار داد و نالید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-من خوب مراقبت نکردم ازت ...

به زور گفتم

-نه نگو این حرفو

نگار سریع از جاش بلند شد و سمتم دوید

روی زانوهاش سر خورد و دستامو گرفت

-هی هی هی باران باران زنگ بزن . زنگ بزن بگو منصـــرف شـــدی .. زنگ میزنی؟ میزنی؟؟؟ التماست میکنم ...

لبخند درد ناکی زدم

نگار ادامه داد

-زنگ میزنی دیگه؟؟؟؟؟؟ باران قسمت میدم ..

از جام بلند شدم ..

همونجور نشسته دستمو گرفت و به حالت زار گفت

-قسمت میدم .. به مرگ خودم قسم میدمت .. نکن این کارو .

برخلاف میلم دستشو ول کردم .

با چند قدم خودمو به در رسوندم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لحظه اخر برگشتم سمتش

همونجور روی زانو بود

لبخندی بهش زدم . بین اشکام بهش لبخند زدم

لبخندم از زهر تلخ تر بود.

درو باز کردم و خارج شدم و همزمان ....

صدای داد نگار بلند شد ...

دویدم بیرون و سوار اولین تاکسی شدم که برام ایستاد ..

(رویا)

منو از خودش جدا کرد و گفت:

-پنجره فولاد نیستم انقدر منو به خودت فشار میدی.

ازش فاصله گرفتم و احمقی نثارش کردم و شروع کردم شنا کردن تو اب .

مسعودم داشت به من نگاه میکرد لبخندی بهش زدم که نیشش باز شد.

رومو برگردوندم و خندیدم که دیدم نیاوش چپ چپ نگاهم میکنه

دندونای ردیف جلومو نشونش دادم که گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-حالتو میگیرما.

-اخ ببین دارم میلرزم از ترسسس

بعد از نیم ساعت صدام درومد:

-حوصلم پوکید

-بیا خاله بازی کنیم چطوره؟

-هه هه هه همیشه انقدر بانمک بودی؟

-اره از بچگی همیشه بانمک و دوست داشتنی بودم.

-اعتماد به نفست زد به اورانوس. جمش کن تا بدبختمون نکردی

برام زبونی دراز کرد و گفت:

-تو که از منم بانمک تری خوشگله.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشم چرخوندم و دوباره به مسعود نگاه کردم که داشت به من نگاه میکرد

-مسعود جان خسته نشدی انقدر به من نگاه کردی؟

با حالت گیجی گفت:

-ها؟

-هیچی بابا.شما دهنو ببند الان دانشگاهای تبریز تعطیل میشه.

نیاوش با صدای بلند زد زیرخنده.

-شماهم نیشو ببند با اون دندونات الان زیبا سازی تبریز میگیرتت

سریع حالت نیاوش تغییر کرد و پوکر شد.

به قیافه هاشون خندیدم

والا!!

(رویـــا)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیم ساعت به تمومی شرط مونده بود

درد بدی تو بدنم میپیچید .

بی حسی تن و بدنم داشت بی حالم میکرد و از اون بدتر خماری خوابم

نیاوش وضعیتش نرمال بود و گاهی شنا میکرد و گاهی زیر ابی میرفت .

فکم خود به خود شروع کرد به لرزیدن

صدای بدی داشت و توی سکوت شب دو برابر بود .

مسعود رفته بود

فقط ما دوتا بودیم .

تنم میلرزید ..

زمزمه کردم

-نـ... نیا.....وش ..

صدام بیش از حد پایین بود .

داشتم کم کم میرفتم پایین

نیاوش پشتش به من بود و دستاشو روی سکو گذاشته بود و انگار داشت چرت

میزد.

وای ..

اب اروم اروم بالا میومد ..

نه اشتباه میکردم

من داشتم اروم اروم پایین میرفتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دوباره زمزمه کردم

-نیاوش...

اما صدام خیلی پایین بود ..

سعی کردم یه ذره بینیمو بالا نگه دارم

اما از خستگی و بی حسی پلکام روی هم افتاد

خدایا یعنی من دارم غرق میشم؟؟؟

تا خرخره زیر اب فرو رفتم

تلاشی نمیتونستم بکنم.

چشمامو مجدد باز کردم .

حس کردم پاهای نیاوش لرزید ..

چندبار پلک زدم و چشمام واسه همیشه بسته شد .....

فشار بدی به ریه هام وارد شد ..

هرچی توی بدنم بود جوشید و از دهنم ریخت بیرون..

شروع کردم به سرفه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدای بسم الله و نفس های از سر اسودگی همه بلند شد .

دقیق نمیدیدم ...

گلوم بدجور میسوخت ..

لباسم از ابایی که بالا اوردم خیس بود

با کل وجود هوارو کشیدم تو ریه هام ..

-وای خدایا من زندم ...

چندبار پلک زدم و تونستم ببینم ..

اولین چیزی که دیدم چشمای نیاوش بود.

صدای لرزونش بلند شد

-خوبی ؟؟؟ رویا میتونی نفس بکشی؟؟

با صدای بی جونی گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-هنوز بیخ ریشتم رفیق...

بدجور خوابم میومد ..

نیاوش بلند شد و دوید سمت علی و بعد ...

کوبیده شدن مشتش تو فک علی همرو شک زده کرد ...

-اشغال عوضی گفتم تلافی میکنم ...

دوید سمتم و دستمو گرفت و کشید .

سریع بلند شدم ..

بدنم هنوز بی حس بود .

یکی دوتا از دخترا از اشپز خونه اومدن بیرون

-وای به هوش اومدی رویا جون ..

دویدن سمتم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نفس عمیقی کشـــیدم تا بتونم حرف بزنم اما با داد نیاوش نفســـم تو گلوم خفه شد

-وایسید سر جاتون ..

دوتاشون خشک شدن سر جاشون ولی یکیشون با یه لیوان دوید سمتم ..

لیوانو داد بهم ..

-بخور عزیزم گرمت میکنه.. یکم تلخه ...

نیاوش چیزی نگفت ..

لیوان داغو گرفتم دستم.

از گرماش لبخند لذت بخشی زدم.

یکم از جوشونده خوردم که دیدم دوباره دستم کشیده شد

-پاشو بریم دیگه بسه ..

با همون حال خرابم جیغ زدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-د بتمرگ دیوونم کردی .. تازه از مرگ برگشتما ..

سکوت کرد و با حرص خیره شد بهم .

نشستم رو مبل و ادامه محتویات لیوانو خوردم ...

حالم بهتر شده بود....

لیوانو تموم کردم

هی میومدن ازم معذرت خواهی میکردن .

نیاوش پاشد

-رویا باید برگرده پیشه خانوادش. ممنون از شب خوبتـــون ..

دستمو گرفت. منم با همه یه خداحافظی سرسری کردم و رفتیم بیرون.

-اه اه مرتیکه اشغال . من به درک نزدیک بود رویا تو بغلم جون بده .. پدرسگ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

داد زدم

-نیاوش!!!

-تو یکی ببند فکتو که فقط وا سه شاخ بازیای توعه .. اخه توکه با یه بشکه اب یخ جونت در میاد غلط میکنی نیش واسه اونا گشاد میکنی میای وسط استخر ..

پوفی کردم ..

-خب بگم ببخشید . کافیه نیاوش خان؟

تیز برگشت سمتم.

قیافش ترسناک شده بود زیر اون اخم و چشمایی که از حرص میدرخشید.

-نه ببخشید منو اروم نمیکنه ..

توی دلم یه به درک نثارش کردم و در جوابش گفتم

-خب چی ارومت میکنه؟؟

چند قدم برداشت سمتم و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-مطمنی میخوای بدونی؟

سرتقانه سرمو تکون دادم و گفتم:

-اوهوم ..

به سرعت چند قدم بینمونو طی کرد و یقه مانتومو با خ شونت گرفت و ک شید سمتم و لباش مستقیم لب هامو هدف گرفت

از شکی که بهم وارد شد یهو صاف شدم و دستام کنار بدنم افتاد ...
مخم از کار افتاد .
اب دهنمو قورت دادم...

بعد چند لحظه با همون سرعت اولیه رفت عقب و گفت

-این اورمم میکنه .....!

با پشت دستش لبشو محکم پاک کرد و گفت :

-فهمیدی؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

هنوز مات ایستاده بودم

سریع برگشت و قدم برداشت سمت ماشینش ..

شاید پنج دقیقه گذشت تا لود شدم..

بی اراده لبخندی زدم که کل صورتمو پوشوند .

وای من الان باید خجالت بکشـــم و ســـرخ بشـــم ولی این لبخند لعنتی چی میگفت ..

اب دهنمو دوباره قورت دادم

پسره روانی ..احمق .. بیشعور..
وحشی ...

دوست داشتنی ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یکم از چشم تو چشم شدن باهاش خجالت میکشیدم .ولی راه افتادم سمت ماشین ...

سرشو روی فرمون گذاشته بود ..

درو باز کردم .

سریع سرشو بالا اورد .ولی گردنشو برنگردوند سمتم ..

نشستم تو ماشین . مدت زیادی تو سکوت گذشت .

-رویا؟؟؟

سعی کردم ذوق کردنمو پنهون کنم ..

-هوم؟؟

-میدونی چرا کلاغا شبیه میز تحریرن ??

خندیدم. چجوری میخواست بحثو عوض کنه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نمیدونم ..

خیره شد بهم ..

زیر چشمی نگاهش کردم ..
با لبخندش نیش منم شل شد ..

یهو زد زیر خنده

منم بی هوا قهقهه زدم ..

اون میخندید و من بدتر همراهیش میکردم

وای خدا .!

خیره شد بهم .
ته چهرش هنوزم لبخند بود .
منم کم کم خندم تبدیل به لبخند شد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با حرکت لب گفت

-دیوانه ..

خندیدم و تکیه دادم به صندلی ..

اونم ماشینو روشن کرد و راه افتاد .

بعده دیشب سرمای وحشتناکی خوردم و با همون حال رفتم سر کلاس ..

نگاه های خیره نیاوش ته دلمو قلقلک میداد ..

سعی داشتم تمرکز روی درسم داشته باشم ولی مگه میشد ..

برگشتم سمت دانش اموزا که دیدم دقیقا ردیف اخره و لبخند زده و منو میپاد .

منم خندیدم و سرمو انداختم پایین که همون لحظه بینیم خارید و

عطسـه !!!

فین فینی کردم و ادامه دادم ..

دست نیاوش بلند شد

-بفرمایید اقای خاکی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-ببخشید من این قسمتو نفهمیدم میشه بیام اونجا برام توضیح بدید؟؟

میدونستم کارم داره ولی چیکار کنم که ذاتن کرمم

لبخند مونالیزایی بهش زدم و گفتم

-نیازی ب اومدن نیست خودم مجدد توضیح میدم ..

اخماش رفت تو هم و انگشت شصتشو گذاشت رو گلوشو یه خط کشید یعنی گردنتو میبرم ..

منم یه لبخند زدم و برگشتم سر درسم.

بعده تموم شدن کلاسام به سرعت قدم برداشتم بیرون که پیدام نکنه .

دویدم بیرون

کیفمو محکم فشـــار دادم و در حال جیم زدن بودم که یه صـــدای خیلی خیلی اشنا نگهم داشت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-رویا ...

سریع برگشتم ..

از دیدن اون چشمای شیطون جا خوردم

از شوق جیغ بلندی کشیدم و همراهش اسمشو زمزمه کردم

-کســـــــــــری....

(بـاران)

امروز دست از رویاهام میکشم.

امروز دوتا حس دارم.

مرگ .

شادی بیش از حد.

تضاد زیبایی بین جفتشون حس میکنم

مرگ برای تسلیم شدنم به صدرا..

شادیم برای آزادی نگار..

درسته صدرا انتقامشو داره اینطوری میگیره ولی بی جواب نمیزارمش..

انتقامم و .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

انتقاممون و باهم میگیریم.

حتی اگر یک روز از عمرم باقی مونده باشه.

صدای عاقد تلنگری شد که از فکر بیام بیرون..

_دوشیزه مکرمه..خانم باران مایلی.برای بار سوم و آخرین بار میپرسم..آیا بنده وکیلم شـما را با مهر و صـداق یک جلد کلام الله مجید و یک جام آینه و یک زوج شـمعدان و تعداد چهارده سـکه ب تمام بهار آزادی به عقد دائم جناب اقای صدرا مظفری..

ادامه حرفش با باز شدن در نصفه موند

رویا و نگار عرفان و نیاوش به سرعت داخل شدن

نگار:نه باران..پاشو بیا پایین ..

لبخند تلخی زدمو به نگار نگاه کردم.

نگاری که برای اولین بار توی این همه سال توی چشماش پر اشک شده بود.

رویا...

خواهر تخس و شیرینم که الان شکمش بالا امده بود و د ستاش توی د ستای نیاوش بود و گریه میکرد.

نیاوش!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بعد سال ها بالاخره دیدمش..

ولی حسم مثل سالها قبل نیست..

با شونه های خمیده داشت نگام میکرد.

عرفان!!

با بغض خیره شدم توی چشماش..

توی چشمایی که هیچ شباهتی به قبل نداشت..

چشمایی که از غم پوشونده شده بودن..

یه قدم اومد جلو و دستشو سمتم دراز کرد.

عرفان_باران برگرد. ما از پسش بر میایم .

بهت قول میدم.

قبل اینکه چشماش پشیمونم کنه توی یه لحظه گفتم:بله....

بلـــــــه و گفتے تموم شد

دیگہ این اخر کاره

هے میخوام بگم مبارک

ولے بغضم نمیزاره

دستای عرفان رو هوا خشک موند

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

فکم میلرزید

سعی کردم لبخند بزنم

اما لبخندم از جوکر تلخ تر بود

اونهمه قول قرارو
اومدم یادتـ بیارم
اما انگار دیگه راهی
واسه برگشتن ندارم

جوشش اشک لابه لای مژه هاش غیر قابل توصیف بود

لرزش دستاش ..

بدنش ..

هق هقش..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

انگار اونجا خالی بود و فقط ما دوتا بودیم

نیاوش اومد واسه بردنش ولی نزاشت

خیره شد تو چشمام

چشمای عسلیش تنمو لرزوند .....

خیره شد و زد زیر خنده

چرا من چیزے نمیگم ؟ چرا میخندم
عجیبه!!!

اخه مجبورم بخندم

کسے اشکامو نبینه

حالا کو تا باورم شه

سرنوشت من همینه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

جلوی چشمای عرفان

جلوی چشمای عشقم !

حلقه و فرو کرد توی دستم. سردیش تا مغزم فرو رفت

عرفان سرشو انداخت پایین

انداخت پایین تا نبینه عشقش عروس شده :)

به نظر میاد که امشب

از قلم افتاده باشم

ارزوم بود که من امشب

پیش تو

وایساده باشم

خیره شد به لباسم .

به زور صدرا پوشش زیبایی تنم بود

خیره شد به دستام

به حلقم

چه لباسای قشنگی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بتـ میاد چقدر عزیزم

صدرا د ستمو گرفت به زور د ستمو از د ستش ک شیدم بیرون اما اینبار بازومو گرفت و با لبخند از کنار عرفان رد شد

رد شدنش همانا و ترکیدن بغض عرفان همانا ...
صداش .. لحظه اخر صدای مردونش قاطی با بغض

-نبرش بی شرف .. نبرش ...

صدرا قهقهه ای زد و بازومو کشید .
چشمام از زور گریه تار میدید

تـــــــــو میخندے و من از دور
دارم اشکامو میریزم

از بغل نیاوش که رد میشدیم پوزخندی بهش زد و خیره شد تو چشمای نیاوش و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-چیزی که ازم گرفتی و پس گرفتم ازت.. پس بدون دیگه دنبالش نیای ..

دستمو محکم فشرد

نیاوش دندون قروچه ای کرد و گفت:

-قراره اشکت در بیاد ... منتظر باش

صدرا دستمو محکم تر فشار داد .

خیره شدم به چشمای رویا

زمزمه کردم

-گریه نکن خواهری ..

بعد خیره شدم به نگار

هنوز به یه نقطه خیره شده بود

توی سکوت

عرفان برگشت سمتم. خیره شد به دستای سردم بین دستای صدرا

تـــــازه فهمیدم حسودم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دست تـو تو دست اونه

اے خدا انگارے اونم

نقطه ضعفمو میدونه

یـا من اشتباه میبینم

یا دروغ بود همه حرفات

حـــــالا هردو حلقه داریم

تو تو دستت من تو چشمام

تو زدے

من اما موندم

زیر قولت

روے حرفام

پوزخندی زد

تنمو لرزوند

زمزمه کرد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-برو خوشبخت شی عزیزم

تو ازم خیری ندیدی. ارزوم بود که ببینم

تو توی رختای سفیدی

از جاش بلند شد و از در رفت بیرون

نیاوش دوید دنبالش.

بخاطر افت فشارم به سرعت رو زمین افتادم

نفسم گرفته بود

لعنتی نفسم گرفته بود اخه نفسم رفته بود.

صداهای اطرافم غیر واضح بود

کوبیدم تو سینم

لعنتی بالا نیا

بزار بمیرم ...

منو زندگی بی تو ؟

باورم نمیشه اصلا

دارم سردم میشه کم کم

خیسه از اشکام لباسم

همه گریه هامو کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اشکے ام نمونده واسم....!

دوباره نفس کشیدم

بالا نیا ..

بالا نیا .. خدایا تورو خدا بگو بالا نیاد

عرفان زار میزد ..

خدایا گریه هاشو دیدم اما پاک نکردم

هـــــق هـــــقم تبریک من بود

مـن واسه تو گریه کـردم

ذره ذره هاے اشکـو

به تو امشب هدیه کـردم

دیگه نمیدیدم . صدای جیغ و داد رویا و نگار میومد .

تقلا میکردم واسه نفس کشیدن . مثل ماهی بیرون افتاده از اب .

اما نمیخواستم بیاد بالا .

دیگه چشمام نمیبینه

دستمم نمینویسه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برو خوشبخنـــــ شی عزیزم

خیلی عاشق تو بودم

چشمام بسته شد ....

خدایا بزار دیگه بیدار نشم..

(نگار)

تماس صدم .

ریجکت ..

پیغام گیر ...

بوق ازاد ..

-نگار سهرابم.. نگار الان یک ماهه ازت خبری نیست . نگار .. میدونم داری گوش میدی .. لطفا ....جواب بده ..

قطع شد.

خیره شدم به سفیدی دیوار.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یک ماه پیش

تو همین روز.. رفتنه بارانو با همین چشما دیدم.

جلوی چشمام رفت..

در باز شد .

نیم نگاهی هم به در ننداختم

-سلام به اخموی خودم...

رویا خودشو اروم روی کاناپه نشوند و با لبخند گشاد خیره شد بهم

نه لبخند میزدم

نه سعی میکردم بزنم.

-خوش اومدی..

-نگـــــار...

حرفای تکراری ..

از جام پاشدم و رفتم سمت اتاق ..

درو باز کردم و یه سر رفتم سمت تخت سابق باران .

دراز کشیدم و برگشتم سمتش ..

دستشو باز کردم و خودمو تو بغلش جا دادم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمامو بستم و تو گوشش زمزمه کردم

-همچی درست میشه عرفان.!

اوه عرفان.. اسمی که بعده زمزمه کردنش تن همه میلرزه.
روان شناسی ک کاملا روانی شده .

دستایی که انقدر کوبیده شدن تو دیوار کبوده شده و دوبار شکسته.
چشمای بی جون ..
بدن لاغر..
بوی الکل و سیگار قاطیه عطر زنونه ..

عطر باران ..

سخته یه مرد عطر زنونه بزنه .. تا فقط حس کنه که معشوقش کنارشه ..
روبروم یه جنازه خوابیده ..

کسی که غرورش.
خودش.
احساسش.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کارش.

همچیش تباه شد ..

تکونی خورد ..

چشماشو بازکرد و خیره شد توی چشمام.

-ظهرت بخیر..!

با صدای دو رگه و کلفت شده گفت

-ظهرت بخیر ..

حلقه دستاشو شل کرد و نیم خیز شد ..

منم نیم خیز شدم ..

منتظر سوال همیشگیش شدم

-باران زنگ نزد؟؟

جواب همیشگیم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نه ...

چند لحظه سکوت کرد ..

بسته سیگارشو از روی میز عسلی برداشت و رفت تو بالکن ...

به مسیر رفتنش خیره شدم

برگشتم تو سالن ..

رویا هنوز رو مبل بود

نشستم جلوش .

یه سوال داشتم که بعده اینهمه مدت الان وقت پرسیدنش بود

-رویا؟؟

چشمشو از تلویزیون گرفت گفت

-جونم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-چجوری؟؟؟

-چی چجوری؟؟

-زن برادرم شدی؟؟؟

چپ چپ نگاهم کردو پا رو پا انداخت و گفت:

-جـــــــــــــونم برات بگه عزیزم. اومد خاستگاریو منم گفـــــــتم بـــــــــــله ..

حالت صـــورتم از بی حســـی به کلافگی خورد و رویا ســـریع متوجه شـــد که حوصله ندارم ..

ادامه داد

-خب . داستانش خیلی درازه ..

-وقت دارم ..

-خیلی درازه ها ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-وقت دارم !!! ..

-باشه خب ....

ادامه داد

-ببین بعده اینکه رفتم تبریز. چمدونامونو قاطی کردیم. البته تو قطارم گند بالا اوردیما .. من چمدون تورو اورده بودم.اونم یه چمدون کپ تو داشـــت . قاطیشون کردیمو اون شروعش نبود. از قبل درخوا ست داده بودم تو دانشگاه. اوناهم بعده دیدن مدرکم قبولم کردن. بعد فهمیدن نیاوش شـاگردمه . ترم اولی بود .. اونم تبریز قبول شده بود... اقا خلاصه اون شروعش بود ..

-ادامه ..

لب باز کرد حرف بزنه که در باز شد و نیاوش بتمن وار پرید داخل

-سلـــــام به اهل خونه ..

لبخند رویا از اون لبخندایه عاشقانه شیرین بود ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تو این یه ماه درسته نیاوشو نبخشیده بودم ولی اصلا حوصله دعوا باهاش نداشتم.

امد جلو لپم و ب*و*س کرد که لبخند بی جونی زدم.

ب*و*سه ای رو گونش نشوند و

شروع کرد حرف زدن با شکم رویا. یا بهتر بگم بچه ای که داخلش بود

رشته ارتباطشونو پاره کردم و گفتم:

-خب داشتی میگفتی ادامه بده.

نیاوش:چیو؟

-قصه ی لیلی و مجنون.

رویا:هیچی دیگه یه چندباری ازشون تقلب گرفتم.

نیاوش:دروغ میگه.

رویا:عهه. حتما من بودم با هدست تقلب میکردم؟؟؟

نیاوش:احتمالا. چون من که نبودم...

رویا:نیاوشششش.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش با خنده دستاشو به حالت تسلیم برد بالا.

رویا_خب دا شتم میگفتم.بعدش ازیتا با یکی از دو ستاش به ا سم سعید قرار داشت گفت دوست طرف میاد توام بیا من تنها نباشم منم قبول کردم.
رفتم اونجا که دیدم نیاوش دوست سعیده.
بعدش من برگشتم خونه اقاجون و..

بقیه حرفش با کوبیده شدن مشت عرفان و دادش قطع شد.
رویا دستشو گذاشت رو شکمش هینی کرد.
من که عادت کرده بودم.
میرفتم بالاام کاری نمیتونستم بکنم.

(رویـا)

نگار:چیزی نیست ادامه بده.

نیاوش پفی کرد و سرشو تکیه داد به مبل.

گفتم از دیدارم با علی .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پیدا کردن نامه .

فوت خواهرم.

صمیمی شدنم با نیاوش .

دلدارياش.

همدردياش.

از ویلا.

جنگامون.

خندیدنامون.

قهرامون.

از اعترافمون.

گفتم و گفتم که بالاخره خوابم گرفت.

به ساعت نگاه کردم 1شب بود.

نگار:گفتی نامه؟کدوم نامه؟؟؟

-همونی که علی قبل ازدواجش برام نوشته بود.

نگار:آهان.چی بود!؟

-چی چي بود ؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کلافه دستشو برد لا به لای موهاش و گفت:نامه!!چی نوشته بود؟؟؟

-میشه فردا توضیح بدم خیلی خستم.

با گفتن برو استراحت کن خودشم بلند شد رفت سمت اتاق عرفان...

(نگار)

پاشدم از پله ها بالا رفتم .درو باز کردم و داخل شدم ..

خورده شیشه های لیوانو با پام کنار زدمو نشستم کنارش ...

-امید داشته باش .. نیاوش دنبال کاراشه

-نمیتونیم برش گردونیم..اون با رضایت شخصیش زن اون .....

-حرفتو نخور

-حرومزاده شده ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-میتونیم شکایت کنیم. دلم روشنه ..

-نمیتونیم .. مدرک میخوایم... چهار کلمه. م.د.ر.ک

خیز برداشت و سیگارشو از کف سرامیک بلند کردو فندکشم از بغلش برداشت . روشنش کرد و تکیه داد به دیوار . دقیقا کنار من ..

-عرفان ؟؟؟

هوم کوتاهی گفت

-اگه خانوادشو پیدا کنیم.میتونیم.... میتونیم با نیاوش و تو .. بگیم.. نه یعنی ثابت کنیم بهش تجاوز شده. از طرف شوهرش ... بعد ... بعد میتونیم مثل خودش ا شغال با شیم... میتونیم . تهمت بزنیم. بگیم برای اینکه بی ابرو نشه باران ...مجبور شده..مجبور شد باهاش ازدواج کنه ...

سیگار بین دستاش میسوخت..

سریع نیم خیز شد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اونموقع ها از تهدید حرف میزد. اون تهدیدش. میکرد.. شـــیشـــه خونشـــو شـــکونده بود. نامه داده بود. اس ام اس... اما گوشـــیه بارانو نداریم . وگرنه با ریکاوری بر میگردوندیم.. ولی من نامه و دارم ...

لبخندی زدم .. بلند... شیرین ..

-ازار و اذیت جنسی. بی آبرویی. تهدید.. ثابتش کنیم کم کمش ۲۰ سالو اب خنک میخوره... اونم تازه از جرایمش خبر نداریم.. شایدم بدتر ..

-نگار.. چرا زودتر فکرشو نکردیم لعنتی ...

-پاشو ... پاشششو ...

سریع از جاش پرید ..
یه لحظه ام نباید هدر کنیم ..
(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

فکم بین دستاش داشت میشکست .

-ولم کن اشغال...

-زبونت هنوز درازه ها ..

فکمو فشردم و گفتم

-که چی؟؟ میخوای چه غلطی کنی با اون پای تو گچت و دست خورد شدت ؟

با چشمای خون نشسته خیره شد تو چشمم.

-فکتو خورد میکنم عزیزم...

ابروهامو بالا انداختم و گفتم

-خورد کن.. سوزش داخلی خیلی بدتر از سوزش بیرونیه ..

خندید

-دردایه بدتری از اون روز قشنگ . توی اون خرابه.. در انتظارته ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با ش*ه*و*ت خیره شد بهم ..

-اوممممم اخه خیلی تو چشمامی..

اب دهنمو تف کردم تو صورتش ..

-پستِ اشغال .. دستت به من نمیخوره

بازومو محکم گرفت و صورتشو نزدیک به صورتم کرد ..

-خانوم کوچولو.. دردشو تازه قراره بچشی..

هولم دادو عقب رفت

محکم دستمو کشیدم روی بازوم تا رد دستای کثیفش پاک بشه ..

رفتم جلوی ایینه ..

عرفان کجایی..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زخم روی گونم و کبودی پایین چشمم بدجور تو چشم بود ..

دستایی که پر از کبودیه ..

(بـاران)

جلوی تلویزیون نشسته بودم

اومد کنارم نشست .

سعی کرد دستمو بگیره.

محکم کوبیدم زیر دستش و بلند شدم

خندید .. میدونستم همش واسه عذاب منه ..

رفتم تو اتاق و خودم و رو تخت انداختم.

ناله ای کردم

کل تنم درد میکرد ..

توی سکوت به سقف خیره شدم که دیدم در باز شد

سریع نیم خیز شدم و خیره شدم بهش ..

با لبخندش ردیف جلوی دندوناشو نشون داد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با نفرت خیره شدم بهش ..

-عزیزم؟؟؟ نمیخوای به شوهرت ب*و*س بدی ؟

با حرص خیر شدم بهش ..

از رو تخت بلند شدم برم که دستمو گرفت

-کاری که گفتمو نمیکنی؟؟

محکم کوبیدم تو دستی که تو گچ بودو از اتاق بیرون رفتم.

میدونم دوباره قراره کتک بخورم . خندیدم. به درک ..

تو سالن نشستم .

دیدم دوباره داره سمتم میاد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پوفی کردم ..

تکیه دادم . بزار اینبار کم نیارم

دوباره اومد کنارم یه جا پیدا کرد و نشست ..

نزدیک شدندش و احساس میکردم ..

تو یه حرکت فکمو گرفت و سرشو اورد جلو.

نه. نه. نه.

خداا میبینی؟؟

عدالتت این بود؟

به خداوندیت قسم اگه بهم دست بزنه خودمو میکشم.

هی وول میخوردم اما فایده نداشت.

_دومین آروم بگیر خانم کوچولو.

صورتش یه میلی متر با صورتم فاصله داشت.

چشمام پر اشک بود ولی یه قطره نریختم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خدا چی شد پس ؟؟؟بزرگیت کو؟؟؟

با صدای در صدرا متوقف شد.

با حرص غرید.

_این دفعه شانس با تو بود ولی زیاد خوشحال نباش.

صدرا که رفت نفس راحتی کشیدم.

خدایا شکرت.

از فکر اینکه عرفان اینا باشن قلبم لرزید

ولی قرار نیست اونا باشن

خیلی وقته منو یادشون رفته

_منزل اقای صدرا مظفری؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدرا:بله خودم هستم.

_بفرمایید این نامه برا شماست. اینجارو امضا کنین لطفا.

صدرا:نامه؟

_بله از طرف دادگاه.

دیگه هیچی نشنیدم.

یعنی میشه شکایت کرده باشن؟؟؟

یعنی من آزاد میشم از این خراب شده؟؟

یعنی ..

یعنی..

انقدر یعنی یعنی کردم که با کوبیده شدن در به خودم امدم..

به چشمای صدرا نگاه کردم.

قرمز قرمز بود.

صدرا:

-دعا کن اون چیزی که فکر میکنم نباشه.وگرنه خونت حلاله.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ترسیدم ولی به روی خودم نیاوردم.

دیگه تحمل نداشتم.

نمیتونستم زیر مشت و لگداش طاقت بیارم.

دوییدم سمت اتاق اومدم درو ببندم که با پای صدرا میون در دستام شل شد..

کوبید تو درو در باز شد..

تلفنم زنگ خورد

-الو عرفان؟؟

-تموم شد . نامه دادگاه فرستاده شد

لبخندی از سر رضایت زدم و گفتم :

-این عالیه .. کجایی؟ بگو بیام دیدنت

خونه خودمم

اومدم امادش کنم ..

-باشه پس منتظر بمون دارم میام

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باشه . قطع میکنم

سریع مانتو شلوارمو تنم کردمو از در زدم بیرون ..

اخ ماشینمو نیاوش برد...

محکم کوبیدم تو پیشونیم .

راه افتادم تا برم سر کوچه یه تاکسی بگیرم ..

تقریبا رسیده بودم که دستی محکم پیچید بین بازومو کشیدتم داخل کوچه باریکی که اونجا بود ..

از ترس بدنم لرزید ..

شروع کردم جیغ زدن که دستی روی دهنم قرار گرفت

-هیسسس . منم

این صدا ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بعده اینهمه مدت

هنوز مثل هروییین بود برام ..

زمزمه کردم

-سهراب ....

خندید ..

نیشخندی که بدتر از قبل شده بود

-خودمم عزیزم .

دستمو محکم گرفت و از دیوار جدام کرد و بین آغوشش گرفت و فشرد...

چجوری تحمل کردم ندیدنشو؟

محکم به خودم فشردمش.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بی تاب بودم .

سرشو فرو کرد تو گودی گردنمو زمزمه کرد

-نامرد تر از تو ... خودتی ....

-من . من نمیخواستم اینجوری بشه ... من باید میرفتم...

-خفه شو نگار..

این فوشو با تموم عشق تو صداش گفت.
سرمو تا خرخره فرو کردم تو بغلشو گفتم:
-نمیخواستم بازیچه بشم

-ساکت باش ..

به حرفش گوش دادم و خفه شدم .
نمیدونم چقدر گذشت که ازم دل کند و عقب رفت ..

صورتمو قاب کرد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قلبم میلرزید .. این حس دلتنگی چه کارا که با ادم نمیکرد

تو مغزم زمزمه شد

-فقط دلتنگی؟

نمیخواستم با خودم رو راست باشم .

برای همین سکوت کردم

زمزمه کرد

-چرا تنهام گذاشتی؟؟

سکوت کردم..

سکوتم عصبیش کرد . یقه لبا سمو گرفت و با قدرت کشید و مجدد وحشیانه تو بغلش حبسم کرد ..

چند لحظه گذشت . خیس شدن گردنمو احساس کردم.

اشکاش میریخت..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اون داشت ..

گریه میکرد؟؟؟

دستمو رو شونه هاش گذاشتم و خواستم عقب بکشمش تا بتونم ببینمش.

نزاشت . محکم تر گرفتتم..

-تکون نخور لعنتی..

شالمو از سرم برداشت دستشو فرو کرد بین موهام ..

-رفتی که چی؟ اصلا به من فکر نکردی؟؟

-فکر نمیکردم .. برات.. مهم باشه ..

-نگار خفه شووو .. خفه شووووو.. بزار تا بهت بگم ..

-چیو ؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به شدت عقب کشیدتم و لب های داغشو احساس کردم روی لبای ترک خورده همیشه سردم ..

دستام سر خورد و روی سینش قرار گرفت .

اینبار درود فرستادم به محله همیشه خلوتمون ..

ضربان قلبش از روی لباسم معلوم بود و سمت راست بدنمو میپوشوند .

قلبامون یکی شده بود ..

اروم عقب رفت ..

چشمام هنوز بسته بود .
لبشو نزدیک گوشم اورد و گفت

-میخواستم بگم مزه توت فرنگی میداد ..

چشمامو باز کردم و خیره شدم بهش ..
جفت ابروهام پرید بالا..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با دیدن قیافم خندید و گفت

-راستش یچیز دیگه هم بود ..

اروم زمزمه کرد

-دوستت دارم .....

دوباره صورتامون نزدیک شد .....

سرمو تکیه دادم به شونش.

-میگم.. سهراب..؟

جان کوتاهی گفت ..

-فکر کنم امروز با عرفان قرار داشتم

-اصلا برام مهم نیست.. حقم نداشتی بری.. پسره ی .....

تکیمو از شونش گرفتم و نق نق کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-واسه باران بودا ..

-خودم دیگه میوفتم دنبال کاراش . البته بعده امروز.. قراره بعده ســال ها حس کنم ارامش چیه ..

پاهامو تو اب حرکت دادم..

اومده بودیم پاتوق ..

جای شونه هاش ول شدم رو پاهاشو گفتم

-کی فکرشو میکرد من از تویه وحشی خوشم بیاد .. ؟؟

قهقهه ای زد و گفت

-ادما از هرچی بدشون بیاد به سرشون میاد خوشگم..

یهو یاد یه چیزی افتادم ..

تردید داشتم تو گفتن حرفم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ولی یهو به زبون اوردمش

-از رسول چه خبر ..

-جوابی نمیدم چون امروز قراره واسه ما باشه ..

لبخندی زدم و باشه کوتاهی گفتم

-پاشو بریم یه دوری بزنیم ..

پاهامو از اب در اوردمو کردم تو کفشم و دمپاچه هامو پایین کشیدم .

سهراب دستمو گرفت و محکم بلندم کرد .

از قصد جوری کشیدتم که بیوفتم بغلش ..

دستشو دور کمرم حلقه کرد و گفت

-یکم سفت نگه دار خودتو.. کار دستم میدیا ..

کوبیدم تو سرشو یه بیشعوری نثارش کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(رويا)

دستمو رو شکمم کشيدم

-کوچولوي مامان امروز اروم بودي

نفس عميقي کشيدم نياوش از دست شويي بيرون اومد و بغل دستم رو تخت نشست

-خانومم چطوره؟

-امروز صدبار پرسيدي اين سوالا نيا.خوبم عزيزم

-کوچولوي بابا چي؟

-اونم خوبه

-هي ياد گذشته بخير

-چيشد ياد گذشته افتادي تو؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-تو دست شويي ذهنم باز شد

زدم زيرخنده با مشت كوبيدم به بازوش.

دستشو رو بازوش گذاشت

-باز وحشي شدي؟

باز خنديدم

-يادته اون روزو؟

نياوش-كدوم روز؟

-اون روز كه كسري اومد جلو دانشگاه شبش.....

دندوناشو روي.هم فشرد باشه باشه يادم اومد

و بعدش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستشو دور شونم حلقه کرد چه دوراني بود ولي

سرمو رو شونش گذاشتم و خودمو غرق کردم تو گذشته

گذشته اي که هم تلخ بود و هم شيرين و پر عشق

کسری با سرعت به سمتم اومد و منم اغوشمو براش باز کردم.

خودشو تو بغلم پرت کرد و منم محکم فشردمش.

از خودم جداش کردم:تو اینجا چیکار میکنی فسقلی؟

-دلم برات خیلی تنگ شده بود

-منم همینطور.با مامانت اومدی؟

سرشو تکون داد و گفت:نه با بابام اومدم

سرچرخوندم:کو پس؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اا اینجا بود که

بعد دستمو گرفت و دنبال خودش کشید.

با دیدن نیاوش کنار داریوش ایستادم

-ا بیا دیگه اوناهاش پیش عمو نیاوشِ

بدبختی همینجاس که پیش نیاوشِ

کسری دستمو کشید و رفتیم سمتشون.نیاوش با چشمای ریز شده نگام میکرد داریوش با لبخند

-سلام خوبید؟

داریوش-سلام رویا جان مشتاق دیدار بودیم

زیرلب-برعکس من
و بعد لبخندی زدم:خوش به سعادتتون دیدین منو

گوشه ی لب نیاوش بالا رفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

داریوش-اره واقعا سعادت میخواد که شمارو ببینیم.

عجب ادم پررویه.

-خوشحال شدم از دیدن کسری من یکم ناخوش احوالم باید برم شماره کسری رو دارم بهش پیام میدم.

(باران)

دستام یخ زده بود و میلرزید.

دستامو مشت کردم که نفهمه ترسیدم.

به سمتم اومد و بازومو تو دستش گرفت و کشید سمت خودش و غرید.

-فکر کردی میتونی از دستم فرار کنی؟

فریاد زد-ها؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نمیفهمم چی میگی

-اون پسره ی احمق ازم شکایت کرده فکر کرده با این کار میتونه تورو از چنگم دربیاره

از خوشـحالی نزدیک بود بال دربیارم باورم نمیشـد بزودی از سـرش خلاص میشم.

عرفان بالاخره نجاتم داد.

سر قولش موند.

-احمق تویی پست عوضی

سیلی نثارم کرد و پرتم کرد رو زمین.

-میکشمتون همتونو میکشم من از دستت نمیدم.

و با پای چلاقش لنگون لنگون از اتاق رفت بیرون و درو محکم بست.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخندی زدم.

الان هیچ کدوم از دردام نمیتونست منو از خیال ازادیم بکشه بیرون.

بالاخره ازاد میشم.

عرفانم نجاتم داد.

سرقولش موند.اره سر قولش موند

رو تخت نشسته بودم و زانوهام و بغل کرده بودم.
یک هفته از اون روزی که از دادگاه نامه اومد گذشته بود ولی خبری نبود.
دیگه کم کم داشتم نامید میشدم.
صدای زنگ مساوی شد با تند شدن ضربان قلب من..
این روزا هر کی زنگ میزد قلبم تند تند میزد.
با امید اینکه بازم از طرف دادگاه باشه مثل جت بلند شدم.
از اتاق رفتم بیرون.
صدرا از دستشویی اومد بیرون و رفت سمت در و بازش کرد..
دوتا مرد با یونیفرم سبز بودن..
راحت بگم پلیس بودن .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با یه سرباز پشتشون

مرده:آقای صدرا مظفری؟!

صدرا جا خورد

_بله خودم هستم..میتونم کمکی کنم?

برگه ای سمت صدرا گرفت و گفت:

-ما حکم بازداشت شمارو از دادگاه داریم

صدرا با عصبانیت برگرو گرفت و نگاه کرد..

بعد غرید :

-بازداشت برای چی؟؟چی شده..

مرد دومی با صدایی محکم گفت:

-میریم کلانتری متوجه میشید

و دستشو به سمت بیرون گرفت و ادامه داد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بفرمایید.

صدرا برگشت سمتمو غرید:

-دعا کن .. دعا کن که جنازم برگرده ...

سریع بیرون بردنش .
با دستبند .

شوکه شده خیره شدم به در بسته ..

(نگار)

راه افتادیم تو جنگل ..
-میگم سهری ...

سرجاش سیخ ایستاد ..
گردنشو خم کرد سمتم و با اون ژستای ترسناکش خیره شد بهم و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-چیزی گفتی ؟؟

نیشمو شل کردم و گفتم

-سهری جووووون ..

لبشو یه مقدار داد بالاو گفت

-پس بگیرش

ابروهامو دادم بالاو گفتم

-واسه من ژست نیا بچه .

-عه؟

لبامو غنچه کردمو گفتم

-اررررہ ..

مثل کارتونا انگشتاشو صدا داد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تو دلم یه یا علیی گفتم و قبل اینکه مثل گاوای اسپانیا با رنگ قرمز هار بشه دویدم..

افتاد دنبالم ..

مثل ببر میدوییید ..

اومدم بپرم رو درخت که شـــالمو گرفت. شـــالم پیچید دور گردنمو به شـــدت زمین خوردم ..

کمرم تیر کشید ..
انتظار داشتم مثل صحنه های عاشقانه رمانا بغلم کنه ببینه چم شده
امـــــا اینجا زندگی واقعیه .

رو دستاش بلندم کرد و زمزمه کرد
-ای وای نگاری جون چت شد ؟ بزا بریم خوبت میکنم

زمزمه کردم
-سهراب خر نشو الاغ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیره شد بهم و گفت

-تو حرف نزنی میگن لالی؟

سرمو فرو کردم تو سینشو گفتم

-حالا یه نیم ساعت منو تاب بده بخوابم بعد باهم سنگامونو وا میکنیم..

لبخند دندون نمایی زد و گفت

-به جفت چشمام ..

با خیال راحت چشمامو بستم و تو دلم گفتم افرین خر خوب..

صدای اون رود کوچولو که همیشه ول بودیم توش از دور ارامبخش بود مثل لالایی..

لبخند شیرینی زدم

لبخندی پر از ارامش .

اما اعتبار لبخندم تا وقتی ادامه داشت که فرو نرفته بودم تا ته توی اب ...

شکه شده سرمو از زیر اب در اوردمو جیغ بلند بالایی کشیدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قهقهه ای زد و نشست روی زمین .

-سرده نه؟؟ نگری جون ..

از صورتم دود میزد بیرون و پاهام از یخی اب سر شده بود ..

اروم و با حرص تو اب قدم بر میداشتم.
بدنم بخاطر سنگینی اب . سنگین شده بود ..

رفتم سمتش و خیره شدم بهش..

قبل از اینکه از جاش بلند بشه دستامو حلقه کردم بین مچ پاشو با اخرین زورم کشیدمش تو اب ..

صدای شکسته شدن اب بلند شد و بعدم داد سهراب..

تو دلم به خودم گفتم هاهاهاها

از زیر اب بیرون اومدو سرشو تند تند به چپو راست تکون داد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خنک بود سهری جووون ..

خیره شد تو چشمام و گفت

-خنک ترم میشه نگری جون ..

شنا کرد سمتم ..

ابش در جریان نبود و یه جورایی ساکن بود .

واسه شنا خوب بود .

یهو زیر ابی رفت و قبل از اینکه بفهمم میخواد چیکار کنه پاهامو از زیر اب کشید و باعث شد کاملا فرو برم تو اب..

جیغی تو اب زدم که باعث شد اب تا ته فرو بره تو گلوم ..

تکون شدیدی خوردم. چرا همه جا اب بود .

داشتم نفس کم میاوردم..

شروع کردم تقلا ..

اما انگار اصلا نمیتونستم نفس بکشمو تموم گلوم پر شده بود از اب..

جلوی چشمام فقط دسته دسته موهام بود و چیزی نمیدیدم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستو پاهام شل شد ..

قبل از اخرین تقلام از اب کشیده شدم بیرون اما دیر شده بود .
چشمام بسته شد .....

(باران)

مات به در خیره بودم.
هیچ حرکتی نمیتونستم بکنم.
بردنش..
با صدای در به خودم امدم .
با قدمای آروم رفتم سمت در و بازش کردم.
با دیدن کسی که رو به روم بود جا خوردم.
رفتم کنار و امد تو.
سرم و انداخته بودم پایین که کبودیای صورتمو نبینه.
با دستش چونمو گرفت اورد بالا و با اخم گفت:

_اون کثافت این کارو کرده؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با بغض رفتم بغلش و اونم مثل برادر واقعی بغلم کرد.

با هق هق گفتم:نیاوششش.

_هیش تموم شد. دیگه نمیتونه آسیبی بت بزنه.

از بغلش امدم بیرون و با ترس پرسیدم:

_عرفان..عرفان خوبه؟؟چیکار میکنه. کجا..

نذاشت حرفمو ادامه بدم :

_آروم باش .. خوبه خوبه...

دستمو گرفت و برد سمت مبل.

_چجوری اینکارو کردید؟

نیاوش:تجاوز..تهدید. ضرب و شتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نفس عمیقی کشید و ادامه داد:

_ماام مثل خودش اشغال شدیم. تهمت زدیم چون بی ابرو نشی مجبور شدی ازدواج کنی..

_اما این برای چند سال پیشه. یعنی زیاد ..

نذاشت ادامه بدم :

_تو به ایناش فکر نکن.. شاهد اوردیم..

چشمام دوتا شد
اومدم حرفی بزنم که اجازه نداد و گفت

-فقط بخاطر اینکه الان زن عقدی صدرا هستی نیای خونه بهتره چون عرفانم هست دستش آتو ندیم.هر روز بهت سر میزنیم نگران نباش... نمیذاریم دیگه اینجوری بشه ...

(رویا)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

گوشــه شــالمو روي شــونم انداختم و با يه خدافظي كوتاه از ازيتا از اپارتمان خارج شدم و سوار ماشين نياوش شدم و سلامي كردم

-عليک سلام.خوبي؟

-اوهوم .

-خوشگل شدي.

-بودم.

چپ چپ نگاهم كرد و ماشينو روشن كرد

وسطای راه بوديم كه يهو گفت

-نبينم با داريوش گرم بگيريا

يک تاي ابرومو انداختم بالا و باشه اي گفتم و اونم لبخند زد و حركت كرد.

در اپارتمانشو باز كرد و گفت برم داخل

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگاه سرسري انداختم كوچيک وساده بود و در عين حال زيبا

-خونه قشنگي داري

-ممنون.. چي ميخوري

-چاي

نشستم روي مبل.

نياوشم رفت اشپزخونه

-كسري و داريوش كي ميان؟

-يک ساعت ديگه

-شام درست نكردي كه.

-از بيرون سفارش ميدم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بلند شدم رفتم اشپزخونه

-چه كاريه مرغ داري؟

سري تكون داد.

-پس من مرغ درست ميكنم توام سالادو فعلا چايو بيخيال.

مرغو از فريزر دراورد تا يخش اب بشــه و منم برنج گذاشــتم و شــروع كردم به خورد كردن مخلفات خورشت مرغ.

نياوشم داشت سالادو اماده ميكرد....

در برنجو گذاشتم و از اشپز خونه بيرون اومدم و نشستم رو كاناپه.

نياوشم خودشو بغل دستم پرت كرد و دستشو روي شونم انداخت.

-خسته نباشي كدبانوي من

-ممنونم توم همينطور

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با لبخند بهم نگاه کرد و گفت کاش وقتي از دانشـــگاه يا ســـركار ميومدم .ميديدم تو واسم غذا اماده كردي.

خنديدم و اونم سرشو جلو اورد و ب*و*سه اي روي گونم زد

-مطمئنم ميرسه اون روز.

لبخندي از روي شادي زدم و ديدم چشماي نياوش درگير لباي منه.

سرشو خم كرد ..
اما صداي در مانع كارش شد

با حرص از جاش بلند شد.

-بر خر مگس معركه لعنت

قهقهه اى زدم و گفتم :
-بمون تو خماريش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگار)

کوبیده شـدن چیزیو به سـینم احسـاس کردم و همرمان تموم محتویات داخل گلو و ریه و همچیمو با فشار ریختم بیرون و به سرفه افتادم

تموم هوای اطرافمو فرو کردم توی ریه هام. حریص شـده بودم به هوای اطرافم .

دوتا دست پیچید دور بدنمو با قدرت تو بغلش گرفتتم

سرفه هام بند نمیومد ..

سرم تیر میکشید بخاطر شدت سرفه هام ..

سرمو اروم روی شونه های سهراب گذاشتم..

تو گوشم زمزمه کرد

-فقط منو ببخش.....

کل تنم میلرزید .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سکوت کردم و هیچی نگفتم.
چی میخواستم بگم؟

مغزم کار نمیکرد
دستش نوازشگر روی کمر خیسم در حال حرکت بود .

موهای خیسمو با دستاش کنار زد .

مجدد سرفه کردم .

چشمام روی هم افتاد .

اگه میمردم چی میشد؟

اروم تو گوشم زمزمه کرد

-بخشیدی منو؟

صادقانه گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نه .

سکوت کرد .. اروم ازش فاصله گرفتمو سعی کردم بلند بشم که متاسفانه کل انرژیمو از دست داده بودمو افتادم .

قبل اینکه پخش زمین بشـــم محکم گرفتتم و بالا کشـــیدم و تکیمو داد به خودش..

-اروم باش .

چند قدم برداشتیم. بدجور سردم بود

-سهراب ..

-جونم.

-سردمه ..

چند لحظه سکوت کرد .بعد گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بیا بریم تو ماشین ..

حرفی نزدمو دنبالش راه افتادم . رسیدیم به ماشین .

دیدم جای صندلی جلو نشوندتم صندلی عقب و خودشم از اون در نشست ..

قبل از اینکه بزاره ازش بپرسم چرا ..

تی شرت تنش که خشک تر من بودو در اورد ..

چپ چپ خیره شدم بهش و گفتم

-بپوش لباستووو .

جوابی نداد و از جلو بخاری و زد و پیرهنش و جلوش گرفت . تو دلم یه نامرد نثارش کردم.

اول پیرهن خودشو خشک میکنه بعد مال منو..

چه ادمیه این !

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیم ساعت گذشت و منم با اخم بیرونو نگاه میکردم.

برگشت سمتم .

دستش دراز شد شالمو برداره که کوبیدم رو دستش ..

با چشمای گشاد شده خیره شد بهم .
حرفی نزدو کارشو ادامه داد
شالو از دور گردنم باز کرد و انداخت جلوی بخاری
در ماشینو باز کرد و خارج شد .
برگشت سمتم و گفت
-لبا ساتو در در بیار . پیرهن منو بپوش تا لبا سات خشک شه . مانتو خیلی دیر خشک میشه ..

اومدم بگم برو بابا که دیدم درو بست و رفت بیرون.
از حرف چند لحظه پیشم خیلی پشیمون شدم ..

ولی واقعا هم لباس خیس کفرمو در میاره .

بیخیال شدمو مانتومو باز کردم .
شیشه ها دودی بود واسه همین راحت بودم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لباسای خیسمو ریختم جلو .

پیرهنشو تنم کردم..

دکمه هاشو سریع بستم و اندازه گرفتمش.

بخاطر قد دراز سهراب دقیق یه وجب بالاتر زانوم بود .

شلوارم بیشتر همه چیز اذیتم میکرد.

موندم در بیارمش یا نه..

بیخیالش شدم و همونجوری نشستم ..

سهراب بعده یه ربع اومد تو ماشین ..

خدا خیرش بده احساس راحتی میکردم با لباسش.

حس خشکی. تمیزی.. خیلی خوب بود .

نشست و خیره شد بهم

-خب پیرهن که برات بزرگه .شلوارتم در بیار راحت باشی ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چپ چپ نگاهش کردمو گفتم

-بد نگذره ..

اخماشو کشید تو همو گفت

-من تورو واسه این چیزا نخواستم که واسه پرو پاچت له له بزنم..

درو باز کرد و باز بیرون رفت . با همون بالا تنه لخت ..

از حرفم پشیمون شدم ولی خب .
نمیتونستم انقدر راحت باشم..

(باران)

قلبم تند تر از همیشه میزد.
از استرس و اضطراب زیاد حالت تهوع داشتم.
با گرفتن دستای سردم توسط کسی سرمو اوردم بالا.

نگار با لحن ارامش بخشی گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_همه چی درست میشه.

به سمت چپم نگاه کردم.
عرفان نشسته بود و سرشو گرفته بود بین دستاش.
نیاوش طول و عرض راه رو طی میکرد.
رویا رو به خاطر وضعیتش نیاوردیم.

امروز یا روز برد منه یا روز باختم.
با صدای سربازی که گفت:

_خانوم مایلی و اقای افتخاری تو جاییگاه حاضر بشید

به خودم امدم.
بی اختیار دست نگار و فشار دادم.
آروم دم گوشم گفت :

_اینو بدون توی هر شرایطی ما پشتتیم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دوست عرفان که وکیلم بود از دور امد سمتم.

_بریم عزیزم

عرفان سریع سرشو بالا اورد و نگاه چپی به افتخاری انداخت
افتخاری سریع خودشو جمع کرد و منو راهنمایی کرد به داخل

افتخاری_هر حرفی که زده شـــد.. خونســـردیتو حفظ کن..چون هر یه حرف اشتباه بر علیه ماست..

سرمو به معنای فهمیدن تکون دادم و رفتیم داخل..

با پس گردنی که نیاوش بهم زد به خودم اومدم

-نبینم غرق شدی تو گذشته.

چپ چپ نگاش کردم و گفتم:

_جور دیگه ایم میتونستی از فکر دربیاریما

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید و ب*و*سه ای روی موهام نشوند

_____

_نیاوششششش.

_جووووونم.

_میگم میام یعنی میام.

کتشو پوشید و گفت:نه خانومی شما نمیای

-چراااا

-چون واستون خوب نیست

-اینجا بمونم بدتره اگه اتفاقی بیوفته کسی نیست.

-به مرجان خانوم سپردم بیاد پیشت(همسایه روبه رویی)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-من میخوام بیام

اخم کرد-یکبار گفتم نه یعنی نه فهمیدی؟

با حرص رومو گرفتم و نشـــستم رو مبل و پا رو پا انداختم و لب به دندون گرفتم.

-خانومم ببخش عصبی شدم درکم کن نمیخوام اتفاقی بیوفته برات

-باشه

دستمو ب*و*سید و گفت:مراقب خودت باش خانومی مرجان خانوم هم الان میاد.

-باشه توام مراقب خواهرام باش.

با لبخند سری تکون داد و منو با کلی استرس و نگرانی تنها گذاشت..

(نگار)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بعد اون روز . اون روز بی نهایت زیبا ..

دوباره وسط لجن زار ول شدیم .

توی صندلی های اخری دادگاه نشسته بودم و به صدای داد و فریاد وکیلا گوش میدادم .

با پاهام ضرب گرفته بودم روی سرامیک .

نیاوش دستش روی شونه های عرفان بودو سعی داشت ارومش کنه ولی کدوم ارامش؟

شوندی وکیل صدرا بلند شد

-اقای قاضی مدارک اقای افتخاری و موکلش برای اتهامات وارد شده به موکلم به دادگاه داده شده؟ یا شواهد یا شاهد مناسبی؟

افتخاری بلند شد

-والدین خانوم مایلی تو راه هســتن . فکر کنم یه زن و مرد بالغ به همراه ســه شاهدی که انتهای سالن نشستند کافی باشند؟ مدارک کافی هم به دادگاه داده شده . برای مثال نامه ای که خانوم مایلیو تهدید کردن با ریکاوری هم تونستیم اس ام اس های پر از تهدید موکلتونو به دادگاه بدیم همین الانشم روی صورت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

موکلم و تن و بدنش هزار جور جای کبودی و گاز گرفتگی و زخمه که نداشتن تعادل روانی و کنترل موکلتونو نشون میده ..

به وضوح پریدن رنگ شوندی و صدرارو دیدم ..

لبخند بلند بالایی زدم

صدرا

سریع از جاش بلند شد و صداشو انداخت رو سرش

-اقای قا ضی اون زن ر سمی و قانونی منه به هیچ ا شغالی ربط نداره هر بلایی سرش بیارم. تجاوز کردم که کردم دویست سال پیش میتونس شکایت کنه .. الانم هر کاری بخوام میکنم

عرفان جوری از رو صندلی بلند شد که صداش پیچید تو سالن .

سریع دستشو گرفتم و نشوندمش

-اروم باش وگرنه به ضررمون تموم میشه

محکم خودشو کوبوند رو صندلی

صدای داد قاضی پیچید تو کل سالن تقریبا خالی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اقای شوندی موکلتونو اروم کنید وگرنه ختم جلسه و اعلام میکنم با رای کامل به خانوم مایلی و اخراجش از دادگاه .

شوندی خیلی سریع با دستو پای گم شده گفت

-اجازه یه تنفس کوتاهو میخوام .

قاضی اجازه نیم ساعت تنفس ازاد داد و از در بیرون رفت...

شونه رو برداشتم و تند تند موهامو شونه میزدم.

که یهو ذهنم رفت سمت نامه ی علی.

کشو رو باز کردم و نامه رو از جعبه ی خاطراتم دراوردم.

نیاوش هرچقد گفت بندازمش دور توجه نکردم و نگهش داشتم.

نامه رو باز کردم و شروع کردم به خوندنش.

رویای عزیزم.

امروز ک اینو مینویسم قلبم داغ داره .عشق من به تو قابل وصف نیست .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

این متنو با تموم احساسم مینویسم برای همین شاید برات مسخره باشه

همیشه میدونستم احساسی به من نداری .

میدونستم عاشق من نبودیو نخواهی شد

سال ها انتظارتو کشیدم حتی وقتی که یه دختره بچه بودی

اما هیچ احساسی به من نداشتی .

مجبور به فراموشیت شدم . اما نشد .

پس سعی کردم دلمو جور دیگه ای اروم کنم

ازدواج من با خواهرت . تنها راهش بود .

چیزی که از تو مخفی شد این بود که خواهرت بیماره ...

میدونم هیچی از این نوشته ها به کسی نمیگی..

برای همین بهت میگم.

خواهرت یه بیماری عجیب غریب داره

اسمشو نمیگم تا راجبش تحقیق نکنی و همه چیزو نفهمی.

فقط میگم زیاد زنده نمیمونه.

از احساسم نسبت به تو خبر داره و برای همین این ازدواجو راه انداخت

برعکس تموم دخترای اینجا.

اون بی نهایت با درک و فهمه .

خواست باهاش ازدواج کنم .

اون مجبور به این ازدواج بود . چون میدونی که اگه دختر بعده هیجده سالگی

ازدواج نکنه پشت سرش هزارتا حرف در میارن .

اما اون نمیخواست بعده مرگش مردیو داغ دار کنه .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پس بعده فهمیدن این موضوع من و انتخاب کرد ..

تا خودش و خانوادش بد نام نشند و منم بتونم کنار تو باشم..

تا بعد مرگش بتونم دلتو به دست بیارم...

میدونم بعده این نامه ازم متنفر میشی.

اما مجبورم بگم ..

این تموم حقایق بود ..

پیشه خودت نگهش دار ..

دوستت دارم.

اشکامو پاک کردم و شروع کردم صحبت کردن با دختر کوچولوم

-خوشـــگلم وقتی بزرگ شـــدی باید همه حرفاتو بهم بزنی . نباید بذاری توی قلبت چیزی بمونه و اذیتت کنه.

دماغمو بالا کشیدم و دوباره گفتم:

تو نبا ید مثل ما مانی بشـــی من اشـــتباه کردم حرفمو نزدم ولی از یه طرفم خوشحالم که با پدرت اشنا شدم. اون بهترین مردِ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اشکامو پاک کردمو و نفس عمیقی کشیدم.

-وقتی درد داشتم درمونش کرد.

دستمو روی شکمم گذاشتم و گفتم:

اره عزیزم بابای تو بهترین مرد دنیاست.

درست جای دستم لگد زد که خندیدم و از جام بلند شدم و به سمت اشپزخونه رفتم ..

طول عرض خونه رو طي کردم.

و کل خونه رو تمیز کردم و نشستم رومبل و tvرو روشن کردم.

داشت اهنگ هانا تو خوبي رو نشون میداد.

خیلي جالب بود موزیک ویدیوش.

صداي گوشیم بلند شد سرمو برگردوندم با دیدن صفحه گوشیم که روشن و خاموش میشه شیرجه زدم رو گوشي اما با دیدن اسم کسري پنجر شدم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-جانم کسري؟

-سلام رويا جون خوبي؟

-مرسي گلم تو خوبي؟

-منم خوبم يه کاري داشتم

-بگو

-من چندتا مسئله رو نميتونم حل کنم اين شد که مزاحمت شدم.

-مراحمي عزيزم پاشو بيا اينجا منم تنهام.

-باشه تا بيست مين ديگه اونجام خدافظ.

قطع کردم.

خوب حالا چيکار کنم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه حسي بهم میگفت گذشته رو مرور کنم چون ارومم میکرد.

اره فکر خوبیه...

با کمک نیاوش سفره رو چیدیم و نشستم سرمیز.

دیدم همه دارن به من نگاه میکنن گفتم خوب بسم الله شروع کنید.

و بعد براي خودم کشیدم و شروع کردم خوردن. سرمو بالا اوردم خدارو شکر مثل اینکه غذا مشکلي نداشت .

-اقا داریوش میشه اب رو بدید.

موقع گرفتن اب دســـتم به دســـت داریوش برخورد کرد که نیاوش از زیر میز محکم کوبید به پام و چشم غره رفت.

لبخندي زدم و لیوانم رو پر اب کردم یه نفس سرکشیدم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حوصـــلم از این یکنواختي ســـر رفت و رو به داریوش گفتم کارا خوب پیش میره؟از همسرتون چه خبر؟

-خوبه بد نیست،همسرم رفته مسافرت ...

ســري تکون دادم و رومو برگردوندم که با کســري حرف بزنم که با قیافه ســرخ شده نیاوش روبه رو شدم. چشمام گرد شد.چش شد این؟

سریع براش اب ریختم بخور عزیزم.چیشدي یهو؟

ابو سرکشید و با حرص کوبید رو میز چیزي نیست. من سیر شدم د ستت درد نکنه

با تعجب زیر لب نوش جون گفتم

داریوش-ممنون خیلي خوشمزه بود

لبخندي زدم نوش جون

کسري دستت دردنکنه رویا جون خیلي حال داد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندیدم و موهاشو بهم ریختم نوش جونت عزیزم.

از سر میز بلند شدن و رفتن نشستن رو کاناپه نیاوش ظرف برنجارو بردا شت منم بشقابارو.

گذاشتم رو سینک و چاي سازو روشن کردم و اومدم برگردم که با قیافه عصبي نیاوش رو به رو شدم.

-چیشده؟

-مگه نگفتم گرم نمیگیري با داریوش؟ها؟

-مگه من چي گفتم؟

-همون حرفایي که زدي خیلي بود. چرا نمیفهمي من خوشم نمیاد؟

-حالا که چیزي نشده

چشماشو ریز کرد و گفت بذار برن نشونت میدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

و از اشپزخونه رفت بیرون شونه اي بالا انداختم و بقیه میز رو جمع کردم ...

(نگار)

تا الان همچی به نفع ما بود .
دوباره وارد دادگاه شدیم
سر جاهای قبلیمون نشستیم.
قاضی پشت میز نشست
قبل هرچیزی گفت:
-خب . شاهدین حاضر بشن ..

سه تامون بلند شدیم .
سعی کردم هیچ ترسی نداشته باشم .
کارت ملی هامونو چک کردن . اول از عرفان شروع کرد .

-خب اقای طاهرخانی. میخوام راجب تجاوز به خانوم مایلی هرچی میدونیو بگی.بعدم دست روی قران میذاری..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمای عرفان با درد بسته شد. سخت بود براش به این راحتی راجب تجاوز به باران جلوی اینهمه ادم حرف بزنه ..

چشماشو باز کرد و نفس عمیقی کشید و شروع کرد

-من .. هم محله ای باران میشـــدم. توی کل محله خبر تجاوز و فرار باران پیچیده شـد . یعنی فرار نه نمیشـه گفت. دور افتاده شـدنش از خانوادش. تنها پناهش نیاوش بود ...

اشاره کرد به نیاوشو ادامه داد

-من صـــمیمی ترین دوســـت نیاوش بودم.. همچیو خبر داشـتم.. این تجاوز کاملا واقعی بوده و هســـت. بعده ناپدید شـــدن نیاوش . نگار خواهر نیاوش (اشـــاره کرد به من) با باران رفتند. تا اینکه نگار زنگ زدو از من کمک خواســـت.. من .. یه جورایی.. دکتر باران بودم.. اوضـــاع روحیش بعده دیدن دوباره اون ... اون....

کنترل کرد خودشـو تا فوشـو بهش نکشـته .بعده کنترل نفس نفس زدنش ادامه داد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بعده دیدن مظفری تو دانشگاه اوضاع روحیش برگشت.. بدتر شد.. نابود شد.. من به عنوان دکتر روانشناس . یا روانپزشک. فرقی نداره .. با مدرکم تایید میکنم اون تجاوز واقعیه و زاده تخیل نیست.یه تهمت هم نیست..

قاضی نگاه بدی به شوندی انداخت . بعدم به صدرا. و از عرفان خواست دستشو رو قران بزاره ..

عرفان جلو رفتو دستشو با اطمینان روی قران گذاشت و قسم خورد و عقب رفت ...

خیره شد به من ..

-خانوم خاکی .. شروع کنید

با اعتماد به نفس زیاد و خونسردی زیادم شروع کردم

-همونجور که تعریف کردن من خواهر نیاوش هستم..

بعده اینکه برادرم بارانو اورد خونمون.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ما متوجه داستانای پیچیده تو محله شدیم و مادرم خیلی اذیتمون میکرد .

نیاوش خونه خریده بود..

بعده رفتنش ما رفتیم اونجا .

صدرا دنبال باران بود..

بعده ناپدید شدن ما . اونم پیگیریشو قطع کرد. اما توی دانشگاه بعده دیدنش مزاحمش شد .

حتی به طور جسمی.

تهدیداش و غیره .

باران مجبور به ازدواج شد .

حتی من بخاطر تموم کردن تهدیداش سعی کردم با ماشین زیر بگیرمش ....

قاضی چشماشو بازو بسته کرد و ازم خواست دست روی قران بزارم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

این کارو انجام دادمو بلند قسم خوردم ..

عقب رفتم .

نوبت نیاوش شده بود .

انگار حال خوبی نداشت ..

رفتم سمتش .

-خوبی؟؟

چند بار چشمامو تو حدقه چرخوند و گفت

-خوبم خوبم ..

جلو رفت ..

قاضی با دیدنش سری تکون داد و گفت .....

-اقای خاکی شروع کنید..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همزمان با این حرف عینکشو رو چشمش تنظیم کرد ..

نیاوش نفس عمیقی کشید و شروع کرد

-تمام ماجراو خودتون میدونید.. من شهادت میدم که اون تجاوز انجام شده. حتی قبل وقت ازاد دادگاه. خود اقای مظفری اعتراف کردند به تجاوز کثیفشون.

جلو رفت و دست روی قرآن گذاشت و سر جاش برگشت..

قاضی تکیه به صندلیش دادو کتشو منظم کرد و شروع کرد

-من حرفای تموم شـــاهداو شـــنیدم . اما هیچکدوم شـــاهد صـــحنه تجاوز نبودند.اما من بخاطر مدرک اقای طاهرخانی میتونم رای صادر کنم. ولی وقتی که خانواده خانوم مایلی تشـــریف بیارن و شـــهادت بدند. وگرنه دادگاه موکول میشه به چند ماه دیگه ..

نفس عمیقی کشیدم.

برد با ما بود.

صدرا محکم کوبید تو دست شوندی و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-یه غلطی کن...

شوندی سریع دستی روی سر کچلش کشید و بلند شد .

-اقای قاضی اعتراض دارم..

قاضی خیره شد بهش

-بگو ...

شوندی سریع تکونی به خودش داد و گفت

-شاهدین کافی نیستند برای رای دادن شما..

قاضی تکیشو گرفت و گفت

-دو مرد و یک زن . یک مرد دیگه و یک زن دیگه در راه هستند. سه مرد و دو زن . کار چهار مردو انجام میده. اعتراض وارد نیست. بشین ...

لبخندی زدم و خیره شدم به شوندی که مثل ماست مالیده شده بود کف زمین

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اونا برگشتن سر جاهاشون .

قاضی اجازه نیم ساعت تنفس داد و مجدد رفت تا خانواده باران بیان

باران سـریع از جاش بلند شـد قبل اینکه بتونم حرفی به زبونم بیارم خودشـو انداخت بغلم ..

-نگار.....

صدای هق هقش بلند شد

اروم دستمو روی موهاش کشیدم و گفتم

-تموم شد.. اون میپوسه تو هلفدونی..

باران محکم تر فشردم .

یهو حظور کسیو احساس کردم و قبل اینکه مخم توان بده که کیه .
بازوی باران به قدرت کشیده شد و عقب رفت ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدرا گرفته بودش ..

-دستتو از رو زن من بردار عوضی ..

دست بارانو جوری فشار میداد که گفتم الان بازوش کنده میشه ..

خودمو نزدیکش کردم و قبل اینکه بتونم حرفی بزنم دیدم یقه صدرا تو د ستای عرفانه ..

دندوناشو میسابید رو هم.

-د ستای نجستو از رو باران بردار . وگرنه قبل اینکه تو زندان بمیری خودم تیکه تیکه میکنمت..

صدرا پوزخندی زد و گفت

-هیچ گو*هی نمیتونی بخوری ..

عرفان گردنشو خم کرد و گفت

-عه ؟ مطمئنی؟؟ همینجوری امارت خراب هست. نزار چهارتا جرم دیگه هم بندازم رو کولت که کارت به اعدام بکشه بدبخته چلاق ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمای صدرا از حرص برق زد و گفت

-واسه خاطر حرص دادن توام باشه بارانو ول نمیکنم بدبخت. مجبوری مثل سگ بیوفتی دنبالمون. البته شایدم بتونی بچه هامونو تا مهد کودکم ببری..فعلا مفت چنگت..

بعده این حرف

بارانو ول کرد و عقب رفت و از در خارج شد...

عصبی وار دستمو تکون میدادم.

خیره شدم به ساعته خاک گرفته که عکس جفت رهبرامون توش بود .

دقیقا چند دقیقه دیگه دادگاه باز دایر میشدو .

خانواده باران نیومده بودن ..

سرمو بین دستام پنهون کردم .

تلفنم زنگ خورد

بدون نگاه کردن بهش جواب دادم

-بفرمایید .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نگـــــار اینا که نیومدن هنوز . یک ساعته تو پایانه منتظرشونم . ای باباا!

بی حوصله به سهراب گفتم

-یکم دیگه منتظر بمون. خواهش میکنم.

رام شده گفت

-باشه باشه. تو خودت خوبی؟

-نمیدونم. نمیدونم سهراب . اگه اونا نرسن. ما بدبخت میشیم. همچی تموم میشه. باران میوفته تو چنگش

-هی هی هی دختر اروووم . هیچی نمیشه عزیزم.

-سهراب چند دقیقه دیگه دادگاه شروعه.

-میرسن. منم تو سریع ترین وقت ممکن میارمشون .

پوفی کردم و خودمو ول کردم روی صندلی.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باران با ذوق خیره به در بود.

دلش برای خانوادش پر میکشید.

لبخندی از پشت سرش بهش زدم ..

در باز شد و قاضی مجدد وارد شد..

تایپیستشم همراهش اومد و رو صندلیش نشست

دلم خالی شد .

قاضی نشست پشت صندلیشو با صدای نیمه بلندی گفت

-خب .

باران و افتخاری. صدراو شوندی.

رفتن سر جاشون .

من موندمو نیاوشو عرفان ..

محمدی گلوشو صاف کرد.

قاضی دادگاهو میگم.

گلوشو صاف کرد و گفت

-خب . شاهدین حاضر بشند.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

افتخاری بلند شد و گفت

-اقای قاضی شاهدین راه طولانی و دارن طی میکنن. هنوز وارد تهران نشدند.

محمدی با صبوری گفت

-یه ربع دیگه .. وقت میدم

سرشو پایین انداخت و با پرونده هاش سرگرم شد .

از استرس تنم میلرزید.

لبام خشک شده بود .

حس میکردم فشارم داره میوفته ..

رفتم پیش باران..

با ذوق دستمو گرفت..

باران-وای نگار نمیدونی چقدر دلم براشون تنگ شده..

لبخند تلخی زدم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

10دقیقه گذشته بود ولی خبری از خانواده باران نشده بود..

توی راهرو قدم میزدم ..

بارانی که تا چند دقیقه پیش لبخند رو لبش بود با نگرانی به در زل زده بود..

عرفان کلافه تر از همیشه بود..

15دقیقه.

با صدای در چشمام و بستم..

قاضی دوباره رفت پشت میزش..

در حالی که عینکشو جا به جا میکرد گفت:

-این طور که پیداس شاهدین هنوز نیومدن..

چشمای صدرا از خوشحالی برق میزد..

پست..

قاضی رو به تایپیستش با صدای محکمی گفت:بنویس.

بعد محکم تر از قبل ادامه داد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-به دلیل حا ضر نشدن شاهدین در دادگاه . و نبودن شاهد کافی . رای صادر نمیشود و مجازاتی بریده نمیشود. اقای صدرا مظفری بعد از دادن تعهد کتبی به دادگاه 507تهران. که دیگر همسرش را مورد ازار و اذیت جسمی قرار نمیدهد و با ر ضایت هم سرش. ازاد میشود و تاریخ دادگاه . به ۲۳ ماه ا سفند موکول میگردد

و ادامه داد

-پایان دادگاهو اعلام میکنم.

بلند شد و از در بیرون رفت

شکه شده دستامو جلو دهنم گرفتم.

افتخاری دوید دنبال قاضی .

صدرا از جاش بلند شد و به طرفمون اومد

مغزم از کار افتاده بود ..

صدرارو دیدم که جلومون ایستاد

-عجب ظهر دل انگیزیه عزیزای دلم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

هیچکدوممون توان حرف زدن نداشتیم.

زهر خندی زد و به طرف باران برگشت و گفت

-عزیزم.مادر زنمو پدر زنم نرسیدند هنوز؟ اخ چقدر زشت شد به استقبالشون نرفتیم.

اخ اخ اخ همش تقصیر تو بود دیگه. خونه برات جبران میکنم..

صندلی کناریم رو زمین کشیده شد و صحنه بعدیش مشت عرفان رو هوا .

برای شروع سه تا ضربه پشت سر هم توی فکش کوبید

چهارمی

پنجمی

شیشمی

واقعا دلم نمیخواست تموم کنه.

اماده زدن هفتمی شد که از صدای گلاویز شدنشون در باز شد و دوتا سرباز ریختن داخل...سریع جداشون کردن .

اومدن عرفانو ببرن که سریع پریدم جلو

-چیکار میکنید ولش کنید .

محلی به حرفم ندادند و عرفانو کشیدن دم در .

نیاوش سریع خودشو رسوند و دستشو روی سینه سربازه گذاشت واسه متوقف کردنش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-هی هی هی فقط یه لحظه کنترلشو از دست داد..

-ما وظیفمونو انجام میدیم.مملکت بی قانون نیست.

صدرا جنازشو از رو زمین جمع کرد و بلند شد

-ولش کن پسر... من شکایتی ندارم.درکش میکنم بدجور سوخته.

سربازا ولش کردند .
عرفان مثل ببر خرخر میکرد از حرص .
واقعا حس میکردم الاناس که منفجر بشه
تنه ای به سربازا زد و از رفت بیرون.

صدرا لبخندی به باران زد و گفت
-خب عزیزم. بریم رضـــایت نامرو پر کنیم و توام بدیش به دادگاه. وگرنه خب. زخمام درد میکنه. دلت نمیاد معشوقت بره اب خنک بخوره؟

نیاوش غرید
-تو یه حرومزاده ای ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اینو گفتو پشت سر عرفان از در رفت بیرون.

صدرا هم با لبخند دست بارانو گرفت و کشون کشون بردش.

سالن خالی بودو فقط من مونده بودم.

چن لحظه خیره شدم به دیوار روبروم

یک

دو

سه

سیلی محکمی به صورتم زدم و از در بیرون دویدم.

سالن خالی بود . از دادگاه بیرون رفتم.

هراسون دنبال باران و صدرا بودم.

نمیذاشتم ببرنشون

یه ربع بعد

با لبخند از در دادگاه بیرون اومدن .

بارانو به زور میکشید .

بدون توجه به من از جلوم رد شدند

همون لحظه بلند شدم و دویدم سمتشون

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-هی صدرا ..!!!

برگشت سمتم

-اوه اوه خواهر فداکار وارد میشـــود .تعظیییم.چیه اومدی با ابجیت بای بای کنی؟

رفتم تو سینشو رخ به رخش وایسادم

- یاد ته هیچی نبودیو با بای من ادمت کرد؟ یاد ته نه؟ چرا میخوای عقده ی بدبختیاتو سر ما خالی کنی؟ چرا انقدر بدبختی ؟ یادته مامانت میومد التماس تا فقط بابام بهت کار بده؟ اوف واسه گدا گشنه بودنته که الان اینجوری میکنی بدبخت؟

خنده زورکی و تمسخر امیزی بهش زدمو دوباره خیره شدم بهش.به صورت در حال ترکیدنش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-یادته رفتی خاســتگاری بابای من بود که حرف زد با اقای مایلی تا تورو ادم حســاب کنن بدبخت؟ حالا اومدی مارو تهدید میکنی؟ میخوای منکر این بشــی که مامانت یه ف*ا*ح*ش*ه بود و تورو حامله شــد و باباتو مجبور کرد باهاش ازدواج کنه؟ حالا اومدی انتقام تخم حروم بودنتو از ما بگیری؟

پوزخندی زدموگفتم

-مامانت پول هرزگیشو میاورد سر سفره بدبخت. وا سه همینه یه پسر متجاوز اشــغال مثل تورو تحویل جامعه داد تا امروز با افتخار دســت روی یه دختر بی گ*ن*ا*ه بلند کنه. نزاره به عشقش بر سه . بهش تجاوز کنه و پشیمون نبا شه. چون عقده داره . تف تو صــورت خانوادت که اشــغالی مثل تورو وارد جامعه کرد. تو از یه تف روی زمین کم ارزش تری .تخم حروم بودنت باید یه راز بین مامامو بابات میموند ولی تو همه جا جار زدیو ثابتش کردی .

دستش بالا رفت واسه کوبیده شدن توی صورتم لبخندی زدم

-اخی واقعیتا درد داره. اره بکوب تو گوشــم. بکوب شــاید درد اینکه مامانت با گوشت فروش محل خوابید چون از هیکلش خوشش میومد فروکش بشه ..

سیلی اولو کوبید .

صورتم سوخت و لبخند زدم.باران دوید جلوش اما محکم بارانو پس زد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

د ستش بالا رفت وا سه بعدی که یقش از پ شت به سرعت ک شیده شد و قبل هرچیز پرت شد روی زمین .

داد زدم

-سهراب ..

یقه صدراو گرفت و بلندش کرد .

میشناختم سهرابو .کاری نمیکرد که تو جمع باعث تحقیرش بشه .

دستشو انداخت دور گرد صدراو عصاشو داد دستش

-بریم برادر ؟؟؟ کارای ز یادی داریم که باهم با ید انجام بدیم. مثلا اینکه تقاص سیلیی که به زنم زدیو با شکوندن مجدد دستات پس بدی ..

برگشت سمتم و با حرکت لباش ب*و*سه کوچیکی از دور برام فرستاد و گفت

-بارانو ببر خونه.ماها کار مردونه داریم عزیزم.شـــام منم داغ کن . منظورمم از خونه . خونه خودمونه.

چشمکی زدو چیزی تو گوش صدرا گفت که دهنش قفل شد و فکش بسته.

بعدم کشون کشون دنبالش راه افتاد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

داد زدم

-سهراب کجا میری؟ میخوای چیکار کنی؟

صـدرارو پرت کرد تو ماشـینو از دور با دسـتاش برام قلب درسـت کرد و بدون جواب دادن بهم خندیدو سوار ماشین شد

دویدم سمت ماشین اما زودتر از من حرکت کرد

لبمو گاز گرفتم . پسره لعنتی الان وقتش نیست.

نمیخوام بلای من سرت بیاد

چند قدم عقب اومدمو دویدم سمت باران.

-خوبی ؟

مظلومانه سرشو تکون داد .

دستمو اوردم جلوش و اونم دستشو بین دستام قرار داد .

رفتیم سمت ماشین.

انقدر اتفاقا شکه کرده بودمون که تا خونه هیچی نگفتیم.

دم در مجتمع رسیدم.

باران برگشت سمتمو گفت

-اینجا کجاست؟

-اپارتمان سهراب ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ابروهاشو بالا انداخت و گفت

-تو با سهراب دوستی ؟؟

از سوالش شکه شدم و برگشتم سمتشو گفتم

-ها ؟؟

-هیچی. خودم فهمیدم. از زنم زنمی که سهراب راه انداخته بود فهمیدم..رسول پس چی؟

-محرمیتمون خیلی وقته باطل شده.. کلا داستانش درازه . ولش کن ..

حرفی نزد. خسته تر از این حرفا بود.

درو باز کردم و وارد لابی شدیم.

دکمه اسانسورو زدم که باران دوباره پرسید

-به نظرت بلایی سر صدرا میاره؟

-نگران نباش. سهراب باهوش ترین پسریه که تو عمرم دیدم.امشب به هیچی فکر نکن ..بدون استرس قراره بخوابی .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخند زدو لبخندشو جواب دادم.

سوار اسانسور شدیم و چند لحظه بعد روبروی در خونه بودیم .

درو باز کردمو داخل شدیم .

با دیدن لباسای پخش و پلامون از دیشب چشمام گرد شد .

سریع برگشتم سمت بارانو با جیغ گفتم

-چشماتو ببننند ..

باران شکه شده مثل بچه ها دستاشو گذاشت روی چشماش

ای سهراب خدا لعنتت نکنه.تنبل بیشعور

دویدمو لباسارو جمع کردم و سریع ریختم تو اتاق خواب و برگشتم ..

پوفی کردم و به باران گفتم چشماشو باز کنه .

باران یکم خیره شد بهم و گفت

-اگه بخاطر این گفتی چشمامو ببندم که لباسای جنگ عشقی دیشبتونو نبینم..

خب.. ام... لباس زیرت پایین مبل افتاده.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع برگشتم و با دیدن لباسم چشمام سه متر باز شد.

سریع برش دا شتمو شوتش کردم تو اتاق خواب و مثل بچه ها وا سه پیچوندن کارم گفتم

-چایی . قهوه. کاپوچینو.اسپرسو؟

باران ریز ریز خندید و اومد روی مبل نشست و گفت

-هیچی. فقط اب .. خودتم یه لیوان بخور لپات سرخ شده .

کوفت محکمی بهش گفتمو رفتم سمت اشپزخونه و دو لیوان اب ریختم .واسه خودمو تو راه خوردم و مال بارانم دادم دستش ..

-خونه قشنگی داره .

-اررره . تازه اتاق خوابشو ندیدی..

لبخندی زد و گفت

-تو زیاد دیدی بسه ..

-باراااان!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید و ته اب توی لیوانو خورد و لیوانو گذاشت روی عسلی ..

-زشت نیست من اینجام ؟

-نه بابا زشت چیه . انگار هنوز سهرابو نمیشناسی.

-نه والا نمیشناسم ..

با حرص بهش خیره شدم .حاضر جواب .

خندید .

گوشیمو در اوردم و زنگ زدم به سهراب

دوتا بوق خورد و جواب داد

-سلاااااام به آهوی خودم ..

خندیدمو گفتم

-مزه نریز. داری چیکار میکنی؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حس کردم نشست روی کاناپه .

با صدای پر انرژی گفت

-فکشو خورد کردم دارم دندوناشو جارو میکنم.

داد زدم

-سهراب لوس نشووو . داری چه غلطی میکنی

-آهوی من اعتماد نداری؟ داریم حرفای مردونه میزنیم. مگه نه صدرا؟

دیدم جوابی نمیاد. همون لحظه صـدای کوبیده شـدن چیزی و ناله صـدرارو شنیدم

-سـوال میپرسـم جواب بده داداش . به آهوم بگو حالت خوبه تا لگد بعدی تو دست چلاغت فرود نیومده.

ناله ای کردو گفت

-خوبم..... بخدا خوبم

سهراب لبخندی زدو گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب آهوم ! شنیدی؟ دیگه قطع میکنم. دوستت دارم

-نه نه قطع نکن. سهراب .. سهراب کار احمقانه نکن... الو... الوو..

گوشیو قطع کرد .
از حرص جیغی کشیدم و گوشیو کوبیدم رو میز

باران نگاه پر تعجبی بهم انداخت و گفت
-چی شده؟؟؟

-وای باران این پسره یه بلایی سر صدرا میاره من میدونمم.میخواد بدبختمون کنه..
-انقدر به دلت بد راه نده .نگرانم نباش . به درک ما که دیگه اب از سـرمون گذشته.

کلافه سرمو روی دسته مبل گذاشتم و روبروم خیره شدم و نوک ناخون شستمو میجویدم .
نمیدونم چقدر گذشت که با صدای در جفتمون از فکرو خیالمون در اومدیم
دویدم سمت درو بازش کردم
جلوم یه دسته گل بزرگ گل مریم بود
-سوپرایز اهویه چشم قهوه ایم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بدون دعوت پرید داخل و دسته گلاو گذاشت روی مبل و دستمو گرفت و محکم فرو کردم توی بغلش .

-سهراب ولم کن

-بزار خوب مچالت کنم بعد

محکم تر فشردم جوری که دنده هام داشت میشکست

یهو ولم کرد و دسته گلاو گذاشت توی بغلم و برگشت سمت بارانو تعظیم نمایشی کرد و گفت

-خیر مقدم عرض میکنم وجود مبارکتونو مادام .

باران خندیدو سلام کرد.

سهرابم چشمکی زد و با بیخیالی به سمت اتاق خواب قدم برداشت. دعا کردم نره.

اخ خدا کاش پاش لیز بخوره از پنجره بیوفته پایین

خدا محل به حرفام ندادو سهراب وارد شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قامتشو از پشت میدیدم که مات مونده .

یه چند ثانیه همونجوری به لباسامون خیره موند و داخل شد

نفس راحتی کشیدم

اخیش ابرومو نبرد.

یهو موقعیتمو درک کردم و خیره شدم به دسته گل.

خدایا چه بویی میدادن . چقدر خوشگل بودن .

بینیمو فرو کردم داخل گلاو بوییدم

عجب عطری

همون لحظه سهراب با لباس راحتی از در بیرون اومد.

-میبینم که خوشت میاد.

لوسانه گفتم

-حرف نزن بیا بشین باهات حرف دارم.ازت توضیح میخوام.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اومد روی کاناپه بغل دستی باران ولو شد و پاهاشو روی میز دراز کرد و یکیرو روی اونیکی گذاشت و انگشت اشارشو روی گونه و شصتشو زیر گلوش قرار داد و دستشو روی دسته کاناپه گذاشت و نیشخند همیشگیشو زد و گفت

-دونه دونه بپرس گلم

نشستم روی مبل . ژست جذابش هی حواسمو پرت میکرد و گند میزدم تو جمله هام . سهراب انگار متوجه شد وا سه همین لبخندش پر رنگ تر شد و گفت

-میخوای تنهایی حرف بزنیم عزیزم؟

حرفش پر از معنی بود . چپ چپ نگاهش کردمو گفتم

-نخیر.

تو دلم به خودم گفتم

خود دار باش احمق. با یه ژست داری خودتو به باد میدی.

نفس عمیقی کشیدم و گفتم

-چه بلایی سرش اوردی؟

سهراب لبخند گشادی تحویلم داد و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بردمش.کشتمش.خوردمش. استخوناشم همینجاها انداختم فکر کنم.

جیغ زدم

-جدی باش. بی مزه.

خندید و گفت

-بردم باهاش به روش خودم حرف زدم. کاملا قانع شده و فردا میاد زن شو ببره تا دادگاه بعدی. خیلی پسسسسر خوبی شده ..

اینو گفتو ابروهاشو بالا انداخت .

-چرا اینکارو کردی .

دستش و از زیر فکش برداشت و گفت

-خب .من سه تا قانون دارم..

انگشت کوچیکشو بلند کرد

-یک.. به ماشینم دست نزن

انگشت دومشو بلند کرد

-دو... به شیشه مشروبم دست نزن

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

انگشت سومشو بلند کرد

-سه..به نگار دست نزن (به قول نویسنده اصلی♡ قوانین اونه)

ادامه داد

-تا کسی قانونمو رعایت میکنه قطعا کاریش ندارم امااا... وای به اونکه اصلی ترین قانونمو زیر سوال ببره ..

خندید و چشماشو ریز کردو گفت

-واااای بر اون

پوفی کردمو چپ چپ به سهراب نگاه کردم

-سهراب انقدر دلم میخواد بکشمت ..

سهراب ابروهاشو بالا انداخت و گفت

-همین الانشم کشتی .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باران یهو پاشد . انگار فهمید کارامون داره به جاهای باریک میکشه

-بچه ها من کجا میتونم بخوابم ؟؟؟

برگشتم سمت بارانو گفتم

-چقدر زود میخوای بخوابی .!

باران چشمکی زدو گفت

-اخه فکر کنم شما خوابتون میاد

سهراب کف زد و گفت

-قربون ادم با درکو فهم .ببین آهو خانوم یه ذره یاد بگیر لطفا !!

اطرافمو گشتم. اه لعنتی کوسن نبود دم دستم.

دمپایی رو فرشیمو در اوردمو شوت کردم سمتش .

سریع بلند شد تا بهش نخوره .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اخ اخ اخ ببین چه رنگی عوض میکنه خانومم.. باران خانوم بیا بریم جای استراحتتونو بهتون نشون بدم برگردم این ببرو بکنم تو قفسش..

جیغ زدم

-سهراااااب

-اروم بابا همسایه ها گ*ن*ا*ه دارن. همه که مثل ما شیفت شب بهشون نمیخوره

باران غش غش میخندید

سهراب راهنماییش کرد به اتاق پنجره دار .

اتاقاش دو مدل بود . یکی بالکن دار بود که اتاق خواب بود . یکی پنجره دار که واسه فعالیتای عادی بود .

رفتو واسه باران رخت خواب اورد

باز صدامو انداختم تو سرمو گفتم

-سهراب از اون تشک خارجی نرما پهن کن راحت باشه .

سرشو از در اورد بیرون و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-به روی چشم.

چند لحظه بعد صدای تشکر باران و بسته شدن در اتاقو شنیدم و قامت سهراب جلوم نقش بست

تو چنتا قدم بهم رسید به سرعت سرشو جلو اورد واسه ب*و*سیدنم.
چشمام سریع بسته شد اما جای لبام گونم ب*و*سیده شد
چشمامو باز کردم و دیدم رفته تو اشپزخونه

-میدونی اهوم . کلا عادت دارم تشنه میبرم لب چشمه تشنه هم برمیگردونم.

همون لحظه در یخچالو بست و بطریو سر کشید

لبخندی براش زدم و گفتم
-که تشنه میبری لب چشمه ؟؟

چشمکی زدو بطریو پایین اورد و لبای خیسشو پاک کرد و گفت
-زدی تو خال آهوم

بطریو برگردوند تو یخچال

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخندی زدم و گفتم

-که اینطور.. میگم دیشب وسایلمو اوردم کیف لوازم ارایشم نبود بینشون؟؟

همونجور که سمت اتاق خواب قدم برمیداشت یه صورت شعر خوندن گفت

-طبیعی بـاااش عزیزم. طبیعی ..

طبیعیو حالیت میکنم. داخل اتاق شد

پاشدم رفتم سمت کیف لوازم ارایشم.از اولشم میدونستم کجاس .
نشستم رو کاناپه و شروع کردم.
که تشنه میبری لب چشمه .!!مردکه میمون

بعده تموم شدن کارم خیره شدم تو ایینه به خودم

بابا چی ساختم من!!

رژمو نصفه شبی پر رنگ کردم و زیر چشمامو سیاه تر .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دکمه های مانتومو که تا الان تنم بودو باز کردمو با همون تاپ زیرش و شـــلوار جین وارد اتاق شدم .

سهراب چراغ خوابو روشن گذاشته بودو سرش تو گوشیش بود .

بی توجه بهش رفتم سمت کمد

دیدم صداش بلند شد

-میگم آهوم شنیدی تیم ملی یه سال دیگه با کیروش قرارداد بست.

-عه نه . واقعا؟؟

-اره الان دارم اخبارشو میخونم . ببین

همون لحظه سرشو اورد بالاو خیره شد بهم. منم برگشتم.

نور کمی تو صورتم بود ولی اینم خودش خیلی جلب توجه بود

مات شدن سهرابو دیدم ..

-خب عزیزم میگفتی؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نگار!!

ابوهامو بالا انداختم و گفتم

-جانم.

-اولین بار که با ارایش دیدمت تولد باران بود. که اصلا مثل الان نشده بودی..

خندیدم .ادامه داد

-میدونی رژلب خیلی سرب داره ؟

-اهوم

-حس میکنم سرب بدنم کم شده

لبخندی زدم و گفتم

-عه؟

-اره...

رفتم سمتش . اروم روی پاهاش نشستم و خیره شدم تو چشماش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب میتونی کمبودتو جبران کنی..

سرش اروم نزدیک میشد .

چشماش با ارامش کاملا بسته شد.
یه سانتی لبام رسیده بود که عقب رفتم و گفتم

-عـــــه سهراب . دیدی چیشد ؟؟

سهراب سریع برگشت به حالت عادیشو دمق شده گفت
-چی شده؟؟

-شاعر میگه تشنه میبرم لب چشمه. تشنه برمیگردونم.
چشمکی زدم و سریع ول شدم روی تخت..

(باران)
دستمو گذاشتم رو چشمام تا از نوری که تو صورتمه جلوگیری کنم..
بعد از مدت ها با آرامش خوابیدم..
بلند شدم و رخت خوابمو جمع کردم..
از در رفتم بیرون..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگار تو آشپزخونه بود سهرابم رو کاناپه نشسته بود..

_سلام..

نگار:علیک سلام وقت خواب..

سهراب:ظهرت بخیر..

با خنده گفتم:

_زن و شوهر چه رگباریم میبندن به آدم..

بعد این حرف رفتم سمت دستشویی..
تو آینه به خودم نگاه کردم..
گوشیه لبم هنوز کبود بود..
آبی به صورتم زدم و امدم بیرون و رفتم سمت آشپزخونه..

با دیدن سفره سوتی زدم :

_تو از این هنرام داشتیو رو نمیکردی؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدای پر خنده ی سهراب از بیرون امد:

_حالا کجاشو دیدی.. یه استعدادهایی داره که نگو..
مثلا یهو دیدی با کفگیر میوفته به جونت ..
یا تشنه میبره لب..

نگار با حرص گفت :سهرااااب..

سهرابم با شیطنت ابرو میناخت بالا..
با قیافه ی اون خندم اوج گرفت...

امد و پشت میز نشست..

_به به خانمم چه کرده..

نگار لبخندی زد و نشست..

بعد ناهار ظرفارو باهم جمع کردیم ..
سهراب که رفت سرکار من و نگارم نشستیم پای تلویزیون..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_نگار؟

_جانم.

_بعد من چی شد یهو؟

نگار تک خنده ای کرد و شروع کرد به توضیح دادن..

از رویا گفت که چجوری با نیاوش اشنا شده..

رسول و سهراب ..

عشقش به سهراب..

از حال و روز عرفان که توی این مدت نبودم..

چند ساعتی میشد که داشتیم باهم حرف میزدیم که گوشیه نگار زنگ خورد..

_علیک سلام. چه عجب شما به ما زنگ زدی!

_...

_میگم بخاطر من نیس..

_...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_نمیدونم واستا بپرسم..

روشو کرد سمت من :

_چرا گوشیت خاموشه؟؟

_شارژ نداره شارژرمم خونه صدراس..کیه؟؟

_عرفان..

لبخندی زدم ..

حال یکی از بیماراش وخیم بود مجبور شده بود بره پیش اون...

_چشم هواسم بهش هست ..خداحافظ..

چی میگفت؟؟؟

نگار:گوشیت خاموش بوده نگران شده ..صداش زدن مجبور شد قطع کنه..

(باران)

از اون روزا سه هفته ای میگذره.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چند روز اول و خونه نگار موندم ولی خب دلم نمیخوا ست سربار شون با شم برا همین برگشتم خونه خودم..

خیلی اصرار کرد که بمونم ولی اینطوری راحت ترم

آخرین نگاهو تو آینه به خودم انداختم ..

امشب بچه هارو دعوت کرده بودم ..

رفتم تو آشپزخونه و زیر برنج و کم کردم..

همه چی عالی به نظر میومد..

صدای زنگ در لبخندی به روی لبام اورد..

رفتم و در و باز کردم که دسته گل رزی رو به روم قرار گرفت ..

دسته گل و ازش گرفتم با تمام وجودم بو کردم..

تو چشماش خیره شدم ..

در و بست و امد تو..

دستاشو حلقه کرد دور کمرم و سرشو اورد دم گوشم و آروم گفت:

_دلم برات تنگ شده بود خانوم کوچولو..

دستامو گذاشتم رو سینشو تو چشماش خیره شدم..

آروم زمزمه کردم:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_بغلت آرامش محظه..

به کمرم فشاری اورد و سرشو خم کرد و ب*و*سه ای به لبم زد..

خودم و بیشتر بهش فشردم ..
ب*و*سه ی بعدی رو با مکث بیشتری زد..
امدم باهاش همکاری کنم که زنگ در مجدد به صدا در امد..

نفس عمیقی کشید و گونمو ب*و*سید و رفت سمت سالن..

در و باز کردم که یه توپ دیدم ..
منظورم از توپ رویا بود..
ماهای آخرش بود..

_سلام بر توپ خودم..

رویا چپ چپی نگام کرد :

_علیک سلام .. دوسال دیگه حال و روزتو میبینم..

امدم جواب بدم که عرفان از پشت سرم گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_همه که مثل شماها هول نیستن..

رویا که سرخ شده بود ..

نیاوشم میخندید..

(رویا)

دستمو رو دسته ي مبل گذاشتم و با زحمت نشستم.

عرفان با خنده گفت چطوري گردالي؟

خیارو از رو میز برداشتم و گاز زدم عالي

سهراب خیلي تپل شدیا

-نمیگفتي اصن نمیفهمیدم

-من نبودم چیکار میکردي؟

-خودکشي.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بچه ها شروع کردن خندیدن.عرفان اومد لپمو کشید و گفت تپلي ببين چي خريدم برات

و بسته الوچه رو نشونم داد

با ذوق بسته رو ازش گرفتم و بازش کردم.

-واي مرسي عرفان.خيلي دلم آلوچه ميخواست.

و با ولع شروع کردم به خوردنش.

پوست آلوچه رو باز کردم و ليسش ميزدم. که کسي جلوم ايستاد

سرمو اوردم بالا که ديدم سهراب نخ و سوزنو گرفت سمتم.

-بيا عزيزم

چشامو گرد کردم چيکار کنم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-بدوز بنداز گردنت حالا که نميتوني دل بکني.

نخو سوزنو ازش گرفتم مرسي زحمت کشيدي

سوزنو نخ کردم که سهراب گفت خيلي پررويي خيلي

خنديدم و پوست الوچه رو همراه نخ و سوزن رو ميز گذاشتم.

لگد محکمي به شکمم وارد شد.

دستمو رو شکمم گذاشتم و نفس عميقي کشيدم.

لگد بعديش محکم تر بود.

يکم جابه جا شدم و زمزمه کردم اروم باش دخترم.

زير دلم تير کشيد.

چشمامو با درد بستم و نفسمو محکم بيرون دادم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

درد دلم انقد قوي شد که شروع کردم جیغ کشیدن که همه نگاها خیره شد به من....

(باران)

دا شتم با سهراب کل کل میکردم که با جیغ رویا ساکت شدم و چشم دوختم بهش..

دستشو رو شکمش گذاشته بود و جیغ میزد..

نگار هول شده رفت سمتشو و دستشو گرفت.

نگار_رویا خوبی؟؟

نیاوش بغل رویا زانو زد و سرشو بین دستای مردونش گرفت.

رویا فقط جیغ میزد هر لحظه جیغش بلند تر میشد..

به خودم و اومدم داد زدم :

_وقتشه باید ببریمش بیمارستان.

نیاوش:وقت چی؟؟؟؟

یهو سهراب از خنده ترکید..

نگار سرخ شده بود از حرص..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عرفانم لبشو گاز میگرفت نخنده ..
نیاوشم که از همه جا بی خبر با چشمای گرد شده گفت:

_نکنه بچه داره به دنیا میاد؟؟؟

یه دونه زدم پس گردنش :

_نه بابااا بچه تازه داره به وجود میاد!پاشو خودتو جمع کن.

هول شده دستشو گذاشت رو شکم رویا و گفت:رویا درد داری؟؟

رویا_نه واسه خنده دارم جیغ میزنم..

نگار:الان دقیقا منتظر چی هستین؟؟؟؟

سهراب:یه بار دیگه جیغ بزنه..

با مشت زدم تو بازوش که آخش بلند شد..
دیدم اینا مثل گاو دارن نگاه میکنن ..
رفتم جلو زیر بازوی رویا رو گرفتم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نگارم اومد کمکم..

عرفان:من برم ماشینو روشن کنم..

(باران)

از استرس زیاد پوست لبمو میکندم..

عرفان امد کنارم نشست و من و کشید تو آغوشش..

عرفان_کبود شدن..

از جوییدن لبام دست کشیدم ..

نیاوش طول و عرض رارو طی میکرد..

یک ساعتی میگذشت ولی هنوز خبری نبود..

در اتاق عمل باز شد و با امدن دکتر همه از جامون بلند شدیم و رفتیم سمتش..

نیاوش:حال زنم چطوره؟؟

دکتر:شما همسرشی؟

نیا:بله..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دکتر_شرایط خانومتون اصلا خوب نیس..
متاسفانه بین مادر و بچه یکیو میتونیم نجات بدیم..

دست عرفان و محکم گرفتم نیوفتم..

نیا:خب ..خب این یعنی چی؟؟من چه کمکی ازم بر میاد؟؟

دکتر:باید رضایت بدین که بین مادر و بچه کدوم و نجات بدیم.

همه به نیاوش زل زدیم..

نیا:زنمو نجات بدین..توروخدا نجاتش بدین..

دکتر دستی به شونه ی نیاوش زد و گفت:

_ما هرکاری از دستمون بر بیاد انجام میدیم ..سعی میکنیم هر دو رو نجات بدیم

رفت..
رفتم سمت نیاوش و بغلش کردم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بغضم ترکید ..

نیاوش:رویا هیچیش نمیشه..اون به من قول داد هیچوقت تنهام نزاره..

هق هقم اوج گرفت ...

دو ساعتی میگذشت..
دکتر با خستگی در اتاق عمل و باز کرد..
رفتیم سمتش..

لبخند خسته ای زد :

_تبریگ میگم ..عمل با موفقییت انجام شد..
خوشبختانه تونستیم هم مادر و هم بچه رو نجات بدیم..

از خوشحالی تو پوست خودم نمیگنجیدم..
روی لب های هممون لبخند بود..
مجدد در اتاق عمل باز شـــد و یه نوزادی که کل بیمارســـتان و با صـــداش رو سرش گذاشته بود و انگشتشم تو دهنش بود اوردن بیرون..

پرستار با لبخند امد سمت نیاوش و بچه رو داد دستش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمای نیاوش از خوشحالی برق میزد..
همه دورش جمع شدیم ..

نیاوش:زنم چطوره؟؟

پرستار:شرایطشون خوبه ولی هنوز به هوش نیومده و تو ریکاوریه..

این و گفت و بچه رو گرفت و رفت..
نیاوش پرستار و صدا زد و به عنوان مژده مقداری پول بش داد..

نگار رفت سمتشو بغلش کرد..

نگار:مبارک باشه داداش گلم..

عرفان به شونه ی نیاوش زد و تبریک گفت..

سهراب دست میزد و میگفت:

_شیرینی شیرینی شیرینی.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پرستارایی که رد میشدن ریز ریز میخندیدن..

عرفان: نیاوش توروخدا یچی بده این دهنش بسته شه ابرومون رفت..مدیونی فکر کنی بخاطر خودم میگم..

همه خندیدم..

نیاوش:چشم شیرینیم میدم....

سهراب :آخ جووون.

دوباره همه زدیم زیر خنده..

خدایا این شادیو از هیچکس نگیر.....

(نگـــار)

تا شب درگیر کوچولوی جدید بودیم.

اخ چقدر ریز و استخونی بود .

رگای دستش بیرون بود و نمیخندید.

رویا بلاخره به هوش اومده بود و از ذوق سه بار دیگه از هوش رفته بود .

همه کنار هم بودن .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تلفن سهراب زنگ خورد و توجه منو جلب کرد.
بلند شد و با ببخشید کوتاهی بیرون رفت و هممونو تنها گذاشت.

رویا همونجور که بچه بغلش بود برگشت سمتم و گفت:

-دوست دخترشه .

اینو گفتو ریز ریز خندید.
به شوخی گفتم:

-یه بار دیگه سزارین میکنمتا ..

دخترا شروع کردن غش غش خندیدن که در باز شد و سهراب با قیافه ترسناک همیشگیش داخل شد.

-باران یه لحظه با من میای؟

باران بلند شد . پیش دستی کردمو گفتم:

-چیزی شده؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نه نگار جان.

اب دهنمو قورت دادمو خیره شدم به دری که اونا خارج شدند.

بعده یک ربع طاقت فرسا بلاخره داخل شدن .

باران وسایلشو از روی صندلی که نشسته بود برداشت و خدافظی زیر لبی کرد و یهو خارج شد.

رویا داد زد :

-بارانن

دویدم دنبال باران

خودمو رسوندم بهش

-باران

برنگشت

بازوشو کشیدم و مجبور به ایستادنش کردم

برگشت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-چی شده؟؟

صدای سهراب جای باران بلند شد :

-مدتی که از صدرا خواسته بودم تموم شد
اومده که ببرش

سرجام خشکم زد
شوخی میکنه؟

مدت؟ برگشتن ؟ کتک؟ بازوی بارانو کشیدم سمت خودمو پشت خودم پنهانش کردم.

-از روی جنازم باید رد بشید

باران دستشو روی بازوم گذاشت و گفت

-بیخیال عزیزم اتفاقی نمیوفته . باید برم

-نخیر.. به هیچ وجه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-صدرا منتظرمه..

کوبیدن شدن چیزی به کف سرامیکا باعث پیچیدن صداش شد.

گردنای هممون به عقب برگشت و صدای باران کنار گوشم بلند.

-عرفان..

د ستشو لابه لای موهایی که روی شقیقه هاش سفید شده بود بردو خم شدو لیوان اب پلاستیکیش که انداخته بودو جمع کرد و بلند شد و عقب گرد کرد
-ببخشید نباید مزاحم میشدم

راهشو کج کرد
باران دوید دنبالش ..

-عرفان ..عرفان وایسا. لطفا .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از در پشتی خارج شدند و از دید ما محو...

(بـــاران)

دویدم دنبالش .

بلاخره رسیدم بهش و دستشو کشیدم .

سریع برگشت و دستمو پس زد .

-عرفان .. خواهش میکنم.. مجبورم .

-من حرفی نزدم..حرفی هم ندارم.

-عرفان تو این شرایط طاقت ندارم تو ازم دلگیر باشی ..

با اون چشمای وحشیش خیره شد بهم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-من ماه هاس دلگیرم. من روزای زیادیه که دلگیرم. دقیقه هاو ثانیه های زیادیه دلگیرم. گریه های زیادی کردم .سـیگارای زیادی کشـیدم و بغضـای زیادی قورت دادم. تا اون هر چقدر میخواد از عشقم لذت ببره .

سینه به سینم قرار گرفت.

-تا پوستشو لمس کنه . تا موهاشو تو انگشتاش بگیره. تا بب*و*سش. تا عطر تنشو حس کنه.. اره من خیلی وقته دلگیرم..

-من هیچوقت نذاشتم بهم دست بزنه لعنتی. هیچوووقت. واسه همینه هر روز بدتر قبل صـورتم کبود میشـه. گوشـه لبم پاره میشـه. چشـمام کبودو گود میشه..من ه*ر*ز*ه نیستم.. من عا شقتم ... تو یه احمقی و نمیفهمی ولی من عاشقم.. عاشق تو...

زیر چشمای خیسمو پاک کردم و با همون صدای دو رگه ادامه دادم:

-من هر روز به فکرتم.هرشـب. هر دقیقه.هر ثانیه.هر صـدم ثانیه.. عرفان تو تنها چیزی هستی که میخوام بهش برسم. حتی اگه اخرین نفسمو قراره بکشم . میخوام.... میخوام تو بغل تو بکشم اون نفسو..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشماشو میدیدم.
لبالب پر شده بود از اشک ..

حرفام رو دلم سنگینی میکرد .ادامه دادم:

-فقط عشـــقه که باعث پیوند میشـــه نه یه دعاو یه بله گفتن من.. اون مرد من نیست . اون هیچیه من نیست.. اون تویی.. میدونی برای تموم لحظه هایی که تنهات گذاشـــتم وقتی میتونســـتم کنارت باشـــم چ قدر افســـوس خوردم؟میدوونیی؟؟؟
اما مجبورم. من مجبورم بدبختی بکشـــم. این زندگیمه... خود خواه نیســـتم. میتونی از این لحظه به بعد بری.. بری دنبال خوشـــبختیت. بری دنبال دختری که به زور زن نشـــده.. بری دنبال یه دختر خانواده دار.. یه دختری که بیماره روحی روانیت نباشـــه.. برو ... برو خوشـــبخت شـــو.. من قراره تا اخر عمرم بدبخت بمونم

دلم خالی شده بود.
دســتشــو جلو اورد که دســتمو بگیره اما ســریع عقب رفتم و داخل بیمارســتان شدم.

برگشتمو پشتمو دیدم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سرجاش مات مونده بود .

دویدم سمت خروجی که نگارو سهرابو دیدم .
نگار سریع از روی صندلی بلند شد و قبل اینکه لباش اسممو صدا کنه گونشو ب*و*سیدمو از در بیرون دویدم.

بین راه به چنتا پرستار خوردم و چندتا فوش قشنگم شنیدم.

آژانسو از دور دیدم.
صندلی عقب نشسته بود.
درو باز کردم و نشستم..

(نگـار)
خیره شدم به سهراب ..

خدایا خوبی به هیچکدوم ما نیومده.

-نگار؟؟

نا امیدانه با نگاه خسته خیره شدم بهش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستشو سمتم دراز کرد . دستمو بین دستاش گذاشتم.

همون لحظه نیاوش درو باز کرد و خارج شد

-میگم باران کجا .....

خیره شد به دستای ما ..

سهراب نیشخند همیشگیشو زد و دستامو سفت تر گرفت.

نیاوش چند قدم اومد جلو و دقیق روبروم ایستاد.

-دستشو ول کن .

حتی حوصله نداشتم بحث کنم.

خواستم دستامو باز کنم که سهراب انگشتاشو به قدرت فرو کرد بین انگشتام .

نیاوش غرید:

-گفتم دستاشو ول کن

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با تحکم گفتم:

-نیاوش!!

-خفه شو ..

سهراب بلند شد و تو روش ایستاد .

-ببین اقای پدر . فکر نکنم نگار دخالتی تو انتخاب زنه تو و ازدواجت داشت درسته؟؟خودت دیگه ادامه حرفمو بخون و بکش عقب تا بخاطر توهینی که به زنم کردی شب فارق شدن زنت کارمون به جاهای باریک نکشه .

نیاوش یه قدم جلو برداشت و رخ به رخش شد . قدش از سهراب کوتاه تر بود.

-مثلا میخوای چیکار کنی بچه سوسول ؟

سهراب نیشخندشو زدو گفت:

-مثلا ردیف بالایی دندونای سفید و ردیفتو میریزم تو گلوت.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سعی داشتم صدام بالا نره.

-سهرااااب !!! کافییه ..

نیاوش خنده هیستریکی کردو گفت:

-عه نه بابا؟ بریز ببینم .

سهراب اماده شد برای گرفتن یقش که پر ستاری که از اونجا رد میشد سریع دخالت کرد.

-اقایون رعایت کنید. اینجا میدون جنگ نیست.. مشکلی دارید سریع از بیمارستان خارج بشیدو حلش کنید.

سهراب لبخندی زدو یقه نیاوشو مرتب کردو گفت

-نه خانوم عزیز . منو همسرم داشتیم تشریف میبردیم. ایشونم داشت برمیگشت پیشه زنش ..

(رویا)

به دختر کوچولوم نگاه کردم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

و لبخندی زدم.

به نیاوش نگاه کردم که رو مبل کنار تخت لم داده چشماشو بسته..

مرد من. گاهی وقتا مهربون و شیطون بود گاهی وقتا عصبی و لجباز.

ولی تو خواب معصوم بود.

به سقف خیره شدم.

تصویر مهمونی اونشب تو ذهنم نقش بست.

(گذشته)

خداحافظی کردم و درو بستم.

با لبخند برگشتم سمت نیاوش که ازش تشکر کنم.

ولی با دیدن قیافش یاد حرفش تو اشپز خونه افتادم.

اب دهنمو قورت دادم اومدم رامو بکشم برم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

که دماغمو گرفت و کشید

_ای ای ای ول کن ماغمو

_خوشت میاد منو حرص بدی؟

با دستم سعی کردم دستشو از رو دماغم بردارم که محکم تر فشار داد و گفت□هان؟؟

_من کاری نکردم آی دماغمو ول کن

_مگه نگفتم باهاش صحبت نکن؟؟

انگشت کوچیکشو گرفتم و کج کردم که داد بلندی کشید دستشو از روی دماغم برداشت.

دماغمو مالوندم و گفتم□حقته.

نفس عمیقی کشید□وحشی!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_من یا تو؟

_تو

قیافه مسخره ای به خودم گرفتم که خندید و بغلم کرد.

_باید برم دیر شده.

محکم تر تو بغلش فشارم داد و گفت نمیتونم ازت دل بکنم!

_فردا باز میبینیم همدیگه رو

_تا فردا چند ساعت مونده.

_اشکال نداره.

شالمو از رو سرم برداشت و کلیپسمو باز کرد.

انگشتاتو لای موهام فرو کرد پیشونیمو ب*و*سید.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نفس عمیقی کشیدم چشمامو بستم.

_پیشم بمون

با اطمینان گفتم میمونم

با ب*و*ســه ای که رو لبم نشــوند گرم گرفتم و دســتمو روی گونش گذاشــتم همراهیش کردم...

یه هفته ای میشد مرخص شده بودم..
اسم دختر کوچولوم و گذاشتم رها..
چشماشو و ابروش به باباش رفته بود..
لب و دهنش به من..
لبای قلوه ای صورتی..
کچلم بود.. یه ذره مو روی اون سر نبود..
چشمامو بستم..
کم کم داشت خوابم میبرد که صداش شد سوهان مغز..

رفتم سمت تخت کوچولوشو برداشتمش..
همینطوری یه سره داشت ونگ میزد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_نیاااااوششششش..

جوابی نداد..

_نیاااااااااااوششششش..مردی؟؟؟؟؟؟

یهو دیدم گوشی به دست واستاده جلو در و ریز ریز میخنده..

با حرص گفتم:فیلم میگییری؟؟؟

شیطون گفت:نـه..

چپ چپ نگاش کردم.

_اون گوشیو بزار کنار بیا بچتو بگیر کشت منو.

گوشیو گذاشت جیبشو امد سمتم..

_بابایی بیا بغلم ببینم.

بچرو تا دادم دست نیاوش ساکت شد..

مات داشتم نگاشون میکردم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش ابرویی بالا انداخت..

رفتم سمت آشپزخونه..

تو حس بودم و تند تند داشتم شام و درست میکردم که یهو نیاوش از پشت بغلم کرد و گوشمو ب*و*سید.

_رها خوابید؟

_آره خانومم.

_کچلههه!!!

نیاوش خندید و با اخم مصنوعی گفت:

_با دختر من درست حرف بزنا..

چپ چپ نگاش کردم که لپمو ب*و* سید رفت سمت یخچال و با بطری آب خورد و رفت نشست پای تلویزیون..

یه یک ربعی کارم تو آشپزخونه طول کشید..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دوتا چایی ریختم و گذاشتم رو میز جلوی مبل..
نیاوش دستشو باز کردو منو کشید تو بغلش..

_خسته نباشی تپلم..
داد زدم ..
_نیاوششششش..

_میدونم عزیزم حقیقت تلخه..

با آرنج کوبیدم تو پهلوش ک آخش بلند شد..
با شیطنت گفت:

-قبل زایمانت ک لاغرتر بودی زورتم کم تر بود ماشالا الان تپل شدی همه رو حریفی..

قبل از اینکه بگم بیشعور خودش صداشو نازک کرد و گفت:

_بیشعوووور..

خندم گرفته بود ..
ولی سعی کردم قورتش بدم که موفقم شدم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با کنایه خاصی گفتم:

_شب بهت میگم کی تپله..

با لحن مظلومی گفت:تپلو دادم گر به ســر کوچمون خورد .. مگه ندیدی باربیم؟؟؟

دیگه نتونستم خودم و کنترل کنم و زدم زیر خنده..

نیاوش:الهی من فدای اون خنده هات بشم ..

بیشتر منو به خودش چسبوندو ب*و*سه ی کوچیکی به موهام زد..

(نگار)

پاشدم بازوی سهرابو کشیدم و بردمش.

نیاوش با صدای بلندی گفت

-بعدا خیلی جدی راجبش حرف میزنیم.وقتی که انقدر خســته نباشــم و پای رویا وسط نباشه

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برگشتم سمتش.
خیره شدم توی چشماش از همون فاصله کوتاهو گفتم

-فکر نکنم بحثی مونده باشه نیاوش.. زندگی شخصی منه 25 ساله به تو هیچ ربطی نداره..

نیاوش فاصله بینمونو طی کرد و گفت

-جدا؟؟ هه فکر کردی ما جزو اون بی غیرتاشیم که با هرکی خواستی بپری؟

خونسرویمو حفظ کردم تا همونجا صورتشو کبود نکنم.

لبخندی زدم و شروع کردم به گفتن.

-وقتی ولمون کردی باید فکر غیرتتو میکردی. وقتی ابجیت مثل ســگ کار میکرد تا زندگی خوبی برای بقیه بزاری باید غیرتی میشــدی. یا مثلا وقتی که بخاطر تنهایی بیش از حدم و نیاز به یه تکیه گاه با برادر ســهراب نامزد کردم کدوم گوری بودی با غیرت؟ یا وقتی که ابجیت افتاد زندان تو با خانومت کجا بودین؟ وقتی حرصمو سره سهرابـــم خالی میکردم کجا بودی؟ وقتی منو ازاد کرد .وقتی همه جا پشتم بود تو کجا بودی؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رنگ نگاهش برگشت.

انگار امیدوار شده بود به بخشش من.

اما امیدی نبود..

دستای سهرابو محکم تر گرفتم و گفتم

-تو نبودی..... داداش !!!!

با طعنه جملمو گفتمو د ست سهرابو ک شیدم و از بیمار ستان خارج شدیم .

بعدا از رویا خدافظی و معذرت میخواستم...

سوار ماشین شدیم.

اون حتی دنبالم نیومد . لبخندی زدم.

من کیو داشتم؟ جز خودم. کی بود دورم؟

دستامو دور خودم حلقه کردم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خودم خودمو بغل میکردم

کاش میشد سرمم میذاشتم رو شونه های خودم.

این کل حساسیت داداشم بود.

ژکوند ترین لبخندمو زدم .

دستی روی ساعدم نشست و اونو از روی بازوهام جدا کردو دستای مردونه ای بین دستام حلقه شد .

سکوت همه جاو گرفته بود.

نمیخواستیم شکسته بشه .

کاش میشد تا ابد هیچی نشنونم.

هیچی.. !

کاش میشد مخمو پلمپ میکردم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چقدر باید از همه بکشم؟

چرا باید انقدر قوی باشم :)

سهراب توی سکوت راه افتاد

حوصله نداشتم فکر کنم میریم کجا. میخوایم چیکار کنیم.
همین الانم چپ کنیم برام مهم نیست
بدجوری تنهاییو بین سلول به سلولم حس میکردم.
بدجور بغضی بودم.
مادر پدرم که زیره دو متر خاک بودن و داداشم.

کدوم داداش؟؟

دست سهراب یه لحظه از بین دستام جدا شد و پخشو زد .چندتا ترک جا به جا کرد و انگار به اهنگ مورد نظرش رسید و دوباره دستمو گرفت و روی دنده گذاشت و دستشم روش قرار گرفت.

کل فضا پر شد از اهنگ ملایمی پخش شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تا صدای خواننده بلند شد سهراب نیم نگاهی به صورت خسته من انداخت با بفهمونه برای منه این اهنگ..

اونقدر قـــــلبم قبره که راز تو توش دفنـه
نفس حبـس و تـرست مونده از بس

خیره شدم به نیم رخ همیشه جدیش
چشمامو غافلگیر کرد و همون لحظه نگاهش تو نگاهم گره خورد

تـو تـــــنهاییاتو بزار رو دوش من
صدای تو لـــــالـــــایی میشه تو گوش من

ماته مات بودم.
نه میخندیدم.
نه گریه.
نه بغض..
انگار جادو شده بودم. نگاهشو ازم گرفت و خیره شد به مسیر

تا لب خواننده به خوندن باز شد اونم شروع کرد به خوندن

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تو شاهد شبو تبو تابـــــ منی
تو شب نا رفیقی تو مهتـاب منی

توی چشمام اشک موج میزد. جَو ارومی بود .

لعنتی قلبم داشت از جاش میکند ..

تـــــــــو تنهاییاتو بزار رو دوش من
صدای تو لـــــالـــــایی میشه تو گوش من

چرا همیشه کنارم بود..؟
چرا انقدر مرد بود

دوباره شـروع کرد به زمزمه کردن و منو از هپروتی که برای خودم سـاخته بودم بیرون انداخت

ابرو هاشو بالا انداخت و همزمان گفت

کـــــــــدوم لیلی مثل تو مجنون بود؟
مجنون تویی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تویی علت وجود ..

دستمو از روی دنده برداشت و روی قلبش گذاشت

خدایا تا الان فکر میکردم این چیزا این حســا این اهنگا این کارا این شــبا این مردا همه تو فیلماس..

تو اون کوهی که باد بـــــــــه تو تکیه کرد

با اســـــم تو تفسیر شده واژه مرد

دوباره این یه بیتو تکرار کردو روی کلمه مرد تاکید کرد

ماشینو نگه داشت .

نمیتونستم نگاهمو ازش بگیرم.

با زور خیره شدم به اطرافم .

پاتوق !!

پیاده شدیم و درارو قفل کردو دستمو گرفت .

توی سکوت دنبالش راه افتادم.

دوباره صدای ابه رودخونه میومد از دور.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمامو بستم.

خدایا تو چرا انقدر بزرگی؟ تا حالم بده همچیو درست میکنی..

از دور رودو میدیدم ..

-نمیخوای بگی کجا میریم؟

-خب... میفهمی.

سکوت کردم..

به لبه رود رسیدیم که دیدم رفت داخلش ..

-نرو دیوونه خیس میشی..

لبخندی زدو دستشو برام دراز کرد..

-بیا داخل ..

کفشمو در اوردم. دستامو بین دستای مردونش گذاشتمو داخل اب شدم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یخی اب تا عمق وجودم نفوذ کرد اما تنم داغه داغ بود ..

تا وسط رود رفتیم .

یه تخته سنگ بود اون گوشه ..

رفتیم سمتشو نشستم همونجا..

اون نشست و روبروم ایستاد و جفت دستامو گرفت

-نمیدونم چی شد که عاشقت شدم. از کجا شروع شد چجوری و چرا . . یه روز باهم بهش فکر میکنیم.. هیچوقت نخوا ستم عادی با شم.تنهایی جفتمونو غیر عادی کرده . نگار.. خانومه خاکی.. از همون اولش میدونستی من اهل حرفای رمانتیک و جنتلمن بازی نبودم . متنای عاشقانه هم زیاد بلد نیستم. فقط بلدم عاشقت باشم ..

از حرفاش چیزی نمیفهمیدم.

دستشو فرو کرد توی جیبشو یه وسیله در اورد و تو اب زانو زد .

چشمام چهارتا شده بود.

اب تا روی شکمش بود

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اجازه میدی دیگه شـــغل مرد بودنتو به من بدی؟؟ اجازه میشـــی تکیه گاهت باشم؟ اجازه میدی تا اخر عمرم مردت باشم..

اجازه میدی رسما تورو به عنوان همسرم همه جا معرفی کنم ؟؟ اجازه میدی تا ابد برای من باشی؟؟؟؟؟؟

نفس کم اورده بودم..

دستمو جلوی دهنم گذاشتم..

وای خدا دارم چی میبینم..

جعبه و جلوی صورتم گرفت و بازش کرد.

حلقه ظریف و نازک سفید رنگی بین ابر سیاه رنگش چشمک میزد..

چشماشو بست و گفت

-میشه برای من باشی ؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشماشو روی هم فشرد و گفت

-میشه با من ازدواج کنی؟؟

لبمو محکم گاز گرفتم..

احساس یه ملکه و داشتم..

چشمامو بستمو قطره های جمع شده توی چشمام سریع روی گونه هام ریخت ..

با صدایی که از زور بغض گرفته بود

با دستی که جلوش قرار دادم گفتم

-بله ...

سهراب نفسشو با قدرت فوت کرد ..

چشماشو باز کرد.

لباش به خنده باز شدو حلقرو توی دستام فرو کرد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از توی اب بلند شد ..
اونم مثل من از ذوق بیش از حد لبشو گاز میگرفت..

صورتش اروم نزدیکم کردو ب*و*سه تب الود عمیقی روی پیشونیم نشوند ..

چشماتـ حرفایی داره کـــــه همه دنـــــیا به غیر از من میدونـن

لباش اروم روی لب های لرزونم قرار گرفت.
مثل مرحم روی زخم :)
اروم گرفت دردم..

حرفـــــاتـ دنیایی داره کـــــه همه دنیـــــا به غیر از من مـــــیدونن

کل وجودمو یه حس جادویی گرفته بود .
حسی که همیشه پنهانش میکردم..
حس مکمل بودن...

اگـ با من باشی . اگـ تو مال من شـــــی ..
اگه تو بـــــی پرواز .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پرو بـــــال من شی.

دیگـــــه تو این قلبم. چه غمـــــی میمونه با تو؟؟

تپش قلبش .. قسمت راست بدنمو پر میکرد.
بدنش بوی ارامش میداد ..
ب*و*سه هاش ارامشو به پوستم تزریق میکرد

دل کوچـــــــــیک من . بدون تو میگیره

همه ارزوهام.. بـــــــــدون تو میمیره

بـــــــــی تو دنیـــــام تاریکو ســـــرده

صورتامون اروم فاصله گرفت و خیره شدم به چشماش.. اینبار بدونه نفرت بود
..
بدونه غم. بدونه درد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اینبار پوزخند نمیزد ..

چشماش معصوم بود..

چشماش خمار بود..

چشـــــــــمای مســـــت تو ..

اروم_____ـــــه جونمـــــه ..

اگـــــــــه نباشی خونمـــــــــون

ویـــــــــرونمه

اینکه متعلق کسی باشی بهترین حسیه که میتونی داشته باشی.

اینکه حس کنی کسی عاشقته..

کسی بعده دیدنت قلبش بلند میزنه.

دستاش میلرزه.

بهترین حسه..

چشمامو با ارامش بستم ..

پلکاتـــــــــــ تا روی هم میاد

همه دنیا به غیـــــــــــر از من

میمیرن !

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

غـــــــــــرقه . چشمای تو میشم

وقتی میبینمتـــــ اروم میگیـــــــــــرم

دوباره پیشونیم داغ شد ..

-باز کن اون چشمارو ..آرومه جونم ..

-یعنی خوابه؟؟سهراب اینا خوابه؟؟

-نه گلم.. اینا عشقه ..اینا واسه وجود تو کنار منه .

چ شمام بین تک تک اجزای صورتش تو دوران بود. میخوا ستم امروزو با همه جزئیاتش هک کنم..

-امشب به داداشت زنگ بزن. باید جلوی اون با افتخار تورو ماله خودم کنم..

-سهراب. سهراب.. سهرابـــــــــــــ

با همون لحن خمارو ارومش گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-جانه دلم..

-دوستت دارم..

پیشونیشو به پیشونیم چسبوندو گفت

-دوستت دارم ...

(نگـــار)

زیاد از بحث مزخرف سـیاسـت مداری پدر سـهراب و نیاوش نمیگذشـت که نوک پای دراز سهراب خیلی اروم به پاهام خورد..

چپ چپ خیره شدم بهش..

فکر کردم از عمد نبود اما دقیقا از عمد بود.

دوباره کارشو تکرار کرد.

حوصلش سر میره انگار باید به من بلوله

خیره شدم تو چشماش و با تموم قدرت با صندلام لگدی به پاش زدم ..

از درد نیم خیز شد ..

پدرش برگشت سمتش:

-چیزی شده شده پسرم؟

-نه باباجان فکر کنم پشه نیش زد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا ابرویی بالا انداخت و گفت:

-اما اینجا اصلا پشه نداره.

سهراب اروم روی پاشو مالید و گفت :

-اتفاقا هست.

یه گندشم هست .

لبخندی زدم و گفتم:

-واقعا تا سف باره برای اقایی مثل شما که از نیش یه پشه کوچیک به این حال بیوفتیت .

سهراب لبخندی زد و جوابمو داد:

-قطعا همینطوره اما همیشه موجودایه ریز تر دردناک ترو سمی تر هستن ..

سرمو به نشونه تایید تکون دادم .نیاوش بحثو برگردوند روی ازدواج و باباش ازمون خواست به سنت های زیبای قدیم بریم تو اتاق منو مثلا حرفامونو بزنیم .

پاشدم.

چرا حتی اندازه نوک سوزن استرس و از این ننه من غریبم باز یای دخترا نداشتم .اه چرا من

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

انقدر بیخیالم ..

در اتاقمو با پام هل دادمو دست سهرابو گرفتمو کشیدمش داخل ..

درو بستمو قفل کردم..

یهو برگشتم سمتش.

یه ربع به هم خیره شدیم.

خیره شدم به کت و شلوار و تیپ فوق العادش.

خیره شدم به جین تنگ تفنگی و کفش های پاشنه های شیک و پیرهن پوشیده و طرح پاریس بزرگی که روش بود.

یهو جفت باهم زدیم زیر خنده ..

سهراب میون خنده هاش گفت:

-اینا چرا انقدر سنت هارو به جا میارن. بریم عقد کنیم تموم شه بره دیگه من باید تدارک ببینم واسه عروووسسی!!!

لم دادم روی تختو گفتم:

-بروبابا... عروسی مروسیو بزار دم کوزه ابشو سه وعده بخور .. یه عقد میکنیم یه ماه عسل منو میبری پاریس و تموم ..

-عزیزم کله پاچه با پیاز زیاد میخوری؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-سهرابـــــــــــ!!

اومد رو تخت نشست و گفت؛

-داد نزن حالا فکر میکنن به تفاهم نرســیدیم میرن خواســتگاری این دختر پلنگه خونه بغلی نمیدونن تو توهم زیاد میزنی. پاریس.. یوخ بابا..

نیم خیز شدم و یقشو گرفتم تو دستم.
-چی گفتی؟؟ دختر پلنگه دیگه ؟؟

چشماش گشاد شد..
-خانوم اروم ..اروووممم.. منظورم پلنگ ماده بود. خونه بغلیمون خریدن برای بچشــون از تنهایی در بیاد به گارد ملی حمایت از حیواناتم لطف کرده باشــن ....

-عه؟

-اره مرگه رسول ...

یقشو ول کردمو عقب رفتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب به تفاهم رسیدیم.. پاشو بریم پایین

از جام بلند شدم و رفتم جلو ایینه.

سهرابم بلند شد و دقیقا پشت سرم قرار گرفت.
دستاشو دور کمرم انداخت و سفت حلقه کرد

-منو هنوز به تفاهم نرسوندیا.

با ارنج کوبیدم تو سینش
-پرو نشو پرو نشو..

همون لحظه گردنشو جلو کشید و ب*و*سه عمیقی روی پیشونیم نشوند .
-به تفاهم رسیدم خیلی زیاد.. پاشو بریم..

چشمامو بستم. لباش ارامش تزریق میکرد زیر پوست.

دنبالش راه افتادم به سمت سالن ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خـــــــب بابا ما به توافق رسیدیم قراره نصف خاک جزیره مجنون برای من باشه نصفش برای خانوم ..

باباش چپ چپ نگاهش کردو گفت :

-باز شروع کردی؟

سهراب خودشو انداخت روی مبل بغلی باباشو گفت:

-تا الان فقط رضـــایت خانومو میخواســـتم.. خب اقا نیاوش .. مهریه هرچی دلتون میخواد ببرید +قلبم .. شیش دنگ به نام خانومم..

(رویا گذشته)

وسایلامو از خونه آزیتا اورده بودم خونه آقاجون..

اینجا احساس بهتری داشتم..

به قاب عکس نیاوش که کنار تختم بود چشم دوختم..

نفهمیدم چجوری شد تمام دنیام..

با صدای آقا جون به خودم امدم از اتاق رفتم بیرون.

آقا جون:بیا دخترم بیا اینجا بشین ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رفتم و کنارش نشستم..

مامان با یه سینی چایی اومد و نشست کنار ما..

مامان با چشماش یه چیزی به آقا جون فهموند که اونم یه چشم غره توپ بش رفت..

_به به زن و شوهر چه رمزی باهم حرف میزنن..

مامان چپ چپ نگام کرد و آقاجون لبخندی زد..

تک خنده ای کردم و گفتم

-چه خبر؟

بابا-سلامتي

مامان زد رو پاي بابا و گفت

-بگو بهش دیگه آقا

با کنجکاوی پرسیدم:

-چیو؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مامان با ذوق گفت:

-برات خواستگار پیدا شده

یهو حرصی شدم.

من مال نیاوش بودم .

با تندی گفتم:

-خب شما چرا خوشحالي؟

بابا-باید خوشحال باشه نزدیکاي بیست و چند سالته داري میترشي ..

و با مامان زدن زیر خنده.

بیشتر از قبل حرصی شدمو خیره شدم به لبای خندونشون

-مرسي واقعا لطف دارید.

مامان-راست میگه خب.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چپ چپ نگاشون کردم و گفتم

-هرکی هست ردش کنید.

بابا-رویا!!!!پسر خوبیه.. شاید پسندیدی

گفتم

-باااباااا گفتم نه ..

-بچه پسره خیلی اوضاش خوبه.. بزار بیاد .. خودش خیلی اصرار داره .

از جام بلند شدم

-هرکاری میخواید کنید من قبولش نمیکنم میخوام ادامه تحصیل بدم ..

به حرفاشون اهمیت ندادمو رفتم سمت اتاقم...

(رویا گذشته)

-وقتی میگم نه ینی نه.

مامان:دختر جان بزار بیاد نپسندیدی ردش میکنیم..خیلی اصرار میکنه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-امدنش چه فایده ای داره وقتی رد میکنم؟؟؟

مامان:حالا بزار بیاد شاید نظرت عوض شد.

پوفی کردم که نمیدونم مامان چه برداشـــتی کرد که با خوشـــحالی از اتاق زد بیرون.

رو تخت دراز کشیدم و به سقف خیره شدم..
دو سه روزیه از نیاوش خبری نیس..
زنگم میزنم جواب نمیده..
سعی کردم زیاد فکر نکنم و کمی بخوابم که موفقم شدم..

تو آینه به خودم نگاه کردم.
بد نبودم..
یه آرایش ملایم داشتم اونم به اصرار مامان..

ساعت یه ربع هشت بود..
مهمونامون 8میرسیدن..

نشستم رو مبل و به یه جا خیره شدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اقا جون امد کنارم نشست..

آقا جون:نبینم تو فکری دختر جان..

در برابر حرفش فقط لبخندی زدم..

با صدای در به خودم امدم..

بلند شدیم و رفتیم جلو در..

سرم پایین بود و صدای حال و احوال مردی رو شنیدم ..

صداش اشنا بود..

بوی اشنایی به مشامم خورد..

نفس عمیقی کشیدم و ناباور سرم و بلند کردم و توی دوتا چشم عسلی خیره شدم ..

نیاوش.

شوکه شده بودم.

اصلا فکرشم نمیکردم.

لبخندی زد که باعث شد به خودم بیام و سلام کنم .

با استاد رحمتی امده بود..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(رویا گذشته..)

دستام از ذوق عرق کرده بود .

-اقای رحمتی.. خوش اومدید بفرمایید داخل ..

رحمتی لبخندی زد و اروم به پشت کمرم زد گفت:

-ممنون همکار عزیزم.. گفتم ایشالله شیرینیتو بخورم رویا جان..

اب دهنمو قورت دادم .. هی یه نگاه به نیاوش یه نگاه به استاد میناختم.
خدایا باورم نمیشه...
میخواستم یکی بکوبم زیر گوشم تا به خودم بیام .

مامانو بابا مهمونارو هدایت کردن داخل..
وقتی به خودم اومدم دیدم جلوی در بسته خونه قرار دارم و دسته گل نیاوش نزدیکه به بینیم و عطرشو میبلعم ..

اروم برگشتم..
چند قدم برداشتم که یهو پام گیر کرد به گلدون و سکندری خوردم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سریع سرپا شدم..

وای خدارو شکر اونا تو سالن بودن وگرنه ابروم میرفت ..

یه سر رفتم تو اشپزخونه .

خدایا من هنوز باورم نمیشه اونی که تو سالنه نیاوشه ..

چند بار دستای خیس از عرق سردمو با لباسم پاک کردم .

گلارو گذاشتم یه گوشه و لیوانارو اروم چیدم توی سینی .

وای یه وقت ولو نشم جلوشون..!

وای یه وقت لیوانا از دستم نیوفتن ..!

وای وای وای ..

مامان یوقت قبولش نکنه من چیکار کنم؟

ولی نیاوش همه چیش تکه ..

از لای پنجره یه نیم نگاهی به سالن کردم که مامان همون موقع گفت :

-دخترم چایی هارو بیار فداتشم..

سریع چایی هارو ریختم تو لیوان.

یه بار دیگه عرق دستامو با لباسم پاک کردمو به خودم اعتماد به نفس دادمو سینیو بلند کردم و راه افتادم سمت سالن...

(نگـــار)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باباش چپ چپ نگاهش کردو لبای نیاوش باز شد:

-اقا سهراب الان اول زندگیتونه عاشقید و اینا پس فردا کار به دادگاه کشید قلبتو باید در بیاریما فیلم فارسیش نکنید دیگه

سهراب چپ چپ خیره شد به نیاوشو گفت:

-قلبی که نگار توش نباشه باید یه ضرب از تنم جداش کنم...

دوباره باباش چپ چپ نگاهش کرد.

خندیدم.

معلوم نیس این چرتو پرتاو تو کدوم فیلم دیده

به رسم ادب لبخندی زدم و سرمو انداختم پایین.

نیاوش برگشت سمتمو گفت

-خب نگار جان مهریه شماس. چی مد نظرت داری خواهر گلم..

خب منم یکم فاز غربی گرفتم و گفتم :

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب.. من هیچوقت به جدایی فکر نمیکنم. چون قراره با عشق ازدواج کنم.. به پا شیده شدن زندگیم فکر نمیکنم که بخوام روی خودم قیمت بزارم یا اینکه .. چطور بگم.. پشتوانه ای برای خودم تایین کنم .. من یه عمر از پس خودم بر اومدم و اگر روزی کارمون به جدایی بکشه که فکرم نمیکنم کشیده بشه ... من تنها چیزی که ازش میخوام... اینه که هر سال روز ازدواجمون یه بوته درخت.یا گل.. یا هر گیاه دیگه ای بکاره.. همین !!!

باباش چشماش از تحسین برق زد .. سهراب اخماشو کشید تو هم یعنی لعنتی مهریه ببر برای خودت..

نیاوش تحسینانه نگاهم کرد و رویاهم با لبخند خیره شد بهم..

وای خدا یعنی انقدر قشنگ حرف زدم؟

مرحبا بر من..

دوباره رفتم تو جلد دختر خانومه مجلس و سرمو انداختم پایین و سعی در سرخ شدن کردم که متاسفانه فکر کنم موفقم نشدم !

بقیه کارا تموم شد و عقد افتاد هفته بعد..

من عروسی هم نخواستم ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از یه طرف رســـول ممکن بود ناراحت بشـــه و بقیه خانوادش ممکن بود با من کنار نیان..

از یه طرف باران..

باران هنوز تو اون جهنم اسیر بود..

نیازی به عروسی نداشتم..

(رویـــا گذشته..)

هر یه قدمی که به سالن نزدیک میشدم استرسمم بیشتر میشد..

با قدم های آهسته به سمت استاد رحمتی رفتم.

با لبخند چایی برداشت و تشکر کرد .

به سمت آقا جون رفتم که اونم لبخندی زد و برداشت.

مادرم.

با لبخندی از سر خوشحالی و چشمای پر از اشک برداشت..

جلوی نیاوش ایستادم.

نفسم حبس شد.

سعی کرد به چشماش نگاه نکنم .

ولی نشد.

نشد که توی اون دوتا گوی عسلی خیره نشم.

با مکث چاییشو برداشت ..

سینیو گذاشتم رو میز و روی مبل نشستم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اقاجون و استاد رحمتی شروع کردم به حرف زدن..

من نمیدونم این همه حرف و از کجا میاوردن..

هنوزم هنگ بودم..

پس این سه روز نیاوش کجا بود؟؟

توی فکر بودم که با صدای استاد رحمتی به خودم امدم:

_خب بریم سر اصل مطلب..

بعد از حرفای متفرقه قرار شد با نیاوش بریم تو اتاق تا حرفامون و بزنیم.

با قدم های آهسته نیاوش و راهنمایی کردم سمت اتاق..

اول خودم رفتم تو و بعد نیاوش ..

در اتاق و بست ..

-خب خوش اومدی به اتاقـ...

گم شدم بین بازوهاش ...

-چقدر دلم برات تنگ شده بود رویام..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سرمو فرو کردم تو گودی گردنش و اروم بوییدم ..

عطر سرد همیشگیش..

نخواستم غرور دخترونمو بشکونم برای همین حرفی از دلتنگیم نزدم و گفتم

-باشه بابا باشه. ولم کن تموم نمیشم

نیاوش خندید و چیزی نگفت.

از بغلش امدم بیرون و روی تخت نشستم..

اونم امد بغلم نشست..

_میشه بپرسم توی این سه روز کدوم گوری بودی؟؟

دیدم جواب نمیده.

برگشتم سمتش که دیدم به میز عسلی کنار تختم خیره شده ..

اوه اوه سوتی دادم در حد چی!!!!

عکسشو یارم رفت بردارم.

ینی توی اون لحظه میخواستم اب بشم سه طبقه برم پایین

با چشمای شیطون زل زد بهم ..

_ها چیه؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخند مرموزی زد :

_چیز خاصی که نیس فقط اگه خواستی بگو البوم بچگیامم بدم بهت..

مشتی نثارش کردم که آخش درامد...

(رویا گذشته)

_واقعا چیزی نداریم که بخوایم بگیم؟؟

نیاوش: نه. چون تو چه بخوای چه نخوای مال منی.. حالا دیگه حس ندارم راجب مرد ایده آل ایندت برام بگی..

لبخندی زدم . هنوز خیره به قاب عکس بود که نرم گونشو ب*و*سیدم
امدم بیام عقب که مانعم شد..
توی همون فاصله ی کم به چشماش نگاه کردم..
شالم و برداشت سرشو برد تو گودی گردنم و نفس عمیقی کشید..
چند لحظه تو همون حالت موند و بعد شروع کرد به ب*و* سه های ریز روی گردنم..
سرشو کمی اورد عقب و به چشمام نگاه کرد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

کمی سرشو اورد نزدیک که چشمام و بستم ..

بعد از مکث خیلی کمی گرمیه لباش و روی لبام حس کردم..

دلم میخواست با تک تک سلول هام حسش کنم..

دلم میخواست زمان وایسته ..

مجبوری لبام از لباش جدا کردم..

چشماش خمار بود..

منم دست کمی از اون نداشتم..

لباش دوباره نشست روی گردنم و ب*و*سه های پی در پی..

نفسام بریده بریده تو فضا پخش میشد.

یهو یاد یه چیزی افتادم.

-نیاوش وایسا..

بدنش اروم گرفت.. سرشو بلند کرد و تو چشمام خیره شد .

چشماش یه علامت سوال گندرو داد میزد.

لبخندی زدم و پاشدم سمت در .

درو قفل کردم که مزاحم نشن.

کنترل کولرم برداشتمو کولرم روشن کردم تا صدایی بیرون نره

برگشتم سمت نیاوش و چشمکی زدم .

دکمه اول مانتومو باز کردم و سمتش رفتم.

یقه کتشو گرفتم و با ضرب لبامو روی لب هاش فشردم.

گاز های ریزی میگرفت .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بلاخره دل کندیمو عقب رفتیم.

دستاشو دور کمرم حلقه کردو اروم روی تخت خوابوند .

لباش دوباره روی گردنم قرار گرفت.

با این وحشی بازیاش فردا صد در صد چنتا کیس مارک رو گردنم میوفته..

با همون نفسای بریده بریدم گفتم

-نیاوش... اینا. نمیگن.. چقدر... واسه ایندمون..حرف داریم...؟شک..میکنن..پاشو بریم..

سرشو بالا اوردو گاز محکمی از چونم گرفت

-شگفتا به مغز استادم.. ادامش بمونه واسه عروسی که زیاد دور نیست..پاشو بریم

بلند شدم و رژ لبمو دوباره زدم..چقدر این پسر خوددار بود

شالمم درست کردم..

نفس عمیقی کشیدم و همراه نیاوش از اتاق امدم بیرون..

روم نمیشد چشم تو چشم آقاجون بشم..

سرم و انداختم پایین و روی یکی از مبل ها نشستم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همه با چشماشون خیره شده بودن به من که جوابت چیه ..

اب دهنمو قورت دادم.

لامصبا دارم اب میشممم.

نیاوش به دادم رسید و گفت:

-منو رویا خانوم به تفاهم رسیدیم..

(نگـار)

نمیدونم چی شد.

چه اتفاقی افتاد.

تایممون چجوری تموم شد ولی الان من اینجام :) ..

الان روبروم یه عاقده .

پشت سرم برادرم.

پشت سرش پدرش.

دستم قفل توی دستش.

قرآن بازه جلومون. سعی دارم چادر سفیدو روی سرم نگه دارم..

اخره جمله عاقد منو به خودم میاره.

-عروس خانوم... بله؟؟؟

چی بله؟؟

یک عمر زندگی پیشه کسی که دنیامه و دنیاشم؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قلبایی که قراره به هم هدیه بدیم؟

قراره دردسرامون تقسیم بشه؟

قراره صبحا صدای اون بلند بشه کنار گوشم؟

قراره دیگه تکیه گاه نباشمو تکیه کنم بهش ..

قراره پوزخندش دیگه رنگ نفرت نده؟

قراره دنیام دو قسمت بشه .

قراره ازدواج کنم.

از اون ازدواجای رویایی با عشقم..

چشمامو بستم ..

-بله .....!!

نفس سهراب به عادت همیشگیش فوت شد بیرون ..

اروم بلند شدم.

باباش گونه جفتمونو ب*و*سیدو دوتا ب*و*سه روی پیشونیم زد.

رویا یهو پرید بغلم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-وای وای وای خواهر شوهررر افریتممم عروس شد .. چرا عرو سی نگرفتی لااقل مجلسو گند میزدم. وای نگاه چقدر تو چادر زشت میشه شبیه میمون میشی با اون موهات انگار اناناس نرسیده ای..

به خودم فشردمش و زیر گوشش گفتم

-حیف بچت میشه زندگی من. وگرنه گردنتو میشکستم ..

-اوا بچرو چیکار داری به اون چه ربطی داره.

-منبع غذا رسانیش نابود میشه مجبورم یه گاو دیگه بیارم جایگزینت ..

لبخندی زد

یهو دیدم ساق پام سوخت.

با لگد کوبیده بود تو پام .

لبمو محکم فشردم . دردش خیلی بد بود .

نامردی نکردم و پاشنه کفشمو گذاشتم رو پاشو فرو کردم داخل ..

اخ بلندی گفت و عقب رفت .

-شوهر کردی وحشی شدیا. نگم نیاوش با کمربند کبودت کنه.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ابروهامو انداختم بالاو به سهراب اشاره کردم.

همون لحظه نیاوش جلو اومد..

جوجه خالشو یا عمشو.. نمیدونم کدوم والا ..

داد دست رویاو روبروم ایستاد ..

سفیدی چشماش به قرمزی میزد و نشون میداد که یه مرد میخواد گریه کنه ولی نمیتونه ..

-اجازه هست؟؟

دستاشو برای بغل کردنم کمی باز کرد ..

هنوز وجودم خالی نشده بود..

خدایا کمکم کن..

بزار همونجور که لباس سفید تنمه خودمم سفید کنم..

اروم رفتم بغلش ..

دستامو دور کمرش حلقه کردمو سرمو روی شونه های برادرم گذاشتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نفس نفس زدنای نا منظم نیاوش نشون میداد حالش خیلی داغونه ..

گودی گردنم خیس شد ..

تنم لرزید ..

اروم تو گوشم گفت

-میبخشی برادرتو؟؟..

سکوت کردم..

دوباره گفت

-میبخشی برادرتو ؟؟؟؟؟؟

صداش میلرزید ..

برای بار سوم گفت

-میبخشی داداش پشیمونتو؟؟

سفت به خودم فشردمش..

-میبخشمش ...

عقب رفت و محکم پیشونیمو ب*و*سید ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-قشنگ ترین عروس دنیا ..

لبخندی زدم.

نیاوش خیره شد تو چشمام ..

سریع سعی کرد اشک چشماشو جمع کنه و بحثو عوض کنه .

-خب دیگه بیا دستتو بزارم توی دستای شوهرت ..

لبخندی زدمو سرمو انداختم پایین ..

وقتی سرمو اوردم بالا که کفشای مردونه سهرابو دیدم ..

اروم برندازش کردم ..

نقطه دیدم گردنش بود.

اروم خیره شدم تو چشماش ..

تک تک عضوای صورتش میخندیدن .

نیاوش دستامونو توی هم قفل کرد .

-مبارکه ..

یهو صدای دستا بالا گرفت و عاقدم تبریک گفت ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهرابم اروم پیشونیمو ب*و*سید و خیلی اروم تر حلقرو فرو کرد توی دستم

-عروس خانومه عجول . حلقرو یادت رفت

این حلقه جدید بود.

حلقه نشونمم داشتم..

خندیدم. چقدر عجول بودم ..

از جیبم حلقشو در اوردم و حلقشو فرو کردم تو دستش ..

باز صدای دستا بلند شد و با کلی قربون صدقه بیرون رفتیم..

حواسم سمت سهراب بود که دیدم یهو ایستاد و به روبروش خیره شد ..

مسیر نگاهشو دنبال کردم..

-عرفان ...

دسته گل رز بزرگ و قشنگی بین دستاش برق میزد ..

این شخصه داغون و شکسته عرفان بود ..

یه قدم جلو برداشت ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخندی زد و گفت

-ببخشید که نیومدم .. نمیتونستم داخل بمونم برای همین اینجا منتظرت شدم ..

خواهر کوچولوم عروسیتم دیدم . خوشبخت شی .

دسته گل و بهم داد و گونمو ب*و*سید ..

چی میگفتم خدایا ..

به این پسر خورد شده چی میگفتم ..

به بغضش ..

به شقیقه های سفیدش ..

برگشت و به سهرابم تبریک گفت .

لبخندی زد و گفت

-همیشه شاد باشید ..

عقب گرد کردو رفت .. توی پیچ جاده گم شد ..

چشمای خیسم پر از قدر دانی بود..

(رویـا گذشته)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

امروز یه روز خاصه..

حداقل برای من خاصه..

روز عروسیم.....!!

روزیه که به آرزوم میرسم..

به زندگیم..

به آرامشم..

به وجودم..

به نیاوش..

مردی که نفسام به نفساش بنده..

مردی که با تمام وجودم میپرستمش..

برای بار صدم به آینه آرایشگاه نگاه میکنم..

همه چیم ساده بود..

به علاوه ساده بودن خاصم بود..

نیاوش دیر کرده بود..

باید نیم ساعت پیش میومد..

دلم کمی شور میزد..

میترسیدم دوباره همه چی بهم بخوره..

گوشیم و از روی میز برداشتم و برای بار هزارم به نیاوش زنگ زدم ..

بوق

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بوق

بوق

صداش مثل اکو توی گوشم میپیچید..

به ساعت نگاه کردم 4بود..

باید سه اینجا بود..

با صدای زنگ آرایشگاه مثل جت بلند شدم..

آرایشگر لبخندی زد ولی من توجه نکردم و به سرعت به سمت در رفتم ..

در و با صدای تیکی باز کردم..

با دیدن چشمای عسلیش نفسمو فوت کردم بیرون..

خیره شده بود بهم..

چشماش توی تک تک اجزای صورتم در حال چرخش بود..

حس خوبی بود..

امد نزدیک و لباش و گذاشت رو پیشونیم و طولانی ب*و*سه ای زد..

همه چی یادم رفت..

استرس..

دل شورم..

نگرانیم..

همه ی اونا جاشون و داد به یه آرامش باور نکردنی...

لباشو از پیشونیم جدا کرد و دسته گل رز سفیدی داد دستم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیلی قشنگ بود..

با صدای فیلم بردار به خودمون امدیم..

بعد از اینکه کلی نکات گفت و مام انجام دادیم بالاخره اجازه داد بریم سوار ماشین شیم..

داشتم دنبال ماشین نیاوش میگشتم که گفت بیا اینطرف ..

رفتم سمتی که گفت یه بی ام وی مشکی که با گلای رز سفید تزئین شده بود..

نیاوش در و برام باز کرد و سوار شدم..

خودشم امد نشست و استارت زد..

سکوت و شکستم:

_کجا بودی توی این یه ساعت..

دستمو گرفت و با لبخندی آرامش بخش گفت:

_ماشینم باطری خالی کرد مجبور شدم ماشین یکی از دوستام و بگیرم برا همین طول کشید..

با لحن شوخی گفتم: صدبار گفتم اون رخش و بفروش یکی دیگ بگیر..

نیاوش با لبخند شیطونی گفت:شب رخشو بهت نشون میدم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

و بعد از اتمام حرفشو ابروهاشو انداخت بالا..

از حالت حرفشو شیطنتش قهقه ای زدم و یه مشتی نثار بازوش کردم..

بعد از اینکه رفتی یه باغ و کلی عکس گرفتیم بماند که دلم میخواست کله فیلم برداررو بکنم هی میگفت اینکارو بکن اونکارو بکن ..

بالاخره رسیدیم به تالار ..

دست در دست نیاوش پله ها رو بالا میرفتیم..

همه بودن..

خاله هام ..

عمو هام..

داییام...

دختر خاله ها...

پسر عمو ها...

با صدای کل و سوت هاشون بدرقمون کردن تا اتاق عقد..

حتی یه لحظه ام نیاوش دستامو ول نمیکرد ..

با صدای عاقد از آینه رو به روم به نیاوش که داشت نگام میکرد خیره شدم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عاقد:عروس خانم آیا بنده وکیلم شمارا به عقد دائم آقای نیاوش خاکی با مهریه یک جلد کلام الله یک جفت آینه و شمعدان و مهریه مشخص شده 314تا سکه طلا به عقد در بیاورم؟؟

خاله وسطیم:عروس رفته گل بچینه..

عاقد :برای بار دوم عرض میکنم آیا بنده وکیلم شمارا به عقد دائم آقای نیاوش خاکی با مهریه یک جلد کلام الله یک جفت آینه و شمدان و مهریه مشخص شده 314تا سکه طلا به عقد در بیاورم؟؟

_عروس رفته گلاب بیاره..

عاقد: برای بار سوم و آخرین بار عرض میکنم آیا بنده وکیلم شمارا به عقد دائم آقای نیاوش خاکی با مهریه یک جلد کلام الله یک جفت آینه و شمدان و مهریه مشخص شده 314تا سکه طلا به عقد در بیاورم؟؟

_عروس زیر لفظی میخواد..

نیاوش از جیب کتش یه جعبه مخمل در اورد و درش و باز کرد..
با دیدن سرویس چشمام از هیجان گرد شد..
واقعا قشنگ بود..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

توصیف نشدنیه..

یه سرویس برلیان..

خیلی ظریف بود..

در کنار ظریف بودنش شیک و چشم گیر بود...

گردنبدشو برداشت و گردنم کرد..

تو چشماش نگاه کردم و با تمام عشقی بهش داشتم گفتم:

_با اجازه ی پدر و مادرم بله...!!!

صدای کل و سوتا بلند شد..

مادرم و آقاجون امدن سمتمون..

مادرم با چشمای خیس محکم منو در آغوشش کشید..

با بغض:ایشالا خوشبخت شی دخترم خیر از جوونیت ببینی..

آقا جونم پیشونیم و با مهر پدری ب*و*سید و رو به نیاوش گفت:

_درسته براش پدری نکردم..

توی سختیاش پیشش نبودم..

از گل نازک تر بش نگو هواشو داشته باش..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش دست آقاجون و ب*و*سید :

_خیالتون راحت مثل چشمام ازش مراقبت میکنم..

آقاجون زد روشونه ی نیاوش و دستامو گذاشت توی دستای مردونش.....

تقریبا همه مهمونا امده بودن تبریک گفته بودن ..
آهنگ ملایمی پخش کردن..
نیاوش به آرومی دستمو گرفت برد وسط سالن...

تو چشمای هم خیره شده بودیم و خیلی نرم میر*ق*صیدیم..
چشمام رو از چشماش گرفتم و به پاپیون گردنش خیره شدم..

فشار خفیفی به کمرم وارد کرد که باعث شد دوباره به چشماش نگاه کنم..

آروم ..
آروم...
سرشو..
اورد ..
بغل گوشم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

و با صدایی آروم گفت:

_هیچوقت چشمات و از چشمام نگیر که دنیام نابود میشه..
و بازم به همون آرومی برگشت و به چشمام نگاه کرد...

بعد از چند لحظه چشـــماش به حالت دوران روی تک تک اجزای صـــورتم میچرخید..
کمی به لب هام خیره شد دوباره چشماش روی چشمام نشست..

_لبات داره دیوونم میکنه..

لبمو به دندون گرفتم لبخند شـــرمســـاری زدم که فشـــار دیگه ای به کمرم وارد کرد..
آهنگ به پایان رسید ..
رفتیم سرجامون نشستیم که آزیتا امد به سمتم..
با سعید امده بود..

بعد از کلی چرت و پرت گفتن با آزی (آزیتا) حرص خوردنای من خانم با سعید عزم رفتن کردن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تقریبا همه امده بودن تبریک گفته بودن و رفته بودن..

سالن خالی بود..

فقط آقاجون مامان بودن..

رفتم تو آغوش مامان..

شونه های ظریفش میلرزید..

هر چقدر مقاومت کردم و بغضــمو قورت دادم نشــد و اشــکام مثل دونه های مروارید روی گونه هام ریختن..

مامان:مواظب خودت باش ..چیزی لازم داشتی بگو..

از بغل مامان امدم بیرون گونشو ب*و*سیدم..

آقاجون دستاشو باز کرد که خودمو انداختم توی آغوشش...

چشماش پر از اشک بود..

ولی غرور مردونش بهش اجازه نمیداد بریزه..

آقاجون:اینو بدون در خونه همیشه به روت بازه..

انشالله خوشبخت شی یکی یکدونم..

دســتشــو ب*و*ســیدم و بعد از خدافظی با نیاوش به ســمت ماشــین حرکت کردیم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش یه خونه دا شت که قرار شد کم کسری ها شو پر کنیم و همونجا زندگی کنیم..

ماشین و توی پارکینگ پارک کرد..

پیاده شدیم..

دستمو گرفت به سمت آسانسور راه افتاد..

دکمه طبقه هفدهم و زد..

سنگینی نگاهشو روی خودم حس میکردم..

نمیدونم چم شده بود..

خجالت میکشیدم توی چشماش نگاه کنم..

لبمو به دندون گرفتم که یهو دستشو گذاشت زیر چونمو لباشو با قدرت چسبوند به لبهام..

نفسم بند امده بود..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ضربان قلبم بیش از حد تند میزد..

پاهام سست شده بود..

احساس میکردم الانه که بیوفتم..

به کت نیاوش چنگ زدم که د ست شو گذا شت رو کمرم و از افتادنم جلو گیری کرد..

بعد از چند لحظه لباشو از لبام جدا کرد..
هر دو نفس نفس میزدیم..

با صدای آرومی دم گوشم گفت:

_صد بار گفتم لبتو به دندون نگیر ..

بالاخره رسیدیم طبقه هفدهم..
نیاوش کلید انداخت و در و باز کرد..
به کمرم فشاری وارد کرد و به داخل خونه هدایتم کرد..

اولین قدم و گذاشتم توی خونه ی رویاهام..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خونه ای که قراره خنده هامون شادیامون دیواراش و بلرزونه..

نیاوش در و بست رفت سمت دستشویی..
یه نگاه سرسری به خونه کردم و رفتم سمت اتاق خواب مشترکمون..

با دیدن تخت دونفره یجوری شدم..
درسته با نیاوش راحتم ولی خب شرم و حیا که داشتم..
جلوی آینه واستادم..
آروم آروم داشتم گیره های موم و باز میکردم که نیاوش امد تو..
پشتم واستاد..

نیاوش:بزار کمکت کنم..

لبخندی زدم..

با صـبر و حوصـله دونه دونه گیره هارو باز کرد و موهام افتاد روی شـونه های برهنم..

چونشو گذاشت روی شونه هام و از تو اینه خیره شد بهم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

لبخندی زدم و با عشق خیره شدم به چشمای عسلیش که تمام دنیام بود..

ب*و*سه ی ریزی زد به گردنم ..

یه ب*و*سه..

دو ب*و*سه..

سه ب*و*سه..

همینطور ب*و*سه های ریز و پی در پی به شونه هام و گردنم میزد..

بلندم کرد و به سمت خودش برم گردوند..

کمی به چشمام خیره شد و تو یه حرکت لباشو گذاشت رو لبام..

از گرمای لباش داشتم ذوب میشدم..

از هیجان آدرنالین خون بدنم رفت بالا..

با حرص و ولع لبامو میب*و*سید و منم همراهیش میکردم..

دستمو کردم لای موهای پر پشتش..

دستشو گذاشت رو کمرم و فشار داد..

گرمای بدنشو از روی لباسمم میتونستم حس کنم..

بدون اینکه لباشـــو حتی یه ثانیه ام از لبام جدا کنه هدایتم کرد ســـمت تخت و روم خیمه زد....

(نگـار)

دستای مردونش دور کمرم حلقه شد و تو گوشم زمزمه کرد

-بریم دیگه عروسم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چشمامو اروم بستم و دستمو بین دستاش قفل کردم

حتی ماشینو نخواستم گل بزنن.
گل من الان بین دستای صدرا بود ..
روز عروسیش دنیارو قراره گل بارون کنم
از پله ها پایین اومدیم .

چند قدم به ماشین نزدیک شدیم اوناهم رفتن سمت ماشیناشون تا پشت سر ما بوق بوق بازی راه بندازن.
یهو حس کردم سایه یه نفرو دیدم.

سنگینی نگاهش باعث جلب شدن توجهم بهش شد .
خیره شدم به روبروم ..
اما چیزی نبود ..
مرسی توهم !

در ماشینو باز کزد .
با تیکه گفتم
-باید فقط عروسیت باشه تا جنتلمن شی؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید و گفت

-جنتلمن هنوز مونده مادمازل ..

اینو گفتو ادای این موسیو هارو در اوردو خم شد و تعظیم مسخره ای کرد و کلاه فرضیشو برای مثال از سرش برداشت و دوباره گذاشت .

قهقهه ای زدم و منتظر موندم بیاد

اومدو نشست ..

ماشینو راه انداخت..

-خب سهرابم اینا اهنگ چی بزارممم؟؟

برگشت نیم نگاه مسخ کننده ای بهم انداخت و گفت

-خودت بخون ..اهنگ من اینه..

دستامو ازاد کردم تو هواو گفتم

-نـــــــــه نـــــــــه نمیخوام همین امروز طلاق بگیرم .. مهریم خیلی سنگینه ها . گفته باشم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قهقهه ای زد و گفت

-بخون لوس نشووو ..

-میخونماا!

نیشخندی زد

-خب بخون بانو ..

-به چششششم ..

یهو صدامو انداختم تو سرم

-اهـــــــــــــــــــــای پسره چوپون .. اهاااای پسسسر چوبون . دل منو کشوندی سمت دششششتو بیابووون. اهاای تو که مهراب نگات قلبه ساز منه . پارســـســـال همه دسـته جمعی رفته بودیم زیاررتتت.. سـلام علیکم عزرا خانوم یا الله ..

یهو ساکت شدم و لبخند دندون نمایی اومدم براش

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-عزیزم کنترلت خرابه یا انتن مشکل داشت کانالا میپرید؟؟

زبونمو براش در اوردمو گفتم

-تو چقدر نمکیییی پسر.. نمک ید دار خالصییی ..

خندید و گفت

-صحیح میفرمایید.

لبامو غنچه کردمو باز شروع کردم به خوندن

-مهووووشششش.پریووووش با نگاااار..غلط کرد.. شوهر کررد .. همه خاطرخواهاشو دربه در کرد . این سهرابو آشفته سر کررد ..

سهرابم فقط میخندید ..

-اصلا بزار اصلیل ایرانی بخونم ..

-یه شووووهر خوبییی داشتم . خوب نگهش نداشتم. شغاله اومدو بردش تنها نشستو خوردش . حالا دمش گررم حالا دمششش گرم ..

بوق بوقای پشت سرم آدرنالینمو بالا میبرد و یه حس مستی خاصی داشتم.
اینهمه خوشی برام زیاد بود..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رسیدیم خونه سهراب.

قرار شـــد نیاوش و رو یا خونه قدیمیمون زندگی کنن و من و ســـهراب توی اپارتمان اون .همشون از ماشین پیاده شدن.

رویا پرید سمتمو دوباره بغلم کرد

-باورم نمیشه عروس شدی تو .. قرار بود زن برات بگیرم .

قهقهه ای زدم و دسته چتری موهامو پشت گوشم بردم

نیاوش زیاد حال خوبی نداشت. انگار زیادی غم داشت .

از دور لبخندی بهم زد .

پلکامو روی هم گذاشتم و با اطمینان دستای سهرابو گرفتم.

یعنی من خوشبختم.. میدونم که خوشبختم.نگرانم نباش..

نیاوش لبخند غم باری زد و تکیه به بدنه ماشین داد.

پدر سهراب اینبار جلو اومد و رویا به احترامش کنار رفت.

-دستاتونو بدید به من..

جفتمون دستامونو دراز کردیم سمتش

کف دست من یه وسیله گذاشت و دستمو مشت کرد .

توی دست سهرابم یه وسیله گذاشت و دستشو مشت کرد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حس میکردم گردنبنده و حسمم درست بود یه گردنبند با یه مروارید با ارزش و قشنگ توی یه محافظ..

-اینا جزو دسته مرواریدای خیلی ارزشمنده. هر وقت.. هر وقت توی زندگیتون یه مشکل جدی داشتید یکیشونو بفروشید ..

با قدردانی خیره شدم توی چشماش.
-ممنون..... بابا...

خندیدو پیشونیمو ب*و*سید. سهرابم تشکر کرد اما سرد.ولی پدرش پیشونی اونم ب*و*سید ..

وقتی کنار رفت دوباره رویا مثل بختک چسبید بهم.

-اقا ببین لباس خواب برات گرفتم فرد اعلاء .. جنیفری بیانسه ای خالص فقط واسه امشب.. خونتم چیدم واسه نو عروس برو دیگه سنگ تموم گذاشتم برات. گمشو بالا ..

جلوی بقیه اروم ب*و*سیدمش و گفتم
-ممنونم خواهر گلم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اروم تو گوشش گفتم

-وظیفت بود نسناس.. گمشو برو بچتو شیر بده ..

یه خاک تو سرتی نثارم کرد و رفت سمت نیاوش تا جوجرو بگیره ..

سهراب سمتم اومد. دیگه وقت بدرقه کردن بود ..

خدافظی رمانتیکی همراه با اشک و خوشبخت بشید فراوونی داشتیم .

بعده رفتنشون داخل لابی شدیم و سوار اسانسور..

با کلید در و باز کرد و امد برده داخل که دستشو گرفتم و مانعش شدم..

سوالی نگام کرد.

لبخندی زدم :

_با پای راست .

دستمو ول کردو و با لبخند هلم داد تو .

-پای راستو نشونت میدم..

-دست به من بزنی جیغ میزنما ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از اون لبخندای مکش مرگ مایی زد و گفت

-موهاتو که رنگ کردی.

چتری هم ریختی.

لباتم که رژ اونشبو زدی .

صداشو خمار کرد و کنار گوشم گفت

-یه دلیل بیار امشب مامانت نکنم..

زل زدم تو چشماشو گفتم

-دینگ دینگ.یه دلیل قانع کننده. تو از بچه خوشت نمیاد ..

نیشخندشو زدو گفت

-اوپس.. یک امتیاز مثبت.. جاییزه چی میخوای؟؟

ابروهامو دادم بالاو یه چین کوچیک به لبم دادم .

-از اینا ..

رو نوک پا بلند شدم و نرم لبامو روی لبای تب الودش گذاشتم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اتوماتیک دستاش دور کمرم حلقه شد ..

بعد چند لحظه عقب رفت و تو چشمام خیره شد ..

-دیگه مال منی.. فقط من..

-مگه نبودم؟؟

-نصف نصف بودیم با نیاوش..

خندیدم. دستاشو فرو کرد تو موهامو نیمیشو کنار زد و دوباره ب*و*سیدم .
وسطای کار وحشی بازیم گل کرد دکمه هاشو به سرعت باز کردم و کوبیدمش به دیوار اتاق ..
وحشیانه دسمتو لابه لای موهاش فرو کردم ..
نفس نفس هامون توی فضای اتاق پخش میشد.
چنگی به پاهام زد و بلندم کرد.
انگار مسیر اتاق خوابو کامل بلد بود.
با ارنج درو باز کرد و ....

درو اروم پشت سرش بستـــــــــــ..!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

(نگـار)

تکون کوچیکی خوردم.

کل بدنم تیر کشید ..

اخ یادم رفت دیشب وسط میدون جنگ بودیم.

نیم خیز شدمو نق نقی کردم.

اروم کش اومدم و لباسامو پوشیدم.

برگشتم اونور.

نیمه دوم تخت خالی بود .

سهراب کجا بود؟

یهو دیدم در با پا باز شد .

-سسسسلام رزمنده خودم.

یه سینی گنده تو دستش بودو پر بود از همچی..

-مگه ساعت چنده نهار اوردی؟

-خدا بخواد ســـاعت یه ربع به ۲ بعد از ظهره شـــما برابر با یه کوالای ماده میخوابی .. البته حقم بهت میدما

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اینو گفتو چشمکی زدو نشست کنارم.
یه کوفت زیر لبی نثارش کردم و از جام بلند شدم.

-کجا مادمازل؟؟غذاتونو اوردم..

دستمو فرو کردم توی موهام
-انتظار نداری که همینجوری بیام بخورم؟ برم یه دوش بگیرم لااقل

-بییبا بخور بابا دوش بگیرم چیه. تا اونموقع باید بیای آیسمک بخوری .

-لااقل برم صورتمو بشورمم

-برو عزیزم. یه لباس باز ترم بپوش اون زخما هوا بخوره زودتر خوب شه..

اینو گفتو ریز ریز خندید و یه تیکه ته دیگ توی دهنش گذاشت .

پیرهنش که بغل پام بودو مچاله کردمو پرت کردم سمتش

رو هوا گرفتش و باز خندید .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

راه افتادم سمت دستشویی ..

جلوی اینه وایسادم.

کل بدنم کبودی و زخم بود .. روانی مازوخیسمی.

دستی کشیدم روی زخمام و با یاداوری دیشب لبخند کوچیکی زدم.

صورتمو شستم و مسواک زدم .

اومدم بیرون و شونه و از روی میز کنار اینه قدی بردا شتم و شروع کردم شونه زدن موهام.

درو باز کردم و داخل اتاق خواب شدم.

سهراب مشغول خوردن بود

عاشق این گاو بودنش بودم.چیزی به اسم رمانتیک بودن تو وجودش نیست.

کنارش روی تخت نشستم.

اومدم بخورم که دیدم قاشق جلوی دهنم قرار گرفت.

ابروهامو انداختم بالاو اروم دهنمو وا کردم.

لعنتی حرفمو پس میگیرم.!

اروم غذاو خوردم.

یه قاشق خودش . یه قاشق من.

تکیه دادم به شونه هاش..

-سهراب تاحالا کسی بهت گفته استیل خیلی قشنگی داری؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-اره میگن همه..

چینی به لبم دادم و همزمان جوری کتفشو گاز گرفتم که قا شق از د ستش افتاد ..

-اخ بابا اروووم.. سیکس پکم رفت تو از ترس..

پروی زیر لبی نثارش کردم و ادامه غذامو خوردم.

یهو دیدم سهراب پاشد ..

-چی شده؟؟

-خانومم من برم ماشینو بردارم از پارکینگ اینا ساعت ۳ تا ۴ میبندن.

یهو ممکنه کار پیش بیاد بعد ماشین نباشه.

میرم سریع میام ..

پیشونیمو ب*و*سید و رفت از اتاق بیرون.

لبو لوچم مثل مربا اویزون شد ..

یه ربع بعدشم صدای بستن در بلند شد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیگه اشتهام کور شده بود.

سینی پر مخلافتش که معلوم بود همرو از بیرون سفارش داده و گذا شتم کنار تخت و لمیدم روی تخت.

حس ارامش داشتم.

یه لبخند از ته دل زدم و چرخیدم سمت چپم و بالشت سهرابو گرفتم توی بغلم.

اوممم بوی خود لعنتیشو میداد .

صدای گوشیم از توی سالن بلند شد .

با فکر اینکه رویا یا سهراب یا حتی باران باشه رفتم سمت گوشی و بالشتو ول کردم.

از روی مبل برداشتمش.

شماره ناشناس بود .

وای پس بارانه حتما.

سریع دکمه و زدم

-بله؟؟؟

-عروسیت مبارک عروس خانوم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ماتم برد ..

با لبای لرزون زمزمه کردم

-رسول؟؟؟

-چه خوب.. صدای مزخرفمو یادته..

توی قالب شخصیت جدیم فرو رفتمو گفتم

-برای چی زنگ زدی؟؟

-برای تبریک عزیزم..

صداش جوری میلرزید که تنمو همراه خودش میلرزوند.

-شبه خوبی داشتی عروس خانوم؟؟

سکوت کرده بودم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-باشـــه حرف نزن. فقط اگه یه ذره برات ارزش دارم. هیچی نگو بزار حرفامو بزنم .شاید فرصت نکنم دیگه

-ب...بگو

شروع کرد زمزمه یه اهنگ

-وقتی اومدم سراغت.پر گریه شد وجودم
یه جوری نگام میکردی انگار عاشقت نبودم.
عاشقت نبودم عروس خانوم؟ زن داداش؟

-رسول بس کن.. قطع میکنم

-قطع نکن.. من الان دقیقا لبه همون صخره ای ام که با سهراب جون اومدید اونشب. زیر نور ماه. ا سب سواری.. تو انقدر شیفته اون بودی که منو ندیدی ولی من سایه به سایه ات بودم.. قطع کنی انگار ماشه یه تفنگو کشیدی .. چون یه کلمه و بعد... سقوط ازاد :)

تموم بدنم لرزید.
فشارم از استرس افتاد .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-رســـول تو هیچ کاری نمیکنی.. میدونم که نمیکنی.. بیا اینجا. باهم حرف میزنیم.اصلا لب صخره چیکار میکنی؟

-بزار حرفمو بزنم..هیچی نگو..

-باشه باشه. بگو .. بگو عزیزم

دوباره شروع کرد به زمزمه اهنگش

-هی دعا کردم خدایا.عشــقمو یکم دودل کن. داد زدم .عشــق قشــنگم بگو نه دستاشو ول کن..

روبروت وایساده بودم.چرا چشماتو میبستی؟یه دفعه دنیام سیاه شد.وقتی که پیشش نشستی..

نگار چرا ؟؟

صدای لرزون پر بغضش اتیشم میزد.

-دستتو گرفتو دیگه.نفس منم سر اومد.

همه دست زدن براتون. ولی من گریم در اومد

نخواستم منو ببینی.وقتی که اشکام میباره یا تو عاشقم نبودی یا دعا اثر نداره

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عروس خانوم چجوری ولم کردی هان؟ مگه منو قبول نکرده بودی؟ مگه همچیت واسه من نبود.؟ مگه من عاشقت نبودم؟ هان؟ نبودم؟؟

دستامو کلافه توی موهام فرو بردم

-رسول چرتو پرت نگو بیا اینجا صحبت کنیم .. خب؟؟ پاشو .. پاشو پسر..رسول داری نگرانم میکنی..

دوباره نجوای اهنگش بلند شد

-حالا دیگه ماله اونی!من ندارم سهمی از تو . اون بهت یه حلقه داده من هزارتا حلقه ا شکو ! صدای هق هق من رو مطمئن بودم شنفتی!بله و بازم عزیزم وای چه قاطعانه گفتی ..

نگار خانوم زن شدی .. اما نه ماله من ماله داداشم شدی.. میدونم نبودم کنارت ولی حقم نبود.. نگار رفتی.. تو رفتی.. لهم کردی. نابودم کردی..من تو اون سه سال با تو زندگی کردم.. نگار من جز تو کسیو نداشتم..

گریه هاش.. وای خدا داشتم میمیردم..

صدام میلرزید ..

داشتم تحلیل میرفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-رســـول تورو جا نه من .. رســـول اینجوری نگو.. بخدا قســـم توام میتونی خوشبخت شی.. رسوول ..

دوباره اون شعر لعنتی!

-حالا که دوتایی رفتید.. سمت ماشین عروسی.تو چشمای من نگاه کن..پاشو . آفرین .. بب*و*سید.. گلای ماشین عروسش خیلی ام پژمرده بودن.لباسایی که تنش بود اصلانم قشنگ نبودن..
اصلا فکر نکنی حسادته ها ..

فین فینی کردو ادامه داد

-ماشینت گل نداشت ولی .. ولی... هووف..نگار دیگه زیادی داره دیر میشه..

-رسول .. رسوللل لعنتی میخوای چیکار کنی.؟ برای چی قراره دیر شه ؟؟

-هیییسسس. گوش کن اهنگ مونده!
کل کوچه های شهرو.اونشب با عشقت میگشتی.پاتوق همیشگیمون.هرچی موندم.برنگشتی :)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برنگشتی نگار.. من هیچکسو نداشتم جز تو.. اینجا داره بارون میاد.. قراره مرگه قشنگی داشته باشم.. میبخشمت.. اما کاش بلایی که سرم اومد سرت بیاد.. اگه خدا خدایی کنه تقاص دل شکستم پس گرفته میشه.. وگرنه نمیبخشم اون خدایی و که تورو ببخشه.. من بخشیدمت ولی اون نبخشه.. خوشبخت شی ..

چی میگفت.. خدا چرا اینجوری حرف میزد..

-رسسسول .. رسسسسول ..

بی پروا جیغ میکشیدم و اسمشو صدا میکردم..

تماس قطع شد ..

بی توان روی زانوهام افتادم ..

-رسسسسول.. الو .. الوو..

دوباه شمارشو گرفتم.

خاموش بود ..

از جام بلند شدم .. جای وارد شدن خودمو کوبیدم توی در.

بین تخت افتادم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از تیری که کمرم کشید جیغ کشیدم..

صورتم از زور گریه سرخ شده بود..

مانتومو کشیدم بیرون.

روی همون شلوار پوشیدم و شالمو کشیدم روی سرم..

نفسم بالا نمیومد ..

درو باز کردم ..

-سلامـ خـانـ..

کوبیده شدم بهش و سریع پسش زدم

در اسانسورو باز کردم و به شدت داخلش شدم.

بدنم توان نداشت..

-رسول.. رسووول..

سهراب داخل شد و بازوهامو گرفت

-نگار تو چته.. نگار..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

هیچی نمیفهمیدم

نعره زد

-نگـــــار..

حرفامو تکرار میکردم

-رسول. رسول... رسول...سهراب رسول..

دکمه همکفو زدم ..

کفه اسانسور نشستم و سرمو توی دستام گرفتم

جلو پام زانو زد

-رسول چیییی نگار؟؟

-رسول.. سهراب .. رسول... رسول ..

نعره وار گفت

-رسول چیییی نگار .. حرف بزننن.

-مرده.. رسول مرده..

حدقه چشماش گشاد شد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با کلمه لابی درو کوبیدم و دویدم بیرون...

سوییچ .. سوییچ همراهم نبود..

ماشین..

نبود..

دور خودم میچرخیدم..

بازوم کشیده شد ..

دره ماشین باز شد و داخل شدم.

سهراب کنارم نشست

-نگار.. چی..شده.. خواب بد دیدی؟؟

-سهراب راه بیوفت .. صخره.. اسب سواری.. اونشب..

-نگار.. چی شده؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مغزم از کار افتاد

-راه بیوفت لعنتی.. خفه شو راه بیووفت راه بیوفت.. راه بیوفت..

جیغایی که میزدم سهرابو شکه کرده بود ماشینو روشن کرد ..

سریع پیچید و از محوطه زد بیرون..

گریه هام با جیغ همراه بود ..

زبونم بند اومده بود. از فکر اینکه جنازشـــو از بین اون درختا بیرون بیارن جیغ میزدم..

با سرعت سهراب راهی نمونده بود تا برسیم..

نفسم از صدای جیغم گرفته بود .

ولی باز جیغ میکشیدم ..

جیغ لاستیکا نشون میداد که رسیدم.

حتی ماشین کامل توقف نکرده بود که درو باز کردم و پایین پریدم.

کوبیده شدم توی گل و لای حاصله بارون.

از جام بلند شدم.

صدای سهرابو نمیشنیدم.

صدای اطرافمو نمیشنیدم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از دارو درخت وارده محوطه شدم.تموم مسیر رویایی اونشبو میدویدم ..

میدویدم.....!

رسول تنهام نزار..

منو گ*ن*ا*هکاره این دردسرای کثیف نکن..

آژیر کشدارایی که از مترها دورتر میومد

برام کاب*و*س بود ..

فقط میدویدم..

تموم اون مترهای باقی مونده و دویدم ..

بارون نم نم دوباره میریخت..

اونشب ... توی گوشم حرفای سهراب..

از سرازیری که سهراب وقتی کتک میخورد اونجا فرار میکرد پایین اومدم

درختو رد کردم

صداها کنار گوشم بود..

زمزمه ها..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یک لحظه از حرکت ایستادم..

قلبم جسمم روحم نبضم.همه و همه ایستادند..

بعده شنیدن این جمله..

-علت مرگش خودکشی بوده...

روی زمین نشستم..

شالم سر خورد روی شونه هام افتاد

-انتقالش بده پزشک قانونی تا دوباره چکش کنن با خانوادشم تماس بگیرید .اون شاهدم که خودکشیشو دیده هم بفرست پیشه من ..

اروم اروم چنگ زدم به چمنای روی زمین..

پشت درختا بودم.

اروم به حالته سجده رفتم..

از دستش دادم ...

مرده مو بلند عشقه هنرو از دست دادم..

مدیر فروش شرکت افتابو از د ست دادم.. مردی که عا شق دنیای اطرافش بود

الان باید زیره ملحفه سفید اروم تنش خوابیده باشه..

ببار اسمون..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خاک سرده .

برای رسول خاک سرده ..

صدای نعره های سهراب مثل ناخون روی تخته گچی مغزم کشیده شد..

نعره میزد.

داداششو میخواست ..

چشمای سادشو میخواست ..

ســـــــــــ ماه بعـــــــــــد

(باران)

امروز 21اسفنده..

روزدادگاهم..

دومین دادگاه..

روزی که یا میبرم یا میبازم..

یه بار برای همیشه !

توی این یه ماه درسته صدرا زیاد باهام کاری نداشت ولی سخت بود...

جدا شدن از عشقت ..

از کسی که یه روز صداشو نشنوی میمیری سخته:)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بالاخره بعد یک ماه دیدمشون ..

حتی عروسی نگار من نبودم..

مراسمه رسول بازم من نبودم ..

قلبم بدجور بی تاب بود

دوییدم و نگار و بغل کردم...

نگاری که از شبه ازدواجش به بعد مرده متحرکی شده بود که گاهی میخندید تنها دلیل مرگه رسولو خودش میدید.

شونه هاشو محکم فشردم

-خواهریم..

دستشو نوازشگر روی گودی کمرم کشید و گفت

-امروز قراره تا ابد برای عشقت باشی .. دیگه مانعی نداری ..

ازش جدا شدم و لبخند نا امیدانه ای زدم

انقدر عذاب کشیده بودم که حد نداشت..

رویاو اروم بغل کردم و گونشو ب*و*سیدم..

به نیاوش لبخندی زدم و سلام دادم و با سهرابی که دیگه نیشخندش هم مرده بود با ریش و موهای بلند شده نا مرتبش سلام رسمی دادم

دقیقا پشت نیاوش یه مرد..نه...!!!!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عرفانه..

خدای من..

این...این عرفان بود؟؟

این مرد با شونه های افتاده..

قلبم ترک خورد..

از تو شکستم..

شونه های افتاده ی عرفان و دیدم و شکستم..

از دور لبخندی زد .. از لبخندای جوکری تلخ تر ..

میخواستم برم جلو..

ولی ترسیدم..

ترسیدم صدرا آتو بگیره ازم و بر علیه من استفاده کنه..

با بغض بهش نگاه کردم..

اونم داشت نگام میکرد..

قطره اشکی روی گونم سر خورد..

عرفان چشماشو بست و نفس عمیقی کشید..

چشماشو باز کرد و خیره شد تو چشمام و لب زد:

_نریز این اشکارو دیوونه میشم..

همین یه جمله کافی بود که بغضم بشکنه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بی صدا اشکام جاری شدن روی گونه هام..

شونه هام مثل هر شبم میلرزید ..

هق هقم خفه بود ..

عرفان طبق عادتش کلافه دستشو کرد لای موهاش و روشو ازم گرفت..

با صدای سربازی که میگفت :

صدرا مظفری، باران مایلی

به خودم امدم..اشــکامو ســریع پاک کردم و رفتم ســمت افتخاری. باهم راه افتادیم

سمت جایگاه ..

قاضی کتشو مرتب کرد و رفت پشت میزش..

خیلی استرس داشتم..

دلشوره ی خاصی داشتم..

امروز پدر و مادرم و بد سالها میدیدم..

دادگاه قبلی نیومدن!!

ولی این دادگاه اومدن..

ینی میشه یه بارم که شده برام پدری کنه؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تکیه گاهم باشه؟؟

یا مادرم .. پشتم باشه.. ازم دفاع کنه؟؟؟

قاضی:

-دادگاه دوم تشکیل شده در ۲۱ اسفند ماه !برای نداشتن شواهد کافی از طرف شاکی دادگاه واگذار به مدت معلومه شد و امروز دوباره دایر گردید..پرونده باز و امروز اخرین دادگاه در رابطه با سوء استفاده جنسی به خانومه مایلی و تهدیدات بدنی و لفظی است..خب خانومه مایلی .. شاهدینه معلومه امروز حاضر شدند؟

افتخاری به جای باران بلند شد.

ا-بله آقای قاضی..

قاضی:-توی سالن حاضر بشن

به صدرا نگاه کردم ..

که با لبخند بلند بالایی داشت نگام میکرد..

در باز شد و پدر و مادرم امدن تو..

نفسم حبس شد..

یچی توی دلم تکون خورد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صورت چروکیده جفتشون مثل سالها پیش بود..
چادر مامان هنوز پیچیده توی سر و صورتش و بابا با لبا سای مرتبش و د ستی که طبق عادت پشتش میذاشت قدم برمیداشتند.

اما حتی نیم نگاهی به دختر بی گ*ن*ا*هشون نینداختن ...

اب دهنمو با بغضم قورت دادم..

اومدن و کارت ملی و کاراشونو انجام دادند و ایستادند..

قاضی بعده بازرسی کاملشون گفت
-خب هرچی که میدونیدو بگیدو دســـت روی قرآن بزارید .. تجاوزی در کار بوده یا به خواست خوده خانومه مایلی این رابطه انجام شده؟؟

بابا مکثی کردو به قران خیره شد. نگاهی
به صدرا کرد و لب باز کرد

نفسم حبس شد
-خیر..تجاوز عمدی نبوده.. بلکه این خانم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اشاره کرد به من و ادامه داد..

-با رضایت کامل تن به این کار دادن..

برای بار هزارم شکستم..

قلبم تیکه تیکه شد:)

لرز دستام و پنهان کردم ...

اشکام تند تند میریخت

مگه من چیکارشون کردم؟؟

شما که میدونستید من بی گ*ن*ا*هم ..

چرا منو لکه ننگ خودتون میدونید؟؟

من دوستون داشتم..

مامان.. تو راستشو بگو ..

تو پشتم باش..

قاضی نیم نگاهی بهم انداخت و رو کرد به مامان

-و شما چی خانم مایلی؟؟

مامان نگاهی بهم کرد..

تو چشماش اشک جمع شده بود..

مامان تو پشتم خالی نکن..

تو ازم دفاع کن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مامان مادریتو بهم ثابت کن..

سکوت کرده بود..

قاضی:

-خانم مایلی شما حرفای شوهرتونو تایید میکنید؟؟؟

دوباره بهم نگاه کرد..

چشمای پر از اشکمو دید و با بی رحمی تمام با صدای آرومی گفت:

-بله....

بلشو شنیدم

دستای نجس الوده به دروغشونو روی جسمه پاک قرآن گذاشتن..

لبخند تلخی زدم..

به نگار نگاه کردم ..

با لبخند شاهد این ماجرا بود..

لبخند؟؟؟

نیاوش..

رویا..

حتی عرفان..

داستان چیه...

به افتخاری نگاه کردم که خیلی خونسرد داشت به کلاسور روی میزش نگاه میکرد و چنتا برگه و اینور اونور میکرد..

قاضی دستی به صورتش کشید و گفت:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خب جناب افتخاری.شاهدین خلافه نظریه شما شهادت دادند..مدارک دیگه ای دارید یا حکم بریده بشه

افتخاری بلند شد و کلاسورشم با خودش برد
بین راه شروع کرد به حرف زدن.

-اقای قاضی.. ما برای به اتمام رسوندن این دادگاه به طور کلی به محله قدیمی خانو مه مایلی رفتیم و توی این چند ماه اخیر از تمام بومیانی که توی اون منطقه مونده بودند استشهاد محلی گرفتیم ..
این برگه ها خدمت شما...

کش اومد کلاسورشو روی میز گذاشت...

5-شـــاهد خدا شـــناس برای اثبات پاکی موکل بی گ*ن*ا*ه من دم در منتظر هســـتن. طبق اســـتشـــهاد محلی باید 17نفر اینجا باشـــند اما اومدن اونها از شهر ستان به اینجا میسر نبود ولی این پنج نفر شدیدا پافشاری دا شتند برای شهادت . ناگفته نباشه یکی از شاهدین شاهد عینی ماجراس...!!بقیه از کارای کثیف این چند نفر برای شما میگن..

-بگو بیان داخل

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دوتا ابروهام پرید بالا ..

قاضی:بگین بیان..

به افتخاری نگاه کردم که لبخند اطمینان بخشی زد..

در باز شد..

چیزی و که میدیدم باور نمیکردم..

خواهره بزرگه نگارو نیاوش!!!

خالم.. !

و..

دختری که توی اون زمان همدردم بود..

دختری که بهش اعتماد کردا بودم...

رازمو بش گفتم...

دختری که جاسوسی مادرمو میکرد..اونم اینجا بود

قلبم با دیدن اخرین شاهد ایستاد..

پدر صدرا ....!!!

(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همشون اومدن و توی جایگاه کنار بقیه ایستادند.

هنوزم تو شک بودم..

اینا...

اینا از کجا اومدن خدا...

قاضی بعد از چک کردن مدارک لازمه گفت:

_شروع کنید

خواهر نیاوش رفت رو به روی میز قاضی و دستش وگذاشت روی قران و شروع کرد..

همه چیو گفت و قسم خورد..

از روزایی که داشـــتم. از اینکه صـــدرا بارهاو بارها جلوی همه اعتراف به این کارش کرده..

از وضعیت روحیم.. از همچی گفت..

بی پناهیم ..

بی سرپرستیم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نوبت رسید به پدر صدرا..

سکوت کرد و عینکشو جا به جا کرد و گفت:

-آقای قاضـی جلوی این جمع و این قران الهی قسـم میخورم که این پسـر که برام مایه ننگه به زور به خانم باران مایلی تجاوز کرد..این دختر قرار بود عروس من بشه ولی نخوا ست.. این پسرم بخاطر حر صش این طفل معصومو ناپاک کرد ..

این مثله خورشید روشنه که این پسر چه لکه ننگی و روی خانوادم جا گذاشته و وقت مجازاتشـه. ما دینمون اسـلامه.راهمون راهه حسـینه.. این ننگ باید عذابشو ببینه... ما دین نما نیستیم..

اینو گفتو به پدرم خیره شد..

لبخند محوی زدم ..

لبخندی ک هم تلخ بود..

هم بغض بود..

هم خوشحالی..

پدر صدرا طرف حق و گرفت با اینکه میتونست به نفع پسرش حرف بزنه..

ولی پدر و مادر من چی؟..!!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به صدرا نگاه کردم که ناباور و خشمگین به پدرش خیره شده..

رسید به شاهد آخر..

رنگین رحیمی..

دختری که تو اون دوران بیشتر از همه بهش اعتماد داشتم..

اروم قدم برداشت و رفت جای مخصوص..

سرش پایین بود..

قاضی :خب دخترم؟

سرشو گرفت بالا و تو چشمام خیره شد..

تو چشماش اشک جمع شده بود..

با صدای که میلرزید شروع کرد..

گفت و گفت..

از اون روزای نحس..

از اینکه جاسوس مادرم بوده..

از اینکه صدرا بهم تجاوز کرده ..

از اینکه باهاش همدردی میکردم..

از تهدیدایی که صدرا میکرد که به کسی نگم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اما چیزی گفت که ..

چشمام هزار برابر شد..

-اقای قاضی من شاهد عینی ماجرا بودم..من اون تجاوزو با چشمام دیدم و از ترس اینکه این بلا سره خودم نیاد خفه شدم.. اقای قاضی محله ما کوچیک بود و چیزی از نظرا پنهون نمیشد..

من دیدم توی اون خرابه چه اتفاقی افتاد... دیدم !!!!..

سرشو پاییت انداخت و اروم باز گفت:

-دیدم.. به قران قسم...

سنگینیه نگاه کسیو رو خودم حس کردم..

برگشتم..

صدرا...!!

با اون چشمای عجیبش که حالا پر بود از خشم و کینه زل زده بود به من..

اومدم سرم و برگردونم که با اخم های عرفان مواجه شدم که زل زده بود بهم

الان میفهمم که چقدر دلم برای این اخماش ..

چشماش..

جذبش..

تنگ شده بود..

تو چشمای هم غرق شده بودیم که با صدای قاضی به خودمون اومدیم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-طبق قانون اسلامی و شواهدی که در طول ماه ها به دادگاه داده شده .خانومه باران مایلی با اجبار و به زور مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفته و طبق شواهد لازمه از پزشک قانونی به صورت باکره این تجاوز انجام شده و بعده اون اتفاق تا به الان رابطه ای نداشـــته و به زور و تهدید به عقد این اقا در اومده و ازار جســـمی و روحی دیده. پس طبق قانون این جرم ارش البکاره اســـت و پرده باکرگی به اجبار پاره شـــده. جرم بریده شـــده با مشـــورت دیوان عالیه کشـــور و اختیاری که از خود دارم اعدام اســـت . با رضـــایت خانومه مایلی به حبس ابد محکوم خواهد گردید.و والدین خانومه مایلی بر اســـاس ماده ۶۵۰ بخش تعزیرات قانون مجازات اســـلامی . به ســـه ماه و ۱ روز حبس یا به ۱۲ میلیون ریال جریمه نقدی محکوم میشوند برای شهادت دروغ جلوی مقامات رسمی دادگاه .

کوبیدن چکش روی میز و یک کلمه .

یا یک کلید برای ازادیم

-ختم دادگاه .

سریع از جاش بلند شد و از در بیرون رفت.

صدرا بهت زده سر جاش نشسته بود و وکیلش سریع دوید سمت قاضی..

هیچی نمیشنیدم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

هیچی نمیدیدم ..

هیچی حس نمیکردم..

گونه هام داغ شده بود..

نا باور به روبروم خیره شده بودم..

نمیدونم چقدر گذشت ..

چند ثانیه ..

چند دقیقه..

توی آغوش کسی فشرده شدم.

از عطرش فهمیدم نگاره

منو از آغوشش کشید بیرون..

تو چشمام نگاه کرد و دوباره فشردم به خودش..

هنوز تو شک بودم..

باورم نمیشد..

ینی من آزاد شدم؟؟

یعنی اگه رضایت ندم اعدام میشه؟؟

تو همین فکرا بودم که نگار منو از آغوشش کشید بیرون..

چشماش سرخ سرخ بود..

من انقدر شوکه شده بودم که نفهمیدم کی صورتم خیس شده..

با گرفتن دستم توسط کسی سرمو بلند کردم..

عرفان..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مردی که توی این چند ماه ارزو داشتم دستمو بگیره..

حسش کنم..

معتاد عطر تنش بودم..

الان فهمیدم چقدر دلم براش تنگ شده..

دیگه شبا حسرتش سر روی بالشت نمیذارم..

اروم روی سینش دست کشیدم

میخواستم باور کنم واقعیه بودنش..

میخواستم باور کنم بعده اینهمه ماه قراره گم بشم بین دستایی که از همیشه لاغر تر بود.بدنی که اب رفته بود..

فرو کردم خودمو توی اغوشش

بین حصار دستاش .

بوی بهشت میداد..

محکم دستش حلقه شد دورم.

از هیجان نفس نفس میزدیم.

تو آغوشش مثل گنجیشک میلرزیدم..

منو از آغوشش در اوردم و بازوهامو گرفت..

عرفان_هیششش.. تموم شد.. دیگه تموم شد..دیگه نمیزارم ازم بگیرنت..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دوباره بغضم ترکید و اشکام راهشونو پیدا کردن...

پیشونیمو ب*و*سید..

از دور لبخند نیاوشو میدیدم .خوشحالیشو میدیدم..

لبخند زدم..

اروم لب زد

نیاوش_تموم شد .

اینو گفتو چشماشو با اطمینان بست و بعد باز کرد

لبخندی زدم ..

با تمام وجودم..

ایندفعه تظاهر نبود..

تلخ نبود..

پوزخند نبود..

واقعی بود..

با صدای گرفته ای رو به نیاوش گفتم:

_رویا کوش؟؟

نیاوش اومد حرفی بزنه که از پشت صدایی امد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا_من اینجام .

برگشتم ..

با فسقلیش بود..

چقدر بزرگ شده بود..

البته منظورم این سه ماهه و تغییر قیافش ..

وگرنه هنوزم کوچولو بود..

رفتم جلو اروم بغلش کردم و بچه رو ازش گرفتم..

عزیزم.. خیلی ناز بود..

با صدایی که توش کرم موج میزد گفتم:

_ ای جانم عشق خالش کچلم هست ..

منتظر هرچی بودم به جز پس گردنی.

_آخ .مگه مرض داری.

نیاوش:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-دفعه اخرت باشه رو بچه من عیب میزاریا..ننش کم بود توام اضافه شدی..

رویا:

-خب عزیزم راست میگه دیگه کچله.. مثل تو با عمه ی خاله نمای نگارشه ..

نگار لبخند تلخی زد و دستاشو دور بازوهاش حلقه کرد.

وقتی سهراب نبود دو چندان تر از قبلش ناراحت بود..

رفت !!!!

با دستایی که سنگینیه دستبندو حس میکرد بردنش..

بردنش تا تقاص گرفتن روح و جسم یه دخترو پس بده.

خیره شدم به پدر صدرا.

سنگینی نگاهمو حس کردو برگشت سمتم..

انگار دوتای دیگشونم حس کردنو برگشتن.

لبخندی بهشون زدم.

هرچند شباهتی به لبخند نداشت اما سعی میکردم شاد باشم..

باباش با چشمای چروک و خیسش ملتمسانه زمزمه کرد

-منو ببخش دخترم!..

چشمامو اروم فشردم و زمزمه کردم

-بخشیدمت حاجی!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خواهر نگارو نیاوشو رنگین اومدن سمتم اما پدر صدرا با بغض مردونش سریع محلو ترک کرد .

نازنین قبل هرچیزی گم شد توی بغل خواهرو برادرش ..

خیره شدم به رنگین..

با بغض پوست لبشو میکند و نگاهم میکرد.

سعی کردم به اینم بخندم و خندیدم.

یهو دیدم افتاد جلوی پام و زجه وار تکرار میکرد

-منو ببخش .. باران ببخشم.. ببخشم.باران تورو قران ببخشم..

سریع نشستم روبروشو دستاشو از پاچه های شلوارم جدا کردمو بلندش کردم

-هی هی هی اروم باش.. من بخشیدمت..حلالت باشه ..

هق هقش خیلی بلند بود.. اروم بغلش کردم و گذاشتم یه دل سیر گریه کنه و بعد یک ربع اروم ازم جدا شد و خیره شد توی چشمام..

-متاسفم واسه کارام..

لبخندی زدم و دستمو روی شونش گذاشتم..

دستشو روی دستم گذاشت و بغض کرده گفت

-میخواستم بمونم ولی نمیتونم.. باید برم.. باران حلالم کن...

چشمامو اروم بستم و بعد با ارامش باز کردم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-حلالت کردم ...

دستمو اروم ول کردو عقب گرد از در زد بیرون ..

خدا جای حقه همیشه این باورم بوده .

امروز باورش کردم کاملا.

نمیخواستم به چیزی فکر کنم دیگه پس راه افتادم..

بی هدف همرو ول کردم و راه افتادم سمت بیرون..

مثل یه گوی خالی ..

بین رضایت دادن و ندادن مونده بودم.

میتونستم بکشمش یا میتونستم تا ابد حبسش کنم اما زنده..

نمیدونستم چیکار کنم..

حظور کسیو کنار خودم حس کردم..

سرمو کج کردم..

عرفان بود..

دستم توی دستاش قلاب شد..

حس قشنگی بود..

باهم قدم میزدیم..

سکوت بینمون و عرفان شکست..

_به چی فکر میکنی؟!

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چیزی که ذهنمو مشغول کرده بود و به زبون اوردم:

_نمیدونم چیکار کنم..

دستم که بین دست مردونش بود و فشار داد..

_فعلا نمیخواد ذهنت و مشـغول کنی بعده یه عمر فلاکت بزار برای یه امشـبم که شده طعم خوشیو بچشیم..

ایستادم..

اونم ایستاد..

_نگار اینا کوشن؟؟

به پشت سرم اشاره کرد..

_ایناهاشن..

رفتیم سمتشون..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا بچ‌شو سفت ف‌شرد و ب*و*س کوتاهی روی گونش ن‌شوند و همزمان با لبو لوچه اویزون گفت

-عرفان نمیخوای شام بدی خسیس؟

عرفان خندید و دستشو دور گردنم حلقه کرد و همزمان گفت

-چرا اتفاقا..بچه ها با یه شام توپ موافقین؟

لبخند زدم ..

بچه هاهم که انقدر گشنه بودن بوفاله سالمو میخوردن..

_____

پیش خدمت:

-خب چی میل دارین..؟

عرفان با نگاه سریعی به من گفت:

_ بنظرتون شیشلیگ بخوریم؟

نگاهی بهش کردم گفتم:

-خوبه عزیزم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش:

-چن لیگ؟لیگ برتر منظورته؟؟یا لیگ قایقرانی بندر انزلی؟

یک دفعه بلند گفت:

-اخ..

مثل اینکه رویا پاشو لگد کرده بود ..خیلی قیافش بامزه شده بود قرمز شده بود از درد..

سـهراب که تازه به جمعمون اومده بود لبخندی زد ..نگار زیر چشـمی خیره به لبخندش شد و از چشماش حسرت و غم میریخت..

با صدای عرفان حواسمو به اونا دادم

عرفان:

-وای وای وای نمکدووون! وا سه تو سالاد میگیرم تا نمک بدنت زیاد بالا نره داری شور میشی

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیاوش گفت:

-اها اها الان گرفتم ..شیشلیگ..ایول پایم ..

هممون دوباره صدای خندمون بالا رفت..

شام و که با خنده و شوخی خوردیم رویا و نیاوش..

سهراب و نگار..

خداحافظی کردن و از جمعمون رفتن ..

عرفان دستمو گرفت و به سمت ماشین هدایتم کرد....

نشستیم تو ماشین و عرفان استارت زد..

ضبط و بالا پایین کرد تا بالاخره به اهنگ مورد نظرش رسید..

همون لحظه دستمو گرفتو روی قلبش گذاشت..

لرزش دستام با صدای قلبش همخونی داشت..

حدقه چشمام گشاد شده بودو حلقه اشکو توش احساس میکردم.

اهنگ شروع کرد به خوندن..

دستـــم تــو دستــ یــارِ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قَلبـــم چـه بـی قــراره..

بی قرار بودن قلبش از روی پوشش لباسشم معلوم بود

بَــه بَــه..

بَــه بَــه..

چی میشه امشب بارون اگــر بیــاره..

چه شاعرانه...

بارون میبارید!اما از چشمای من..

چشــمایی که خیره بود به مرد زندگیش. به کســی که شــکســتگی و توی ســی سالگی حس کرده بود.

با شقیقه های سفیدشده

یه چتــر خیسـو..

دریـا کنـار و پرسـه هایی عاشقــانه..

برگشت سمت منو زمزمه کرد:

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زل میـزنم بہ چشـمایے مستتـ.
سـر رویے شونتــ میگذارم بے بهــانه..

دوباره حواسشو به جاده داد اما اروم زمزمه میکرد.

میـخوامـــــت خانومَـم..
با عشقـــت آرومَـــم..
میـخوامِـــــت خانومَـم..
با عشقـــت آرومِ آرومِ آرومَـــم..

دستمو ب*و*سید و روی فرمون گذاشت..

دستشو فشار دادم..
دستم و برد سمت لبشو ب*و*سه مجددی زد

برای چند ثانیه به هم خیره شدیم و با هم زمزمه کردیم..

دستـــم تــو دستــ یـارِ..
قَلبـــم چِـه بے قــراره..
بـَــه بَــه..
بَــه بَــه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چے میشہ امشبــ بارونـ اگــر ببــاره..

چه شاعرانه...

یہ چتــر خیسـو..

دریـا کنـار و پرسـہ هاے عاشقــانه

زل میـزنم بہ چشـماے مستتـ.

سـر روے شونتــ میگذارم بے بهــانه..

اینبار یهو زد زیر اوازو با اون صدای بم و خشن شده از سیگارش شروع کرد به خوندن...

میـخوامـــت خانومَـم..

با عشقـــت آرومَـــم..

ضبط و کم کرد و با صدایی که مورفین من بود زمزمه کرد..

میـخوامِـــت خانومَـم..

با عشقـــت آرومِ آرومِ آرومَـــم..

میخوامت بارانم!

(نگار)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

باورم نمیشد الان باران کنارمه ..

باورم نمیشـد حکم بریده شـده و صـدرا خیلی سـریع به زندان منتقل میشـه تا وقت مجازاتش ..

باورم نمیشه الان میتونم دستاشو بزارم توی دستای عشقش ..

گلابو از روی زمین برداشتم و روی سنگ قبرش ریختم..

دستی روی سنگ سردش کشیدم و خم شدم و ب*و*سیدمش ..

مثل عادت همیشگی زمزمه کردم

-رسول منو ببخش ..

سهراب ..

مردی که یه عمر هیچی از پا در نیاورده بودش الان مثل پیرمردا شده خسته از همچی..

اروم دستمو گرفت و بلندم کرد ..

سرمو فرو بردم توی سینه اش و دستشو دوبرابر قبل فشردم.

دستاش اروم دورم حلقه شد و روی سرمو ب*و*سید ..

-چیزی تا سال تحویل نمونده.. بیا بریم خرید ..

سعی کردم ذوق زده بشم اما نتونستم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بند ناف زندگی من با غم بریره شده بود.

انگار خوشبختی جن بودو منم بسم الله ..

همش در حال فرار بود..

اروم زمزمه کردم

-بریم .

قدم زنون خودمونو به ماشین رسوندیم.

شیشه گلابو پرت کردم توی سطل زبانه و نشستم..

توی ارامش حرکت میکردیم.

سه ماه بود فکر مرگ رسول از مغزم بیرون نمیرفت..

مثل موریانه روی تخته چوب مغزمو میخورد و عذاب وجدان روانیم میکرد

دستامو گذاشتم روی پیشونی عرق کردم

حس بدیه تو اسفند عرق کنی ..

چتری هامو کنار زدم و اروم به بیرون خیره شدم..

به مردم بیخیال از همه جا..

به خنده های از ته دلشون .

به دستای گره خوردشون..

به بچه هاشون به خریداشون.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب ایستاد..روبروی مهستان ..

پیاده شدیم و بعده یکم پیاده روی وارد پاساژ شدیم ..

قدم میزدیم..

با دستم بازوشو گرفتم و خودمو تکیه دادم بهش.

پشت یه سیسمونی ایستادم..

کنارم ایستاد ..

یهو بی هوا زدم زیره گریه..

اروم دستش دورم حلقه شد و منو به خودش فشرد.

لبشو روی سرم گذاشت و اروم گفت

-هیشـــش .. هیچی نیســت قربونت بشــم اشــکال نداره.. نریز اون اشــکارو نگارکم..

سرمو به پالتوش فشار میدادم..

بعده ضربه ای که اونروز به کمرم خورد باعث شد لگنم نتونه بچه و نگه داره و نتونم باردار بشم..

سهراب شونه هامو گرفت و اروم از اونجا دورم کرد..

گریم بند نمیومد..

خدا کافیه دیگه .

خدا بســمه . بســم نیســت؟؟ زندگیم مثل ادم نیســت. خدا بدبختیام از فیلما بیشتره ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سهراب دور زدو از پاساژ بیرون میومد.

سوز هوا سیلی میزد زیر گوشم و اشکام سریع یخ میبست..

هق هقی کردم و درو باز کردم و داخل ماشین شدیم.

سکوت سهراب اروم ترم میکرد ..

دوباره راه افتاد اما کجاو نمیدونم...

از شهر بیرون رفت.

طرفای شهریار بودیم ..

حس خفگی داشتم. دستمو زیر گلوم گذاشتم و هی میفشردم..

چهره سردس..

کفن پیچ شدنش..

لبای ترک خوردش..

پیشونی پر از زخمش..

بی حال افتادم روی صندلی..

بلاخره ایستاد ..

درو خودش باز کرد برامو اروم بلندم کرد ..

نیاز داشتم به هوا..

حتی هوای پر از سوز اسفندی..

به زور سرپا بودم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-دیدمش.. سهراب اون مرد واسه اینکه الکی من وارد زندگی نحسم اوردمش..
سهراب اون مظلوم بود..

-هیییش.. فکر نکن..

رسیدیم روبروی یه باغ.
اینکه ماله کی بودو حتی بهش فکرم نمیکردم.
داخل شدیم. یعنی کلید داشت ..
باغ بزرگی بود..
بدونه دقت به جزئیات توی یه الاچیق نشستیم ..
بدنم فرو رفت توی اغوشش.
جوری به خودش میفشردم که انگار قرار بود گم بشم..
نفس نفس میزدم.
شکی که هرشب بهم دست میداد دوباره واردم شد ..
هق هقی کردم و نفسم رفت..
صورت کبودش روبروم بود..
سهراب محکم تر فشردم..
-تو اونو نکشتی.. عشق اونو کشت..تو قاتلش نبودی عشق مقصره..

سعی توی نفس کشیدن داشتم ..
دستشو فرو برد توی موهام..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-دنیای اون پوچ شده بود خودشو گم کرده بود ..

-زمزمه اهنگش.. سهراب اون میخوند و من گوش میدادم.. اون خود شو پرت .. پرت ... پ...

چنان نفسمو داخل میدادم که چیزی تا ترکیدن ریه هام نمونده بود..
توی یک ثانیه هیچی نفهمیدم..
وقتی که لب های یخش مثل کوره روی لب های ترک خورده یخ بســتم قرار گرفت
مثل برخورد دوتا کوهه یخ ..
لب پایینیمو محکم گاز گرفت ..
میخواست از اون شک در بیام و موفقم شد..
بدنم لرزید و اروم شد ..
بعده چند لحظه کوتاه . اروم لباش ازم فاصله گرفت اما کاملا عقب نرفت..

-تو مقصر نیستی..

پیشونیمو ب*و*سید و سرمو توی گودی گردنش فرو کرد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-مقصـــر احســـاس اون بود.. اون بهش گفت نجنگ و بمیر.. مغز من گفت بجنگ تا بمیری..من واسه تو جنگیدم با همه.از خانوادم تا با خودم.. با خودمم جنگیدم..

دستشو اروم روی پاهام گذاشت..

-تو مقصر هیچی نیستی.. من مقصرم.. من عا شقت شدم و عا شقت کردم.. من همیشـــه بد بودنو بلد بودمو تا ابد همیشـــه یه ادم بد میمونم..بدنم پر از تاریکیه. مثله ته چاه سیاهو پوچم.. مثله.. مثله یه باتلاقم.. اما.. نمیتونستم از دســتت بدم.. نمیتونســتم ببینمتو نب*و*ســمت.. نخوامت..مواظبت نباشــم.. چتری هاتو کنار نزنم.. من .. من بدم.. اما عاشــقم.. من تاریکم اما عاشــقم.. این عشق از کل احساس بد بودنم بیشتره..

-اینجوری...نیست

اروم به کتش چنگ زدم و نفس کشیدم..

همینکه داشتمش یعنی دیگه هیچی نمیخواستم..

ادامه داد

-وجودت اورمم میکنه. نمیزاره بدتر بشـــم.. نمیزاره ادمای دیگه ای و داغون کنم.. تو مثل یه افســـار محارم میکنی.. حس میکنم میتونم واقعی بخندم.. نگار... حق نداری خودتو از من بگیری.. حق نداری نخندی.. حق نداری

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نب*و*ســیم.. حق نداری این... این هیولا.. این اد مه نفرت انگیزو .. تنها بزاری.. باید بمونی.. باید خوب شی.. من بچه نمیخوام.. من بغضتو نمیخوام.. میخوام دوباره مسخرم کنی. سیلی بزنی بهم.. اما بخندی.. رژ سرخ بزنی اما نزاری بب*و*ســمت.. محتاجم کنی به خودت.. من هر روز بدتر از قبل دارم تیکه تیکه میشــم و بدون تو از پســش بر نمیام..اینجوری ازم دور نشــو.. تنهام نزار..

من داشتم اونو نابود میکردم..سکوت کردم..

هر روز عزاداری من برای رسول داشت سهرابو نابود میکرد..

حتی نمیدونستم اخرین باری که با ارامش کنار هم خوابیدیم کی بود..

باید عوض میشدم ...

وگرنه سهرابم از دست میدادم..داشتم عذابش میدادم.

میدونسم کارام مثل ریختن اسید توی صورتشه..

ذره ذره ابش میکنه..

دستمو روی سینش گذاشتم..

سرمو بیشتر فشردم..

-خوب میشم.. خوب میشیم.. تنهات نمیزارم ..

دستشو توی موهام فرو کرد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-من بدون تو یه مرد عادی نیستم..

-تحملم کن.. عوض میشم..

پیشونیمو باز ب*و*سید

-دیگه بهش فکر نکن.. نمیخوام داغون شـــدنتو ببینم نگارم.. من طاقتشـــو ندارم.. توی هرچی کم نیارم توی ذره ذره اب شدن تو بی طاقتم..

دستم نوازشگر روی سینش میر*ق*صید..

نفس عمیقی کشید و گلوشو روی سرم گذاشت ..

دستم نوازشگر بالا اومد و گلوشو لمس کرد ..

ب*و*سه ای روی دستم نشوند ..

بالاتر اومد و دستم روی گونه هاش کشیده شد ..

سرمو بالا اوردم و خیره شدم به چشم هایی که ریز و خمار شده بود..

یکی از چشماش فرو توی تاریکی بودو یکیش فرو زیر نور ماه ..

دست ازادمو فرو کردم توی موهاش ..

محو حرکاتم بود..

توی سکوت..

پیش قدم شدم و اروم ب*و*سیدمش..

با ارامش و با جزئیات..

ب*و*سه هاش شروع شد .. مثل تیغ روی پوستم...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اروم اروم میب*و*سید و گاهی گاز های کوچیکی میگرفت ..

روی پاهاش نشستم..

طبق عادتم یقشو گرفتم و به سمت خودم کشیدم..

دستاش نوازشگر روی کمرم کشیده میشد و روی کتفم قفل شد ..

توی هوای ازاد همه چیز رویایی تر بود..

باد اروم به بدنامون میخورد ..

خیلی اروم با صدای خمار و کشدارش گفت

-اینجا؟؟؟

چشمامو ریز کردم. صدام از اون خمار تر شده بود.

-خفه شو..

دوباره به کارم رسیدم.....

(بـاران)

اسفند ماه بود..

و من برای اولین بار تو عمرم 7صبح بیدار شده بودم..

حدود 13ساعت وقت داشتم تا به کارام برسم..

تصمیم گرفته بودم برای سال تحویل مثل گذشته همه دورهم باشیم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

به ساعتم نگاه کردم..

پوف ..

چرا انقدر دیر کرد..

گوشیو برداشتم و بهش زنگ زدم..

چندبار بوق زد تا بلاخره برداشت.

با صدای خوابالویی گفت :

_هوم..

گلومو صاف کردم..

صدامو انداختم تو سرمو با جیغ گفتم

_عررررررفاااان من نیم ساعته حاظرم تو هنوز خوابی؟؟؟؟

با حالت گیجی گفت:

_ها؟مگه ساعت چنده؟؟

-یک ربع به !..8دقیقا 45دقیقس اینجا واستادم..

یه اوه بلند بالا کشید و گفت

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_اومدمممم اومدم..

تلفنو قطع کردم و لبخند پر از ارامش زدم

دو هفته ای از روز دادگاه میگذره..

حکمشو بریدم..

حبس ابد..

نمیخواستم با کشتنش خلاصش کنم..

ذره ذره از بین بره..

طعم بدبختیو حس کنه..

تاوان اون روزای من و بده..

با صدای بوق ماشین عرفان دست از فکر و خیال برداشتم..لامصب با ماشین بتمن اومده.

چه سرعتی ..!

رفتم و سوار شدم..

چپ چپ نگاش کردم..

اماده شدم برای جیغ که ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سرشو اورد جلو ب*و*سه ای روی لبهام زد..

با لحن مظلومی گفت:

_اینطوری نگاه نکن دیگه خب خوابم برد..

_باشه راه بیوفت که کلی کار داریم..

رفتیم یه فروشگاه و کلی خرت و پرت خریدیم ..
در خونرو باز کردم و با عرفان وسایلارو گذاشتیم تو آشپزخونه..

عرفان:
-خب باید چیکار کنیم حالا؟

-جنابالی خونرو تمیز میکنی منم وسایلارو جا به جا میکنم بعدشم باهم غذا درست میکنیم..

لبخند شیرینی زد که چشماش ریز شدو گونش بالا اومد.
با همون لبخند گفت

-جدی که نمیگی؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

قاطعانه گفتم

-کاملا جدی ام.. زودباش..

یهو لبخندش جمع شد و همزمان که دستشو به بالا پرت میکرد گفت

-برو بابا...

بد این حرف رفت روی کاناپه و کنترل تلویزیون و دستش گرفت..

چشمامو ریز کردم و رفتم سمتش..

برنگشت..

رو به روش واستادم..

_عه برو اونور دارم فیلم میبینم..

_که تمیز نمیکنی؟؟؟ اره؟؟

_دقیقا

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حمله کردم سمتشو شروع کردم به قلقلک دادنش.

همینطوری که دا شتم قلقلکش میدادم نفهمیدم چی شد که یهو جامون عوض شد و حالا اون افتاده بود رو من و قلقلکم میداد..

همینطوری میخندیدم ..

داشتم میمردم دیگه..

-بسه دارم میمیییرم.. اخ..

قهقهه میزدم همراهش جیغ میکشیدم .

-که میخواستی منو مجبور کنی..

مشتی تو شکمش کوبیدم.

تعادلشو از دست دادو منم سریع خیز بردم روش..

انقدر همو قلقلک دادیم که خسته کنار هم افتادیم..

بریده بریده گفتم

-پاشو ... تمیز.. کن...

نفس عمیقی کشید و همراه با بازدمش گفت

-ب*و*س.. تنها راهشه...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ناگهانی روش خزیدم و لبام لب هاشو لمس کرد..

_____

عرفان_خب اینم از جارو..

با دیدن خونه ابروهامو بالا دادمو دستمو به کمرم زدم.

-ترشی نخوری خودم میگیرمت.. مامامیا.. خونرو.. چهل چراغ شده

چپ چپ نگام کرد و اومد تو آشپزخونه و پشت میز ناهارخوری نشست..

عرفان_دستم درد نکنه..

_وظیفت بود..

_خیلی پرویی..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نیشمو باز کردم :

_میدونم..

دوتا چایی ریختم و رفتم سمتش..

آخیش بعد کار چه میچسبه..

عرفان:
-کار دیگه ای نداری؟؟

_نه تقریبا همه کارامو کردم برو استراحت کن منم میام ..

باشه ای گفت و بعد چاییش رفت روی کاناپه ولو شد..

ساعت 4بود که کارام تموم شد ..
رفتم توی حال که واویلا..

عرفان جوری خوابه که انگار یه تیرکس شکار کرده.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دهنش اندازه یه ماموت ماده در حال زایمان بازه و داره از خســتگی خر خر میکنه.
یکی از پاهاشو بالای کاناپه انداخته بودو اونیکیو روی میز ولو کرده بود

گوشیمو از روی مبل چنگ زدم و دوربینو روشن کردم..
دقیقا نیم ساعت ازش فیلم گرفتم..
از خستگی خندم نمیومد.
یه نگاه دیگه به سفره هفت سینم انداختم عالی شده بود..
از همه چی راضی بودم.

رفتم پایین پای عرفان دراز کشیدم و دستشو گرفتم و اروم از خستگی خوابم برد

با تکون های دست یکی از خواب بیدار شدم..

_خانومی نمیخوای حاظر شی؟

زیر چشمامو دست کشیدم و دستامو سمت بالا کشیدم و با صدای دورگه شده واسه خواب گفتم

_ساعت چنده؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

_شیش عصر..

مثل جت بلند شدم ..

_چرا بیدارم نکردیییی تو ..؟

_انقدد ناز خوابیده بودی دلم نیومد..

مشتی نثار بازوش کردم دویدم داخل اتاق.
لباسای انتخابیمو پوشیدم

یه پیراهن که به رنگ طوسی و رگه های طلایی داشت ..
یه ذره به موهامو و صورتم رسیدم و رفتم سمت آشپزخونه..

خب ژله ها گرفته بود..
کیکم پخته بود..
قرمه سبزیم جا افتاده بود..
میموند برنج که اونم کار یک دقیقس..
زیر کتریو روشن کردم که صدای در بلند شد..
داد زدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-عفی در ..

رفت سمت در و بازش کرد..

صدای همهمهه هاشون از تو سالن میومد . مخصوصا رویا

رویا-های بارون؟؟ بارون کوووشـی.. ؟ ای بارون بارون بارون. بنشـین بروی زانوم..

بشکن میزدو میخوند..

داد زدم

-دو دقیقه ادم باش تا بیام.. میدونم برات سخته ولی تحمل کن..

سریع کاراو انجام دادم و رفتم تو سالن با سینی چای..

قبل از برانداز همه .. نگاهم سر خورد روی عرفان..

سرتاپاشو برانداز کردم..

انگار چندسال جوون تر شده بود..

تیپ مجلسی شیکی زده بود .

بودی عطرش از همچیز دلنواز تر بود..

جوری توی وجودش حل شده بودم که نفهمیدم چقدر گذشته..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یهو به خودم اومدم و سریع چاییو جلوشون گرفتم و احوال پرسی کردم..

سینیو گذاشتم رو میز و رفتم سمت جوجه کوچولو..
اوناهم صحبت میکردند .
انقدر باهاش بازی کردم که خوابش برد..
خیلی با نمک بود..

نیاوش:
-حسابی افتادی تو زحمتا باران..

_نه بابا این چه حرفیه ..

دقیقا یه ربع مونده بود به سال تحویل..
همگی رفتیم و دور سفره هفت سین نشستیم..

رویا_باران تو از این سلیقه هام داشتیو رو نمیکردی؟؟

لگدی بهش زدم ...

همزمان یاد یچیزی افتادم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با صدای بلند و لودگانه گفتم

-لیدیز اند جنتلمن.. بعده ســـال جدید قراره ســـالتونو با یک ویدیو جنجالی شروع کنید... ویدیویی که حا صل ساعت ها زحمت بی وقفه بود.. ویدیویی که...

یهو صدای آواز سال جدید بلند شد ...

(نگار)

پاشدیم سال جدیدو تبریک گفتیم!

ب*و*سیدیم همو.

به هم تبریک گفتیم...

مثل یه خانواده خوشحال..

خودمو توی بغل سهراب فشردم و پولایی که عیدی داده بود بهمو با شوق توی جیبم گذاشتم.

هرکی توی بغل عشقش بود..

چشما قفل روی هم بود..

دستا قفل توی دست هم..

سهراب بی هوا ب*و*سیدتم و چشمکی زد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یهو گونه هام از خجالت سرخ شد..

نالیدم

-سهراااااب..

دوباره خندید و توی سکوت دستشو دور گردنم حلقه کرد..

باران دوباره پاشد

-اقایون خانوما کلیپ و فراموش کردید..

کنترلو از روی زمین برداشت و یکم از عرفان فاصله گرفت

-اماده برای اجرا...

خندید و ادامه داد

-صدا.. دوربین.. حرکت...

دکمه پلی و زد ..

یهو با دیدن صحنه جلومون هممون زدیم زیره خنده..

صدای خرناسه های عرفان کل سالنو برداشته بود ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

پاهاش ول شده بود هر طرف و دهنش باز بود ...

اینجا بود که عرفان با بهت به ال سی دی نگاه میکردو بارانم زده بود زیره اواز..

-سـرش .. رو مبل یاره.. صـداااش چه بی قراره.. خور خور.. خور خور میکنه امشـب.صـداش .. چه رو اعصـابه... یه عرفان خوابو . بارانو دوربین بین دستش.. فرار میکنه چه صادقانه ..

اینو گفتو اروم اروم عقب رفت ..

چشمای سرخ عرفان اماده بود برای حمله..

باران کش اومد و شـاله قرمز رویاو از روی مبل برداشـت و شـروع کرد جلوی عرفان تکون دادن ..

-اروم باششش. اروم گاو عزیزم..

یهو عرفان طاقتش تموم شد و با تموم قدرت دوید دنبال باران ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

رویا از خنده توی بغل نیاوش غش کرده بود و منم سعی میکردم شبشونو خراب نکنم..

صدای داد و بیدادشون میومد اما بعده چند دقیقه تموم صداها فروکش کرد..

صدای پاهای یه نفر به گوش رسید و در باز شد و عرفان با بارانی که توی بغلش معلق بود بیرون اومد..

باران برعکس نگاه شیطونش داشت عاشقانه نگاهش میکرد ..

-باران میشه اونجا بشینی؟؟

دستشو سمت مبل دراز کرد برای راهنماییش..

باران اروم عقب رفت و با تعجب روی مبل نشست..
شیطنتاشون چه سریع فروکش کرد..

عرفان وارد اتاق شد چند لحظه بعد با جعبه ای که توی دستاش میدرخشید اومد و خیلی ناگهانی جلوی باران زانو زد ...

(باران)

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

این عرفان بود جلوی من؟؟ زانو زده بود؟ اون جعبه سیاه توی دستش ؟

لبمو فشردم و نالیدم

-عرفان.....

دستمو جلوی دهنم گذاشتم

چشمام بین جعبه و صورتش در دوران بود.

عرفان شروع کرد به حرف زدن..

-اومدی تو زندگیم...

نفس عمیقی کشید و ادامه داد

-اومدی تو زندگیم و نفهمیدم چی شـد که شـدی همه زندگیم..روزای خیلی بدیو دا شتیم روزای خیلی خوبی ام دا شتیم.. عا شق بودیم.. جفتمون پای هم موندیم.. چشـمای پاکت همه زندگیم شـده و میخوام همشـونو به نامم بزنم .. میخوام با افتخار امروز جلوی همه تورو ماله خودم کنم.. میخوام سال جدیدو با تو شروع کنم..باران...با من..... با ....من...

از استرس نفس نفس میزد.

چشماشو باز بست و بعده چند لحظه باز کرد..در جعبه و باز کرد...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

حلقه ساده پر از نگین بینش درخشید..

نورش توی چشمام منعکش شد ...

با صدای بم و مردونش ادامه داد

-با من ازدواج میکنی؟؟؟؟؟؟؟؟

خدای من !!! خدای من !خدای من! خدای من ! باورم نمیشد ..

ازدواج...

با عشقم...

اون حلقه...

حکم مالکیت..

مرد من ...

دستمو روی چشمام گذاشتم و سکوت کردم ..

اینهمه خوشحالی برای من محال بود..

انگار خدا داشت روی دیگه ای از زندگیو بهم نشون میداد ..

دستام لرزید ..

لرزیدم و جلو بردم دستمو ..اروم زمزمه کردم با بغض..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-ب...بله.....

عرفان با شوق چشماشو بست..

یهو صدای جیغ و داد و دستای بچه ها بلند شد ...

صداهاشونو میشنیدم اما انگار کیلومترها از من دورتر بودند..

چشمام از خیسی اشک دقیق نمیدید..

حلقه فرو رفت توی دستام و اروم دستم ب*و*سیده شد...

دستمو روی گونش گذاشتم..

زمزمه کردم

-دوستت دارم...

دو هفته از روزی که عرفان عشقشو ابراز کرده بود میگذشت.....!

حالا من اینجام..

روبروی دوربین..

توی تالار..

دستای مردونه ای حلقه توی دستام..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عاقدی که مارو به عقد هم در اورده بود حالا اروم داشت میرفت..

میرفت و توی گوشم انگار نجوا میشد امشب شبه توعه...

تالار غرق نور بود..

دلم بی طاقت میزد ...

بدنم زیر شنل پوشیده شده بود .

لباس ساده عروسیم .. بدونه پف..

با دنباله کوتاهی روی زمین کشیده شده بود...

نگین های سفیدش..

بختمو نشون میداد...

مهمونا زیاد نبودند..

یعنی خودمون خواستیم...

لنز دوربین بلاخره کنار رفتو تونستم ازادانه برگردمو خیره شم توی چشماش.

چشمای عسلیش میدرخشید ..

اروم نزدیکم شد و گفت

-اینا واقعیه؟؟؟؟؟

دستمو دور گردنش حلقه کردم که باعث شد صدای اووو جمعیت بلند شه که از همشون بیشترم صدای رویا بود...

زمزمه کردم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-همش واقعیه....

خندید..

دستمو اروم روی قلبش گذاشت..

-داری دیوونم میکنی باران ...

قلبش بی قرار میزد...

نا خود اگاه دستم لرزید...

اروم توی گوشم گفت

-حس کامل شدن دارم...

خندیدم..

دستامو محکم گرفت و از پله ها پایین اومدیم..

یهو همه ریختن سمتمون..

هزاربار ارزوی موفقیت کردن برامون.هزاربار ارزوی شادباش کردن برامون.

هزاربار دورمون چرخیدن و تا دم در بدرقمون کردن..

رویا میب*و*سیدم.

نگار بغلم میکرد.. نیاوش پولای خشـــک هزاری و دو هزاریو روی ســـرمون میریخت.

همچیز رویایی بود ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همه چیز...

بلاخره قصد سوار شدن کردیم..

از شوق پاهام یاری نمیداد..

دستام بدجور میلرزید ..

ب*و*سه اخرو یکی از اطرافیانم روی گونم نشوند و ازم دور شد

داخل ماشین شدم و عرفان درو اروم بست و اومد کنارم..

از پشت شیشه با بقیه خدافظی میکردم.

دستام هنوزم میلرزید از شوق .

ماشین حرکت کرد ..

اروم اروم ازشون دور میشدم..

امشب قرار بود خانوم بشم..

خانومه عشقم..

خانومه همسرم..

خانومه مردم.. مرد رویاهام..

انگار قرار بود دردسرهام تموم بشه ..

خندیدم..

دنیای دردسریم داره تموم میشه.

مثل کشتی که به مقصد میرسه..

اروم دست عرفانو گرفتم و به نیم رخش خیره شدم..

اروم بود و صورتش بی نهایت شاد بود..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با سنگینی نگاهم برگشت و خیره شد بهم ..

دستمو ب*و*سید ..

کت سیاهش با لباس سفیدم در تضاد بود ..

نشون میداد من ازدواج کردم...

با عشق خندیدم و خیره شدم به خیابونه شهر..

انگار شهرم قشنگ تر شده بود...

بعده چنتا پیچ و خم بلاخره رسیدیم..

سریع پیاده شد و درو مثل یه جنتلمن باز کرد..

دستمو گرفت و اروم پیادم کرد..

به خواست خودم کسی همراهمون نیومده بود ..

ارامش میخواستم..

اروم قدم میزدیم. انگار سکوت بهمون ارامش میداد..

صدای قدم هامون.نفس هامون.خش خش لباسامون..

همشو با گوشام میبلعیدم..

درو باز کرد و وارد شدیم..

طبق عادت چراغاو زدم اما روشن نمیشد..

برگشتم و توی تاریکی خیره شدم به عرفان...

چشمکی زدو رفت توی اشپزخونه..

زیاد نگذشت که دیدم یکی یکی داره شمع روشن میشه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نصف اتاق فرو رفت توی نور شمع..

شمع های استوانه ای و بلند و کوتاه..

سمت اتاق خواب رفت و بعده چند لحظه بیرون اومد..

روبروم ایستاد...

وای خدا واقعا نمیدونستم چیکار کنم..

نمیدونستم چجوری باید احساس درونمو نشون بدم..

نمیدونستم چجوری ابراز کنم این حس هیجانو.. عشقو...ارامشو..

بغض کردم

دستامو دور صورتش قاب کردم ..

قاب کردمو نرم روی پاشنه پاهام بلند شدمو روی لب های سرخش ب*و*سه ای نشوندم..

با شرم اومدم عقب برم که دستش مانع شد...

یکی از دســـتاش پیچید دور کمرمو یکی دیگشـــم گردنمو اروم گرفتو به جلو فشرد..

قلبم امون نمیداد

ر*ق*ص دستاش پشت کمرمو لب هاش روی گردنم...

روی دستاش بلندم کرد و تا اتاق بردم..

با ارنج درو باز کردو داخل شدیم..

-امشب تا ابد برای منی..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سرخ شدنه گونه هامو احساس میکردم..

دستامو دور گردنش حلقه کردم.

اروم روی تخت گذاشتم و خودش روم خیمه زد..

نفس هایی که نا منظم میکشیدیم..

دستایی که توی موهاش گره میخورد و لب هایی که پوستمو میسوزوند..

همراهیش میکردم..

از پشت به ارومی زیپ لباسمو کشید ..

کرواتشو شل کردم و از گردنش باز کردم..

گردنم خیس شده بود از ب*و*سه های تب الودش..

پیشروی میکرد ..

مثل فتح یه سرزمین..

قلبم دیوانه وار میکوبید..

دستم توی موهاش گره خورد..

میب*و*سید..

میب*و*سیدم...

مثل بارون روی بدنش ب*و*سه میریختم.. دست هاش نوازشگر روی اندامم

میر*ق*صید..

جاییگاهمو عوض کردم و اینبار من روی شکمش نشستم..

موهامو ازاد کرد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مثل موج روی شونه هام ریخت ...

زیر لب زمزمه کرد

-دوستت دارم..

خودمو نزدیکش کردم و توی گوشش با صدای خمار و کشدارم گفتم

-دوستت دارم....

انگار انرژی دوباره ای بهش دادم..

دوباره روم خیمه زد و اینبار ر*ق*ص بدنامون بود که شمع هارو محو سوختن میکرد.....

توی دل شب گم شدیم....

با لالایی ماه عشق بازی میکردیم

تا خوده صبح اسمون ترانه میگفت....

(نگار)

چند ماهی از ازدواج باران میگذشت و فهمیده بودم حاملست..

پوکر فیس به دیوار خیره شده بودم

اخه چرا انقدر سریع ..

صدای مرجان از بیرون میومد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-نگار پاشو ناهار..

-اومدم گلم..

از اومدن مرجانم چند ماهی میگذشت..

اینکه کی بودو کی هست و چیکار میکنه توی سناریو مزخرف زندگی من .

خب باید بگم کارش مثل یه خدمتکاره.

اما یه خدمتکار خیلی باکلاس ..

اینکه چرا این کارو قبول کرده نمیدونم. چون با ماشین زیر پاشو. لباسای مارکش و این چیزا بهش نمیخوره محتاج حقوق کارگری باشه.

اما تو این مدت برای من یه دوست شده..

یه دوست خیلی صمیمی...

خیلی زیاد...

داستان ورودش به زندگیم برمیگرده به چهارماه پیش..

دقیقا وقتی که کمر دردام چند برابر شده بود.

در حدی که نمیتونستم خم بشم..

سهراب نمیذاشت حتی یه لیوان تکون بدم اما خودش نمیتونست هم به سرکارش و فروشگاها برسه هم تو خونه کار کنه .

پس تصمیم گرفتیم یه نفرو واسه کار بیاریم و انگار از اسمون مرجان نازل شد.

دوست مادر سهراب بود ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برام خیلی تعجب اور بود چون مادر ســـهراب از من متنفر بود..حالا داشـــت یکیو بهم پیشنهاد میکرد..

با ورود مرجان و دیدنش تعجبم صد برابر شد..

یه دختر با چهره ملوس و سن کم..

با تیپ مارک و ماشین و همچیش تعجبم هزار برابر شد..

خودش میگفت که لازم داره به این حقوق و برای کمک به منم او مده چون عروس دوستشم..

بعده چندتا تست اشپزی و نظافت .. یکم کارش ضعیف بود ولی خوب بود..

منو ســـهرابم برای اینکه معرفی مامانش بود قبولش کردیم.. تو این چندماهم بهترین دوست من شده ..

اما گاهی از نگاهاش به خودمو سهراب میترسم..

نمیدونم شایدم حساسیت منه...

این داستان مرجان بود...

از جام بلند شدم..

کمرم درد کمتری داشت ولی بازم درد میکرد..

نشکونی از پهلوش گرفتم که خندید و برگشت سمتم

-نکن چلاغ بدونه کمر..

خندیدم و پشت میز نشستم

-خب مانکن من امروز برام چی پخته؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خندید و بشقاب سالادو جلوم گذاشت

-کلم قرمز با گوجه و فلفل قرمز و سبز با سس مایونز و خیارشور و کاهو

لبم اویزون شد .. این چی بود اخه :(

-برای سهراب چی پختی؟

-سینه اردک با مخلفات...

یهو سیخ نشستم و چپ چپ نگاهش کردم..

-مظلوم گیرم اوردی؟؟؟

تکیه داد به اوپن و گفت

-تو مریضی نه شوهرت...

لبام شیش متر اویزون تر شد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-این چیزا منو سیر نمیکنه .. منم سینه اردک میخوام.. اصلا این گوشتو از کجا اوردی؟؟

-داییم برام شکار کرد و فرستاد.. خیلی لذیذه.. تو سالادتو بخور حرف نزن..!

عنق شده یه تیکه کاهو گذاشتم تو دهنم..

اخه مگه خوکچه هندی ام از این چیزا بخورم..

پوفی کردم و باز به زور با سس تحملش میکردم واسه خوردن..

صدای گوشیم از اتاق بلند شد..

خوشحال شدم.الان میتونستم این سالاد سبزیجاتو بپیچونم و برم تو اتاقم ..

دقیقا همین کارم کردم.

با یه ببخشید سریع رفتم تو اتاق و گوشیمو چک کردم.

یه میسکال از باران..

نشستم رو تختو زنگ زدم بهش.

تا گوشیو برداشت و تا وقتی که قطع کرد دقیقا یک ساعت داشتیم حرف میزدیم..

اونم بعده صدای در که فهمیدم سهرابه رضایت به قطع کردن دادم..

پاشدم رفتم سمت در..

درو باز کردم و اماده شدم برای یه سلام بلند بالا..

اما با دیدن صحنه جلوم ماتم برد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مرجان با موهای پریشـــون و دکمه های بالا تنش که باز بود نیم خیز شـــده بود جلو ســـهرابو با لوندی بشـــقاب غذاو جلوش میذاشـــت و به طور زننده ای میخندید..

تنم لرزید..

درو بستم و انگشتامو رو شقیقم گذاشتم..

هی هی هی نگار انقدر حسود نباش ..

مرجان از این دخترا نیست..!

یهو تو مغزم زمزمه کردم

-شایدم هست...

نیست..

دستامو جلو چشمام گذاشتم و اروم از روی زمین بلند شدم

اشتباه نکن احمق.. به کسی شک نکن..

تهمت نزن..

سمت تخت قدم برداشتم..

کمرم تیر کوچیکی کشید..

بی توجه بهش روی تخت نشستم..

در باز شد..

توجهی نکردم.. شاید حسادت زنانم زیاد تحریک شده بود..

بغضم گرفته بود..نمیدونم چرا ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

از بوی عطرش شناختمش..

اروم کنارم نشست .

یهو فرو رفتم توی بغلش..

سرمو ب*و*سید و زمزمه کرد:

-مثلا من اومده بودما..

سکوت کردم..

چرا .. چرا انقدر حسادت میکردم به یه چیز الکی ..

پوفی کردم و سرمو اروم رو شونش گذاشتم.

-ببخشید متوجه نشدم..

دستش نوازشگر روی کمرم رفتو امد میکرد..

-خب الان من ب*و*س خسته نباشیدمو میخوام..

خشـــک ب*و*ســـیدمش.. دلیل رفتارامو نمیفهمیدم ولی دقیقا باید بیخیال میشدم..

دقیقا وقتی داشتم بیخیال میشدم دومین صحنه هم دیدم..!

دقیقا وقتی خواب بودم به لطف گو شای تیزم با صدای خند شون سریع ذهنم هوشیار شد

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

شایدم حس زنانم از گوشام تیز تر بودو وقتی درو باز کردم اینبار وضع مرجان بدتر قبلش بود..

دقیقا با تاپ استین حلقه ای با موهای باز و بدنی که از قصد با لوندی تکون میداد جلوی سهراب قدم میزد و هربار با عشوه ازش میپرسید چی میخوادو وقتی سهراب با خشکی جوابشو میداد سعی میکرد با شوخی های زنندش و خنده هاش توجهشو جلب کنه..

اینبار دیگه نتونستم...

اما اون لعنتی دو ستم بود.. شاید بهترین دو ستم .. کسی که اینهمه ماه کنارم بود..

باز به خودم قبولوندم که کارم غلطه ..

دنیای امروزی زیادی لارج شده ..

شاید با منظور بدی نبوده اون تاپ ..

برگشتم تو اتاق..اما اینجا خونه من بودو اونم شوهرم..

رفتم جلو ایینه ..

با دیدن قیافه خودم یهو رنگم سفید شد..

با این وضع معلومه یکی دیگه بخواد برای زندگیم تور پهن کنه ..

ابروهای در اومده .. چتری های قبلا من کو؟؟ جاشو داده بود به موهای مشکی ژولیده با کش موی مزخرفی که باهاش بسته بودمشون.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بازوهای افتاده.

شونه خمیده..

لباس سفید نامرتب..

دستامو روی چشمام گذاشتم. وای تو چه مرگته احمق..

موچینو ژیلتمو برداشتم و راه افتادم سمت حمام..

یک ساعت مشغول بودم..

وقتی خودمو جلو ایینه دیدم حس کردم کلا یه موجود جدیدم..

شـــایدم یه موجود قدیمی.. یه دختر خونه که ســـرکار میرفت و همه فکرش مواظبت از خودش و خانوادش بود ..

شاداب... زیبا.. با چتری های همیشه ریخته جلو صورتش..

سریع خودمو شستمو بیرون اومدم..

نخ اصلاحمو برداشتم..

هنوز صدای خندش از سالن میومد.

صداش استخونامو میلرزوند اما بیخیال نشدم..

کل صورتمو اصلاح کردم. اما دلم راضی نمیشد ..

بلد بودم چجوری رنگ بزارم..

اما نمیخواستم از در بیرون برم..

با گشتن اتاق همه وسایلاو پیدا کردم .

شونه.قلم.روکش.کلاه مش

رنگامم که همه مدله سهراب میخرید ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زدم تو اینترنتو ترکیب رنگ عسلی روشنو در اوردم ..

سریع رنگو درست کردم و یه ایینه گنده گذاشتم جلومو چهار زانو نشستم..

موهامو تند تند با قلاب از کلاه مش در اوردمو مشغول شدم..

هیچوقت از ارایشگاه خوشم نمیومد..

با حرص رنگ میذاشتم ..

چرا سهراب حتی نمیومد ببینه زندم یا مرده و با اون دختر مشغول هر هر بود..

انقدر درگیر بودم که نفهمیدم کی کارم تموم شد..

از جام بلند شدمو یه روکش روی سرم کشیدم و روکش دورمو باز کردم..

تا رنگ بگیره رفتم سمت لاکام..

همیشه عاشق رنگای تیره بودم.

پس یه جیگری برداشتم و مشغول شدم..

سوهان کشیدمو لاک زدم.

خشک که شد دوباره راه افتادم سمت حمام.

سرمو شستم..

انگار کم کم حسم داشت میپرید.

برگشتم و سشوار کشیدم..

مثل همیشه یه قیچی برداشتم و جلوی موهامو چتری کردم..

دسته موهامو ریختم تو سطل زباله ..

الان وقت دیدن خودم بود..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

نفس عمیقی کشیدم و توی اینه به خودم خیره شدم...

نفسم گرفت..

گوشه لبم برای تحسین خودم و مامانم بالا رفت..

حتی بدون ارایشم از مرجان بهتر بودم..

یهو به حسادتم غریدم..

لباسامو عوض کردم ..

کفن قبلیم جاشو حالا داده بود به یه تاپ شل و خیلی شیک.

یه شلوار رنگی هم پوشیدم.

تیپ کاملا ابی. اونم آبی اسمونی که سهراب خیلی دوست داشت.

یه جفت صندلم از زیر تخت برداشتم و پوشیدم..

با اعتماد به نفس درو باز کردم و بیرون رفتم...

مرجان روی کاناپه از خنده ول شده بودو سهـرا.....

اون سهراب بود؟؟؟

قابلمه روی سرش گذاشته بودو داشت برای یه دختر دلقک بازی میکرد..

یهو یخ بستم..

کمرم دوباره تیر کشید اما توجهی نکردم و راه افتادم سمت اشپزخونه.

جفتشون با دیدن من خشک شدن..

نشستم پشت میز..

چقدر دلم برای این شخصیت خشک و جدی و ریلکسم تنگ شده بود..

دستمو اروم نزدیک چونم کردمو انگشت اشارمو چسبوندم بهش..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

برخلاف حال داغونم.. برخلاف تنم که میلرزید.. برخلاف همشون..
با لبخند بی خیالی رو کردم سمت مرجان

-مرمری.. اگه میشه غذای منو بیار خیلی گشنمه..

مرجان ماتش زده بود..
اروم بلند شد..
خیره شدم به سهراب

-عزیزم قابلمه خیلی بهت میاد ولی وا سه سر نیست وا سه روی گازه.. را سی خسته نباشی..

سهراب مات این لحن قدیمیم شد.
انگار بو برد که من همه کاراشو دیدم..
قابلمه و اروم پایین گذاشت نزدیکم شد..

-اومدم بهت سر بزنم دیدم حمومی.. حالت چطوره عزیزم؟؟

گونمو ب*و*سیدو پشت میز نشست..
ابرو بالا انداختم و گفتم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-به لطفت عالی...

برخلاف چهره سـهراب که بدجور خیره شـده بود به صـورت جدیدو موهای جدید و تیپ و لباسو بوی عطرم که خودمو داشت میکشت..
دوباره برگشتم سمت مرجان ..
-مرمری ... عزیزم ما الان تو پاییزیم.. انقدر گرمه تو خونه؟ بگم سـهراب کولرو درست کنه؟؟

جفتشون متوجه نیش کلامم شدن..
مرجان غذاهاو جلوم گذاشت و عقب رفت

-نه خوبه....

ابرویی بالا انداختم دوباره و اینبار با لبخند گفتم

-عزیزم.. من یکم مشـغول بودم تو اتاق.. یکم ریختو پاش کردم.. کمرمم درد میکنه. اتاقو بی زحمت مرتب کن اخه شاید امشب با شوهرم شب زنده داری داشته باشیم...

سهراب یهو از نخ صورتم اومد بیرونو گوشه لبش بالا رفت به خنده...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اما اونجا مرجان بود که بدون هیچ حســی با صــورت عب*و*س به کارش میرسید..

غذامو تموم کردم..
مرجان داشت اتاقو تمیز میکرد..
خیره شدم به سهراب...

-خیلی لونده ... نه؟؟ انگار حال میده براش دلقک بازی کردن تا بشــه بدنشــو بهتر دید زد... میگم اینبار از قابلمه استفاده نکن. لباسشوییو بکن توی سرت.. خیلی بیشتر خودشیرینی میشه..

از پشت میز بلند شدم. جفتشونو کیش و مات کردم..
سمت اتاقم رفتم که دستم از پشت کشیده شد..
برگشتم...

با صورت متورم سهراب پوزخندی زدم..

-حرفی که یکم پیش زدی یعنی چی؟؟

لبخند دندون نمایی زدم.. پاهام نای ایستادن نداشتو کمرم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بدجور تیر میکشید..

سعی کردم حرص و ناراحتیمو پنهون کنم.

با همون لبخند گفتم

-حرفی که یکم پیش گفتم حاصل نمایش یکم پیش تو بود عزیزم..

با حرص دندوناشو فشرد ..

رنگش به قرمزی میرفت..

-واقعا تو فکر میکنی من تو کف خدمتکار خونمم؟؟؟؟؟

اینو گفتو سرشو نزدیک تر اورد و باز غرید

-هوم؟؟؟؟؟

بازومو با حرص از دستش کشیدم بیرون..

-دلیلی ندا شت وقتی زنت از درد جون میده بری با قابلمه برای یه غریبه جنگ شادی اجرا کنی....

چند لحظه همونجور با حرص نگاهم کردو راهشو کج کرد..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

سوییچشو برداشت و از در رفت بیرون

با حرص روی مبل نشستم .

بیا شانس مارو باش..

اون گند زده خودشم ناراحت میشه ..

پوفی کردم.. بعده اینهمه زندگی مشترک اولین دعوامون سره یه خدمتکار بود ..

دستامو فرو کردم تو موهام..

اینهمه جون کندم خودمو کوبیدم از نو ساختم حتی یه خوشگل شدی خشک و خالی ام نگفت..

در اتاقم باز شد و مرجان با لبخند اومد بیرون..

-بیا تمیز شد عزیزم راحت باش..

نگاه کوتاهی انداختم و تشکر زیر لبی کردم.

دلم میخواست خرخرشو بجوم..

سرمو به مبل تکیه دادم.

برگشت سمتمو گفت

-عه سهراب رفت؟؟؟؟؟

یهو سیخ نشستم.. سهراب؟؟؟؟؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چپ چپ نگاهش کردم

-رفت بیرون ...

دوباره لبخند زیر زیرکیشو دیدم و از حرص سوختم ولی به روی خودم نیاوردم

سعی کردم برم استراحت کنم..

ولی تا رو تخت دراز کشیدم تمومه فکرو خیالام هجوم اورد به مغزم..

اونقدری که وقتی به خودم اومدم نور ماه از لا به لای پنجره معلوم بود..

نیم خیز شدم..

گردنم خشک شده بود..

اروم از تخت پایین اومدم و رفتم سمت دستشویی..

وارد شدم..

خیره شدم به تیرگی زیر چشمم و لب های بی روحم..

اروم دست کشیدم زیر چشمامو یه مشت اب زدم به صورتم..

دستمالو از رول جدا کردمو صورتمو پاک کردم که حس کردم دوباره توی نبودم صداشون بلند شده..

نمیدونستم سهراب برگشته یا نه.

یا مرجان رفته یا مونده..

هیچی نمیدونستم..

حس زنانم باز تحریک شد و خودمو چسبوندم به در تا گوش بدم ..

هق هقای مرجان بود که صداش سالنو برداشته بود ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

- سهراب بعده رفتنش دلم خیلی هوا شو کرد.. من دو ستش دا شتم .. از همه دنیا بیشتر..

مثل یه زنبور شاخکام تیز شد..

دوستش داشت؟؟ کیو؟؟

صدای سهراب اینبار جوابشو میداد

-دیگه گذشته...

سعی کردم لای درو اروم باز کنم تا ببینمشون..

بدون صـــدا یه قســـمت کوچیکی از درو باز کردمو از لای در به بیرون خیره شدم..

مرجان تند تند اشکاشو پاک میکرد و سهراب کنارش نشسته بود..

-گریه نکن انقدر.. چشمات درد میگیره ها..

یه لحظه حس کردم قلبم فشرده شد..

چجوری انقدر راحت هوای یه دختر دیگه ای و داره ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بغضم بدجور گرفته بود..

حس کردم نمیتونم نفس بکشم..

تند تند اب دهنمو قورت میدادم تا بهتر بشم

وای خدا چه مرگمه.. نباید انقدر ناتوان بودنمو به رخ خودم بکشم..

هنوز صداهاشون میومد

-ســـهراب اون همه دنیای من بود...چجوری قبول کنم مرده.. چجوری قبول کنم که رفته .. ها؟؟

اینو گفتو گریه اش ده برابر شد

بین اشک هاش یهو خودشو انداخت توی بغل سهراب...

حس کردم نفسم رفت...

اروم درو بستم ..

پاهام نای ایستادگی نداشت...

جلوی چشمم. توی خونه خودم. شوهرم یه زن دیگه و بغل کرد..

برای اینکه متوجه حظورم بشن..

دست دراز کردمو سیفونو کشیدم..

صداش بلند شد..

درمونده تر از هروقت.. با حس خورد شدن غرورم درو باز کردمو با شونه های افتاده. بدونه حتی نیم نگاهی به اونا راه افتادم سمت اتاقو درو بستم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

انقدر بد شکه شده بودم که صدای نفس نفسام کل اتاقو برداشته بود..

چرا بغلش کرد؟؟؟

دستامو اروم دور خودم حلقه کردمو سرمو روی زانوهام گذاشتم..

سعی داشتم به خودم تلقین کنم کارم اشتباهه..

شاید به عنوان همدم بغلش کرده..

شاید بخاطر دردش بغلش کرده..

پس بقیه کاراش چه دلیلی داره؟؟

چرا انقدر خشک شده ..

دوباره صداهاشون از بیرون میومد ..

وای خدا دارن دیوونم میکنن...

از درموندگیم زدم زیر گریه.. چرا اینجوری شد؟

چرا داره اینجوری میشه؟؟

چرا هیچ کاری نمیتونستم بکنم؟؟؟

حتی نمیتونستم حرفی بزنم..

داشت زندگیم نابود میشد تو دستای یه دختر دیگه..

پاشدم رفتم پشت پنجره..

یه چند لحظه اونجا موندمو دوباره برگشتم توی تخت خواب...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زیاد نگذشت که صداهاشون قطع شد و در باز شد.

چشمامو سریع بستم و خودمو زدم به خواب..

چند لحظه بی حرکت بودو صدایی نمیومد.

بعدش خش خش لباسش خبر میداد که داره لباس عوض میکنه

چند لحظه بعد کنارم دراز کشید..

یه لحظه قطع شدن نفسمو حس کردم .

بوی عطر زنونه..

شیرین..

خنک...

عطر مرجان ...!!!!

فقط تونستم از جام بلند بشم..

چنگ زدم به متکام و با بدنی که خود شو به زور میکشید راه افتادم سمت اتاق خالیی که داشتیم..

متکام و انداختم روی زمین و روی زانو افتادم..

تیر اخر بود..

بوی عطر زنونه..

زندگیم توی یه هفته چه چیزایی که سرش نیومده بود..

اعتماد..

اعتماد ..

چه سو استفاده ای شده بود از اعتمادم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

اروم روی زمین به حالت جنینی خوابیدم و زانو هامو با کل وجود بغل کردم...

حالم زار بود..

حس خیسی گونه هام دیوونم میکرد.

چقدر راحت بغلش کرده بود .

اونقدری که بوی عطرشو میداد...

چقدر راحت تکراری شد عشق اتشیش..

انگار همین دیروز بود میگفت بدون من میمیره...!

تف به هرچی اعتماد بی جاس..

تف به هرچی احساس دروغه ..

زانوهامو بیشتر فشردم..

داشتم کم میاوردم..داشتم از داخل میشکستم..

شوخی..

خنده..

بغل..

بوی عطر..

تنها راهش رفتن بود..

باید میرفتم..

مثل هر زن دیگه ای نیاز داشتم ببینم مهم هستم یا نه ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ببینم میاد دنبالم..

اخه چجوری شد..

توی یه هفته.. کیش و مات شدم ؟؟؟

زندگیم نابود شد؟؟

بخاطر یه خدمتکار اینجوری گریه میکنم؟؟

بخاطر کسی که فکر میکردم دوستمه؟؟

دلم یه بغل میخواست..از اونایی که بتونم توش غرق بشم..

با درد کمرو حال بدترم بلند شدمو یه پتو از کمد دیواری بردا شتم و افتادم سر جای اولم..

پوزخندی وسط اشک هام زدم..

اون حتی نیومد ببینه چرا رفتم.. وای خدا چقدر راحت تکراری شـــدم.. چقدر راحت اضافی داستان شدم.. میرم.. به خداییت قسم میرم..

بزار با عشق جدیدش خوش باشه.

میرم گورمو گم میکنم..

نور خورشید از لای پنجره میزد به چشمم..

به زور چشمامو باز کردم.. میسوخت و از پف زیاد نمیتونستم دقیق ببینم..

با یاد اوردی دیشب دوباره خیس شدن صورتمو با اشکام حس کردم..

اروم بلند شدم..

کمرم تیری کشید که نفسم بند اومد..

بخاطر جای خواب بد امروز میدونستم نابودم از درد.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستمو به شوفاژ گرفتم و خودمو بلند کردم..

باید میرفتم..

با دستی که به کمر گرفته بودم از در بیرون رفتم .

خونه خالی بود.اهمیتی ندادمو وارد اتاق شـــدم. یه ســـر ســـمت کمدم رفتمو

چمدونمو با هر بدبختی بود از زیر تخت در اوردم..

کمرم داشت امونمو میبرید ..

نصف لباسامو ریختم تو چمدونو یه مانتو و شلوار ساده تنم کردم..

شالمو انداختم رو سرمو دسته چمدونو گرفتم..

راه افتادم سمت در خروجی..

قبل خروجم وارد دستشویی شدمو صورتمو شستم و بعد از در خارج شدم.

هنوز ماشینمو داشتم..

نشستمو بی هدف روشنش کردمو افتادم تو جاده ..

ساعت ها میچرخیدم .. نمیدونستم کجا میخواستم برم.. فقط میرفتم..

انقدر فکو خیال داشتم که نمیفهمیدم چیکار میکنم..

با صدای پیامک گوشیم اروم از روی

صندلی شاگرد برداشتمش..

با دیدن اسم روی گوشیم کل بدنم لرزید..

از روی حرص..

با چه رویی مرجان بهم پیام داده بود..

ناخونامو محکم توی گوشتم فرو کردم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بقیشونم فرو کردم توی روکش چرمی فرمون..

گوشیو یه گوشه انداختم..

اما زیاد نگذشته بود که باز صدای پیامک بلند شد..

اینبار با حرص و فوشی زیر لب بازش کردم..

باز کردمو با دیدن متن پیام .....

فقط تونستم بزنم کنار خیابون...!

گوشی از بین دستام سر خورد....

بارهاو بارها توی مغزم متن پیام تکون میخورد..

چند بار سعی کردم سوییچو بچرخونمو حرکت کنم ولی حتی ما شین رو شن کردنم فراموش کرده بودم..

با دستای لرزون درو باز کردم..

حتی سوییچو در نیاوردم ماشینو قفل کنم.

بدنم یاری نمیداد ..

گوشه خیابون ایستادم..

اولین ماشینی که برام ایستاد سوار شدم حتی نمیفهمیدم یارو کی هست

کلمه دربستو گفتمو نشستم..

جوری بدنم میلرزید که یارو هی از اینه میپاییدم

اب دهنمو قورت دادم..

ادرسو جوری دادم که خودمم نفهمیدم اما اون انگار فهمید..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستمو دور بدنم حلقه کردم

بلند بلند نفس میکشیدم...

حتی گوشیم تو ماشین بود... دوباره متن پیامک پیچید ...

(شـــاید تا دیروز جای لبات رو گردنش مارک مینداخت ولی ادم به مارک های قوی ترو گرون تری نیاز داره.. شـاید فهمیدی چی شـده ..گاهی زین به پشـت گاهی پشت به زین.....

با رسیدنم نگاهی به در انداختم..

یه تراول پنجاهی تو جیبم بود

همونو دادم به راننده و بدون توجه به دادو بیدادش برای گرفتن بقیه پولم..

ول کردمو داخل مجتمع شدم..

هنوز به اسانسور نرسیده بودم که روی زانوهام افتادم..

کمرم بدجور تیر کشید..

یاد وقتی افتادم که اینجوری شدم.

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یاد وقتی که برای رسول دویدم که لباس بپوشم..

و کمرم که کوبیده شد به تخت ..

بدنی که توی بارون بارها روی زمین کوبیده شـــد تا رســـولو پشـــیمون کنه اما تمومش خلاصه شد توی جسدش...

دستمو اروم به دستگیره اسانسور گرفتم و بلند شدم..

روی پاهام ایستادم..

پاهام ناتوان میلرزید .. دستام به تقلید از اونا شروع کردن به لرزیدن..

قلبمم میلرزید..

خدایا کمکم کن همش شوخی باشه..

خدا دیگه تحمل ندارم..

خدا خدایی کن دوباره..

درو باز کردمو داخل اسانسور شدم..

دستای لرزونمو روی طبقه مورد نظرم کشیدم و فشردم ..

کف اسانسور جسم بی جونمو انداختم..

خدایا شوهر من اون تو نباشه..

اون اس ام اس فقط یه مشت چرتو پرت باشه..

خدایا خدایی کن ...

اشکام مثل سیل میریخت.. یخ بسته بودم.. یه جنازه بودم..

وقتی رسیدیم..

دستمو به میله گرفتمو بلند شدم..

به زور...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

با شونم در اسانسورو باز کردم و سکندری خوردم به بیرون.

جلوی در ایســتادم.. رنگ قهوه ایش تموم تنمو میلرزوند.. جوری هق هق میکردم که یکی از همسایه ها درو باز کردو بیرون اومد..

چهره اشنامو دید دوباره داخل رفتو درو بست..

جلوی در زانو زدم..

اروم از زیر پا دری کلید زاپاسو برداشتم..

واقعیت نداشت...

نه واقعیت نداشت..

شاید سوپرایز بود..

کلیدو داخل بردمو اروم پیچوندم.. تموم قلبم ریخت.. تموم بدنم لرزید..

لرزیدو داخل شدم...

با کل وجودم بو کشیدم .....!

بوی ش*ه*و*ت میداد ...

ناباورانه به صدای ش*ه*و*تشون گوش میدادم..

ناله های زنانش گوشمو داشت کر میکرد..

این غیر ممکن بود.. با چشمای خودم میدیدم..

چند قدم خودمو روی زمین کشوندم.. یهو شروع به دویدن کردم..

دستگیره و بین دستام فشردمو با قدرت باز کردمو خودمو داخل انداختم.....

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

بدنم از حرکت ایستاد.. نبضم توی مغزم میزد.. تا وارد شدم گردنا شون سمتم چرخید..

صورت های عرق کردشون از ش*ه*و*ت..

چند قدم عقب رفتمو کوبیده شدم به در..

همزمان با سر خوردنم از روی بدنه چوبی در زمزمه کردم

-چیکار کردی سهراب .....

روی زمین افتادم..

-چیکار کردی لعنتی ..

ناباورانه اشک میریختم .. دستمو روی زمین کشیدم..

اون بدن همون بدنی بود که ماله من بود؟؟ لب هایی بود که بدن منو ب*و*سه بارون میکرد؟؟ بهم قول میداد تا ابد برای منه ...

اون بدن نجس روی تخت..اونه ؟؟ اونه که با چشمای غریب نگاهم میکنه ؟؟ اونه که روی یه بدن غریبه خوابیده ..

شوکه شده داد میزدم... کلمه ه*ر*ز*ه از دهنم نمیوفتاد ..

پوزخند مرجان میلرزوند تنمو..

ه*ر*ز*ه ها ....

ه*ر*ز*ه هاااا ...

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

ازتون متنفرم....

هیچکدوم حرفی نمیزدن.. حتی بدناشونو نمیپوشوندن..

بلند شدم..

انقدر داد زده بودم که صدام در نمیومد ..

نمیتونستم بمونم.. اختیار خودمو نداشتم ..

اونجا بوی تعفن میداد ..

سرم گیج میرفت.. دوستت دارماش میپیچید توی مغزش ..

دستمو فرو کردم توی موهای بدون روسریم..

خفه شیییید..

چجور خیانت کرد.. چجوری اونجوری روی بدن یه زن دیگه میخزید..

میب*و*سیدش..

چجوری اونکارو کرد ..

چجوری... من زنش بودم..

من عشقش بودم..

من معشوقش بودم.. انگشتر ازدواجو از دستم بیرون کشیدم..

کوبیده شدم به دیواره های اپارتمانو روی زمین افتادم..

چجوری تونست بدنشو لمس کنه مگه من زنش نبودم..

نبودم؟؟ من چی بودم؟؟

خودمو روی زمین کشیدم و تونستم باز بلند بشم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

درو باز کردمو داخل اسانسور شدم..

با رسیدنم بیرون دویدم..

حتی تعادلمو نداشتم..

حتی نمیتونستم درست قدم بردارم.. همه قدرتم تحلیل رفته بود ..

چجوری به من میخندیدن ..

چجوری زندگیم جهنم شد ..

چقدر راحت نابود شدم..

نمیدونم چجوری و با چه وضعی توی خیابونا میدویدم

اونقدر زمین خورده بودم که تموم سر زانوهام پوسیده شده بود..

بلاخره از حرکت ایستادم..

اولین تاکسی که دیدم ازش خواستم وایسه..

ببین خدا چجور مجنون دیوانه سرگردون کوچه هات شدم :)..

اولین ادرسی که تو مغزم چرخیدو گفتم..

گفتمو بدون توان تکیه دادم به صندلی..

هر چند ثانیه یکباری هق هق میکردم..

و باز سکوت..

نمیتونستم زندگی کنم..

بدجور باخته بودم .. نمیتونستم .. تنش هرز شده بود :)

تنها عشق تموم زندگیم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

همسرم..

مردی که همه زندگی من بود جلو چشمام بدون هیچ حسی بهم خیانت کرد ..

حتی شرم نکرد ازم ..

بعده دیدن تن لخت اون دختر بین دستاش..

یچیز دیوونم میکرد..

هم دیوونم میکرد هم ارومم میکرد..

بدون اون زندگی من مفهومی ندا شت. اون پایه ا صلی من بود حالا که نیست زندگیم فلجه..

اونو نداشتم..

تنها راهی که مونده برام....

مرگه .....

اون لحظه درست فکر نمیکردم..

فقط میخواستم تموم بشه این درد لعنتیم..

بعده رسیدنم تموم جیبمو دادم به یارو جز یه چند تومن که لازمش داشتم.

انگار بازم زیادی داده بودم چون همش صدای دادش میومد که بقیه پولو بگیرم

بی توجه قدم میزدم سمت پاتوق..

بوی عشقمون توی هوا میپیچید..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مست شده بودمو دیوانه.

چجوری واقعا اینجوری شد که کارم به مردن بکشه ..؟

چجوری تونست دنیایی که برام ساخته بودو نابود کنه ..

چرا عادتم داد تکیه کنم بهش که الان تکیه گاهی ندارم

حس پوچی مطلق داشتم..

صدای ابو از دور میشنیدم..

صدای بله با بغض و سراسر خوشحالی که اونروز وسط همین رود گفتم بلند شده بود ..

توام بهم سرکوفت میزنی؟؟

باشه بزن..

اینجا شاهد ساعت ها نگاه عاشقونمون بود..

چقدر راحت سهم یکی دیگه شده بود ..

الان حتما دارن سیگاره بعده رابطشونو دود میکنن ..

با عشق..

چند قدم دیگه برداشتم حالا دیگه کاملا رود پایین پام بود ..

شفاف و ذلال ..

اهسته حرکت میکرد ..

با پوچی کامل اولین قدمو گذاشتم..

کل وجود یخ بستم از سرما لرزید

پاهامو بی توان کشوندمو اونیکی ام توی اب فرو کردم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یاد اونموقع ها افتادم که ازش خوشم نمیومد..

یه قدم برداشتم ..

یاد اون ب*و*سه های لعنتیش توی تنم. وای اتیشم میزد.

یاد وقتی که حلقه فرو رفت توی انگشتم و ب*و*سه بعدش .

بازم قدم دیگه ای برداشتم..

وقتی که پیشونیمو ب*و*سید ..

باز قدم دیگه ای برداشتم..

ر*ق*ص دستاش روی تنم توی اون باغ..

به وسطاش رسیدم...

و یاد خیانتش ..

قدم بعدی و برداشتم..

زیر پام خالی شد و با قدرت فرو رفتم توی اب .بخاطر امادگی ندا شتن اب با شدت به ته گلوم فرو رفت و توی اب نفس کشیدم ..

حس اشنای سوختن ریه هام دوباره به سراغم اومد

کجا بود دستاش که نجاتم بده ??

دستاش روی تن یکی دیگه بود ؟؟

حس خفگی داشتم کل انرژیم تحلیل رفته بود

بی جون دستو پا میزدم.. چرا نبود?? چرا نجاتم نمیداد ؟؟

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دستامو روی گلوم گذاشتم..

دنبال هوا بودم.. هوا نبود.. نبود نبود ..

زیر پام خالی بود..

نمیتونستم خودمو بکشم بالا .. سهراب کجا بود . مگه اونموقع نجاتم نداد الان کجاس .. مگه اونموقع بغلم نکرد مگه با عشق بین دستاش نفشردم ..

کم کم پلکام داشت روی هم می افتاد .

از تکاپوی افتاده بودم..

دستام دیگه توان تکون خوردن نداشت..

هوا نبود..

چشمام بسته شد..

حس میکردم روحم داره از تنم جدا میشه..

دوباره چشمامو باز کردم و به اطراف خیره شدم..

فقط اب بود ..

پلکام اروم بسته شد ..

(سهراب)

نیم خیز شدم روی تخت..

گیج و منگ دستمو روی سرم گذاشتم .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

چرا انقدر درد میکرد لعنتی ..

اروم از تخت پایین اومدم ..

بعده دیدن بدنم شوکه شدم و عقب رفتم ..

چرا من لخت مادر زاد بودم؟؟

تنها یه دلیل داشت.. اروم لبخند زدم..

تی شرت و شلوارمو پوشیدمو دنبال نگار گشتم..

اروم صدا زدمش..

-خانومم ؟؟؟

صدای دوش حموم نمیومد پس حمام نبود.

از در بیرون رفتم ..

بلند داد کشیدم

-نگار بیا بیرون .. قول میدم نکشمت سره خفت کردنم.. بیا بیرون نترس ..

بازم سکوت..

این سکوت واسه چی بود.. سرم چه مرگش بود..

یادمه مرجان با حال خراب داشت پیکاشو میزد که منم رسیدم..

بخاطر اینکه من خودمو مقصر این حال مرجان میدونستم پس نمیتونستم تنهاش بزارم . پس کنارش نشستم.. وقتی ول نکرد مشروب خوردناشو پس منم باهاش شروع کردم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

یه چیزای مبهمی هم از نگار یادمه..

اما اینکه کی اومدو کی کارمون به این شیطونیا کشیدو یادم نیست..

راستی مرجان کجاست..؟؟

اینبار اونو صدا کردم ..

جفتشـــون نبودن .. پوفی کشـــیدمو روی کاناپه دراز کشـــیدم و ســـاعدمو روی چشمام گذاشتم..

پس چرا یهو ناپدید میشن این دخترای لعنتی..

پوفی کشیدم..

صد دفعه بهش گفتم بدون هماهنگی جایی نرو..

از جام بلند شدمو دنبال گوشیم گشتم..

روی اوپن بود .. برداشتمو سریع شمارشو گرفتم..

بعده چنتا بوق کشدار گفت مشترک جوابگو نیست..

-اه غلط کرد جوابگو نیست..

گوشیو یه گوشه پرت کردم. اه چقدر درد میکرد سرم..

ســمت اشــپزخونه رفتمو کلافه بطری ابو از یخچال برداشــتمو با مســکن ســر کشیدم..

برای منگ بودنم اروم شونم کوبیده شد توی دیوار ..

از این وضعیت اصلا راضی نبودم ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

مثل یجور حباب بود که داخلشی و خبری از بیرون نداری ..

مثل یه دنیای نا آگاهی ..

با حرص برگشـــتم ابو توی یخچال گذاشـــتم. در یخچالم برای خالی کردن حرصم کوبیدم که چشمم به برگه چسبیده بهش افتاد ..

با یدونه از این اویزا به بدنه چسبیده بود

با فکر اینکه نگار باشه سریع برگرو کشیدم و همزمان نشستم روی زمین..

و به یخچال تکیه دادم..

برگرو بین دستام گرفتم و سریع باز کردم ..

با طرح عجیب نامه یه لحظه از حرکت ایستادم..

همش تیکه های بریده از روزنامه بود.. این کار واسه ..

واسه یه جور نامه تهدید امیز و سرقت و جنایت و اینجور چیزا به کار میرفت.

سریع شروع کردم به خوندن ..

-لذت بردن از بدن مع شوقه برادرت ار ضات کرد ؟؟ مثل ه*ر*ز*ه ها وقتی تو لذت میبردی از من . زنت جون میداد.. توی تخت مثل یه

به اینجا که رسیده بود . حروف هارو به هم چسبونده بود ..

پ.و.ر.ن اســـتار بودی . اخ چقدر بد و چه خیانت عظیمی . راســـتش تو مرد خوبو فداکارای بودی ولی کدوم زن حس حسادت خودشو بیخیال میشه ؟ پس منم ازش استفاده کردم و چیزیو نشونش دادم که میخواستم. اونم چیزی و دید

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

که من میخواستم ببینه .تو هیچوقت منو پیدا نمیکنی حتی ازم شکایتم نمیتونی کنی مثل وقتی که رسولمو ازم گرفتی .

راستش الان که زندگیتو نابود کردم انگار حق داری برات کل حقیقتو بگم.

من هیچوقت با این پول و ثروتم نیاز به خدمتکاری یه زوج مثل شماو نداشتم.

کاش به این نکته خیلی دقت میکردی .

شیفته برادرت شدن بیماری بود که منو مبتلا کرد .

اونقدر عاشقش بودم که حد نداشت ولی با نامزدیش شوکه شدم .

من دوستش داشتمو اونم دوستش داشت پس من عقب کشیدم و میدونو خالی کردم واسه خوشبختی عشقم

اما شما ه*ر*ز*ه ها اونو ازم گرفتید . چقدر راحت همچیز عوض شد.

چقدر راحت حالا زندگی شـــما فرقی با فلاکت نداره چقدر راحت داری دردو حس میکنی چقدر راحت دنیامون برعکس شده. پس وقتی که جنازه یخ زدشو بغل کردم چیزی جز انتقام توی بدنم نبود.

شما اونو مثل یه اشغال بی ارزش دیدید .

توی این راه مامانتم کم کمکم نکرد ..

بعده این نامه..

میفهمی درد مرگ عشقتو . میفهمیو یه عمر با درد مرگ عشق و برادرت زندگی میکنی. مثل من که صـورت یخ عشـقمو به پیشـونیم چسـبونده بودمو زیر لب هزاربار میگفتم انتقامتو میگیرم. توام اینکارو بکن.

ورق برگشت..

.عروس مرده .

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

عرق سرد نشست روی تموم تنم..

دستام اروم لرزش گرفته بود.

نامه و گوشه ای پرت کردمو به سرعت بلند شدم.

لباسمو عوض کردمو با گوشی و سوییچم مثل دیوونه ها بیرون دویدم.

باید نگارو پیدا میکردم.

اون روانی چیکار کرده بود ..

چیییکار ...!

یک ساعت توی خیابونا چرخ میزدم..

به همه زنگ زده بودم هیچ جا نبود ..

هیییچ جا نبووود ..

با حرص چندبار روی فرمون کوبیدم.

کجایی لعنتی من..

کجایی فدای اون صورت عروسکیت بشم کجایی من به تو خیانت نکردم..

این من بودم. یه مرد گنده که الان صورتش از اشکای با حرصش میسوخت.

خدایا این چه بازیی بود. هرچی بود با نگار باهام بازی نکن ..

خدایا خودت مراقب همه دنیام باش ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

منگ بودنم داشت دیوانم میکرد .
ما شینو زدم کنارو سرمو روی فرمون گذا شتمو اجازه دادم ا شکایی که نزا شتم هیچوقت بریزن الان صورتمو کلا فرو کنن تو خودشون ..

با صـدای بلند شـدن تلفنم یه درصـد احتمال برای اینکه نگار باشـه سـریع از کنارم برداشتمش
-بله ..؟؟؟

-اقا سهرابیب بیا که خاکی بر سرم شد. اتش به زندگیم شد.. اقا سهراب بیا که دنیا اتش گرفت.. وای وای وای...

با شنیدن لحجه شمالی محمد. باغبون و جنگل بان همون نیمه جنگلی که با نگار همیشه میرفتیم
بی حوصله غریدم
-چی شده حاجی.. ؟

-اقا سـهراب صـبح خدا رفته بودم به درختا سـر بزنم .. خدا کورم کنه الهی . عروس خانومو یه گوشه رود دیدم افتاده زبونم لال مثل میت سفید . زنگ زدم ماشینه امبولانس اوردنش بردنش همین بیمارستان نزدیک به جنگل . اقا تموم تنم بخدا میلرزه ..اق

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دیگه هیچی نمیشنیدم ..

فقط یادمه سوییچو چرخوندمو اخرین قدرتمو روی پدال گذاشتم

نگار چیکار کردی..

زندگیم چیکار کردی .. چرا..

به دم در بیمارستان که رسیدم حتی نمیدونم کجا پارک کردم.

با تموم جونی که دا شتم میدویدم.. گیج بودم و گاهی تعادلمو از د ست میدادم

ولی اهمیتی نداشت..

پذیرش و پیدا کردم و پناه بردم بهش..

-خانوم.. نگار خاکی.. اینجاس؟؟ این بیمارستانه؟؟؟

-شما کیشون میشید؟؟

-همسرشم...

چند دقیقه بهم خیره شد..

اروم تلفنو برداشت.. اه زود باش لعنتی ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

زود باش....

تند تند با پام ریتم گرفته بودم رو زمین..

دیدم بلاخره تماسش تموم شد ..

خیره شد بهم..

-لطفا برید طبقه دوم.. از همینجا اسانسور داره.. رسیدید برید مدریت ..

اونجا خانوم محرابی و پیدا کنید و بقیه چیزارو توضیح میده ...

دندونامو با حرص فشردم ..

چه گوهی میخورد این لعنتی ..

داد زدم

-خانوم من از شما پر سیدم اتاق نگار خاکی کجا ست .. شما ادرس محرابی میدی به من ؟؟؟؟؟؟؟؟

با دادی که زدم نگاها همه روی صورتم قفل شد ..

دندونامو با حرص میفرشتم.. زنه بلند شد

-اقای محترم بیمار ستانه ها.. میخوام مراعات کنم نمیزارید.. گفتم برید پیِ شه خانوم محرابی چندتا فرم پر کنید و تصـویه کنید جنازرو تحویل بگیرید . . ای بابا چه ادمایی پیدا میشـ

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

خیز بردمو یقشو گرفتم..

-چه گوهی خوردی؟؟؟؟؟؟؟

کپ کرده بود ..

-جنازه ؟؟؟؟ بگو جنازه عمتو بیان ببرن .. زن من کجاست ...

کوبید توی سینم.. صدای پاشنه های کفش یکی دیگه بلند شد ..

سریع برگشتم اونسمت..

جیغ دختره بلند شد

-خانوم محرابی ایشون تعادل روانی ندارن الان زنگ میزنم نگهبـ...

محرابی دستشو بالا بردو دختره خفه خون گرفت..

چند قدم سمتش برداشتم..

داشتم خفه میشدم هوا نداشتم..

جلو پای محرابی رو زمین افتادم..با صدای دو رگه شده از بغض نالیدم

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-خانوم تورو به هرکی میپرستی..

نگار من کجاست...؟؟اتاقش چنده؟؟

اروم جلو پام نشست...

-بیا باهام...

بلند شد و برگشت..

با اخرین توانم بلند شدم .. چند قدم برداشتم .. سرم تیر میکشید ..

قلبم .

تنم..

تک تک سلولام..

دنبالش رفتم..

سوار اسانسور شدیم و زیاد نگذشت که ایستاد..

اروم بیرون رفت.

دنبالش میرفتم..

جلوی یه اتاق ایستاد ..

اروم بازش کرد ..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

-کارت تموم شد بیا دفترم پسرم..

عقب رفتو ناپدید شد..

دستمو روی در گذاشتم و اروم فشردم..

گل سرخو روی سنگ سفید قبرش گذاشتم..

قرار بود فقط دردسر باشه ..

اما فاجعه شد..

زانو هامو بغل کردم.. سرمو روی سنگ قبرش گذاشتم..

نمیدونم چقدر گذشته بود.

سال ها..

ماه ها...

روزها...

ساعت ها..

دقیقه ها..

ثانیه ها ..

دستمو روی سنگ قبرش کشیدم..

تنهام گذاشت..

ورق برگشت..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تقاص کارم با رسولو زندگیم پس داد...

واقعا سرده خاک..

-م یدونی.. ه مه ب عده رفت نت مردن.. ولی دارن باز جون میگیرن.. ب غل ع شقا شون.. اما میدونی.. من تا همی شه میمیرم.. من قاتل تو بودم.. قاتلی که انقدر عاشقته که داره هر روز خودکشی میکنه.... میدونم حرفام تکراریه..

میدونم با ید تقاص کارمونو میدادیم ا ما من با ید میدادم.. تو نبا ید اون زیر میبودی.. من باید اونجا باشم..

من باید زیر اون خاک میخوابیدم..

قدر تورو منه اشغال ندونستم..

تن نجسم و یکی دیگه لمس کردو تو دیدی..

تو خودتو واسه من کشتی..

رسولم تورو یه روز نفرین کرده بود..

نفرین عا شق گرفت.. تو منو نفرین نکردی؟؟؟ نمیشه نفرینم میکردی که منم الان کنارت خوابیده بودم؟؟ میدونی..

بعده رفتنت .. خورشـــید دیگه طلوع نکرده.. زندگیم دردســـر نداره.. ســـیاهی مطلقم..

بعده رفتنت..

چ شمام از زور گریه باز نمیشه.. صدام از زور سیگار بالا نمیاد.. سریع میام پیشت..

خودم خودمو میکشم.. میگیرم دوباره دستتو.. لمست میکنم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

دوباره این دردسرو شروع میکنیم خب؟؟

نگارم بخواب.. برات لالایی بخونم؟؟؟؟

باشه ....

مثل دیوانه ها شروع کردم.....

لالایی میخونم

بخواب

هق هقی کردمو ادامه دادم..

خوابت قشنگه ...

لالایی میخونم برات ..

که دلم..

بدجور پر درده ..

لالایی میخونم . یه وقت.ک بیدار نشی..

از خواب قصه..

یه وقت .. پا نزاری.. تو شهر.. پر از غصه..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

صدام دیگه بالا نمیومد..

لالایی .. میخونم.. من ...

سرمو روی سنگ قبرش فشردم..

من هنوز چشم انتظارم...

لالایی ..

بخواب...

من امشبم مثل هر شب .. تا صبح بیدارم..

لالایی .. بخواب ....

من که.....

من که...

با دستام چشمامو پوشوندم..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

من که جز تو کسیو ندارم..

بخواب و ..

دعا کن....

که منم یه روز بیام پیشت..

چشمامو رو هم بزارم.....!

داشته های ادم .. تنها دارایی اونه..

هدف رمان ..

فقط بازگوی یه عشق و پایداری نبود ..

هدف رمان نشون دادن یه دنیای واقعی بود.

زندگی هایی که واقعا دردناکن..

خیانت های واقعی که هر روز دورمون میبینیم و ساده میگذریم..

مرگ های راحتی که میبینمو حس نمیکنم.

شکوندن قلب عاشق ها. هرچقدرم به حق باشه ناحقه..

و خدا هیچوقت نا دیده نمیگیره هیچیو..

دنیا دنیای عدالته !..

خوب بودن تنها راه بُرد این مرحله از زندگیه..

دنیای دردسر دنیای واقعی بود..

تصویری از یه دنیای واقعی که ادم ها واقعا توش میمیرن..

ادم ها واقعا درد میکشن..

دانلود بهترین رمان ها در سایت و کانال آوای خیس
@avayekhis

تجاوز میشه بهشون.

به نا حق درد میکشن.. طرد میشن..

اینجا دنیای گل و بلبل رمان های دیگه نبود.

اینجا واقعا ادم ها میمیرن...

پس قدر همچیزو بدونید..

ممکنه سره یه اشتباه ..

دردســــــــــــر.. یه فاجعه بشه....

#صحبت_نویسنده

#دردسر

#پایان

#پنج_مهر_نودو_پنج

با تشـــکر از Paria.sh , Nastaran.n , sawyer عزیز بابت نوشتن این رمان زیبا